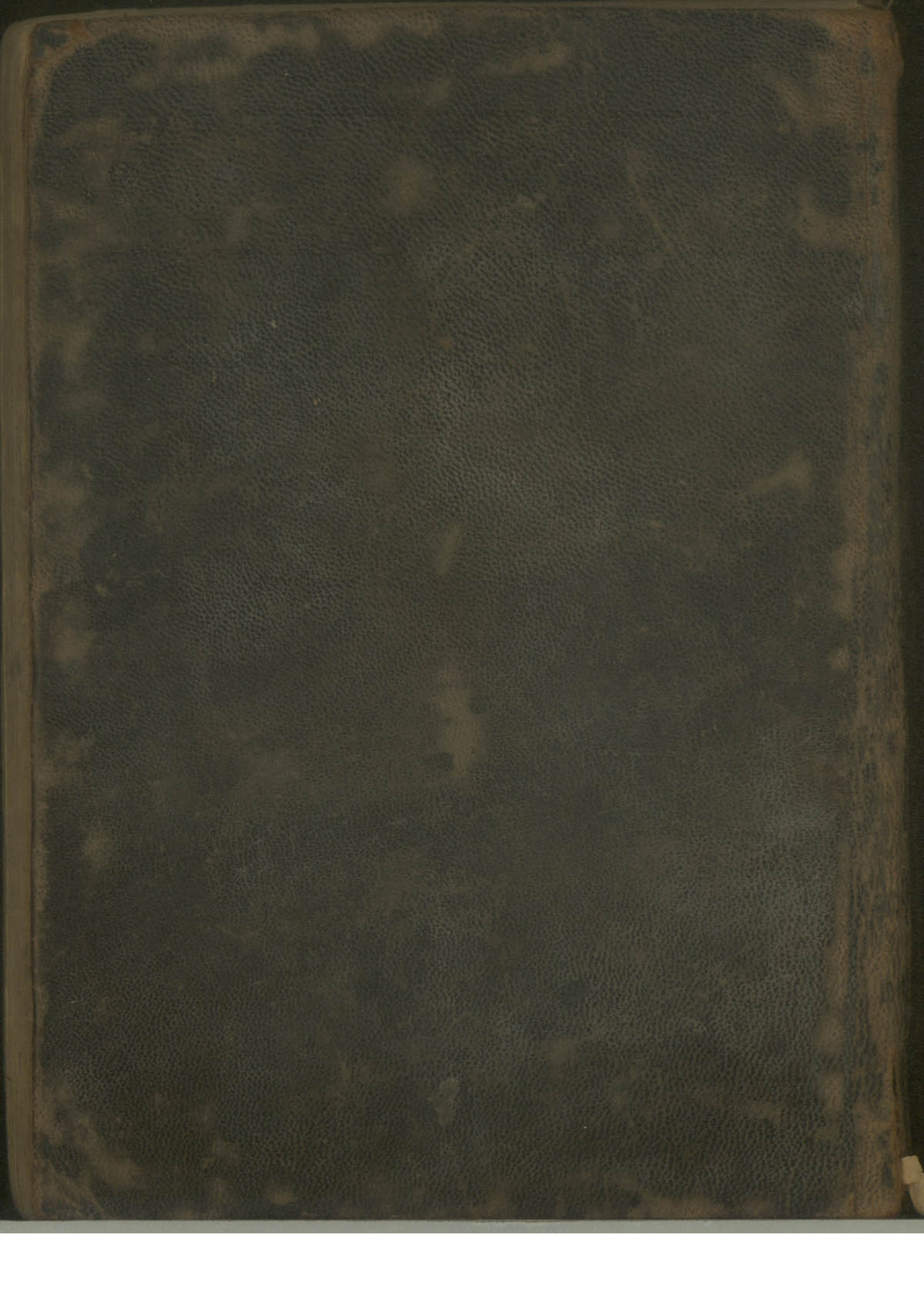
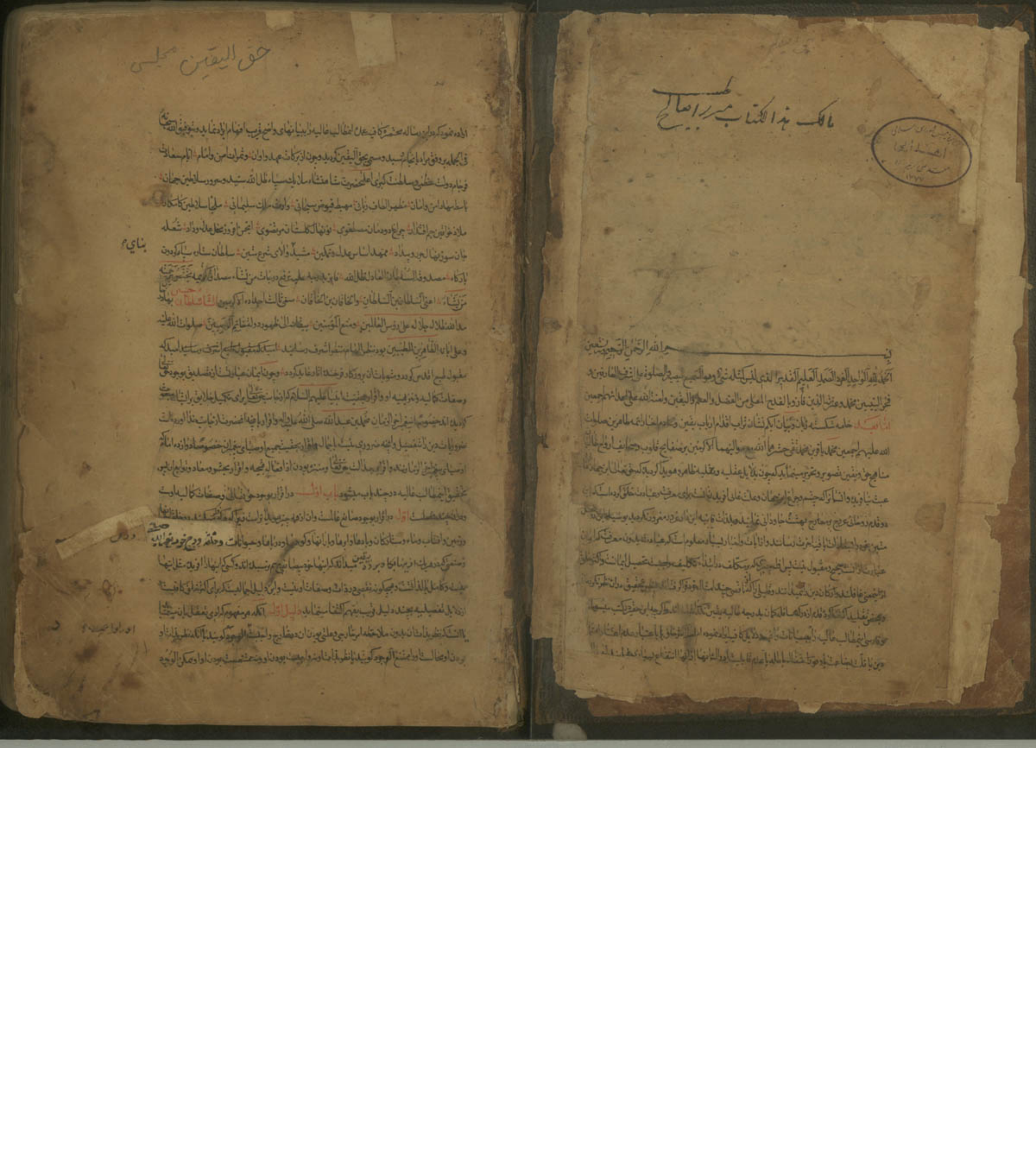



جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب حق الیقین
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
شمارهٔ اختصاصی (۹۵۷) ازکتب اهدائی :



حق اليقين مجلسی

مالک هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الواحد الأحد الصمد العليم القدير الذي ليس كمثله شيء وهو السميع البصير

گویند که بودن و نبودن موقوف بر علت او و دو است پس اگر علتی هست آنکه موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس تو چه
که شک نیست که در عالم موجودات هست اگر جمیع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها
نباشد پس همه را با هم که ملاحظه کنی مثل یک شخص اند و عدم بمجموع آنها روا است و همچنین آنکه زید بی علت محال است که
موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن نبید بهمه عقل محال است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که
خارج از اینها باشد محال است و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهیست که چیزی که خود موجود نباشد علت چیزی
دیگر نتواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است
و اگر گویند هر یک از اجزا علت دیگریست الی غیر النهایه و علت مجموع مجموع علل اجزاست گوییم که هر یک از آنها ممکن الوجود و علت
واجبست وجودش اما عدم او یعنی مجموع با هر یک با عدم جمیع علل ممکنه هرگاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح
لازم آید دلیل دویم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه تواتر در خصوصیات افاده علم میکند از برای آنکه عادت
محال است که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود
صانع عالم و وحدت او و آنکه کاملست من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته آنکس که علم بهم رسید که این حق است
و الجماعت انبیا را اتفاق بر کذب نکرده اند و این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان دلیل
و اینست که با این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل آنها واضحست بحیثیتی که رد اعتقاد آنها نیست و این
دلیل در نهایت متانت دلیل سیم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر گردید
مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را دو نیم … با
از میان انگشتان با سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها قوه
بشر نیست … خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص
دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده
کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بآن مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر
از کافران سؤال کنی که کیست که آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است که أفي الله
شك فاطر السموات و الارض یعنی آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضا فرموده است که دین حق فطرت
خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردید الله بسوی امم … دعوت
اولی که نمودند کلمه لا اله الا الله نموده اند نه اقرار بصانع … این معنی است که همه خلق در وقت الجا و اضطرار …

اند باطنا بتحقق حقیت و ثبوت
وجودش مقر و معترف اند و لهذا
اختلاف در وجود مبدا ۶۴

ایشان از وسایل ظاهره کوتاه میگردد البته با صانع خیر … و از او … که … بیگانه دانند چنانکه این مضمون
در احادیث معتبره وارد شده است یکی از دعاوات … الکرب کفار در جمال الکریمه و ظاهر حال منکر وجود مبدأ از هیچ عاقل
متعدد به بروی نیست و توضیح کلام در تمام آنکه باتفاق شرع و عقل و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس
از آن بری و دور و برتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد و اما بواسطه رابطه اشتیاقی که میان مالک و عبید مخلوقات
و بجهت علاقه افاضت رحمت بی غایت … که از آن سرچشمه علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری
و روان است جبلت و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است باذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صعوبتها
هجوم وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی استغاثت و رفع شکایت … خودی او در توجه طبیعی که تأمل و
تکلفی در آن نیست و از این جهت … حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه بآن الحق
و انواع حیوانات عجم در کار معروض خوف … ایشان در حال استیلای وهم و هراس تخفیف از این قبیلست و لهذا
طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان در هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقلی
نیست بلکه محل خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از سنه خشکسال العظیم
قحط شدید بهم رسید و مردم از برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت
در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم … که از شدت عطش بسوی … دوید و چون
رسید از تشنگی … شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد و بلند شد
و آنقدر بارید که غدیرها مملو گردید و آب خوردند و سیراب شدند و برگردید و صاحب رسایل الصفا نقل کرده است که میگوید
دیدم که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده
که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه آن شدم بچه را گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون
نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی
پیش آمد و من در آن گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و مادرش آمد و او را برد و اینها از احادیث شریفه در این باب
وارد شده است ذکر آنها در این مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ در وضوح و ظهور رتبیست که بر خیال
هم … مخفی نیست دویم آنکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر آن محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد
بود زیرا که اگر ابتدا داشته باشد و عدم و فنا بر آن روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود و صانع
عالم نخواهد بود و بدیهی است که وجود آن واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از او منفک شود و جمیع عقول

اخوان ج

ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده‌اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او محال است سیم آنکه خداوند تعالی قادر
و مختار است و هیچ ممکنی از تحت قدرت او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه او آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت
در خلق اینها بود و اگر خواهد اضعاف آنچه او آفریده است از آسمانها و غیر اینها ایجاد میتواند کرد و اگر جمیع اشیا را معدوم
میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تاثیر او
بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکنی که اراده حق تعالی بایجاد آن تعلق گیرد البته ایجاد میشود چنانچه
خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور
قبیحه نگیرد و دلیل بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده‌اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر آنکه
عجز و نقص بصانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی و تغییر در علم او نیست و علم او
پیش از وجود اینها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود اینها و دلیل این مسئله است آنچه دلیل بر آن بر همه رسید و جمیع
ممکنات از ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و ریگ بیابان و نفسهای حیوانات نزد علم
او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هر که باراده و اختیار از روی حکمت چیزی را آفرید
البته با خبر و صفات و مقادیر آن علم دارد و این مقدمه در نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجردات و ثبت
مجرد بهمه چیز روا نیست دیگر آنکه چنانکه همه ممکنات از وجود او پدید آمده علم اینها و جمیع کمالات اینها باو منتهی میشود
و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در کلام
قرآن مجید فرموده الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آن کسی که همه چیز آفریده است
و اوست لطیف یعنی مجرد و صاحب لطف کامل و دانش شامل است بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی
همه اوست و همه میدانهای مراتب کمال او میرسانند دلالت بعجایب امور و کسی که نیک تامل کند در غرایب صنع
خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه اینها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات و در
مراتب عجیب کمالات و تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اجزای اینها بیکدیگر و آلات و ادوات نفوس و
ادراکات حواس ظاهره و باطنه که بعضی از آن مسائل حکما در اینها فکر کرده‌اند و کتابها در هر باب نوشته‌اند
بعشری از اعشار آن پی نبرده‌اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی که هیچ امری بر او مخفی نیست و از
هیچ امری عاجز نیست و بهمه چیز قادر است و لیکن اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست که علم او تعالی زایل
و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی که مقدمه خواب است در او محال است زیرا که

اینها عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهات است چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه او از عیب ثابت
شد بعموم حقیقت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا در این مقام کلام را ابلاغ
دادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالمست بآنچه شنیدنی است از آوازها و آنچه دیدنی است بی آنکه او را آلت شنیدن
و گوشی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکب خواهد
بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بالذات خود است و علم او باینها موقوف بر وجود
اینها نیست بلکه پیش از وجود اینها و بعد از برطرف شدن اینها میداند بهمان نحو که در وقت وجود اینها میداند و این دو صفت
بعلم بر میگردد و چون حق تعالی را باین دو صفت ستوده مبدا ذکر کرده‌اند شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما
میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر اعمال العباد که مورد تکالیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است
این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که داخل در زجر ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی
این دو صفت را دو معنی صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد
از حیات صفتی است که از آن توانایی بود دانایی آید و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز
او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بغایت بر صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی باینها نمیشود زنده است بذات
صفتم آنکه موجودی عارض او گردد و تحقیق این صفت بعلم و قدرت بر میگردد هفتم آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او
باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال طبیعیه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن
سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم و ابحو
ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و تغیر
نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود
در آن وقت لهذا متکلمان امامیه گفته‌اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و در این باب بحثی بسیار است و این رساله گنجایش بیان آن
ندارد اند که افعال الهی حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت است و افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تعالی
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بعد
کاسه ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی

بالایجاد نقوش میکند در الواح سماویه و ملایکه میخوانند و وحی میاورند

ی او و نقیا ایجاد انها در قلوب ملئکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام مینماید و متکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه
از صفات فعل است و حادث است زیرا که اینکه کلام حق تعالی است علم از معانی و حروف و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در جسم
خواهد داین دو صفت قدیمند و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و نزول
کتب و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه حادثند و علم حق تعالی بانها قدیم
و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایل شده اند باطل است نهم باید دانست که حق تعالی صادق است و کذب و دروغ مطلقا
با او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت [illegible] باعتبار
ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ناشی است که قادر نیستیم که مفسده کلا را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا
اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه شهادت بان میدهد
از جمله ضروریات دین است دهم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که
قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودی
عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم
مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث
و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد [illegible] لازم اید و تعدد [illegible] باشد پس اینها خدای دیگر خواهد بود
و اگر حادث باشد لازم اید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه اثبات آن انشاء الله کرده خواهد شد
ایضا لازم اید که حق تعالی در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرموده است که من وصفه فقد قرنه و من قرنه فقد ثنّاه و من ثنّاه فقد جزّاه فقد جهله یعنی هر که وصف

و من جزاه ح

کند خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده است او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات زایده پس اعتقاد کرده که خدا
با دویی در ذات خدا قایل شده و هر که این اعتقاد کرد خدا صاحب اجزا است و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است
و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن
او آنست که صفات زایده را از او نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند عالم است و قادر است
و اختیار دارد و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی این دو صفت عیب
را یکی کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و
ازلی است و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعضی بر میگردد بعضی داخل صفات ثبوتیه است در عدد انها

خلق کرده اند و همه بر میگردد بانچه مذکور شد باب دوم در بیان صفات است که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مبحث است
مبحث اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد در خدائی و در خلق اشیا چنانچه مجوس یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل
شده اند و ثنویه و در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانچه کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده
کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا متواتر و جمیع ادیان حق ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم
وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت المدبر نمیشود و هرگاه شد دو کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه
در مملکتی باعث اختلال اوضاع انها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت بدون
انتظام تواند شد بلکه با اندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای آن با یکدیگر بمنزله یک شخص است
و همچنین عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله بعالم باشد محقق دوانی
گفته است که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار بکشاید و نظر کند از اجزای عالم را از ابتدا تا منتهی آن که عالم روحانیات است تا منتهای آن که عالم
جسمانیات است همه را یک سلسله منسلک منتظم بیند بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک با دیگری مرتبط چنانچه بنای
کلیا است و بر اصحاب بصیرت ظاهر و مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه
از ملاحظه صنایع صناع متعدده مشهور هوش را این معنی منکشف کرده که با وجود آنکه بحقیقت توحید همه یکیست
نزد محققان اهل ذوق و بینش مقرر است که موثر حقیقی در همه اشیا خدای واحد احدیست بواسطه آنکه جماعتی که مصور صور
مختلف اند بحسب تفاوت و تمایز میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه این معنی و امثال آن متفطن میتوان شد
معلوم کرد که این همه وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقعست جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مبین آن است و اهل اعتبار را ادنی تنبیهی کافیست ان فی خلق السموات و
الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب تمام شد سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم
شد معنی آنکه صانع بدیهی و فطری است و وحدت او نیز بدیهی و فطری است [illegible]
عقول مستقیمه بر این معنی واقعست و اکثر ثنویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان ظلمت و اهرمن را او

قدیمست ح

بهم رسانیده اند و حادثست و قلیلی از ایشان بظاهر الحاد قایل هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت
مینمایند و توهمات واهیه ایشان را هرجا نقلی که شود بطلانش از بدیهه مبدا است و ذکر آنها موجب تطویل کلام
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود هر آینه کتابها و رسولان او نیز بتو می آمد
و این برهان قاطع است زیرا که واجب الوجود باید قادر و کامل و فیاض مطلق باشد و هرگاه [illegible]

برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند و اکثر العباد بالله خدای کریم بوده او نیست پس [illegible]
شناسا باشد خود عبادت خود بفرستد پس او قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچیک از این صفات
بر واجب الوجود روا نیست و برای این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آنکه تنها کرده جای چند
کنند و ضروریات ایشان منصوص نیست یا ضعاف قبیح چند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند زیرا که آن
واضح است که احتیاج ببیان داشته باشد و نفی آن ضروری دین شیعه است دویم آنکه حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر
و عرض نیست و او را مکان و جهت نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج
مانند آدمی که ترکیب از اعضا و اخلاط طبیعی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست که جزوی نداشته
باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و اجزوی نیست که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود در وجود و ممکن خواهد
بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات و عرض نیست مانند رنگها و سفیدی زیرا
که عرض محتاج است بمحل و جوهر محتاج بمکان و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزاء خود و مکان
و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است و منزه است از حرکت
و انتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی و احد حالت زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیت سیم آنکه صانع
عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لیس کمثله شیء و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او
شریک باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در دعوی [illegible] با معنی و با او دعوی نداشته و اعتقادی که
بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت
که رازق و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم را بدل نیست و دیده سر ادراک او نتوان
کرد در دنیا و آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار در این معنی وارد شده است و آنچه توهم میکنند
که بر خلاف این وارد شده است ماول است بادراک بدیده دل چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده
که نه بینند او را دیدها بمشاهده دیدن و لیکن دیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و نباید دانست که کنه ذات و
صفات کمالیه خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند چه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مکونات و اصل
عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار شناختن
تواست و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار
اوست و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیدها و او ادراک میکند

دیدها را و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکنند چه جای دیده سر و ایضا نباید چون ظاهر و
ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوییدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و
خیال پنجم آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب
و گرسنگی و تشنگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله
از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج
مبراست و محل حوادث نبودن باین است که آنچه از صفات کمالیه الهیست حادث نتواند بود و او را از و منفک نتواند شد مانند
علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود و اگر از او
منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض
آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و
ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبود و لازم نمی آید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال الهی
نیست که از عدم او نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که داند ایجاد نماید و آن
قدیمست و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت
در ایجاد زید در این روز نبوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را
نو انکر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورده نقص خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی
با او موصوف گردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود مانند
اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی
قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمانها آفریده و زیاده
از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرده است و زید را خلق کرده و پسر او را خلق نکرده و بر زید کردن موصوف کردید و
نیز موصوف گردید و [illegible] و دیگر را تغییر کرده اند و هیچیک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست
زیرا که کمال ذات مقدس و قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است
در جود قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل
او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه از باران رحمت کبریا در همه یکسان بارد اما باعتبار اختلاف
قابلیات در زمین گل و سنبل میروید و در یک زمین خار بهم میرسد و در یک زمین اشجار و ثمار و

در دیگری یا در ابدان بعضی یا در ده و یکی از ایشان میکردند و دیگری ایشان را ... بیست و هر چه هست ذات
تا سازد با تمام مراتب شود و نه تشریف نو باز با لای کس کو تا نیست و در این رساله ذکر از این جناب نیست ششم
آنست که جناب حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده است وَلِلّٰهِ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا
یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بان نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است
و اولی آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده است نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند است
مخلوق اند و حادث اند و بعضی سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهتان است و در اخبار
وارد شده است که کسی که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است
و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بان اطلاق میکنند خدا را بیکانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی
متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محالست و او را زن و فرزند نمیباشد و در چیزی حلول نمیکند چنانچه نصاری میگویند
که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا در آن حلول کرده است یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق است
و کفر است و بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه همه ممکنات امور اعتباریه و عارض ذات
حق شده اند یا آنکه خداوند عالمیان در عارفان حلول کرده است و با او متحد میشود و همه این قول عین کفر و زندقه است و
همچنین آنچه از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان
متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و
ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود
هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیز که غیر جناب مقدس اوست حادث است و جمیع
ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق
ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و زمانی نبوده که وجودش از طرف ازل متناهی است و بغیر حق
وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار است
و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب
شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر حق تعالی کافر است باب سیم در بیان
صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در این چند بحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح
افعال عقلیست و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آنست که فاعل

قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهتی حسنی و قبحی باشد
که مستحق مدح یا ثواب و مذمت یا عقاب میکرده و آن جهت گاه هست ببدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی راست
گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی
رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح اینها محتاج بنظر و فکر است و گاه هست که عقول کافی نیست از فهم اینها
و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح اینها معلوم میشود مثل حسن روزه روز آخر رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و
اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را
نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا کند حسن میشود و اگر نهی از نماز کند قبیح میشود و بطلان این مذهب قطع
نظر از حکم عقل بسیاری از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دویم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند و محالست که از او واقع
شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاجست بان فعل قبیح یا قادر بر ترک
آن هست و احتیاج بان ندارد اما عبث آن فعل را میکند بنابر اول جهل خدا را لازم می آید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم
احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد سیم حق سبحانه و تعالی
بندگان را بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بان نمیکند نه بفعل اینها و نه بترک اینها و بندگان بفعل خود
مختارند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قایلند و اشاعره
که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بندگان خداست و بندگان مطلقا در اینها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست
ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده او بنده مقارن آن
فعل میباشد اما اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطلست بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه
عقل و وجدان خود مییابیم که فرقست در افعال ما میان حرکت دست کسی که باختیار ما نیست و حرکتی که باختیار
خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان کسی که از بام بزیر آید یا کسی را از بام بزیر اندازد و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید
که اصلا فرق نباشد میان افعال ما دویم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بان کرده است و نهی کرده است
از معصیت و وعید عقاب بان نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان
و عقاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو فلان چیز را بیاور
و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالمتر
از کسی که کفر و معصیت را دوست ندارد و بر زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الاباد بسبب آن در جهنم بسوزاند

دعوت در بیان این خلاف از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست به بندگان سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار
از قرآن مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان
فاعل فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه در احادیث بیان
داده شده است که نه جبر است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته باشد بلکه
امر بین امرین است و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده فعل را باراده خود کرده است اما
اسباب همه از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای باطنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است و بعضی
خلاف در امر بین الامرین اینست و حق آنست که مداخلت حق تعالی در اعمال العبد زیاده از اینست زیرا که هدایات
و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا
و واگذاشتن او بخود دخیل است در فعل معاصی لیاقت [illegible] که سبب اختیار از او نشود و او مضطر باشد
در فعل یا ترک مانند آنکه دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی امر فرماید مثل آنکه بهر دو بگوید که فردا
و فلان متاع را از برای من مرلت بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم
اگر همین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار هست و آنکه نکرده است مستحق
ده تازیانه هست اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوستتر میدارد بعد از آنکه بهر دو
آن تکلیف کرده است و بجهت اتمام کرد او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته
فردا آن خدمت را بکن و شب طعام از برای او میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این
خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را تازیانه زند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که
این غلام در کردن مجبور نشده است و نیز او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت تمام است بر هر دو
مداخلت حق تعالی در اعمال العباد از این باید و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این
نباید کرد که در غایت اشکالست و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار وارد شده از تفکر در این مسئله و او وارد شده است
چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است بحجت عقل و لطف امری است که مکلف را نزدیک کرداند بطاعت و دور گرداند
از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است
و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای
عظیم ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست

و ثواب و عقاب هم

در این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و اخبار
بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی
واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که میباید فعل الهی متضمن مصلحتی باشد و اصلح بودن ضرور نیست فاما
تفکر کردن در این مسئله نیز ضرور نیست باب چهارم در مباحث نبوت و در آن چند مقصد است اول

معطلة هم

آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه
و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم اند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب ادله عقلیه
و نقلیه قایمست و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد نتوان
کرد اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات بانتشهو میان علمای امامیه خلافست و بعضی اجماع بر این کرده اند
و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بسهو اندازد
از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت چون
عاقبت آنحضرت او را رد بر خواست و دو رکعت دیگر کرد و گفتند که حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز
سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را قبول نمیکنند
و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن
حق تعالی لطفی چند باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و ذکاوت
و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسیده که محبت جناب
مقدس الهی در دل او مستقر گردیده و از قید شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهائی یافته و پیوسته مشغول مطالعه
جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی در دل او جلوه کند بسبب کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر رب الارباب داند
و غرضی بجز رضای محبوب باو در دلش نگذرد و اگر تا در خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی
نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضا معلوم کند از آنکه در حضور چنین خدا و نعمتی جلیلی که پیوسته مراقب احوال اوست
او کرده در این اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور ساخته
بر ترک معصیت مرتبه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخبار که
موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مؤولست بار تکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال رتبه ایشان
این ترک عظیمست تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر نوشته

ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان که از کتب
یهود برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از فاضلان شیعه
نیز آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب عربی و
فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بر آنها اعتماد نباید کرد دویم طریق اثبات
حقیت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند
بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نباید داد دست * مثل آنکه شخصی دعوا کند که من از جانب پادشاهان
بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاهان مانند نشانی که
مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد و حجت الهی مثل آنست زیرا که معجزه فعلیست که بشر از اتیان آن عاجز باشند
و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست

و موافق عادت باشد

مانند صنایع غریبه و حیل و ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد که از او بیشتر صادر شود آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت
طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب بالفعل طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد او را کرامت میگویند
معجزه نیست مانند حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای اصلاح دین و دنیای خلایق فرستاده و
دلیل من آنست که حق تعالی باشاره من ما را زنده میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود ما
میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر او
کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت او قبیح پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیحست و قبیح بر خدا
محالست چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت
بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوای پیغمبری میکرد با او گفتند که حضرت صلی الله علیه و آله برای
کوری دعا کرد روشن شد و کسی طلب کرد که یک چشمش کور بود و دعا کرد چشم صحیحش کور شد و گفتند که آب دهان
در چاهی افکند که خشک شده بود آنجا پر آب شد التماس نمودند در چاهی که کم آب بود آب دهان انداخت خشک شد و این را معجزه
مکذبه خواندند سیم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیحست و باید
که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاج باشد و بصفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و
فطانت و قوت رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیر اینها از صفات حمیده و مروت و تواضع
و نیکی و ترک دنیا و رعایت صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و

و محبت دنیا و محبت جاه و کج خلقی و جبن و امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و لنگی و امثال
اینها و از قدح در نسب که ولد زنا و شبهه نباشد و پدر و مادر دنی نباشد بلکه صنعتهای دنی نداشته باشد مثل جولایی
و حجامی و حمامی و بیطاری و کاری که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازار و امثال
رقص و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی بحث میرود و باید دانست که پیغمبر اگر از اجداد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بودند همه مسلمان بودند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران که
از کلام بعضی علما ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما بر دلیل ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر آن قائم نشده و بعضی
از اخبار که در باب حضرت خضر و عزیر وارد شده است دلالت بر خلاف میکند و لهذا توقف در این باب اولی است چهارم
علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث
بسیار است و ادله عقلی بسیار ذکر کرده اند و میان علما اختلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا
و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است و مجملا اعتقاد باید کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان
بر حق اند و آنچه در قرآن مجید وارد شده است و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس
و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و ایوب
و یونس و الیاس [illegible] نبوت و حقیت ایشان واجبست و هر که انکار کند یکی از ایشان را کافر است و تفاوت در مراتب فضل
ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشان را اولوا العزم میگویند
و شریعت ایشان ناسخ شریعت قبل است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از آن حضرت ابراهیم از
سایر انبیا افضل است و در میان نبی و رسول بودن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بجماعتی
و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل
آنست که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبر وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بود که بر خود تنها
بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده است و صدای ملک را میشنیده است
و صدای ملک را میشنیده و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
لوط که تابع ابراهیم بود علیهما السلام و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدا میشنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی
مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس و آنکه خواب میبیند و صدا میشنود و ملک را میدیده
میبیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبر وارد شده است که نبی آنست که در خواب میبیند و ملک را

ملک در بیداری بر او نازل شود
و نبی آن است که در خواب بر او
نازل شود و بعضی گفته اند
رسول آنست حم

ملک را نمی‌بیند اما ملک او را می‌بیند و رسول آنست که صدای ملک می‌شنود و در خواب ملک را می‌بیند و در بیداری ملک را نمی‌بیند و لیکن صدای ملک می‌شنود و او را نمی‌بیند و بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده باشد و اکثر انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام و ایشان مبعوث کردید و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است **پنجم** در بیان حضرت پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و دلیل پیغمبری او آنکه دعوای نبوت نمود و معجزات بسیار بر وفق دعوی خود ظاهر ساخت و هر که دعوای پیغمبری کند و معجزات بر وفق دعوی او ظاهر شود البته پیغمبر خواهد بود پس او پیغمبر است و دعوای پیغمبری او متواتر است اما دعوای پیغمبری او به تواتر ثابت شده و دلیل آنکه دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت بر چند نوع است اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است کما رُوِیَ قِیلَ بانیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع‌تر بود و اهل آن زمان شایع‌تر و اهل آن زمان در آن ماهرتر بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام‌تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلام چون سحر بسیار بود حق تعالی عصا و ید بیضا و امثال اینها داد که قوم او از آوردن به مثل اینها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام مبعوث شد چون امر طب رونق بسیار داشت و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند لهذا حضرت را معجزه مرده زنده کردن و کور را روشن کردن و بیماران را شفا دادن و امثال اینها داد که همه از فعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می‌آوردند و بر کعبه می‌آویختند و بدان فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند و با آن همه که در تکذیب آنحضرت داشتند و از آن جهت جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند با آنکه همه از ایشان خواسته بود که اگر قادر میبودند البته می‌آوردند با وجود فصحا در میان ایشان و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت بیشتر از دوستان آنحضرت بوده‌اند و نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است و لهذا اکثر آنحضرت امام نمود و حق تعالی چنین امر نمود که آن را اعجاز میکرد و لا اعرابی و کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می‌آید و آن قبیح است و حق تعالی از آن منزه است و وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت و بلاغت است با آنکه هر که اراده معارضه میکرد حق تعالی

و نتوانستند پس فرمود یک سوره از مثل این قرآن بیاورید

صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که ایشان نمی‌توانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود و لیکن ظاهر آنست که اعجاز از چندین وجه بود **وجه اول** از جهت فصاحت و بلاغت و طلاوت که هر عجمی که قرآن میشنود البته امتیاز آن از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت در میان لآلی و لعل بدخشانی میدرخشد و جمیع فصحای عرب از زمان و بلغای قحطان اذعان به فصاحت و بلاغت آن نموده‌اند و دعوت کرده‌اند که هرگاه کسی سخن بلیغ بشنود متأثر شود چنانکه ولید بن مغیره که از فصحای عرب بود چون این آیه را شنید که وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءَکِ وَیَا سَمَاءُ أَقْلِعِی تا آخر آیه از بسیار قوی در شأن آمدند و نوشته‌های خود را برگرفتند و پنهان کردند **دویم** از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید ترتیب این نظم عجیب و شبیه این اسلوب غریب نمی‌یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند **سیم** عدم اختلاف چنانچه حق تعالی فرموده است وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی به این طول صادر شود البته مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار باشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصاً وقتی که آن شخص امی باشد صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره او فصیح است فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهیست و اگر یکجا وصف متحقق است جای دیگر لهو و باطل و شور و فوایت و کلام الهی از اول تا آخر در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه جا بر معارف مشتمل باشد صادر میگردد و سالک از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و احوال و افعال الهی نیست **چهارم** از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصاً اهل مکه علم برطرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با مصاحبان ایشان اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمی‌فرمود و ... دیگر بسیار نمود که طالب علم نشد و اینچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کردند و در هر سوره و آیه با حسن وجوه فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقاً در آن نیست و بر کتاب خصم طایفه عرب که بعد از فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مقبول ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان از اکتساب علم و ایمان محتاج ایشان شدند **پنجم** از جهت اشتمال بر آداب که به شرایع قویه و مکارم اخلاق اینچه حکما و علما در رسالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در میان منکحات و معاملات و حدود

زیرا که

واحکام و حلال و حرام مقرر کرده اند و آنکه در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند بهتر از آن
نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر کردیده
نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه عظیمتری باشد ششم از جهت اشتمال بر
قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بود و دیگران خصوصا اهل مکه بر آنها
اطلاع نبود و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند
در هیچ جزوی از اجزای آن قصه‌ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود محققان ایشان اعتراف کرده اند مانند
و بردار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود برای مصلحت تحریف شده آشکارا بر ایشان
ثابت کرده اند مانند قصه سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که تفصیل در کتاب حیاة القلوب یاد
نموده‌ام هفتم از جهت خواص سوره‌ها و آیات که بیان است که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی
و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی و آیات و سوره‌های قرآن [illegible]
شده و معلوم کردیده تا امروز قرآن مجید [illegible] قلوب و شفای صدور و رسیدن بجناب مقدس ربانی و نجات
از سورت شهوات نفسانی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را در آن مجال تامل باشد هشتم
از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار بسیار که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاع نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان
نمود و آن بر دو قسم است اول آنکه در بسیاری از آیات که به خبر داده است از آنچه در دلها و زبان منافقان در نهان
خود میگفتند با یکدیگر و از نهان مکر و سبب آنچه در خاطرها جمع میکردند [illegible] و بعد از خبر دادن
تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند
در این ساعت جبرئیل آنحضرت را خبر خواهد داد از این نوع بسیار است و اکثر را در حیاة القلوب یاد کرده‌ام دویم آنست که
در بسیاری از آیات خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاع نیست پیش از وقوع آنها مکرر بوحی الهی
الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمیع دیگر و خبر دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت شد و حالا با
و میان ایشان بهم نرسید و در هر شهر و دیاری ذلیل ترین اهل دو گروه اند و عبادت ایشان مثل [illegible] و خبر دادن
از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره از فتح مکه مشرفه و بر گشتن حضرت نبوی از بلد
طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر کبران عجم و خبر دادن در سوره
کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از عدم [illegible]

یهودان مرگ او چنان شد و اکثر در حیاة القلوب مذکور است دویم در بیان سایر معجزات آنحضرت بدانکه حق تعالی هیچ
پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آن را و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نتوان
کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتابها یاد کرده‌ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است اول معجزات بدن شریف آنحضرت
و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور از جبین مبین آن سرور ظاهر بود و در شبهای تار می‌تابید و [illegible]
بلند میکرد و انگشتان منورش مانند شمع روشنی میداد دویم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت
از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست که آنحضرت از آن راه تشریف شریف برده اند و عطر
او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و اطفالی که نزد آنحضرت میاوردند که
[illegible] در دهان ایشان [illegible] مضمضه کرده [illegible] سیم آنکه چون در آفتاب یا ماه
راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه آنحضرت با هر که راه میرفت هر چند او بلند تر بود آنحضرت بقدر یک سر کردن از او بلند تر
مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سر مبارکش سایه میافکند و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر آنحضرت
پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و غیر اینها بر آنحضرت نمی‌نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش
رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را
میشنید و دیگران نمی‌شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست
نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان مبارکش بهر جائی که می‌افکند در آن برکت بهم میرسید
و بر آب میشد و بهر صاحب دردی که میمالید شفا می‌یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم
میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یک صاع جو جابر و هفتصد نفر را سیر کرد
یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده
موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش کرده بود
و نورش بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم آنکه آب از میان انگشتانش جاری شد بقدری که جماعت کثیر
سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد شانزدهم آنکه سنگ ریزه بدست حق پرستش
تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و وقت
ولادت با زمین آمد [illegible] و چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او لایح و فایح کردید و [illegible]
پس به کعبه [illegible] افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی

در ساعت ولادت نوری از او ساطع شد که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هر کو صنمی نگون شد و خواب شیطانها (فی)
ندید نوزدهم آنکه فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از او می‌آمد و کسی او را نمی‌دید بلکه زمین مأمور بود
که او را فرو برد بیستم آنکه بر هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد پیر نمیشد بیست و یکم آنکه در وقت کسی با آنحضرت
مقابله نمی‌توانست کرد بیست و دوم آنکه جمیع صلوات دعائی که آنحضرت میکردند و بهر سنگ و درخت
که میگذشت خم میشدند برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را میجنبانید
بیست و سیم آنکه اگر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند
بیست و چهارم آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با او تواضع و شکستگی و شفقت در حق
که داشتی که روی مبارکش درست نمی‌توانست کرد و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم او میلرزید
و از دو ماه راه رعب در دلهای کافران اثر میکرد قسم دویم معجزات ولادت با سعادت آنحضرت است خاصه و عامه
بطرق متواتره روایت کرده‌اند که در شب میلاد اکثر الاسعاد آنجناب شیاطین را از آسمانها منع کردند
و بدین سبب شهب از آسمان ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت برپا خواهد شد و علم کاهنان باطل
شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با نهایت استحکام
بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و چهارده کنگره‌اش ریخت و از میان شکست و از میان دو حصه شد و دریا (خال)
شکستگی بغیر اینها نکرده و قصری که بر دجله بنا کرده بودند خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که از او پرستید (ند)
خشک و الحال بجای آن نمکزاری است که نزدیک کاشان واقع و آتشکده فارس که هزار سال بود که خاموش نشده بود خاموش شد
و رودخانه سماوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم
منتشر شد و تخت هر پادشاه سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند گفت
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت و اول السعادتش منبع سعادات حاضر شدند
و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای
حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او را تسلیه و آنحضرت را بعد از ولادت با آبهای بهشت غسل
دادند و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوت بر کتف آنحضرت زدند که نقش کرد و در حریر سفید
که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع دنیا عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیده
و بر او سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه

میل افتاد و غرایب ولادت و معجزاتی که در آن حالت بعد از ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد و احصاست و در (فی)
در حیات القلوب مذکور است قسم سیم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار علویست و آن چند نوع است
اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه
و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت با انگشت مبارک اشاره
کرد و شق شد تا آنکه بدو نیم شد و چون اهل بلاد دیگر رسیدند ایشان خبر دادند که ما ماه را دیدیم که
دو نیم شد و بانیهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیمی دیگر بر کوه ابوقبیس دویم
برگردانیدن آفتاب خاصه و عامه بسندهای معتبر بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده‌اند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بجائی کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت
رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر برگشت و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت نهاد
و خوابید و در آن حال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت
فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک تو را بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا
علی در طاعت تو و در طاعت رسول تو بود آفتاب را بر او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد
و بجائی رسید که بر زمینها تابید در وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس آفتاب بیکدفعه فرو رفت
و مثل این معجزه از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت واقع شد سیم بعضی ستارگان
و بسیاری شهب در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای
اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم
اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب حنانه که
حضرت بر آن تکیه میداد چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن
و آمدن بسوی آنحضرت و بر رو در افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک
در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان و در ساعت بلند
شدن و میوه دادن و فرو رفتن در زمین پایهای اسب سراقه و امثال این قسم از معجزه زیاده از حد و احصاست قسم پنجم
سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و ناقه آنحضرت در شب عقبه و راه
کردن شیر سفینه مولای آنحضرت بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم

مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست
که حصرش توان کرد قسم هفتم استیلای آنحضرت بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملئکه از آسمان برای
یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و احد و غیر اینها شد و آثار دشمنی بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم استیلای آنحضرت
بر شیاطین جن و ایمان آوردن با آنحضرت چنانچه در قرآن بیان آن شده و بیان نازل شدن و در احادیث بسیار وارد است
و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور
آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم
شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و کیفیت شهادت
هریک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و
مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه
و زبیر و معویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت
و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوتش و از شهادت جعفر
رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در عین شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت حبیب بن عدی در مکه
و از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه
در خانهای خود میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجات ایشانرا میفرمودند
کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع
نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و نصوص صریحه در قرآن مجید بر آن دلالت کرده
و از جمله ضروریات دین اسلامست و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی
از عدم تتبع است یا قلت تدبر زیرا که عامه خلاف کرده اند که در خواب یا در بیداری و به روح تنها بود یا به بدن و در
عروج و یا به مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متکلمین شیعه نیز در بعضی از این خلافها متابعت
ایشان کرده اند بسبب آنکه در جمیع که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود
آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا
باسمان تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق آسمانها با آنحضرت نمود و رازهای نهانی و معارف
نامتناهی با آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا

علیهم السلام با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث
متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح تنها و در بیداری شد نه در خواب و در میان
قدمای علمای شیعه در این معانی خلاف نبود چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی و غیر ایشان تصریح باین نموده اند
و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شده و خلافست که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد
چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب
ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه
نمود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از اینها را انکار کند معراج و سؤال قبر و
مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج او
تکذیب کرده است حضرت رسول را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت باید دانست که آنحضرت مبعوث است
بر کافه ثقلین از عرب و عجم و جمیع امتها و ایضا مبعوث بود بر جنیان و بنص قرآن دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبران
و آخر پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف از جمیع مخلوقات از ملئکه و جن و انس و از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
افضل از آنحضرت بود کفرست و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت
این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد
و تزاحم و تفاخر و تحاسد بود و در حرم مانند حیوانات عریان میشدند و بدور کعبه دست بهم میزدند و صفیر میکشیدند
و بت میپرستیدند عبادت ایشان چنین بود و از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و با آنحال که زیاده
از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت   ایشان را مطلقا آورد یا باصلاح آورده است کسی که در صحرای
مکه ایشانرا مشاهده میکند میداند که مرتبه شتی از انعام بدتر اند در میان چنین گروهی این جناب بهمرسید با جمیع
اخلاق حسنه و اطوار جمیله از علم و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که
علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها احصا نکرده اند و معجز اعظم آنحضرت قرآن بوده
و قلیلی از آن در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران آنحضرت تا آدم
صلی الله علیه و آله همه مسلمان بودند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچیک کافر نبودند و از ذکر

بود بر حضرت ابرهیم نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدر تارخ بود و مسلمان
بود و احادیثی که دلالت بر خلاف آن میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب
از اوصیای حضرت ابرهیم علیه السلام بود و همچنین پدران تا حضرت اسمعیل همه اوصیا بودند و حضرت ابو طالب
پدر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده بود و کافر نبود و لیکن
ایمان خود را از برای مصلحتی از قوم مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و رعایت
آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت
رسول صلعم در وقت مردن تسلیم کرد و در وقت اظهار اسلام نبود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل
اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر اظهار کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف
کرد است و بر این مضامین احادیث متواتر از اهلبیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابو طالب و آبا و
اجداد آنحضرت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبر وارد شده است که شیعه نیست هر که باسلام
ابو طالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات
مکرمات بودند و آلوده بشهوتی نبودند و در هنگامی که نطفه ایشان با آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفت مسلمان
بودند لیکن لازم نیست که همیشه مسلمان باشند مانند شهربانو مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بودند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبود بخلاف پدران
و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله
عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند و الله الموفق هشتم خلافست که آیا آنحضرت
بر ملائکه مبعوث بوده باشد و توقف اولیست اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را
از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و
تسبیح حق تعالی آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام میآید و بعد از آن بجای آن کار
میرود و جبرئیل بی رخصت داخل خانه حضرت رسول نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان با دب بخدمت
آنحضرت مینشست نهم خلافست که آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا تابع شریعتی عمل میکرد یا نه بعضی
گفته اند که تابع شریعتی نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و قایلان دویم نیز خلاف کرده اند که تابع شرع حضرت
نوح عمل میکرد و بعضی گفته اند تابع شریعت ابرهیم صلوات الله علیه و بعضی تابع موسی و بعضی تابع عیسی
بعضی

بهمه شرایع و حق توقف است که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت آنحضرت ناسخ
جمیع شرایع بود و لهذا اینها از آنحضرت سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک
بکتب سابقه نمیگردید و حکم سنگسار زنا کار در خبر آن توریه داد برای اتمام حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان الحمد
علم خود بکتب ایشان نبود بلکه اشعار بمتابعت انبیا داد در اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست و بر معرفت
ایشان و تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار است که
آنحضرت اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب قبایح از همه کس بیشتر مینمود
چون تواند بود که سایر خلق در هفت سالگی مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات مهمل
مطلق مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را ندانند با آنکه منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بت
هیچ پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه
و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و ممتنع بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه
اول آنکه اگر شریعت پیغمبر دیگر عمل نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد و این خلاف ضروره
دین است دویم آنکه شریعت آنحضرت را باید باشد که بشرع او عمل نماید اگر بوحی است پس پیغمبر خواهد بود و عمل
بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی است پس باید که از علمای آن ملت اخذ کرده
باشد و از جمله معجزات آنحضرت آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا
میخواند بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر
فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بگفته ایشان میتوانست کرد سیم آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان
از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبوده باشد باید وصی حضرت عیسی یا وصی
حضرت ابرهیم علیهما السلام را متابعت نماید و با او ایمان بیاورد و مطیع او گردد و باید این معنی را اکثر اهل ملت بدانند
و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پستتر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق
ضروری دین اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل
مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اول آنکه
عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث
بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث کرده اند و همه با آنحضرت ایمان آورده اند

و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیتش آموختند دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون کرده است به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله در هنگامی که او را از شیر باز کرده
بود نزدیک بان بزرگترین ملکی را از ملائکه خود که دلالت میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم را در
در روز و شب معنی پیغمبری همین معلوم شد که شرایع دین خود را از ملائکه فرا میگرفت سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد
شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود کرده است پیش از آنکه او را پیغمبر کرده باشد و پیغمبر کرده است او را پیش
از آنکه رسول کرده باشد و رسول کرده است او را پیش از آنکه او را خلیل کرده باشد و خلیل کرده است او را پیش از آنکه او را امام
کرده باشد و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه می دید رسول
خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبر
قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه
هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید بودند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا
و نسیان نگاه میدارد پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و
هر فضیلتی و کرامتی که بهر پیغمبری داده اند بآنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی در گهواره
پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت
نبوت نشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طفولیت بلکه
در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و حضرت قائم علیه السلام در کودکی در زمان پدر از مسائل مشکله
غامضه جواب فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک مجلس سی هزار مسئله غریبه کامله را بیان
شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد دهم خلافی نیست که حق تعالی آنحضرت را امی نامیده
اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است
داده شده است و این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه شرح آن بر این
دلالت کرده است و خلاف در این است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن
و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهائی که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست
اما برای مصلحتی خود نمینوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالبا و فقات دیگری را امر میفرمودند تا نامها مینوشتند
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند و نمینوشت و لیکن

یا علی مدد
یا علی مدد
یا علی مدد

منقول است که شخصی از حضرت امام محمد باقر پرسید که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند حضرت فرمود که
ایشان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی نوشت فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان
باد والله که آنحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است
و مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند
اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود دوم قربانی کردن بر آنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند
که مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم منکری که میدید بایست البته انکار کند پنجم مشورت کردن با اصحاب
بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود ششم مخیر کردن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن
زکوة بر او و اهل بیت او و ذریت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است هشتم واجب بودن
ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که حرام
بود بر آنحضرت دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت یازدهم بعضی گفته اند
خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود
و بر دیگران حرامست و وصال آنست که دو روز روزه بدارند و در میان افطار نکنند یا افطار تا سحر تاخیر نمایند
یا قصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد دایم جایز بود و بر دیگران حرامست چهاردهم بر آنحضرت
حلال میشد زنی که خود را بآنحضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول
کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود
که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرمود
بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بودن مردم که صدا
در سخن بلندتر از صدای آنحضرت کنند هجدهم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص دیگر
ذکر کرده اند که اکثر آنها را دلیل ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبوده اند حواله بکتاب بحار الانوار
نمود باب پنجم در امامت و مراد از امام کسیست که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا
امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر بوده باشد و جانشین پیغمبر بسبیل استقلال و
در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امامت بدانکه امت خلاف کرده اند در آنکه امام
بعضی گفته اند نصب کردن او ضروری و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجب است یا بر امت

ایضا خلاف که عقل حکم میکند بوجوبش با شرع معلوم شده است و کر خلافهای ایشان ثمره ندارد و اتفاق جمیع فرقها
امامیه بر آن اتفاق کرده اند که واجبست بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچند
وجه اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است
که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی که حکم کند در امور مختلفه ایشان و براه راست هدایت
نماید و در دفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مبالغه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرات ایشان رو
میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول را باین معنی معطوف اند و چنین کسی یا امام یا نبی است
که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و بعد از او امید بعثت
پیغمبری نیست دویم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر خدا عقلا واجبست و ایضا اصلح بر حق تعالی واجب است و شک
نیست در آنکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق که امور دین و دنیای ایشان
بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سیم آنکه چون
بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخصوص بزمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت
و از برای ایشان کتابی آورده و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و
جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و در فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام و
واقعه حق بوحی الهی مقرر نموده و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان
کرده اند که اکثر ایشان در باطن منافق بودند بر هیچ عاقلی تجویز آن میکند که خدا و رسول چنین امر عظیمی را ناتمام بگذارد
و حافظی برای این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد
مقرر نکند و کتاب مجمل و غامض و مبهم و محتمل در میان ایشان بگذارند که مصحف آن کتاب جمع و ترتیب نیافته
باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بهوای فهمید و هر کسی از برای آن تعیین نماید
با آنکه هر یک از احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد
توسل ازین چند اگر هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کردند که هر باطلی که خواهند
برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که در و همه صحابه را جمع کند در تمام آنچه در کل مانده باشد و این
و از آن برسد تا مقتضای اغراض فاسده خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امری
بخدا و رسول در امید از رحمت خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصا این امت و پیغمبر با آن مهربانی

و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت ایشان بشوند پیغمبری که او را که از ارحام بیند
و نفس لطیف خود برای هدایت ایشان قرار داد چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت دینی و دهقانی
کوره دهی بجایی میشود برای شفقت بر رعیت خود در مزارع خود یک کسی را تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند
و سپاهی برای متروکات خود تعیین مینماید و پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت
و ملت خود کسی تعیین نمیکند و اگر ارباب عقل حکم نکنند در هیچ باب حکم نخواهد کرد چهارم آنکه خدا الغافل تمهید
که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بوده تا خلیفه برای ایشان تعیین نموده اند
از دنیا رحلت نمیفرموده و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه
مشرف میفرموده آن بوده که تعیین رئیس و خلیفه میفرموده و در جمیع بلاد و قرای اسلام ممالک که حاکمی نصب مینمود
و اینها را بخود نمیگذاشت پس چون در دین معارف کبری و سفری تنها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را
معطل میگذاشت پنجم آنکه ریاست امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند
کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطلست باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه نمی
حکم میتوانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینماید و در آن اندک
وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر باید داد پس ریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم موافق کنند
و ایضا عصمت در آن شرطست چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و از اخبار دلیل عقلی
در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی
منصوب است بسیار است و در این رساله بچند آیه اکتفا مینماییم اول آیه وافی هذه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست
در آنکه امامت از معظم ارکان دینست و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب
امام برای امام کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از
نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد دویم آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین
عظیم اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی
کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که

دستکه بود وعروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و نباتین بیاره اند حق تعالی در رد قول با اهل ایشان
فرمود که ایا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار را یعنی پیغمبری را به هر که میخواهند میدهند ما تقسیم کرده ایم میان
ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند کرده ایم از بعضی بحسب دنیا به درجات که بیاید تا آنکه میگیرد یکی
محتاج باشد و بعضی از ایشان بعضی را بکارهای خود بدارند و بدین سبب احوال عالم منتظم کردد و رحمت
پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و روزی ایشان
کرده ایم ما قدری ندارد با ایشان نگذاردیم بلکه خود تقسیم کردیم پس چگونه قسمت نبوت را بر اختیار
ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت هیچ رحمتی عظیمتر از امامت
نمیرسد پس باید که او را باختیار مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و از این آیه
که هرگاه که نصب و تعیین بر خلاف اختیار آنها باشد سیم حق تعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو میآفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند
هر که را میخواهد و نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این
آیه بر ظاهر است بر آنکه برگزیدن برای امور دین و دنیا خدا است نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه
در رد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری بدیگران نداد چهارم آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه
خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم
در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب و لا
یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را
در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی
فرموده است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید رسول را و آنها را که صاحبان
امرند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عامست باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است
که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امیری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول
باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم اید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی
چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامت که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و آن نیست
غیر ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحبان مرتبه بشتند مقصد دوم در شرایط امامت و فواید کونه
و مشهور است که در آن سه شرط معتبر است اول آنکه امام باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم
و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم اید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق
سزاوارتر است باین که مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه
میشود شما را که نمیفهمید و چگونه حکم میکنید بتجویز علم افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین
یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با مردم آنها که صاحب علم
و دانایی اند با آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که
انی جاعل فی الارض خلیفة و من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند ایا قرار میدهی در زمین
کسی را که فساد کند در زمین و خونها بریزد و ما تسبیح و تقدیس میکنیم تو را حق تعالی فرمود که من میدانم
چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم کرد و بانجهت بملائکه غالب گردید چون از شما اعلم است بخلافت
سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت
نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ام بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مسئله ریاست و پادشاهی زیادتی علم
و شجاعت است چه ظاهر آن است که زیادتی جسم قوت و شجاعت نه بزرگی بدن دوم از شرایط امامت عصمت است
و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره
و احادیث متواتر بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه تو
در احکام الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی اتأمرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی ایا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفسهای
خود را با اینکه کتاب خدا را میخوانید ایا عقل ندارید و قباحت این امر را نمیفهمید و باز فرموده است ای گروه مومنان
چرا میگویید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگویید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این
ملامتها باشد قابل پیشوایی و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابراهیم علیه السلام که من گردانیدم ترا امام از برای
مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان
قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت بظالمان تو هر صاحب معصیتی ستمکار است

و نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت باو نمیرسد و
ایضا چون غایت در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا
بر او روا باشد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطای که از او صادر گردد او را ظاهر سازد پس او امام
کل خواهد بود نه اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانکه در آیه اولی معلوم شد
پس اگر اطاعت بکنند بکبیره باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از منکر بر ایشان واجبست و اگر بکنند مخالفت
با اطاعت و رعایت امام داده و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس
باید ایشان از امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج به دو امام خواهد بود و اگر او هم امام نباشد
پس محتاج بامام دیگر خواهد بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل میکرد
و بعد از تامل معلوم میشود دویم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامست و این منصوص که بر خصوص
هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و شیعیان بعضی از این
سه شرط قایل شده اند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در سیر ملک گویند
دران باشد باآنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر از شرف و مادر از شرف عفیفه نباشد و از عیوبی که موجب
تنفر خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتی خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و در
صنعت مانند جولائی و حجامی و امثال آن که دلالت کند بر ضعف عقل و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر
الملة والدین در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان
صغیره و کبیره بمعنی که مذکور شد دویم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت بان محتاج است از علوم دینی و دنیوی
مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شبهات ایشان زیرا که غرض
از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیم شجاعت برای دفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن
دین حق زیرا که اگر او سستی کرده است بگریزد ضرری عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع
صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر
باشد والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم
میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند
دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدر او یا مادر و خواه در فرع مثل خلقتهای پست و امثال دیگر که

زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد هفتم آنکه
معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه
امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میان رعیت گردد و اثبات اینها عاما بجمیع
و احادیث متواتره اولی است مقصد سیم در بیان صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود
و اینها در احادیث ما بسیار است و حیات القلوب مذکور است و در این رساله بعضی از آنها مینمایم کلینی بسند
معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد
میشود و چون از شکم مادر بر زمین میافتد دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و جنابت
در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کشاکش نمیکند
و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او میاید و زمین
موکل کرده است که او را بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله میپوشد برقامتش درست
میاید و هر کس دیگر بپوشاند خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاده میاید و ملائکه با او سخن میگویند تا آخر ایام عمر
و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردمست در حکمت و علم بر دقایق
امور و دیندارترین است و بردبارترین مردم و شجاعترین مردم است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه
ندارد و در شب میبیند چنانکه در روز میبیند و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله دایم بوده و بول و غایط او را کسی
نمیبیند و زمین موکلست بانچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از مشک خوشتر است و اولی است
بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود و هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی احتیاط دارند
نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او
نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بان امر میکند خود زیاده از دیگران بان عمل مینماید و آنچه مردم را از او نهی
میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه دو نیم
میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اوست خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان برای او فرو
فرستاده شد و نامه هست که نامهای شیعیان اهل بیت تا روز قیامت در ان نوشته و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان
ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول او هفتاد ذرع است
در عرض پوست گوسفند چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در ان نوشته است هر حکمی که فرزندان آدم

محتاج شود در نزد او میباشد جفر بزرگتر و جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام
حدود و تعزیرات هست حتی ارش خدش و خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی کتابی که تعبیر آن یک ثلث یا ثلثان یا نیم تازیانه
یا ثلث تازیانه است و از حضرت رسول املا فرموده و بخط حضرت امیر المؤمنین است که خود نوشته است و مصحف
حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است
از برای آن از آسمان حضرت سید فرستاده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را
اندوه عظیم از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت
فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده
هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا
را میبیند و بر آن مشتبه شود در آن نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی منقولست که امام
بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نص
بر خلافت امیر المؤمنین کرد صلوات الله علیهم دویم آنکه هرچه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند
خود ابتدا میفرماید سیم خبر میدهد مردم را با آینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کسی بلغت او
جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هر مرغی و حیوانی را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتر
ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند چنانچه حضرت امیر المؤمنین
مکرر مرده زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب جزوه و بعضی شفا دادند
در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را بحضرت رسول و ائمه هدی
عطا کرده است و فرمودند بر علی ابن الحسین گشاده بسیار بعید را در زمان قلیلی طی مینماید بلکه در روز و کمتر
چندین مرتبه در دنیا برگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف
شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم
و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط و سایر آثار انبیا
نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن
سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای
هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما را آصف میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم

زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چند نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس
که خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد
و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است
که عمده علم ما علمیست که در هر روز و در هر ساعت از برای ما تازه میشود از علم الهی و با ما افاضه میشود و ملائکه و روح که
اعظم از ملائکه است در شب قدر بامام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال
مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر ملکی که از آسمان بر
زمین می آید نزد ایشان هست و وارث علم جمیع پیغمبران اند و ایشان متوسمان اند که بهر کس نظر کنند از جبین او
ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و سایر روحی و بدی و نیکی که امام نظر میکند از علی و از ظاهر میکرد
و تمام قرآن را علم ظاهر و باطن را تا هفتاد بطن مخصوص امامت و نحوها و صرفها و ترکیبها و نکته ها
جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و نزد سایر
ائمه علیهم السلام مضبوط است و بسند و فی از پوست نزد ایشان است که علم پیغمبران و اوصیای ایشان و علمای
گذشته همه در آن مضبوط است و از جفر ابیض میگویند و بسند و فی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و از جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام از آن خواهد گشود
در احادیث معتبر بسیار منقولست که شب جمعه روح مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره
ائمه گذشته و روح پرفتوح امام زمان صلوات الله علیهم بعرش میروند که با آسمانها بالا روند تا بعرش اعظم
الهی میرسند و بدور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی
بدنهای شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بسیار و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در صبح
و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح ائمه گذشته و امام
زمان صلوات الله علیهم و پرده ها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب
عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات
جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین صلوات الله علیه تعلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از من چیزی
سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم را تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و

هر امامی نزد وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام غسل و کفن و دفن
و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در انوقت باعجاز امامت و طی
الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه حضرت
امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده اند
و بدنهای ایشان از طینت عرش افریده شده است و چون حق تعالی میخواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند
که شربتی از زیر عرش بپدر امام میرساند و نزدیک امام می آورد که او میاشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر
و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از آن
منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده و در روایت دیگر بعد از چهار ماه سخن
مردم را میشنوند و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا
لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر
آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب یابر می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین
میگذارد و رو بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک میان دو دیده اش
و دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندا از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق
کرده ام تو برگزیده منی از خلق و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین
من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب کرده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود
سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را بدترین عذاب خود معذب گردانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده باشم
چون ندای منادی تمام شود آیه شهد الله را تا آخر منادی بخواند پس در انوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را
باو عطا میکند و مستحق است که روح القدس در شب قدر زیارت او کند و چون بمرتبه امامت فایز گردد
حق تعالی در هر شهری منادی و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند و در روایت دیگر
در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع شود که پدر و مادرش او را مشاهده نمایند و چون بر زمین
آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای
همه رویده باشد و در یک شبانه روز نوری مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد

شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان ملائکه نازل میشوند و حضرت صادق ع
فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربانترند از ما و دست حضرت بالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند
و اینها ملائکه در اینجا میباشند که ما پرهای ایشان را بر میچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و
و ایشان بحکم خدا جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
می پرسیدند و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و بسا انها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در مسجد
کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر
کن چون از خطبه فارغ شد گفت که کیستی گفت منم عمرو و لیم عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت
فوت شده است چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود کرد و اینها بجملیست از احوال ائمه که عقل
اکثر خلق بآن نمیتواند رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارند مگر ملک مقرب یا
یا پیغمبر مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی او را امتحان کرده باشد و دل او را بایمان منور کرده باشد و در اخبار وارد شده است
که ما را از ربوبیت خدا منکر دانید و بعد از آن در حق ما هر چه خواهید بگوئید و بغیر ازینها آنچه از فضایل و کمالات برای ما ثابت کنید
کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ
رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد از برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه تمام
شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من و فضایل ما را احصا نمیتوان کرد چنانچه گفته است بیت
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امامت و
و آن بچند وجه میتواند شد اول که از معجزات و لسان ثابت و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه گذشت
نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد
شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق دویم افضل
بودن از سایر جمیع امت یا الجمعی که مدعی امامت بودند و باجماع امت امام از میان ایشان بیرون نیست سیم معجزه
که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت ببیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اگر
چه یک کس باشد چنانچه ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند و باید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری
باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند ناراست که هیچ عاقل منصف ترویج آن نمیکند که با وجود اغراض باطله
و جهالات فاسده خلق همین که پنج یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع مردم دل بر دین و دنیا اطاعت او کنند

واگر نکنند قتل ایشان حلال نباشد بلکه واجب باشد اگرچه آن مخالفت کنند علی بن ابی طالب باشد یا امام حسن
یا امام حسین صلوات علیهم باشد، و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین جگرگوشه رسول خدا
و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جایز و لهذا اکثر علمای شافعیه لعن یزید را با انواع عیوب او دانسته جایز بلکه واجب
باشد و چنین بیعتی که حنفیه در سقیفه بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیرالمؤمنین واقع شد بلکه در
خصوص حضرت امیرالمؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر و
مقداد و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود آن را اجماع نام کنند و بخلیفه المؤمنین و سایر صحابه را کشند و
بیعت آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل ما قائل تجویز میکند
که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی مرتبه نبوت بچنین بازیچه با کفار که دیگری در دهی خواهد تعیین
دهند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل این ان شاء الله بعد
از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه
امر در باب هر یک از ائمه صلوات الله علیهم السلام باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روایت شیعه امامیه که
علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بثبات رسیده است و بعین الیقین حقیقت آنها
میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کنیم لهذا علمای
ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند بر ایشان لیکن اگر ما از اخبار کتب خود
حجت کنیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان
صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کنند ما قبول آنها را لازم نخواهیم بود لیکن باید که
ما از احادیثی که متواتر و قبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مذهب حق استدلال کنیم
و ایشان نیز باید که احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه
که مخصوص کتب ایشان است بلکه جمعی از علمای ما ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع است اگر گویند که چون از کتب
ایشان داریم نقلها اگر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بود بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای
ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان نمیدرک ... که در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد
مینمائیم که انکار نتوانند کرد مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم
علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارتند از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و

سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از
مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و بعضی دیگر از علمای ایشان بر آن شرحها نوشته اند و اطفال در جمیع بلاد ایشان متداول است میخوانند و در اول
کتاب میگوید که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هر کدام مصنفین ایشان است و صحیح است که بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای ایشان است و کتاب در منثور سیوطی که از
مشاهیر فضلای ایشان است و کتاب تفسیر ثعلبی که مراد تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است
و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها که از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول است
و مشهور است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب یاد کرده ام و بیان کنم مذهب فرقه ناجیه امامیه
آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی بن ابی طالب است و
ایشان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسالت نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از
خود خلیفه کرد و خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام را
داخل آن شش کس کرد و تدبیری کرد که البته امیرالمؤمنین کشته شود یا با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیرالمؤمنین را
با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند آن خلیفه
باشد اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند دو نفر یک کس را اختیار
کنند و دو نفر دیگری را از آن سه نفری که عبدالرحمن در میان ایشان است اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند
آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که نیز خود را برای محروم کردن من تمام کرده اید زیرا که عبدالرحمن
پسر عم سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن است و ایشان که این سه نفرند هرگز جدا نمیشوند نهایت اینست که طلحه و زبیر
با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرف باید که با من گفته یا با یکی از ایشان بیعت کنم و آخر چنان شد و در روز
شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق او کردند با وجود آن عبدالرحمن
بحضرت امیر گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب
خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و ابا از این سخن کرد گفت که میدانست که حضرت سیرت آن
دو بدعت شعار را قبول نخواهد کرد پس چون این سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبدالرحمن و سعد هر دو با عثمان
بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او دانسته اند بخصوص که عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها
بعضی عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه بر حق امیرالمؤمنین بیعت کردند لهذا آن حضرت را خلیفه

چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از متأخران بجهت خوش آمد خلفای بنی عباس اختراع کردند که بعد از حضرت رسول
عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب او بحمد الله منقرض
شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان این قول نیز ظاهر
میشود مقصد پنجم در بیان بعضی آیات که دلالت بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین میکند اول
آیه ولایت انما ولیکم الله ورسوله الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که
بپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه
در شأن آنحضرت نازل شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وگفتم یا رسول الله چون تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما
دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه فرستاد پس بلال اذان گفت نماز ظهر را از آن گفت
و مردم بیرون آمدند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی
سؤال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد
پس حضرت رسول این آیه را بر ایشان خواند و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار
چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه وآله با این دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم با این دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت
علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که
او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سؤال کرد
که چیزی باو نداد سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا
و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی او با انگشت کوچک دست راست و بود
انگشتر را در آن میکرد سایل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و این مشاهده
نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت رب
سینه مرا گشاده گردان و کار مرا آسان گردان و بگشا گره از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای
من وزیری از اهل من که هارون برادر منست و محکم کردان بهارون پشت مرا و شریک کردان او را در کار من پس تو دعای او را

مستجاب کردانیدی و با او خطاب کردی که بزودی محکم کردانیم بازوی ترا ببرادرت و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی
بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان کردان برای من کار مرا و بگردان
از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم کردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود
که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه بر آنحضرت خواند و سیوطی از سندهای بسیار
و فخر رازی باو مسند در تفسیر و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی
و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری
و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او این را بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر
و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی اخیر نزدیک بیکدیگر
و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا یاور و دوست مؤمنون مخصوص خدا و رسول و بعضی از
مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه مؤمنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یاور مؤمنانند چنانچه فرموده اند
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اگر
گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق
جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص
نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در ایام امامت خود این
فضیلت را دریافته اند و صاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که
دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و موید آنکه این در شأن آنحضرت است و مراد بولایت امامت است آنکه در صحیح
مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله لشکری فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه امیر آن لشکر کردانید چون حضرت فتح کرد کنیزی را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را
این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله برسند از آنحضرت
عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند
بعد از آن بخانهای خود برمیگشتند چون بخدمت آنحضرت آمدند و سلام کردند یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت

علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید پس دویم برخاست و همان سخن را گفت باز آنحضرت رو از او گردانید
و سیم نیز گفت و حضرت رو گردانید چون چهارم نیز گفت رو با ایشان کرد و غضب در روی مبارکش ظاهر بود و
سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومنست بعد از من و این حدیث را
اکثر روات سنی روایت کرده‌اند و از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب گفت تو
ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی در اینجا در شان اوست
و از غیر او ولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با جناب بود دیگری را نبود و اینجا تخصیص
بعد از من نبود و از هر دو حدیث دلیل بر خلافت بلا فصل و تصریح در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که
چنین کسی بیعت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و باشید با صادقین
و راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان یک شاهد و گواه و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان
متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن محالست و بغایت و معنی
امامت همین است و چون خطابهای قرآن مجید عامست و شامل جمیع امت و همه زمانهاست باتفاق
پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله
مراد نیست و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید
صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصومست پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمانی و وجوب
متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت
مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن
عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است علیه السلام و از ابو نعیم محدث
ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که مراد از صادقین
محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که فرموده که صادقون مائیم که عترت
آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمدند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد
شده است که مراد از صادقون آنهایند که نازل شده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردان چند

هستند که راست گفتند آنچه را با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول امین ثابت قدم بوده باشند و با دشمنان
دین قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند
تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ تبدیل کردنی و در احادیث
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین
علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله برندارند
و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین ع
بود و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان
و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت
میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و در واسطه لا الحد این آیه نقل میکنم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای
عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیر کبیر گفته است که حق تعالی در این
آیه امر کرده است مومنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است
بوجود آن چیز ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه
اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه
جمیع مکلفین هست تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست و تخصیص ببعضی از ازمنه کردن
معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی
هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس این آیه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست
واجبست که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست و آنها آنند که حکم کرده است خدا بآنکه صادقانند
و ثبت حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع
باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و این را قبول داریم اما
ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است
زیرا که اگر چنین بوده باشد ما دانسته باشیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در دنیا
است تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالتست حق سبحانه و تعالی را بیست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با
نهایت اتقان جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر طالبان ظاهر کرده باشد و اگر چه بر هیچ عاقلی مخفی

این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بحث جواب او را بچند وجه میگوییم اول آنکه مکرر تصریح کرده که در هر زمان
احتیاج بمعصوم هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز نمیکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق
و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای این امت بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت
نکرده است خصوصا با این تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی کرده که نشر آراء
علما بیشتر است معلوم نیست در هر مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق را و اگر بر فرض محال هم بدانند
و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با او گفته اند که میباشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب
امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این بنا بر قول اکثر
شرط است در تحقق اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکنست و علم بتحقق آن هم میتواند رسید در قلیلی
از مسائل خواهد بود پس دفع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن است که مامورین
باطاعت غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر نباشند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه
گفته است که اگر میبود میبایست که ما بدانیم که کیست مثل آن است که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسالت
باطل است زیرا که اگر حق میبود بایست ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی
پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حاصل آن است که این راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بگذارند
و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بلکه متیقن آن است که حق بر ایشان
ظاهر گردیده و از برای دنیا و متابعت اهوای نفس انکار آن مینمایند و اگر گویند در جمیع که در علم تحقق اجماع
کافی است بر علمای شما نیز وارد میاید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر
دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم
در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است
و علم بدخول معصوم علیهم السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه در غیبت ممکن است که از برای ایشان
حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دویم از شیخ سدید مفید ره سؤال کردند از
تفسیر این آیه کریمه و آنکه در شان کی نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیله
در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده و حکمش در اولاد و امجاد او که پیشوایان دین و ائمه هادین اند

باشد و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب الهی در این آیه امر الهی
کرده است که متابعت نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده امر فرموده است غیر آنها
باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی امر کنند که با خود باشد و متابعت
خود کند پس گوییم که مراد از صادقین یا جمیع راستگویانند یا بعضی از ایشان اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار
ایمان صادق است در آن دعوا راستگوست پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است
و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی معهود معلوم مراد است که الف و لام از برای امر خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معین
معهودی مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و در روایات
باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی
میکنیم باطلست زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مرتبه تحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند
که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلاف نشده بود و بنا بر دویم که بعض غیر معین معهود
مراد باشد پس باید که بعد از آن الله تعیین و تخصیص آن بعض نشود و الا تکلیف بامر مجهول خواهد بود که ایشان
بآن نتوانند نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوان
کرد پس ثابت شد که مراد ایشان اند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه
امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان
معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است
و چون عصمت امری است باطنی که کسی بغیر خدای تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد
و باتفاق نص بغیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آن است که حق تعالی در قرآن مجید
اوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق
و مغرب وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان
بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای خدا و پیغمبران وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا
یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که

عاجز خود نتوانستند برگشت و بعد از آن سؤال کنند و از کردن بندگان و اقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم
اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون و
بپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کنند زکوة را و آنها که وفا میکنند بعهد خود با خدا
و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند
آنها راست گفته اند و صادق اند در دعوای ایمان در وفا بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید گفته است و فرموده
که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد
بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه منحصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات دشتی که در علم معانی و
بیان مقرر است پس این آیه اولی با این آیه ضم میکند معنا داش این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها
در ایشان مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در این آیه اولی باشد و جمیع امت مأمور باشند بمتابعت او
در جمیع امور دیگر که در آیه تخصیص با مردون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت است که
در اول ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت
پیش از همه کس ایمان بآنها آورد باخبار متواتره میان خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت
کرد چنانچه حضرت رسول [illegible] فاطمه گفت که تو را تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیمتر است اسلام و انقیاد او و
از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر فرمود که منم بنده خدا و برادر پیغمبر او و منم صدیق اکبر و نگفته است این سخن را احدی
پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر کسی که دروغگو و افترا کننده باشد نماز کردم پیش از دیگران هفت سال
و پیغمبر خدا و ندانم اقرار میکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من و گفت در وقتی
که سخنی از خوارج با آنحضرت رسید با میگویند که علی دروغ میگوید آیا من برکی دروغ میبندم بر خدا دروغ میگویم و
حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا کنم و حال آنکه من پیش از همه کس با او ایمان آوردم و
تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت در این شب
کسی از دنیا رفته است که پیشینیان او را پیشی نگرفتند و پسینیان بکمالات او نمیتوانند رسید و دلایل بر این بسیار
کرد که ایراد آنها موجب تطویل کلام است پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص قرآنی
و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از همه در پیش است چون حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید ویطعمون الطعام
علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و

راسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای
خود را در شب و روز و پنهان و آشکارا پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان
و نه ایشان اندوهناک میشوند در روضه شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد
کرد و وقف نمود مزارع و بستانها و باغهای بسیار که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از ایمان
داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند
اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را
حمل بر این معنی کرده باشد با آنکه واو وآتی الزکوة را واو حالیه گرفته باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه ایتاء
مال سابقا در این آیه مذکور شده و تأسیس اولی است از تأکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی وفای
بعهد را و هیچیک از صحابه نیست که نقض عهدی ظاهر نکرده باشد یا نسبت بایشان نداده باشند مگر آنحضرت که
کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد که در باره دنیا
فانی در حیات آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر را در بلاها و شدتها بعد و جنگها را فرموده
و معلوم است که کسی غیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و او است که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنگی
پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آن که حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند
که صادق و راستگویند و عبارتشان که پرهیزکارانند یعنی از صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم است که این صفات
همه در او مجتمع باشد و او امیرالمؤمنین است و تعبیر او بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست و نیز آنکه عرب لفظ جمع را بر او
احد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع میاورند تا
اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او در این امر شریکند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم
در این مرتبه و در این رتبه جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مال دیگر بغیر از آن نبود پس یک درهم را پنهان
و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الذین ینفقون

اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از غیر این دو شأن روایت کرده است که دو
و بیست و چهار آیت از قرآن نازل شد که در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شد. سیم در احادیث بسیار از طریق مؤالف
و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و ثعلبی و سیوطی
در در منثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قوله تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ
بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکسی که راستی آورد و تصدیق آن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آن کسی که صدق آورده
حضرت رسول است و آنکه تصدیق او کرد علی بن ابی طالب است و بنابراین موصول در دو صدق مقدر است و گویا ن
از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ
وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این
آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شأن علی و حمزه
و جعفر علیهم السلام نازل شده ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند بسیار
راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بآنکه ایشان تبلیغ رسالت کردند از برای ایشانست مزد ایشان
بر تصدیق رسالت حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِیقًا یعنی
آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران
در مرتبه ایشان از شهیدان و صالحان بلندترست و این مصداق امامت و صاحبیت و عامه و خاصه بطرق متعدد
روایت کرده اند که علی بن ابی طالب علیه السلام صدیق امتست و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه
در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب
نجار که مؤمن آل یاسین است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابی طالب که او افضل ایشانست و ثعلبی بسند
دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نشدند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب
آل یاسین و مؤمن آل فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابو نعیم
روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت منم صدیق اکبر
نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف

معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را
بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شأن حضرت ادریس گفته است وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِیًّا إِنَّهُ كَانَ صِدِّیقًا
نَبِیًّا و در حق یوسف گفته است که یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ و کسی که مصداق این آیات و صفات باشد البته امام است
و خلاف فاحش است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را صدیق گویند چنانکه بعکس بنده نام زنگی کافور. چهارم
حق تعالی میفرماید أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ یعنی آیا پس کسی که حجتی و برهانی از جانب پروردگار
خود باشد داند یا او باشد گواهی از او مثل کسیست که چنین نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول است صلی الله علیه و آله
در شاهد خلافست و در احادیث معتبر وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که گواه بر
آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از
عباد بن عبد الله و عبد الله الحارث که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش
نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس مردی پرسید که در شأن تو کدام آیه نازل
شده است حضرت در غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده این آیه را از رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود
و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی از برای تشریف این گواه فرموده است که او
بعض مخصوص اوست و مترجم یا ده تن اوست و بنابراین تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد و بعد از او بلا فاصله
خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت
بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی کسی هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود. پنجم إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده ای گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده است و بعضی گفته اند
یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند میداند که معنی اول ظاهرتر است و در این احادیث مستفیضه
از طریق شیعه وارد شده است و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانچه در شواهد التنزیل از ابی بر
اسلمی روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی را
گرفت و بسینه مبارک خود چسبانید و گفت إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ پس دست بسینه علی کشید و گفت
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که چنینی
و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند سند از ابن عباس
روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر المؤمنین گذاشت و گفت

توئی یا علی هادی و بتو هدایت می‌یابند هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و
ابونعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت
می‌یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول است
و هادی مردیست از بنی هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بی سند از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است
و عبدالله بن احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه با تفسیری که در روایت مستفیضه
خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنکه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل‌اند که هیچ عصری
خالی نمی‌باشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبر یا وصی پیغمبر یا امامی که هدایت نماید مردم را بسوی دین
حق و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز بر این شاهد عادل است ششم و من
الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد
جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه
و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای مومنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار
قریش در اطراف خانه آنحضرت جمع آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر کرد حق تعالی که حضرت امیر المؤمنین را
در جای خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول
این بشارت بحضرت امیر المؤمنین داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شریف خود را فدای جان عالمیان میکند
سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت
این آیه کریمه نازل شد و نزول این آیه را در این مطلب اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت کرده‌اند مانند فخر رازی
در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در نزول الآیات و احمد در مسند و سمعانی
در فضائل و غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و چون این رساله گنجایش ندارد بروایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا
مینماییم ثعلبی در تفسیر و ابونعیم باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در مکه گذاشت

که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که متوجه غار شد و مشرکان
خانه آنحضرت را احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی سبز را که من
میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رختخواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید
پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما
دراز تر از دیگری کرده‌ام کدام یک از شما دیگری را اختیار میکند بطول زندگانی پس هر یک از ایشان دست از طول زندگانی
برداشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب
نبودید که من او را با محمد برادر کرده‌ام و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرده است و زندگانی محمد را بر زندگانی خود
اختیار کرده اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت کنید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزد
سر حضرت بود و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب
خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بحضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه
شده بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابونعیم در نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم
آیه کریمه تطهیر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی
مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه و شک و هر رجسی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شما را پاک کردانیدنی
بدانکه احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از
ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان علی و حسن و حسین
و فاطمه علیهم السلام نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود حضرت فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد حضرت در صفه نشسته بود
که خوابگاه آنحضرت بود و در زیر عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت
که طلب شوهر خود و پسرهای خود را بکن پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن
آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید
و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت اینها اهل بیت منند و مخصوصان منند پس از ایشان دور
کردان رجس را و پاک کردان ایشان را پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم

من نيز با شما باشم يا رسول الله دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخير است و نزد اهل اينها نكرد و ايضا ثعلبى از مجمع روايت كرده است
كه گفت با مادر رفتيم نزد عايشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسيد گفت تقديرى بود از قضا و قدر و مادرم گفت در باب
على چه ميگوئى گفت سوال ميكنى از كسى كه محبوبترين مردم نزد حضرت رسول و شوهر محبوبترين زنان بود نزد آنحضرت
بتحقيق كه ديدم على و فاطمه و حسن و حسين را كه حضرت رسول ايشان را در زير جامه كرد و گفت خداوندا ايشان
اهل بيت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ايشان رجس را دور كردان و پاك كردان ايشان را پاك كردانيدنى من گفتم
داخل شوم گفت دور شو و ايضا ثعلبى روايت از ايشان از عبد الله بن جعفر طيار روايت كرده است و آنكه زينب
زوجه آنحضرت خواست داخل شود ممنوع شد و از واثلة بن الاسقع روايت كرده است و آنكه آنحضرت فرمود و لفظ اهل بيت
من اهل اند يعنى تو از زنان منى بخلاف و بر خيرى و از ابن عباس نيز روايت كرده اند و صاحب جامع الاصول از صحيح ترمذى
روايت كرده است كه ام سلمه گفت اين آيه در خانه من نازل شد و من در پيش در نشسته بودم گفتم من از اهل بيت نيستم
فرمود عاقبت تو بخير است و تو از ازواج رسول خدائى و در آن خانه در وقت نزول آيه حضرت رسول و فاطمه و على و حسن
و حسين عليهم السلام بودند و عبائى بر ايشان پوشانيد و گفت خداوندا اينها اهل بيت من اند دور كن از ايشان رجس
و پاك كردان ايشان را پاك كردانيدنى و در جامع الاصول گفته است در روايت ديگر حضرت فرمود كه اينها اهل بيت و مخصوصان
من اند پس ام سلمه استدعا كرد كه داخل شود و ايشان حضرت قبول نمود و فرمود عاقبت تو بخير است و ايضا از صحيح
ترمذى از عمر بن ابى سلمه همين مضمون را روايت كرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشكوة از صحيح
مسلم روايت كرده اند از عايشه كه روزى حضرت رسول صلى الله عليه و آله بيرون آمد و عباى منقش سياهى پوشيده
بود و على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام را داخل كرد و اين آيه را خواند و ثعلبى نيز اين حديث را از عايشه روايت كرده است
و ابن حجر كه متعصب ترين علماى ايشان است در كتاب صواعق محرقه گفته است كه اكثر مفسران بر آن اعتقاد اند كه اين آيه در
على و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام نازل شده است باعتبار آنكه ضمير عنكم ضمير جمع مذكر است و در صحيح مسلم و جامع
الاصول روايت شده كه حصين بن سبره از زيد بن ارقم پرسيد كه آيا زنان آنحضرت اهل بيت اويند زيد گفت نه بخدا
سوگند زن در مدتى با شوهر ميباشد و چون طلاق گفت بخانه پدرش ميرود و بقوم خود ملحق ميشود بلكه اهل
بيت او خويشان اويند كه صدقه بر ايشان حرام است و در جامع الاصول از صحيح ترمذى روايت كرده است كه انس بن
مالك گفت چون آيه تطهير در شان اهل بيت عليهم السلام نازل شد تا شش ماه چون بنماز بيرون مى آمد بدر خانه
فاطمه مى ايستاد و ميگفت الصلوة اهل البيت يعنى بنماز حاضر شويد اى اهل بيت من پس ليطهركم تطهيرا ميفرمود

تا الواح و عامه و خاصه بطرق بسيار از ابو سعيد خدرى و از انس بن مالك و عايشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع
و غير ايشان روايت كرده اند كه اين آيه در شان آل عبا عليهم السلام نازل شد و اخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد
كه اين آيه مخصوص اين پنج تن است و زنان حضرت و ساير خويشان آنحضرت داخل نيستند پس دلالت ميكند بر آنكه
ايشان از كفر و نفاق و شك و شرك و هر گناهى معصوم اند زيرا كه اراده را بچند معنى اطلاق ميكنند اول اراده كه بعد از
آن بلا فاصله مراد حاصل ميشود چنانكه حق تعالى فرموده انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون يعنى نيست
امر خدا مگر آنكه هر گاه اراده كند چيزى را آنكه بگويد مراد او را باش پس آن ميباشد و بهم ميرسد دويم اراده بمعنى عزم
و آن بر حق تعالى محال است و ميباشد و ابو سابقه نيز بمعنى است در آنكه اراده الهى تخلف از مراد نميكند سيم اراده بمعنى
تكليف و بمعنى در اين آيه احتمال ندارد بچند وجه اول آنكه كلمه انما باتفاق اهل عربيت دلالت بر حصر ميكند و
تكليف ذهاب رجس خصوصيتى باهل بيت ندارد بلكه جميع مكلفين حتى كفار مكلف اند باينكه امر حق تعالى فرموده است
من با و بديم حق و انس را مگر براى آنكه مرا عبادت كنند دويم آنكه آنكه از سياق اخبار متواتره معلوم است كه نزول آيه
براى مدح و تشريف بود لهذا حضرت رسول ايشان را مخصوص گردانيد و عبا بر روى ايشان پوشانيد و فرمود كه ايشان
اهل بيت و مخصوصان منند پس اين مؤكد بتاكيدات عظيمه نازل شد چنانكه فرموده اذهب كفنة است كه ليذهب
عنكم الرجس يعنى جميع گناهان از شما زايل كرده اند و يطهركم تطهيرا يعنى خلعتهاى كرامت خود را بر شما پوشانيد
و اگر مراد تكليف بترك گناهان باشد كفار و فساق همه در آن شريك اند چه مدحى و چه تشريفى و چه كرامتى در آن خواهد
بود سيم آنكه در اكثر روايات مذكور شد كه اين آيه بعد از دعاى آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا
نموده اذهاب رجس بود نه اراده كه مستتبع حصول نباشد اگر بمعنى مراد باشد اين متضمن رد دعاى آنحضرت خواهد بود
نه اجابت آن چهارم آنكه اگر اين معنى مراد بود ام سلمه را آنقدر مبالغه ميكرد كه خود را داخل كند و حضرت چرا منع
ميفرمود در قبول او و معنى كه هر كس در آن داخل كند و آنكه بعضى از مخالفان گفته اند كه اين آيه در ميان آياتى كه در آن
آيات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس بايد كه در اين آيه نيز ايشان داخل باشند بچند وجه اول آنكه تغيير
ضمير مؤنث بضمير مذكر دليل است بر آنكه خطاب با ايشان نيست و كسى كه تتبع آيات كرده و اسلوب كلام بداند كه در آيات از اين
قبيل بسيار است كه در ميان قصه ديگر مذكور ميشود و تغيير خطاب بسيار ميشود چنانچه در اين سوره نيز مثل
اين واقع شده كه در ميان خطاب با زوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز بعد از آن برگشته بخطاب ايشان
شده است با آنكه در اينجا مناسبت تمام هست اگر كسى تدبر كند زيرا كه در اين تغيير كلام تعريضى است بزنان كه شما

واهل بیت همه با آنحضرت محشورند لهذا معاشرت شما با ایشان مثل ایشان نمی باشد در طهارت و نزاهت و
رعایت ادب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود
ممکنست که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد از برای بیان طهارت و دلیل عصمت ایشان این
آیه در میان داخل کرده اند این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و لیکن بهتر از آنچه مفسران دیگر در ربط و نظم آیات میگویند واضحتر و اولی
نیست دویم آنکه اگر سخن صورت داشته باشد وقتی صحیح میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم
نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم این آیه را نیافتیم رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه را با خزیمه بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق
و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان
بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن
مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیات مدنیست و بالعکس پس
ممکنست که در وقت دیگر نازل شده باشد و در اینموضع داشته باشند الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه با اخبار
صحیحه متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است که عصمت و طهارت ایشان معلوم
باشد ضروری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل کرده باشد بالجمیع افرادش منتفی گردد خصوصاً هرگاه
بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس
ثابت شد که معصومند و اگر گویند که دلالت بر عصمت نمیکند گوییم همین که عصمت فی الجمله بس کافی
زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکب است
جاری نمیدانند با آنکه هرجا که در قرآن مجید اراده باین صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل و وقوعست
مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم
و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت متفرع میشود در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت امام
مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هفتم آیه مباهله است فمن حاجک فیه من بعد ما
جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنت الله علی الکاذبین یعنی پس کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تو از علم

پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله
کنیم و تضرع کنیم و گردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که
این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند
از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
را طلبید و گفت اللهم هولاء اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بامداد آمد و بر او عبائی ملون بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را
داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل کرد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران
از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح
کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کردند بسوی مباهله گفتند مهلت
ده تا برگردیم و فکری بکنیم و چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبد المسیح چه میگوئی
و چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانسته اید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت تمام
بر شما آورده بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ
شود و اگر مباهله کنید البته البته هلاک میشوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا
نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند نزد رسول خدا و آنحضرت بامداد آمده بود و حضرت امام حسین را
برداشته بود و دست حضرت امام حسن را گرفته بود و حضرت فاطمه در عقب آنحضرت میرفت و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه از عقب سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف
نجران گفت ای گروه نصاری من میبینم روئی چند را که اگر خدا خواهد که کوهی را از جای خود بکند باین دعا میکند پس
مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم رای
ما باین قرار گرفت که با تو مباهله نکنیم و تو را بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه
ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانانست و بر شما باشد
آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست
لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله

بدهیم پس ابی حارثه هر ساله دو هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه رجب هزار دو حله ادا کنیم پس حضرت با این شرط با ایشان
صلح کرد و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن ایشان نزدیک شده بود با اهل نجران اگر
مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان
مستاصل میکرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان بسر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری
هلاک میشدند و ثعلبی در تفسیر همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عایشه را ذکر کرده
و گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون قصه
مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات
اختلافی کرده اند و خلافی در این نیست که مباهله با اهل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود و علی ای حال
دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة
والثنا بوجوه متعدد اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بحقیت خود نمیداشت باین جرأت
اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التأثیر نمی کرد بلکه حقیت ایشان دلالت
بالتمام بر حقیت ایشان میداد بر دعوی ایشان دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود
و مبالغه در تحقق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی در هلاک
خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود
سیم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند بایست بود از نفرین آنحضرت
و معدودی از اهل بیت او نترسند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای ایمنی از اقدام بر حروب
مهلکه مینمودند و تن ها و فرزندان و اموال خود را در معرض سبی و قتل و نهب در میآوردند بایست مذلت و خواری
جزیه را قبول نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند
و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما که او پیغمبر موعود است و این سبب
از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین مردم نزد آنحضرت
بودند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین
اعتراف نموده اند و زمخشری که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی

مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران
و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود
تنها مباهله نماید زیرا که با و ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعز مردم و پاره های جگر خود را و محبوب ترین
مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننموده بخود تنها و دلالت بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ گوئی
خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل گردند اگر مباهله واقع شود و
مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهل اند و چسبیده تر بدلها اند از دیگران و بسا باشد که
آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند
که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر انفس مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند
پس بعد از آن گفته است که این دلیلی است که از آن قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری
پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بودند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند در زمان بعد
از آنحضرت چه بر عاقلی پوشیده نیست که محبت آنحضرت ایشان را بدیگران از جهت روابط نسبت نبوده بلکه هر که
نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت
محبت اولاد و ازواج و عشایر بدون جهت دینی وارد شده است و ایضا از سیر آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را
از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دوران را قرابت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند
سلمان و مقداد و ابوذر و امثال ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک
الابعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق هستند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم غیر
بر ایشان در امامت عقلا قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و متعصب مشهور است
گفته است که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و
از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس محمد
نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف
غیر از زنان و پسران کسی که از انفس تعبیر کرده باشد بغیر علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبوده پس معلوم شد که حق تعالی نفس
علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ
بر اقرب مجازات بحقیقت اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوای در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات

مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک باشند
و از جمله کمالات حضرت رسول افضلیت او است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از
انها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است
بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت او و جماعتی
نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است که زیرا شیعه این
اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر کسی گوید که اهل سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی اعتبار ندارد و اگر گوید که
جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که حضرت
امیر و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند
و سایر متقدمان از آنکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین میگویند او را فخر نوشته است
پس امامت حضرت امیر باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت و وجوب الطاعت است
و آن غیر پیغمبریست پس باید که آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر اولیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را
قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند در مکنت که دعوی نفس را باشد مجاز
او مجازی از مجاز دیگر اولی است بچند وجه جواب میتوان گفت و در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه
مجاز در اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایعست که میگویند که تو بمنزله جان منی و در خصوص
حضرت امیر علیه السلام اجمعین در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه مذکور است
که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام گفته است منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از تو ام و در فردوس الاخبار
روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن و بروایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من و بگروهی
از منافقان خطاب کرده که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی
و از این باب احادیث بسیار است و لیکن اهم فی این باب مجاز است دویم آنکه این آیه کریمه بهر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت
و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغه متکلم مع الغیر فرموده یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم
کردن این مقامات شایعست یا از برای داخل بودن امت و سایر در احتمال اخیر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع
ابنائنا و ندعوا ابنائکم و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و این نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن
باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دویم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را

بخوانیم و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگر چه اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد
اما از برای استیفاء احتمالات مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتملست که از برای تعظیم باشد یا از برای
دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد
چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوحست میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ابتداء نظر بظاهر حال محتمل
بوده که ایشان را صلاحیت داشتند که در مباهله داخل باشند از هر صنف جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت
آن امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند و تعیین بخصوص این جماعت قبل از تحقق مباهله منظور نبود
و همچنین حقیقت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا همه احتمالات دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول نیز در نهایت بعد است
زیرا که معلوم است که دعوت هر یک بخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و مراد نفس آن
شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول بوده و
باتفاق روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود
و بیضاوی میتواند که گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط مباهله داخل نبوده مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت
اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت
بعد دارد مطلوب را داخل خواهد بود و ضرر بایشان نخواهد داشت و اما وجه دویم میگوئیم که اگر امت یا جماعت
داخل در مباهله بودند چرا الا هر که حاضر بود نه از ایشان در مباهله حاضر [illegible] مگر آنکه گوئیم که حاضر بودند
جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود که اعتماد بر حقیت خود نداشته که این گروه انبوه را
با خود آورده است که مبادا بکثرت ایشان و شوکت خود بترساند یا در این باب اعتماد بر دعاهای مردم کرده است پس خوب نما
شد که قایم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه را امیر المؤمنین را آورده از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای
ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبران ابنای او بودند و فاطمه چنانچه دختر پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت
از میان سایر امت در خطاب اختصاص باین داده و هر دو از جانب خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه
این جماعت نیز سر کرده جمیع سادات بوده اند و از جانب هم حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود
در مقصود ما اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت
میکند بسبب آنکه هر گاه در میان جمیع امت در خطاب کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و
زوجه و اولاد او نبوده باشد هیچ دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند بهر وجه که مذکور شد

پس متبع ایشان آن معنی اول را باید با ایشان تمام نمود تا آنکه این معنی مؤید باخبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی
و اگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار
نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم که هر چند آن احادیث که سابقا بیان آن کردیم
اکثر دلالت میکند بر آنکه مخصوص این معنی در آیت اما ما را مناقشه در این صورت نیست و از برای ما اثبات امامت کافی
بودن بخلافت که مطلوب اصلی ماست در این مقام حصول این معنی کافیست بتقریری که مکرر مذکور شد نهم وتعیها
اذن واعیه یعنی ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآن و حقایق آن را گوشی که حفظ کننده است بدانکه
عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده چنانچه
ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در حلیه و واحدی در اسباب نزول و نطنزی در خصایص و واحد اصفهانی در مناقب
و ابن مغازلی در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس
و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی این لفظ که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول خدا
مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم
و بر من لازم است که اطاعت پروردگار خود بکنم و حق تو و تو را سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه
نازل شد و بروایت دیگر فرموده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کرده ام که این گوشهای تو گرداند
و خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم فراموش نکردم و چون توانند بود که
فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند
در کشاف گفته که مراد از اذن واعیه گوشی است که از شان او باشد که هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک
عمل بآن پس این روایت اخیر را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر گوئی که چرا اذن را مفرد و نکره ادا
جواب گوئیم که از برای اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنش است مردم را بآن امر و از برای دلالت بر آنست
که یک گوشی که حفظ کند بس است نزد خدا بمنزله گروه بسیار است و بروایت جماعت دیگر هر چند تمام عالم را آنچه
تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی بعلم او مبادرت کرده و اعتراف کرده است که غایب بیت و نزول آیات در خصوص
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل اسعد است و او است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند
باشد که در همه احکام محتاج او بوده اند و او را استفسار مینموده اند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین
یعلمون والذین لایعلمون با سایر آیات و ادله که سابقا مذکور شد و موید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود لفظ

و معنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعید روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده است مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل شده و در کجا نازل شده بدرستی که پروردگار من بمن
عطا کرده است مرا دلی فهمنده و زبانی گویا و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی
الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شده
یا در روز در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول
بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام ببیعت ابوبکر حاضر نشد و گفت سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیفکنم مگر
برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که مجموع نوشته که نازل شده بود جمع کرده بود سیرین میگفت چه بود اگر آن
قرآن را می یافتم که علم در آنجاست و روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول خدا
که علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کوثر بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ایها الناس نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان
شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم و عذر خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که در میان شما میگذارم کتاب پروردگار
خود را و عترت خود را که اهل بیت منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست و قرآن با علی است از یکدیگر
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه خلافت من در حق اینها کردید
که هر گاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده است
نکرده است همین بس است از برای علم بامامت و خلافت آنحضرت هر گاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من بعوض
خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گرفته فرماید که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمیشوند
صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن با اوست و مفسر آن اوست و قرآن شهادت بحقیت او میدهد و متابعت
قرآن بدون متابعت او نیست و بعد از آن بسبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهم کرد که با شما
چگونه رعایت ایشان کردید هر عاقل که در این حدیث تامل نماید و تعصب نورزد میداند که این نص صریحست بر خلافت
قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن کافیست از برای اولویت بامامت دهم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی آنان که ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای
ایشان خداوند رحمن دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان را در دلهای
مؤمنان برقرار میدهد از اهل آسمانها و زمینها پس بسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که رسول خدا گفت

کو ثا علی بن ابی طالب که بگو خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینهای مومنان مودت
و محبتی پس حق تعالی این آیه را فی هذه الآیه فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت در کتاب ما نزل من القرآن فی علی باسناد
خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً باسناد خود از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت
امیر المومنین علیه السلام نازل شد یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا با علی علیه السلام گفت سر بلند کن و از پروردگار سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی پس علی علیه السلام
دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این آیه را آورد و ایضاً از ابن
جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مومنی هست و ایضاً از ابن عباس روایت
کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد بر کوه ثبیر
پس سر بسوی آسمان بلند کرد علی علیه السلام را گفت دستها بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال کن
که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من نزد خود عهدی
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول آیه را برای صحابه خواند ایشان از این
واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل بیت بخصوص
نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربع دیگر حلال و حرام و ربع دیگر فرایض و احکام و بدرستی که حق تعالی
بهترین آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه
روایت کرده اند مانند ثعلبی در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن
و نطنزی در خصایص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه
شیعه که در این باب وارد شده است و ما در این رساله آنها را ایراد نمیکنیم و معلوم است که این مودتی که بعد از
آنحضرت نازل شده باشد مخصوص او باشد غیر از مودت سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است
که جزو ایمان است و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و ایضاً تماما جمیع معارف بلا امامت
را افاده عموم میکند پس دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامت است و ایضاً اگر والعیاذ بالله
از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از آنجهت و آن منافی وجوب مودت است و مؤید آنکه مراد مودت عامه مومنان
نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است بلکه مراد آنست که او را منزلتی و کرامتی کرد با آنجهت که محبت او بر همه مومنان
واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد و آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت

کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً از
مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است
و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با علی گفت دوست نمی دارد
ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرده پیغمبر امی بسوی
من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد
بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق
مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را
در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب تا اینجا حدیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است از حضرت امیر المومنین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و فرمود
که هر که مرا دوست دارد و این دو را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز
قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را می شناختیم ببغض
علی بن ابی طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضاً از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلایق را آفریده
که عهد کرده نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت
رسول روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا
از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر در یمن بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه از خمس برای خود تصرف کرده منافقان صحابه با او گفتند این را
عرض رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول این سخن را از او شنید پس غضبناک شد و بیرون
آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند ناخوش میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق
مرا دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از من است و من از اویم و او از طینت
من خلق شده است و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهترم از ابراهیم پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مجموع را
در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و

دیگران بطریق اولی پس از آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا مرا امر کرده است بمحبت
چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت این سه نفر برای این بود که در هیچ حال از آنحضرت امیر جدا
نشدند و ایضا ابن حجر بچند سند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده است که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام
کرده است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضا از ام سلمه روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست
دارد خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است
و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال المؤمن حب علی بن ابی طالب و
ایضا از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم
حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و تعلیم از من میستانی و … خواهی کرد و هر که بر عهد
من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بمحبت تو بمیرد حق تعالی
ختم او را با امن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند
بمحبت علی بن ابی طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت
کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند
سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیبخشد با آن حسنه و ایضا از آنحضرت روایت کرده اند که محبت علی بن ابی طالب
گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هروی در غریبین روایت کرده است که عبادة بن الصامت گفت
ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هرگاه که میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیداشتند میدانستیم
که حلال زاده نیست و اخبار درین باب بسیار از طرق مخالف و موافق فوق حد و احصاست و احصای این اخبار بر هر ناقد
بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار امامت است یا مرتبه فوق امامت و لازم دارد امامت را زیرا که معنا
بودن شخصی در میان جمعی آنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی و محبت
خداوند جهانی باشد دشمنی او نشان نفاق و حرام زادگی و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول
باشد نمیتواند بود مگر بآنکه پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام باشد
مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیل امامت که تالی مرتبه نبوتست صورت
نمی‌بندد … مؤمنان و چند محبت ایشان از جهت ایمان موجب ثوابست و ان محبت ایمان بیکدیگر

ولیکن چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بعض ایشان نه از جهت معصیت
اگرچه بدبات اما نهایتش آنست که گناه کرده باشد که گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و هم چنانکه با انکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر
میروند با انکار ولایت بلکه ترک محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه گفتی لازم آید که
رتبه آنحضرت بالاتر از نبوت باشد زیرا که اگرچه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول
ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار بنبوت اصل است و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم
دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای ایمانست
از این جهت اقرار بامامت موجب نجاتست و اقرار بنبوت تنها موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم
تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هرجا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد
و هرجا که انسان هست البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرفست از اقرار برسالت اما لازم ندارد
اقرار برسالت او و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید او و اقرار بهر دو تنها موجب نجات نیست
تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار بامامت امیرالمؤمنین و ولایت و متابعت او لازم دارد اقرار بتنهائی دیگر
و اقرار بسایر ائمه و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیانست و بیان او همه اجزای ایمان
بخلق ظاهر کرده بود و از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات است یا ندیم لیس البر
بان تأتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی وأتوا البیوت من أبوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست
نیکی بآنکه بروید خانهها را و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل
شوید خانهها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار شوید و محققان مفسران گفته اند
که مراد آنست که امور دنیا و عقبی را از راهش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم
از ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آل محمد ابواب خدا اند و راه
اویند و دعوت کنندگانند و کشندگانند بسوی بهشت و دلالت کنندگانند بر آن بهشت تا روز قیامت مؤید
این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده انا مدینة
العلم و علی بابها و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت
کرده است انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و در مناقب خوارزمی مثل این روایت

روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم و حکمت و علی در آنست پس هر که علم خواهد باید بسوی در آید
بیاید و این حدیث از متواترات است و شک در این حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای این کریمه
برای طلب علم را بجهه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیاید و عدم احتیاج بامام از جهت علم و معرفت با آنکه
چند است از قضایا و احکام که احوالی آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت در میان
قوم امامت دیگران عین خطاست و بر آنکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اعلمیت آن سرور
آفتاب روشنتر است و ابن عبد البر که از اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول
در حق صحابه گفت اقضاهم علی بن ابی طالب یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میانه مردم آنحضرت است و کسی
تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمیتواند شد و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلمنا
بقضا علی است و گفته است از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله
کسی را داناتر از او نمیدانم و عطا از اکابر علمای محدثین ایشانست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که
گفت بخدا سوگند که داده شد بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم
شریک بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او حاضر نشود و علی
حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب اربعین
گفته است اصحاب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم اصحاب است اما اجمالا از برای آنکه هیچکس را نزاع نیست در آنکه
در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله صلی الله علیه و آله افضل
فضلا و اعلم علما بود در نهایت حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد
او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او در اکثر اوقات مشغول بتعلیم او بود و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت
چنین استادی با چنین خصوصیات الوال بنهایت مدارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخدمت
آنحضرت رسید و در اوقات هم نبود روزی یکمرتبه میرسید و آنحضرت را ملازمت بیشتر در خدمت نمیبود و مشهور است
العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ
که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک آسیبی زایل میگردد پس از این دلیل ثابت شد
که علی اعلم است **مؤلف گوید** که مؤید این مطلب آنچه از اخبار شیعه تقریر کرده است آنست که در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت حضرت رسول

که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم ابتدا
میفرمود و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است که علی گفت که مرا بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی
از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر یعنی نزدیک خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد
برمیگشتم والا داخل میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد
و میگفت که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص
از دور و نزدیک دارند و بکثرت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند بسیار است
بی حد و حصر گفته است و اما تفصیلا بچند دلیل **اول** وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که در شأن علی نازل شده است هرگاه او مخصوص
باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم **دوم** آنکه حضرت رسول فرموده که اقضاکم علی چه قضا محتاج
بجمیع علوم است پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایق خواهد بود **سیم** آنکه عمر چندین مرتبه
در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت فرموده و از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل
میگفت [illegible] و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد **چهارم** آنکه
آنحضرت فرموده بخدا سوگند که اگر مسند خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده کرده هر آینه
حکم برای اهل تورات بتورات ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان
اهل فرقان بفرقان ایشان والله که هیچ آیه نازل نشد در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر
آنکه همه را میدانم که در شأن کی آمده و برای چه آمده **پنجم** آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب
و کلمات آنحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچیک
از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه انتسابشان باو
ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیرو اکابر خود ایشان شاگردان اویند ثابت شد که همه فرقهای
متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد آنحضرت است و اما علم
فقه در دین علی بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرموده اقضاکم علی و از جمله علم فصاحت
و معلوم است که هیچیک از فصحا که بعد از او بودند باندکی از درجه او نرسیده بودند و از جمله علم نحو است و
معلوم است که ابو الاسود مدون این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از جمله علم تصفیه باطن است و معلوم است

گرفت این علم با و منتهی گشت پس شد که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله او استاد همه عالمست و در همه صفات و شیوه و
مقامات شرعیه چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ایضاً فرموده است یرفع الله الذین آمنوا منکم و
الذین اوتوا العلم درجات **مؤلف گوید** پس از این دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال
و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد بعد از این نیز بوضوح خواهد پیوست

دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین یعنی اگر عایشه و حفصه معاونت یکدیگر
کنند در ایذاء او رسول خدا پس خدا یار و دوست و جبرئیل و صالح یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار
روایت کرده اند که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در شواهد التنزیل از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ
ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند
که حضرت رسول فرموده که صالح مؤمنین علی است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران گفته اند که صالح مؤمنان
علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است زیرا که معنی مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین پس تعبیر
این میتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه **اول** آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند
پس معنی این بود که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر خدا و جبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد اعظم طاعات
طاعات **دویم** آنکه ابتدا ذکر خدا بذات خود و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبیست
بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام
دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این خود معلومست که صلحای دیگر در میان
صحابه بوده اند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله
آنها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع آیات تنزیل کثیره در اثبات فضل آنحضرت بیان کنیم
شکی نیست **سیزدهم** اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله
لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم
و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یعنی آیا میگردانید آب دادن حاجیان را از جهة ثواب
و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا

مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها که ایمان آورده اند
و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگترست درجه ایشان نزد خدا
و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات
در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی کشاف و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار
نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن
ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلید
در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست
و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه کس رو
بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از حسن و [illegible] روایت
کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی در در المنثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه
و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم
تو پسر عم اویی و سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد و ایضا روایت کرده است
از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخره میکردند
عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسولم و ساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم بر خانه او
و خزینه دار خدایم چنانچه ترا امین کرده است پس حضرت امیر المؤمنین بر ایشان ظاهر شد و ایشان این سخنان
مذکور ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد کرده
پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند
پس بعد از چند روز این آیه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی
بچندین طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخره علی و عباس نازل شد و از شعبی روایت کرده است
که در مفاخره علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره و ابو القاسم حسکانی از بریده روایت کرده است
که روزی شیبه و عباس با یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت و گفت بچه چیز مفاخره میکنید
عباس گفت خدا فضلی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن حاجیانست شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام
بمن داده است امیر المؤمنین گفت خدا بمن داده است در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است گفت شو

داده شده است فرمود که شمشیر بر شما تا ایمان آورید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن
خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت نمی‌بینی علی چه سخن بروی من گفت
حضرت فرمود علی را طلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی گفتی گفت یا رسول الله حق
را بدرشتی گفتم هر کس خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد
پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید این آیات را بخوان بر ایشان چون بر ایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت
ما راضی شدیم و مؤید آنکه این آیات در شأن آنحضرت است آنست که در اینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فایزان
و سمعانی از علمای عامه در کتاب فضایل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از ام سلمه زوجه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فایزان در روز قیامت نه غیر ایشان **مؤلف گوید** که چون بنقل مؤالف
و مخالف معلوم شد که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است پس معلوم شد که او اولی است بحق
بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوسته که منشأ فخر و فضل و قرب و سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است
و باتفاق کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه پیشی و رتبه سبقت داشت چنانکه ابن عبد البر در استیعاب
روایت کرده است از سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی بن ابی طالب
اول کسی بود که اسلام آورده و همه این جماعت تفضیل میدهند او را بر سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است
که اول کسی که ایمان بخدا و رسول او آورد از مردان علی بن ابی طالب بود و ابن شهاب نیز گفته است از زنان بعد از
خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه اسلام آورده است و آن
علی بن ابی طالب است و گفته است که این در روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که علی
بن ابی طالب را چهار خصلت بود که احدی را غیر او نبود اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز کرد و در هر جنگی علم
حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل
داد و داخل قبر کرد و ابو المظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابو ذر و ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت
سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود و در فردوس روایت کرده

که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب بود و سبق ایمان او متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر اینها موجب تطویل است و احادیث بعد از این خواهد آمد و کمال
ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل القرآن فی علی از ابن عباس
روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن مگر آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که
حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار از قرآن و نگفته است برای علی مگر خیر و نیکی و
ایضا روایت کرده است که جمیع امت میگفتند یا ایها الذین آمنوا خطاب با اصحاب محمد است صلی الله علیه و آله [illegible]
گفت هر جا که این خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن از برای علی بن ابی طالب است و ایضا از مجاهد از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه
علی علیه السلام سرکرده آن و امیر آنست و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و امثال اینها را حافظ و دیگران بسندهای
بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که لایق امارت [illegible]
مؤمنان نیست و آنکه علی با این ایمان بیش از همه کس کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه
حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن علی است
زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید این است آنکه اکثر مفسران و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی
و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی و ولید بن عقبه برادر مادری
عثمان نزاعی شد و ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو که تو کودکی و من از تو فصیح ترم و نیزه ام تیزتر است و در جنگ
شجاعترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود اما آنها
که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشان است بهشتها که ماوای ایشان است فلهم جنات المأوی
بسبب آنچه کرده اند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق اند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار
حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق
ولید بن عقبه است و در دلالت این آیه بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون ضد
فاسق را مؤمن فرموده [illegible] است و اگر در این سخنی بوده دلالت بر فضل ایمان آنحضرت دارد [illegible]
کافیست **جماعتهم** إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال

شایسته کرده اند ایشان بهترین خلایق اند پس بعد از آن فرموده است جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزای ایشان
نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه ابدالآباد در آنها خواهند
بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبر بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان
آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم باسناد خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مصداق این آیه
توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند
آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضا باسناد خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد مردی نزد ابن عباس رفت و این حدیث را بر سبیل استغراب با او نقل
کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد لیکن فرستاد این آیه در شان علی نازل شد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن
شرحبیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس
او شد در حالتی که سینه تکیه کرده بود بر سینه من در آنحالت گفت یا علی آیا نشنیدی قول حق تعالی را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا تا خیر البریه
فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خوانده
شوند شما را بخوانند با رویها و دستها و پاهای سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی
و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده ایضا مضمون را روایت کرده اند
و مؤیدات این است که خوارزمی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول فرموده که عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَى
فَقَدْ كَفَرَ یعنی علی بهترین بشر است هرکه ابا کند کافر است و ابن شهرآشوب و خوارزمی و غیر او از صالحین روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در باب ذو الثدیه گفت میکشد او را بهترین خلق و در روایت دیگر میکشد او را بهترین این امت
و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطرق متعدده از ابن ابی لیلی انصاری و از بلدش روایت کرده است که گفت رفتم نزد
عایشه پرسیدم که کی کشت ایشان را یعنی خوارج گفتم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس
منست و علی که حق را بگویم شنیدم از رسول خدا که میگفت میکشد ایشان را بهترین امت من بعد از من و شنیدم که

میگفت علی با حق است و حق با علی علیه السلام و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه
در این باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد بهترین خلق و خلیقه و
نزدیکترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچند سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است
میکشد ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه کس بیشتر است و بعضی میکشد ایشان را بهترین
امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل حدیث دویم را روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه
ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج به
بیان ندارد و بر قتالش با مجید دلاوران تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان است و لهیب جان سوز منافقان است و بعد از
این بتوضیح بیان خواهد شد **یازدهم** قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ یعنی بگو یا محمد بس است
خدا گواه میان ما و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که مراد از کسی است که نزد اوست علم کتاب حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان اوست
چنانکه عامه روایت کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی طالب و عاصم از
ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی کند و ایضا ابو عبد الرحمن روایت
کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود میدانستم البته نزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت
مگر نزد او نرفتم یعنی چون اعلم بود نزد او رفتم و ثعلبی باسناد خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است که گفت در خدمت
امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود گفتم بحضرت او
گفتم پسر آنکسی است که میگویند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب که علم کتاب
نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابو نعیم باسنادهای خود از محمد بن الحنفیه رضی الله عنه روایت کرده اند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
علی بود و سیوطی روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ عبد الله بن سلام است گفت چگونه
او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بقرآن
مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید بپیغمبر خود که بگو که آنکه علم اندر قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع است
یکدم انبیا را نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم
بودن چنانکه مذکور شد دویم آنکه از جهت آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانید و از این مرتبه
بالاتر نمیباشد سیم آنکه شهادت آنحضرت بتنهائی دلالت میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که شهادت غیر معصوم

بیک گواه مدعا ثابت نمیشود و عصمت دلیل امامت است چنانکه گذشت **شانزدهم** آیه نجوی است که مفسران و محدثان خاصه
و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال بسیار مینمودند و سبب ملال آنحضرت
میگردید حق تعالی باین سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و ایمان ثابت اند
این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای گروه مؤمنان
هرگاه سخن گوئید پنهان با رسول پیش از آنکه سخن گوئید تصدقی بکنید پس کسی از صحابه پیش نیامد و ... مساوی و سایر مفسران گفته
راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باتفاق مخالف و مؤالف تا آنکه آیه منسوخ شد و حق تعالی
فرموده ءأشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم فاقیموا الصلوة
وآتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله والله خبیر بما تعملون یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از سخن گفتن با رسول
صدقها بدهید پس چون نکردید خدا شما را بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا
و رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که مخاطب این آیات همه صحابه بودند غیر
آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از مجاهد روایت کرده اند که حافظ ابونعیم و سایر مفسران که حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است
من یک دینار داشتم و به ده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه این آیه منسوخ
شد و در روایت دیگر فرموده که ببرکت من خدا تخفیف داد این امت و سلمی روایت کرده است از ابن عباس
که مردم در خلوت با حضرت رسول صلی الله علیه وآله راز میگفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت دشوار
شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند پس بر مردم دشوار شد و از راز
گفتن باز ایستادند و بر ایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند سند از ابن عباس
روایت کرده است که چون آیه نجوی نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت رازی گوید تا آنکه پیشتر تصدقی بکند اول
کسی که تصدق کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری را به ده درهم فروخت و ده راز با حضرت رسول گفت و ده درهم
یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن
با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق
نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین منقبت
عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث با آنکه که خلفای

جور ایشان بذل اموال عظیم در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که اکثر اغنیای ایشان ... مبتلا شدند در عوض
ده روز عاجز بودند از آنکه یک درهم بلکه یک دانگ را تصدق کنند تا مورد این منقبت گردند **هفدهم** واعتصموا
بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی و پراکنده مشوید حبل خدا کتاب است و ثعلبی از طریق
... باین آیت کرده است و از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی
در این آیه فرموده است و حافظ ابونعیم نیز این مضمون را از ابو حفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از
ابوسعید خدری روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود ای گروه مردم من در میان شما دو چیز
گذاشته ام که اگر تمسک بشوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانی کشیده
از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
هجدهم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی یعنی بگو یا محمد اینست راه من بخوانم مردم را بسوی خدا
ببصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقولست که مراد از کسی
که پیش از همه کس و بیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت
باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از حضرت باقر منقولست که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی
فرموده است هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین یعنی خدا آنکسی است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین
در احادیث بسیار وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است یا مراد بنصرت خدا نصرتیست که خدا
بدست امیرالمؤمنین علیه السلام جاری کرده و بنابر اول مراد آنست که همه و سر کرده ایشان علی بن ابی طالب است یا مراد بمؤمنان
ایشانند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته
شده است لا اله الا الله انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی ورسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده
هو الذی ایدک بنصره وبالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون
روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از انس بن مالک از ابو الحمراء خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی
ونصرته یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را بعلی و حافظ ابونعیم بسند از امام محمد باقر روایت
کرده است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
یعنی ای پیغمبر کافی است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است که پیش از همه کس

وبیش از همه بیش متابعت کرده است و عزیمت خالصت جبلی گفته است کما وعلی بن ابی طالب که سرکرده مؤمنان است
مؤلف گوید که از این آیات واخبار مقبولة الطرفین معلوم گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است
بمتابعت حقیقی و پیروی کامل واقعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و معین بلی است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت
وایضا ظاهر شد که دعوت بر اه خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص او است نوزدهم
وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی بازدارید ایشان را که ایشان سؤال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند
کتاب دیگر و ابو القسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب و
غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سؤال کرده میشوند ایشان
از محبت علی بن ابی طالب و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بسند بن سند از بریده وغیر او روایت کرده است
که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت او ست
که از جای خود حرکت نمیکند بنده ای در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز
فانی کرده است و از بدنش در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است و
از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی
گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت این است هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن
دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال باین احادیث گذشت بیستم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا موافق احادیث معتبره عامه و خاصه معنی این آیه آنست که بگو
یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند که
ما زیاده میکنیم از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی
بگو آنچه من سؤال میکنم از مزد پس آن از برای شما است و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت
کرده است که قربی در این آیه قرابت آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون رسول
بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها و اموری میشود در اموال
ما هر حکمی که میفرمائی روا است پس این آیه نازل شد و ایضا ابوحمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت
کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
منقول است که در خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب کرده است در این

آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است و ابو القسم حسکانی در شواهد
التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مودت
ایشان مأمور شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابونعیم و دو پسر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر
از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم
و علی فرع آنست و حسن و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که بشاخی از شاخهای آن چسبید
نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار
سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد او را برو در جهنم اندازد پس این آیه را خواند
و حافظ ابونعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه
آمد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خانه بودند پس دو عضاده در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما
جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا از ابوهریره
روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام و این مضمون را گفت و ابن جبر روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من بیا پس دست او را
گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که
بشاخی از آن چسبید خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و خطیب ابن المغازلی روایت کرده است که دو فرمود
که میکند و میگوید خدا و فدا لعنت کن دشمنان آل محمد را و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل
محمد بمیرد آمرزیده مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با توبه مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است
هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهد او را ملک موت و منکر و نکیر ببهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت ببرند
مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش دو در بسوی بهشت گشاید هر که بر محبت آل محمد
بمیرد حق تعالی قبر او را محل زیارت ملائکه رحمت گرداند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده باشد هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد روز قیامت حاضر شود و در میان دو دیده اش نوشته باشد که ناامید است از رحمت خدا هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از

حنبل روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم شما را
بمحبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر منافق هر که دوست دارد او را دوست داشته
مرا و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب
معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از پیغمبران سؤال نمای که شما را بچه امر مبعوث
کردند گفتند بولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود و فخر رازی
در تفسیر کبیر گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان بآنحضرت راجع میشود هر که امرش شدیدتر و بیشتر باشد
ایشان آل محمدند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد تعلقها
بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجب است که ایشان آل باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب
آنحضرت اند و بعضی گفته اند امت آنحضرت اند و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول دعوت آنحضرت
کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بهر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است و ایضا
کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بما مودت ایشان
گفت علی و فاطمه و دو پسر از ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص باشند بمزید
تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول آیه در شان ایشان دویم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا فاطمه را
دوست میداشت و گفت فاطمه پاره از تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر
از محمد صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجب است بر همه امت که ایشان را دوست
دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تهتدون فلیحذر الذین یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب پیروی
و متابعت آنحضرت سیم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیم است و از این جهت خاتمه تشهد گردانیده اند در نماز
و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضا صاحب کشاف
از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه
روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی
ایشان انداخت پس دست خود را گذاشت بر روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات
خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمیدی مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم پس آنرا از دست من کشید و گفت

عاقبت نیکو بخیر است بیست و یکم الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان
و اعمال شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بخیر است ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که طوبی
درختی است که اصلش در خانه علی است در بهشت و در خانه هر مؤمنی شاخی از آن درخت هست و ایضا انجا روایت کرده
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از طوبی فرمود که درختیست که اصلش
در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت است بار دیگر از آنحضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت که اصلش در خانه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه
منست و بار دیگر فرمودید اصلش در خانه علی است فرمود خانه من و خانه علی در بهشت یکی است و در یک مکانست بدانکه
اکثر آیاتی که در مناقب و مطاعن روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است
در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و در این رساله بهمین اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتره
از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معایب و مثالب اعادی آنحضرت و
در این چند فصل است فصل اول در حدیث غدیر است و تصریح بامامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار
مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است
و تا حال آثار آن مسجد باقی است و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند از پدران خود و محل نزول حضرت
رسول را آنجا نشان میدهند و ایضا حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت
در غدیر از برای بیان منزلت جلیله از برای امیر المؤمنین علیه السلام و حاجیان را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است
و کسی در این امور خلافی نکرده است و خلافی که کرده اند در معنی آن خصوصیات و اخبار و خطبه و دلالت بر خلافت است
احادیث این مطلب زیاده از آنست که در این مختصر احصا توان نمود مجملی از آن قصه را با احادیثی که در صحاح عامه مذکور
است ایراد مینمایم سید ابن طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین
در روز غدیر بامامت از آن واضحتر است که احتیاج ببیان داشته باشد و لیکن ذکر میکنیم اسامی جماعتی که در این باب تصانیف
کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند از جمله مسعود بن ناصر سجستانی که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت که مشتمل بر هفده جزو است حدیث غدیر را با نص و بیعت از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ
در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی در کتاب دعاة الهداة روایت کرده

مردم گفت ایها الناس نیستم مؤمنان را اولی از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای
اوست خداوندا دوست دار او را هر که او را دوست دارد و دشمن دار او را هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند
و اعانت کن هر که او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که طاعت او در این روز بر گردن مردم واجب شد پس در روایت
اول گفت که چون یاد کرد جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده است بسوی تو از جانب
پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیه نازل شد
که ما در جحفه رسیده بودیم و هوا بسیار گرم بود که اگر گوشت را بر زمین میافکندند بریان میشد پس فرمود ندا کنند که
مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر گذاشتند
تا شکل منبر شد پس رسول خدا انداختند بر روی جامه و برو نشاندند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه فرمود اقرار میکنم از برای خدا بنفس خود
ببندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی
بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا بسوی من یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکرده ام در
آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازل
شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب
برادر منست و خلیفه منست و امامست بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند
بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و آنرا سهل و آسان گمان کنند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار
بسیار بمرتبه که گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با منست و من
پیوسته متوجه اویم حق تعالی فرستاد و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی
هستند که آزار پیغمبر میکنند و او را گوش میگویند بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان میآورد از برای خدا
و ایمان میآورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم که بگویم نامهای ایشان را میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی
نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امام و واجب کرده است اطاعت او را بر جمیع مهاجران و انصار
و تابعان و بر صحرا نشینان و بر شهریان و عجمی و عربی و آزاد و بنده و بزرگ و کوچک و سفید و سیاه و هر که
او را یگانگی خدا داند پس حکمش بر همه روانست و گفتارش نافذ است و امرش جاری است ملعون است هر که مخالفت او کند

مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات او را و عمل کنید بآنها و تتبع نکنید
متشابهات آنرا بخدا سوگند که واضح نمیکند از برای شما تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستیکه علی و طیبین
از فرزندان من که از نسل اویند ثقل کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام را گرفت
و بالا برد و یکدیگر چنان برابر گرفت که پای او نزدیک بزانوی آنحضرت رسید پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی
بشما از جانهای شما گفتند خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست خداوندا دوستی کن
با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد
که کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر
آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده سوره هل اتی مگر از برای او
ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علی است دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبختی و دوست نمیدارد
علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت
که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکاری اند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند با اخوان دینی
خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق و ولایت علی و اولاد او و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر مشقتها
و شدتها در غیبت آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده
و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه ما اهلبیت
ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستیکه علی
موصوف بصبر و شکر است و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان
از صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی آن بعد
من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او امامانند که هدایت میکنند بسوی راه حق و راستی بدرستیکه من بیان کردم از برای
شما و فهمانیدم بشما و علی بعد از من شما را میفهماند و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید
با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میکرد از برای من و من
بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما یعنی پس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هر که وفا کند بآنچه

و ابن عقده حافظ را در کتاب ولایت مسند و بنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف کتاب الکشف والطرائف
نقل کرده است و او از کتب معتبر مخالفان روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر این آیه را
النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان او مادرهای ایشان اند و خویشان ایشان بعضی از ایشان
اولی اند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این ولایتی که شما بان احق اید از ما
بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم پس حق تعالی این آیه را
فرستاد وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا یعنی یاد کنید نعمت خدا را
بر شما و پیمانی که محکم کرد با شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و این در مدینه بود پس بیرون
رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل نازل شد و گفت پروردگارت سلام میرساند
ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت
یا جبرئیل قوم من بعهد جاهلیت و کفر نزدیک اند و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت
کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حجة الوداع حضرت
رسول صلی الله علیه و آله علی را بیمن فرستاده بود در مکه بآنحضرت ملحق شد روزی علی در نزدیک کعبه نماز میکرد
چون برکوع رفت سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس این آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ نازل شد چنانچه
در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا به بینیم که این صفت
که خدا فرموده در کی ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از در مسجد بیرون میرفت پرسید
که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکرد این انگشتر را در رکوع بما بخشید پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب
حضرت امیرالمؤمنین روان شد و با او گفت امروز چه کار خیر کرده علی قصه انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول تکبیر
الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او بر ما مسلط باشد هرگز و هم
سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قُلْ مَا يَكُونُ لِي
أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِي و مضمون آیه بنا بر این تفسیر است که چون بر ایشان خوانده شد آیات واضحات ما گویند
آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن را یا بدل کن ذکر علی را از آن بگو با ایشان نمیتواند بود مرا
آنکه بدل کنم او را از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی میشود بسوی من بترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود

از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی
تدبیر که منافقان را در این باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر بالا رفت و گفت
ایها الناس من بعد از خود دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم و اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا
و عترت من که اهل بیت من اند و بدرستی که خداوند خبیر لطیف مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بهم چسبانید و هر که چنگ بر اینها زند نجات می یابد و هر که مخالفت
اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت گفت خدایا تو گواه باش پس
چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود که این خبر
رحلت من را داد چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی داخل مسجد
خیف شد و فرمود که ندا کنند که مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها
الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است کتاب خداست یک طرف آن بدست
خدا و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در او و دیگری عترت من که اهل بیت من اند بدرستی و بتحقیق
که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا بکوثر بنزد من آیند مانند این دو انگشت
شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد
پس گروهی از منافقان شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهارده نفر از ایشان
از میان قوم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد
یا کشته شود نگذارند که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیه را فرستاد أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ
أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُم ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ یعنی آیا حکم کردند امری را پس ما نیز امر خود را محکم میکنیم بلکه
گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و راز ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشان اند و مینویسند
گفتهها و کردهها ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت داد رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردم
کوچ کنند و متوجه مدینه شوند چون بغدیر خم رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را اعلان
بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر کن
حضرت گفت پروردگارا بدرستی که قوم من نو مسلمان اند اگر این امر را ظاهر کنم ترسم خواهند گفت رعایت پسر عم خود کرد
مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب ولایت روایت کرده است از ابن عباس که چون در جحفه جبرئیل نازل شد

عهد کرده است با انبیاء و ذی خدا با من و بر ذلک عطای کند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف خود مصافحه کنید
بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کردید بامارت علی بن ابی طالب و امامانی که بعد
من می آیند که از نسل او و از نسل فرزندانند چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم رسیده بخواهند تغایبان برسانند پس گویید که ما شنیدیم
و اطاعت کردیم و راضی شدیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو و با این امر دلهای ما و زبانهای ما و
دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر
و تبدیل نمیکنیم و شک در دین نداریم و داریم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و امامانی که ذکر کردی هر عهدی و پیمانی
که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد را بدیگری طلب نمیکنیم و آنچه تو مودی خواهیم رسانید
بهرکه به بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر رسول او را و ایمان
آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بحضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و دست کشودند
به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام
و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصری است از آنچه علمای امامیه
و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل بر اکثر بلاغ
کردن ایشان آنحضرت تا آنکه شده است و در این روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع تبلیغ
دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دویم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم تو را سلام
میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت او را بر خلق
لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضه حج و دیگری فریضه امامت و ولایت و خلافت
بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نگذاشته ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا تو را امر میکند که جمیع
مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع و واجبات حج را از تو فرا گیرند و مقصود
اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از هر طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه
حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بودند مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت
هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند و همچنین آنحضرت رسول از امت
این بیعت خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت ابوبکر که
گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بموقف جبرئیل

نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزوجلیل تو را سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و مدت عمر تو رسیده است
و من تو را تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته ضرور است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم
الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران بدو تسلیم
کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را برپا دار از برای خلق که نشانه
هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را بیاد ایشان بیاور و پیمانی را که در روز الست از ارواح خلایق گرفته
بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای هر مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا
نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال دین
و تمامی نعمت و تمام نعمت حجت است بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میگردانم از برای
شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که
او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او حجت بالغه من بر خلق من مقرون است طاعت او بطاعت محمد
پیغمبر من و مقرون است طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را
مرا معصیت کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت
او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات نماید با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات نماید داخل جهنم شود پس ای محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان
تازه گردان که تو را در این روزی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که متفرق شوند و ایشان را مرتد کنند و بجا
کنند شوند در کینهای ایشان نسبت بامیرالمؤمنین مید است و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان
نگاه دارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف پس جبرئیل آمد و تاکید کرد و امان بخشیدن از شر
ایشان را نیاورد پس چون رسیدند ما بین مکه و مدینه بکراع الغمیم رسیدند باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد و حضرت فرمود که ای
جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند پس چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخی
از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب و عتاب
و ضامن شدن عصمت او از شر منافقان و اصحاب و گفت یا محمد تو را سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس و از احادیث عامه
خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود و آخر قافله

تا ماندگان برسند و عقب رفتگان برگردند و بجانب راست راه میل کرد و در پس منبری فرود آمد و خطبه طولانی
که در سابق کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند برسول خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت
و اول کسی که بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان
این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیایی
دارد بعضی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که با اعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند
و هر عاقلی میداند که در قصه که این قدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده باشد و مردم را چنین در وقت جمع
گرد آورند اکتفا باین مطلب که ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکنند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح
ایشان و کتب مشهوره و معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که این رساله گنجایش زیاده
ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاد و خطبه خواند بسر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه
و حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من بشرم نزدیک است
که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بعالم قدس روم و من دو چیز در میان
شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک شوید
بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت
من دو مرتبه این را فرمود پس حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او اهل بیت
او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا آنهایند که بعد از آنحضرت تصدق
بر ایشان حرامست مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرامست گفت بلی و در جامع
الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور است هر که چنگ زند
در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراهست و در روایت دیگر گفته است که من در میان شما
دو چیز میگذارم که اول کتاب خدا که آن ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک
کند او بر ضلالت است گفتند کیستند اهل بیت او زنان او زید گفت نه بخدا سوگند که زن بحسب زمانی با
شوهر میباشد و طلاق میدهد و بخانه پدر و قوم خود میرود اهل بیت او خویشان و عصبه اویند که تصدق
بر ایشان حرامست مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است

از پیش خود گفته است و اعتبار ندارد با آنکه متضمن امامت نیست زیرا که خلفای ثلثه البته خارجند و خویشان آنحضرت
کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوا کرده باشد قایلان بآن
منقرض شده اند و باتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد تا در روز قیامت و ثعلبی در تفسیر واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفت ایها الناس من در میان شما دو چیز ثقل میگذارم یعنی دو امر بزرگ سنگین میگذارم که خلیفه منند
اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من و یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن ریسمانیست
کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر
من آیند و ابن مغازلی و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر
کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی از زید بن ارقم
روایت کرده اند و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است از براء بن عازب که گفت با رسول خدا
بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت را از
برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت آیا نمیدانید که من اولایم بمؤمنان از جانهای ایشان
گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولایم بهر مؤمنی از نفس ایشان گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای
اویم پس علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت
یا علی گوارا باد تو را ای پسر ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود آمدیم
با رسول خدا در وادی که آن را وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداخت
که آفتاب را از آنحضرت نگاه دارد پس گفت آیا گواهی نمیدهید که من اولایم بهر مؤمنی از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ایضا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند
از ابو الطفیل که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر
خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه برخاستند و شهادت
بمضمون این حدیث تا و عاد من عاداه دادند و در مسند بسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین روایت
کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شده بودند و دوری از آنحضرت اختیار کرده بودند
حضرت رسول امیرالمؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه بر دست علی داد و گفت ایها الناس

مکر و مرا دید تخلف کرد از من گردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شخص را دشمن‌تر نمیدارد از من ولیکن علی را خلاف آن یافتم
نسبت به من بمنزله کسی است که من او را دوست دارم و دشمن دارم او را و لیکن چنانچه من او را دشمن دارم او را که او دوست من و محبت من است چیزی را
اختیار نمیکند پس رسول خدا ملتفت گردید و گفت هر کس من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس بریده گوید و شروع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر ما خشم تو گران باشیم و پناه میبریم
بخدا از غضب رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو هریره
و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی که سابقا گذشت پس گفته است بعد از آنکه عمر علی را
ملاقات کرد و گفت گوارا باد تو را ای پسر ابو طالب صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر و ثعلبی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابو سعید خدری روایت
کرده است و ابو بکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده‌اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است و در مناقب خوارزمی
از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر علم بعلی بن ابی طالب
داد و بر دست او خدا فتح داد و روز غدیر خم او را بلند کرد و اعلام کرد بمردم که او مولای هر مؤمن و مؤمنات
و با او گفت تو از منی و من از توام و با او گفت تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم و گفت با او که
تو از من بمنزله هارونی از موسی و من صلحم با هر که با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی
از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از من و گفت توئی عروة الوثقی و گفت با او تویی امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی
هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و گفت با او که تویی آنکه در شان او نازل شد و اذان من الله و رسوله الی الناس
یوم الحج الاکبر و تو این آیات را بمردم خواندی و گفت با او که تویی که سنت مرا اخذ خواهی کرد و دفع شود از امت من خواهی
کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم
شد و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
داخل خواهند شد و گفت با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که با ایشان در میان مردم فضل تو را بیان کنم و کردم و آنچه خدا
بتو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و وحی شد که بترس و به پرهیز از کینه‌ها که در سینه جماعتی است از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر
بعد از من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان پس حضرت رسول گریست گفتند چرا می‌گریی
یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد

و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از آن خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان دفع و
زایل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم
کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که شهرها
متغیر شده باشد و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آن وقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان
و حضرت رسول فرمود نام او نام من است و از فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را بایشان ظاهر خواهد کرد و بشمشیرهای ایشان باطل
را باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بشمشیرهای ایشان باطل خاموش خواهد شد و مردم متابعت
ایشان خواهند کرد بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج که وعده خدا
خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و اوست حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل بیت منند
پس زایل گردان از ایشان رجس و پلیدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی خداوندا ایشان را اعانت کن و رعایت کن و یاری
کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان بدرستی که تو بر آنچه خواهی قادری و در تفسیر ثعلبی
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که این چنین نازل شده است بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون این نازل شد حضرت
علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول
خداوند عز و جل سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده
که واقع است برای کافران و او را دفع کننده نیست از جانب خداوند که صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت
از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که از پدران خود علیهم السلام روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم رسید
ندا کرد مردم را چون جمع شدند دست علی را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع شد و خبر بشهرها رسید
حارث بن نعمان فهری آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان اصحاب بود و از ناقه فرود آمد ناقه را خوابانید
و پای ناقه را بست و بجماعت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو
پس قبول کردیم و امر کردی که در ماه رمضان روزه بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم و امر کردی بزکوة
مال که بدهیم پس قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا آنکه عم زاده خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی و گفتی هر کس من مولای
اویم پس علی مولای اوست بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا است حضرت گفت سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که بجز او
خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس رو گردانید حارث رو براحله خود و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید

پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما عذابی دردآور پس هنوز بر راحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سر او
خورد و از برش بیرون رفت و او را هلاک کرد پس حق تعالی این آیه را فرستاد سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع این حدیث
در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حسکانی و غیر او از ابو سعید خدری
روایت کرده اند که ما بمجموع در غدیر برگشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم
و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل
گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب و بروایت گفت الله اکبر
الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیه نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز
ناامید شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که کافران ناامید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است
از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر
و میدانستیم که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه
و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و ندا بلند
کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد الیوم اکملت لکم دینکم و ایضا روایت کرده است
از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر که همه ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد هیجدهم ماه ذی الحجه
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر
و عبد و از ابن عباس که آیه بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ابلاغ نما آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن
ابی طالب و ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر بجا نیاوری این را و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه از اسناد او
از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل تا آخر و ابن حجر در کتاب فتح الباری در شرح بخاری گفته است من کنت
مولاه فعلی مولاه روایت کرده است ترمذی و نسائی سندهای آن بسیار است و همه را ذکر کرده است ابن عقده
در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن و صاحب مجمع که از کتب مشهوره لغت است گفته است که خم نام موضعی
که در آنجا نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب

ولایت حدیث غدیر را بصد و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و شمس الدین جزری از هشتاد و پنج طریق روایت کرده
و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و جمیع کتب سیر ذکر کرده اند و از حضرت صادق مرویست که
گفت بسی عجب دارم از آنچه رسیده بعلی بن ابی طالب هرکس حق خود را از او گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مسجد
بودند که همه در غدیر نص آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانستند گرفت و از ابو سعید سمان روایت کرده اند که شیطان
بصورت مرد پیری در روز غدیر ظاهر شد که چون حضرت رسول امامت را فرمود گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در اینچه گفتی در حق
پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق
که راست گردانید شیطان گمان خود را پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که عهد
آنحضرت را بشکنند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت
خواهد کرد مصلحت آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه
در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بوده میان جحفه و ابوا پس هفت نفر از جانب راست عقبه
و هفت نفر از جانب چپ نشستند که چون آنحضرت بانجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد حضرت نماز کرد
و اصحاب بحضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد
این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا هلاک کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کیست از عقب من
حذیفه گفت منم یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا
کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند متفرق شدند و داخل قافله شدند
شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و بعد از آن بحضرت ملحق شدند و حضرت با ایشان رسید و شناخت
گرفت از آن کدام جماعتند بر و اسید و بوده چه جهت داشتند که جماعتی در کعبه هم قسم شده اند که اگر محمد کشته شود یا بمیرد
کار خلافت باهل بیت او نرسد پس بعد از آن چنین قصه ای است که چون این آیه را شنیدند نزد آنحضرت آمدند
و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا
بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا
یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که
نگفته اند آنچه بایشان نسبت داده اند و البته گفته اند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از ایمان خود و قصد کردند امری که بان نرسیدند
کلبی و جماعه از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که قصد کردند که آنحضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند در عقبه

شنوانست که در دین اسلام در آنکه غنی کرد اند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود ایشان را و اگر
روی بگردانند عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه
یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که ان عقبه ستی بود [illegible] حضرت [illegible] البکره که تنها
ناقه بکشتم و عمار [illegible] که ناقه را از عقبه بالا ببرد چون [illegible] رسیدیم انجماعه منافقان دبه‌ها را از ریگ پر کرده بودند
از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها از پای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت [illegible]
[illegible] ناقه [illegible] فصیح گفت بحذیفه سوگند یا رسول الله که حرکت [illegible] انجای
و باد انجای تا نوبت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند که ناقه را بیندازند پس عمار شمشیر کشیدیم و
با ایشان [illegible] بر ایشان تا ناامید شدند از انچه اراده کرده بودند پس [illegible] حذیفه
شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو
عبیدة بن الجراح و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس
الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث حذیفه اگرچه [illegible] اما [illegible]
و مناسب این رساله نیست و احادیث این باب بسیار است و انچه ایراد نمودیم از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی که از احوال
طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در ان جمع کرده بود دو جلد بزرگ بود و کتاب دیگر که در ان طرق
حدیث طیر را جمع کرده بود و اما ابو المعالی جوینی نقل کرده که او تعجب میکرد و میگفت در بغداد در دکان صحافی کتابی
دیدم که روایات حدیث غدیر در ان ذکر کرده بود و بر پشتش نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه
و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه
در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف
در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو طریق اول انکه مولی بمعنی اولی
بامر و اولی بتصرف که مطاع باشد در همه چیز [illegible] است دوم انکه در این مقام این معنی مراد است اما اول انکه مسلم معانی
الفاظ بالاتفاق اکابر اهل عربیت در بیان ایشان مسلم است و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت
مسلم است در تفسیر قوله تعالی مأویکم النار هی مولاکم گفته است که معنی مولاکم [illegible] اولی بشما
و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران در ان ایه این معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قوله تعالی و لکل جعلنا
موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد اینست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند

بانکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل
کلام است و ابو القسم انباری از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله انها اولی [illegible] است و ابن اثیر در نهایه گفته است که
اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و ازاد کننده و یاور
و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمانی با او بسته باشد و بنده و ازاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که
متولی امری شده باشد و قیام باو نماید او مولی و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه
و اکثر این معانی [illegible] میشود و از جمله اینست که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و در روایت دیگر
ولیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف گفته است که در ایه کریمه انت مولانا یعنی اقای ما و متولی امور
ما و دوستی یا متولی امور ما [illegible] و اما دوم که مراد از مولی در این مقام صاحب اختیار و اولی بتصرف [illegible] باشد
بچند وجه اثبات مینمائیم اول اینکه گوییم که ازاد کننده و بنده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت
نبود و اول ظاهر است و ثانی از برای انکه انحضرت هم سوگند احدی نمیشد که بان عزت بیابد و بعضی از معانی است که [illegible]
معلوم است که مراد نیست زیرا که [illegible] بالملک مانند ازاد کننده و مالک و همسایه و داماد و [illegible] و بعضی از انها
است که معلوم است که مراد نیست برای انکه [illegible] مانند پسر عم و قسم دیگر است که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست
ولایت و محبت [illegible] دینی و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قوله تعالی والمومنات
[illegible] که [illegible] جمع کند و همچنین اگر مراد ولای عتق بوده تعلق ان
بپسر عم او معلوم بود در جاهلیت و اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر بخ بخ مولای و مولی کل مومن و
مومنه منافی این احتمالست [illegible] که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد و ان معنی امامت است [illegible] که
سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر چند وجه دیگر ایراد مینمایم اول آنکه [illegible]
کرده اند [illegible] که مراد [illegible] باشد و هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف بود بجمع کردن مردم
در چنین وقتی و در میان راه [illegible] و بسیاری از احکام از این ضروری تر بود که حضرت این اهتمام در بیان انها نفرمود و ایضا این حکم را
بمردم گفتن ضرور تر بود بلکه بایست حضرت امیر را وصیت کند که یاری کن هر کس او را یاری میکرده و دوست بدار هر کس او را
دوست میداشته [illegible] باشد که [illegible] نوعی از محبت و نصرت باشد [illegible]
[illegible] اطاعت ایشان باشد [illegible] و واجب بودن متابعت ایشان [illegible] که ایشان در جمیع
مواطن و دوست [illegible] دوم انکه [illegible]

خصوصاً این دا که معرفی کمالی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت چنانکه اگر قوم کثیر یکی از
پادشاهان نزدیک و فاتش جمیع لشکر خود را جمع کند و دست شخصی بگیرد و کار قرب او را با و مخصوص بن خلق باشد [illegible]
هر کس من دوست و یار و او بودم این برو دوست و یار او دوست بعد از آن دعا کند یار او را و لعن کند دشمنان او را و این سخن را بعد از
بگوید و خلیفه از برای خود تعیین نماید که هیچ عاقل اصحاب از دعاهای ایشان کند که مراد از خلافت دوست و مطیع و هم
در صحبت و محبت او ترغیب ایشان در اطاعت او میسر که هر که پادشاه تا قیامت گی بی سخن ضعیف معانی بگوید هر کس من او دوم
او هم فلان یار و دوست قبح بینها بلیجه تمام است که از پادشاه مبادی همه کرده اند و از آن مرد ضعیف اگر امانی یا بیا عاقلت نماید
قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آنحضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن
در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا و دولت به مرتبه آنحضرت باشد اقلا لایق و نقادی کی داشته باشد و در صحبت تمثیل
این سخن را میتوان گفت پس بهر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم آنکه در حق مطلقه دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی
اولی بتصرف که در اکثر احادیث گذشت قرینه است بر آنکه مراد امامت زیرا که صدر این کلام فرموده الست اولی بکم من انفسکم
شما و بعد از آن فرموده که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلامست میداند که او سؤال اول
قرینه واضح است بر آنکه مراد بمولی اولی است که پیشتر گذشته است و چون اولی در کلام سابق مقید بجیزی و مطلق از او حالیت
پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص و مفهی حالی در نیو
بوده باشد و الا الفائده کلام لازم می آید خصوصاً آنکه در اینجا مِنْ اَنْفُسِکُم مذکور شده اولی از است که هر تصرفی در نفس
خود بکند و مسئولی هر امری مشروع که خواهد بکند بود پس هر که او اولی از نفس باشد بطریق اولی از هر امری که خواهد بحسب
باشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با و اختیاری نباشد و معنی امامت
همین است و ایضاً معلوم است که اینجا حضرت اولی از ایشان نموده و طلب اقرار از ایشان نموده معنی است که حق تعالی در قرآن مجید
برای آنحضرت اثبات نموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنست که ما
کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که یعنی اطاعت بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا
مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب باشد بسوی ایشان از نفسهای ایشان و حکم
او نافذتر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق او لازمتر باشد بر ایشان از حقهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت بیشتر
باشد از شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را فدا کنند نزد او و فدای او کرده اند هر گاه امر عظیمی روی دهد و جان
خود را وقایه او گردانند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان بخواهند و آنچه بسوی آن ایشان را بخواند

بامنع میکند از آن و متابعت کنند هر امری را که آنحضرت ایشان را بآن بخوانند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر
مفسران نیز چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات این اولویت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم وال من والاه
قرینه است که مراد از مولی محب یا ناصر است یا الفت بلکه قرینه معنی اولویت بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت اثبات
ریاست عامه و امامت کبری فرموده و منصبی بس عظیم و جلیل بود دعا کرد اعوان ناصر و خیرخواهان او چنین میشد از برای آنکه
جماعتی بسیار موجب هیجان حسد و عداوت بود که منظنه ترک نصرت و اهانت است خصوصاً با وجود آنکه میدانست که بنیها
در سینه کرده ایشان بسیار پنهان خاطر بود تا کید آن نمود بدعا کردن از برای اعوان و لعن کردن بر کسی که تعصب دوستان او نماید
و ایضاً معلوم است که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایات و مناسب ایشان در خطبت دوم آنکه این دعا دلالت
میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند آنکه منع کند
و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آنحضرت
هرگز بر حالی نخواهد بود مستحق ترک موالات و نصرت گردد سیم آنکه اگر مراد بمولی اولی نباشد چنانچه ما میگوییم معنی
از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه ایشان میگویند مقصود
بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند با اول انسب خواهد بود از ثانی
چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سیم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز
غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متأخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده
که این آیه در روز غدیر نازل شد و این دلیلیست بر آنکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر میگردد زیرا که امری که باکمال
دین و اتمام نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و متمم آن باشد و آن امامتست که با
تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه
و خاصه وارد شده است که آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ تا آخر آیه در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی
گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله محتملات نزول این آیه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی و چون نازل
شد دست علی علیه السلام را گرفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را ملاقات
کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن عباس است و
براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در

علیه نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ رسالت
او را تبلیغ نکرده و خوف حضرت از تبلیغ آن که مبادا موجب فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان
نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه امری که مامور بتبلیغ او گردیده بود باید امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح
امور دین و دنیای مردم گردد بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین با محفوظ ماند از تغییر
و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و لهذا [illegible] که آیات در لفظ مولی که گفتیم هیچیک مظنه این قسم
امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بان باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان
بان منتظم میکردد امور مسلمانان و نیز چنانکه از آنحضرت در سینه داشتند منافقان [illegible] فتنها بود از منافقان لهذا
حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آنحضرت را از شر ایشان و نیز ظاهر است که خطاب بخاصه و عامه که فرمود است بحضور جمع و در این
واضح نزد کسی که اندک انصاف داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل کنیم لا اقل قریب بمتواتر است بر آنکه مراد بمولی
معنی است که متضمن امامت خصوصا هرگاه ضم شود بآنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بآنکه نزدیک
بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و اکثر اخبار دیگر که روایت کردیم نیز دلالت دارد که در این باب شما یاد نمودیم ما آن نیز
شاهد ما مذکور شد وجه ششم آنست که از نظم شعر اجماعی که در آن جمع حاضر بود ظاهر میشود که همه معنی خلافت فهمیدند
از این کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول رخصت طلبید و در این باب قصیده
گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمان الفهری که این معنی فهمیده بود و حضرت
تصدیق او کرد چنانچه گذشت و امثال این ابیات بسیار است و این اقوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از بعضی
علمای مخالفین که در مقام [illegible] نقل [illegible] ادعای تواتر میکنند و بآنکه اجماع و اشتهار در کلام [illegible] استدلال
میکنند و چون بمسئله امامت میرسند انقطاع حیا از ایشان گشته و در حسد منع میکنند عصمنا الله و اباهم من العصبیة
والعناد و هدانا الی سبیل الرشاد **فصل دوم** حدیث منزلت است و آن از طرق خاصه و عامه وارد شده است و متواتر است
تا بحدی که انکار او ممکن نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شأن امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است انت منی
بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات تتمه وارد شده است الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی
الا آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما در اینمقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان مذکور است جامع الاصول
از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه
تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود

که یا علی خشنودی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم روایت
کرده است بجموع بین الصحاح و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن ابی وقاص خواستم مشافهه این حدیث را
از سعد بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم این حدیث را از رسول شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی
و اگر نشنیده باشم هر دو گوش من کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است و از صاحب جمع این حدیث را
و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را امر کرد و گفت چه مانع
تو است از آنکه سب کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت مادام که در خاطر من است سه چیز که در حق علی شنیدم هرگز او را سب نخواهم کرد
اگر یکی از آنها با من میبود دوست تر میداشتم از آنکه شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت که مرا با زنان و کودکان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث
سابق مذکور شد تا در اینجا که گفت الا انه لا نبوة بعدی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم
که در روز خیبر میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول
و ما همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش درد داشت و درد میکرد آب دهان
مبارک خود را بدیده او مالید و علم را باو داد و بر دست او فتح کرد و چون آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را طلبید و گفت اینها اهل بیت منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف ننمود تا بعد از بیعت و هجرت
مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و او را گفت انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات
و صحیح ترین آنهاست روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن ابی وقاص و طریقهای حدیث سعد بسیار است و
روایت کرده است حدیث را ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسما بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا را که با علی
میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و روایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی
یعنی صاحب منی و ابن عقده حافظ که جلیل القدر است در نزد ایشان کتابی برای تصنیف کرده است از برای خصوص سند این
این حدیث را ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشان است این حدیث را بسندهای بسیار از جمیع کثیری از صحابه روایت کرده
و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی
تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هارونی از موسی و قاضی علی بن محسن تنوخی که

علی ابی طالب است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری
و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش
زید و ابو شریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو هریره اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابی طالب و حبشی بن جناده
و معویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و ام تمام [...] و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه
بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن
حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب از سعد ابن ابی وقاص است بعد از آنکه
رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت رضیت رضیت و گفته است که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم
این زیادتی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی گفت میباید یا من در مدینه باشم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را
شنید در مدینه ماند بعد [...] منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده بود حضرت
امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد
من پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس و جابر بن عبد الله و
براء و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان
روایت کرده اند تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی ره در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از آنحضرت امیر المؤمنین
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو میبینی آنچه من میبینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی
بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی ملحق است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای مخالفین است در شرح این سخن بعد از آنکه
اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است و دلیل بر آنکه آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت است
که حق تعالی از حضرت موسی نقل کرده است که گفت واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری و رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت شد از برای آنحضرت جمیع مراتب هرون و منازل او از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد
و محکم کننده پشت او باشد و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه این بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میشد
و باز ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت با آن شش نفر
که آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول با او گفته باشد که تو از من بمنزله هرونی
از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عداوت که با اهل بیت [...] امیر المؤمنین

دارد و خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواتر کرده است و کلام متواتر از این واضحتر و ظاهرتر میباشد که هر یک
از صد نفر ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده است که ایشان قول و ایمان را نهاده اند در هر امری از اصول و فروع دین حجت
میدانسته چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین بهر حدیث که در یکی از صحاح ایشان
مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه از ائمه طاهرین علیهم السلام روایت کرده اند و اما
وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر [...] عموم است بحسب عرف
خصوصا هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه
اگر کسی گوید فلانی نزد من بمنزله [...] است مگر آنکه بخیل است [...] که در غیر [...] صفات [...] مثل اوست
پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که در میان موسی و هرون علیهما السلام بوده باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و
معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بوده چنانکه گفت اخلفنی فی قومی [...] موسی غایب میشد هرون خلیفه
او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر پیغمبری است که استثنا شده است اگر گویند که ممکن باشد
خلافت در حال الحیات مراد باشد جواب گوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در آنکه مراد اعم است والا احتیاج
باستثنا نبود با آنکه خلافت [...] ظاهر [...] دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید
حضرت امیر افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا چنانچه دانستی سیم آنکه از احادیث متواتر
معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلق نیست مخصوص بود در وقایع متشابه و غیر
مثل آنکه در مسجد که درها را از مسجد مسدود کردند درها را [...] آنحضرت این فرمود و تسمیه حسن و حسین با اسماء اولاد
هرون شبر و شبیر این را فرموده و در [...] این را فرموده و در [...] این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل
مراد است خصوصا منزلت خلافت و امام آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در این امت مثل آن واقع
میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار وارد شده است لترکبن سنن من کان قبلکم حذو
النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بوده اند مانند دو تای کفش که
با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده
باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشد پس باید که در این امت مثل آن
واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر از بیعت [...] خلیفه اول بوده است [...] ضعیف کردند
و منافقان بر او غالب شدند و مویدش آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را برای بیعت بمسجد

آورده‌اند در تفسیر حضرت کو در روایة الحوادث که مشتمل بود بر نظیر هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از محققین نقل
کرده‌اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد باولاد هرون نه موسی است که اولاد او خلیفه و اوصیاء او بودند یعنی شبر و شبیر
که بلغت ایشان حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی شدند بنامهای پسران هرون شدند خلیفه حضرت
رسول باشند پس باید ایشان نیز باید خلیفه حضرت باشند بمقتضای اجماع مرکب و از جمله ایشان که از علمای محققین این را
ذکر کرده‌اند محمد بن شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است که امر [illegible] مشترک بود میان
موسی و برادرش هرون چون موسی گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل
شد وصایت بیوشع بامانت که برساند بشبر و شبیر اولاد هرون پس [illegible] که وصیت و امامت گاه مستقر
می‌باشد و گاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بمدینه و از این معلوم است که
باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل مراتب همه قطع نظر کنیم در این شک نیست که منزلت بر نهایت قرب
و محبت و اختصاص می‌کند پس بصاحب منزلت هرون و لحوق روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی او مناقب جلیله
کریمه او میان ظاهر است کسی که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد بغیر آنست در کفر که عین نقص است و شایبه کمال در آن
نیست مقدم داشتن عین خطاست و ترجیح عقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل سیم در بیان
اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و آنها را جمعی از مولفین نقل کرده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آورده بودند حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ
پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که [illegible] گفته که در این حدیث قصه است [illegible]
النبی علی علیه السلام گفت [illegible] پس این حدیث را نقل کرده در مسند احمد بن
حنبل از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان کرده میان دو گرده نان
گذاشته بود برای حضرت رسول هدیه آورد چون نزد آنحضرت گذاشت گفت خداوندا بیاور بسوی من دوست ترین خلق
بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید که کیست گفت علی است
فرمود که در را بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن دو مرغ را با یکدیگر تناول نمودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب
بسی طریق این حدیث را نقل کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول

مرغ بریانی بهدیه آورده بودند چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را بسوی خود
تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته
کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول بحاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم
بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر گذرانیدم که
خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی آمد و در را کوبید گفتم نگفتم حضرت مشغول حاجتی است چون نزد
حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی علیه السلام آمد و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا
چون در را گشودم و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیا پس نشستند و مرغ را هر دو تناول نمودند و بروایت
دیگر از او از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر المؤمنین داخل شد حضرت رسول فرمود چه دیر کردی من سه مرتبه از خدا
طلبیدم که محبوب ترین خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد اگر در مرتبه سیم نمی‌آمدی خدا را بنام
تو میخواندم که تو را بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس
گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر
فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل تر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده‌اند که از
جمله مناقبی که حضرت امیر بر اصحاب شوری احتجاج نموده این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کرده‌اند و حضرت امیر
از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی بپیسی که نتوانی پنهان کرد از
از مردم بعمامه [illegible] و بعد از آنکه پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین علی علیه السلام است و ابن مردویه
در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود که کاش که امیر
مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر پیدا شد و با او
از آن مرغ خورد و الخطیب خوارزمی نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته
باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیاء و بلاذری در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الولایه
و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضایل و نطنزی در اختصاص روایت کرده‌اند و روایت کرده‌اند
از اصحاب [illegible] محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و [illegible] و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عبدالله
بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبدالله بن عباس و ابو حاتم رازی باسنادهای بسیار

از ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بدو طریق روایت کرده است و خطیب ابوبکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده
حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهائی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند
ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام داشتند و سعی
در اخفای فضایل او مینمودند چون سند این حدیث ثابت شد دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا در حق کسی
معنی دارد بغیر آنکه او را استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه است زیرا که در حق حق ثابت شده است
که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال در ذات مقدس او روا نباشد و ایضا معلوم است که ثواب
دادن حق تعالی و اکرام او بقدر کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه می باشد زیرا که
تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی نموده
مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید
پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامی
ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که جهاد میکنند بمالهای
خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق
کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب او را می بیند و فرموده است وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا
وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای
شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید
مشحون است باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت قرابت و تربیت
نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون رفت
باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن بخلافت معلوم است چنانچه مکرر
مذکور شد و متعصبان مخالفان در اعتراض باین دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن
این مرغ و هر زبان فهمی که اندک ذوقی داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر است و در الفاظ است و میان اهل عرب
مقرر است که حذف متعلقات دلالت بر اطلاق از قبیل دلیل عموم است و اکثر در کلام بر جواب ... وقد اجبت بیت و بدرت
از دو بابت قبل کل مطلقا مذکور نیست بالکلیه احبیت در کل یا با اعتبار فضیلت و کرامت ... ثابت شود

با اعتبار قرب و استحقاق و این باطلست زیرا که معلوم است که در میان صحابه ایشان نیز آنحضرت بسیار بود و شیخ مفید
از این اعتراض جواب متین فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس التماس آنحضرت در سعی نکرده
حضور کسی میکرد اینک دعوی مستحق نبودن حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار ها سال کرده و حضرت
تقریر او بر این فهم کرده و فرموده که هر کس قوم خود را دوست میدارد با آنکه مکرر در میان انصار از او بهتری و اکرام مراد بود باشد
حضرت نفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که ... التماس از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود چگونه حضرت
امیر این حجت بر افضلیت و احقیت خلافت خود میکرد در شوری و انها چرا قبول این میکردند تا این حدیث بگویند که این
دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر این دلیل
فضیلت نبود التماس از برای رعایت آن منافقان که آن شهادت میکردند تا مستحق نفرین حضرت شود و پس کرده اعتراض
دویم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب و افضل خلق بوده باشد و بعضی از صحابه بعد از آن افضل شده باشند و جواب آنست
که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه
حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاری است
خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند که این نحو قول اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت بر دو دسته اند یا قایل
تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات ... یا تفضیل ابوبکر بر او در جمیع احوال و اقوال و اوقات این احتمالی که تو گفتی
هیچیک از امت باین قایل نیستند و دیگر آنکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده
بود و قرینه بر آن آنست که حضرت با آن خادم و ... انس و غیر آن از خادمان دیگر ... و حصه با ایشان نداده است
آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روا نیست خوردن و بنا بر این افضلیت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد
دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند شد منتفی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح
مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست میدارد
خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و عمر گفت من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم
با امید آنکه مرا از برای این امر بطلبد پس حضرت رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت برو و عقب مکن تا حق تعالی
فتح را بر دست تو جاری کند پس حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و با آواز بلند از حضرت رسول سؤال
کرد که با چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هر گاه این را
بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری

وسلم هر دو روایت کرده اند از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش درد
داشت و درد میکرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شد آنحضرت تاب نیاورد گفت که حضرت رسول بجنگ برود
و من با او نروم پس از مدینه بیرون رفت و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباح آن فتح خیبر شد حضرت رسول
گفت که فردا البته خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا
و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام پیدا شد و امید نداشتیم او که بیاید پس
مردم گفتند علی آمد پس علم را بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم نقل کرده
روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت که البته میدهم فردا علم را بمردی
که خدا فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب
در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و همه
امید این داشتند که باو بدهد پس حضرت فرمود که کجاست علی ابن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله
چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و دیدهای او درد داشت پس آب دهان مبارک خود را بر دیدهای
او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا هرگز درد نداشته است و علم را بدست او داد پس علی
گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود که بتانی و آرام برو تا نزول کنی بساحت ایشان
پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر
هدایت کند خدا بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ مو که در میان عرب معزز است و روایت
سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قوله تعالی و
یهدیک صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل خیبر را محاصره نمود تا آنکه صحابه را
گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها
شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش او را
نسبت میدادند بترس و نامردی و حضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد ابوبکر علم را گرفت
و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را گرفت و رفت و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول رسید
فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد او را خدا و رسول
او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند جمعی

از ابوبکر و عمر و مردان چند از قریش و هر یک امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سلمة بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید و بزودی حاضر شد و بر شتری سوار و نزدیک حضرت رسول که رسید شتر را
خوابانید و دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمانی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفتم
تا نزدیک حضرت رسول آوردم آنحضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد دیدهایم بهم رسیده است فرمود نزدیک من
بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا زنده بود درد چشم
ندید پس علم بدست آنحضرت داد و روانه کرد و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام علم بدست
مبارک گرفت بتعجیل روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس
یکی از علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس اصحاب بخود کرد و گفت بحق
خدائی که توریه بموسی فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت ملاقات نمود با علم
نصرت شیم را گرفت و مرحب عمامه یمانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بیرون آمد و رجزهای گذشته از قلعه بیرون
آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی سوراخ کرده بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت
امیر رجز گفت و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود
و سر او را دو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او رسید چون یهودان این حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند
و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ
کرد و در را بجنبش حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپری بر دست گرفت و تا چهل گام رفت پس از آن
از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آنرا حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در
از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که چهل نفر میبستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه
بسیار است که صاحبان موثقان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب
ایراد نموده ام و آنچه مشتملست بر مقصود ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسول است اثبات خلافت
و آنکه جمعی که غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و این منقبت از دوی ایشان بیرون شد و ادنی منصبی
منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی بده
طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی
و محمد بن اسحق و بیهقی در دلائل النبوة و حافظ ابونعیم در حلیه و اشتهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار

بطرق متعدده روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع و ابو سعید خدری
و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را ابوبکر و عمر داد ایشان گریختند و بعضی
عثمان را ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه با حضرت رسول در مدح آنحضرت گفته مشهور است و
همچنانکه اسلام عمرو خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال این قصه بر امامت و خلافت
آنحضرت بدو وجه متین میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلومست که اگر
اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را دوست میداشتند با آنحضرت هر اینه صحابه با آنجمعی که اکثر ایشان
داشتند و چنان نبود که عزیز میداشتند انقدر اندر ذرعی نمیکردند که علم باز بایشان داده شود و انقدر رحلت آنحضرت
در این باب نمیبردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که
مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هر کس بخالفت ایشان را اختیار نماید و جان و مال خود را بطیب
خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع
جهات محبوب ایشان باشد و این مرتبه ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانکه مکرر مذکور
شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت فی الجمله است بهر مؤمنی من حیث الایمان
است و اختصاص بوجه اول است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه مرتبه عصمت را زیرا که هر محبت
اتصاف بان مستلزم آنست که از این جهت او را دوست ندارد و اگر از این مراتب همه تنزل کنیم در آن شکی نیست که البته
فضیلت و منقبت عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم غیر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بحکم علیم طالست دوم آنکه
بعد از اندک تاملی بر عاقل مخفی نماند که هر گاه علم را ابوبکر و عمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و
اگر بعضی از ایشان آزرده باشد و بعد از آن بفرماید که فردا علم را بکسی میدهم که صاحب این صفات باشد و به
او فتح شود البته باید آن شخص مخصوص بهمه صفات باشد و آن صفات در اینها که منهزم شدند نباشد پس
اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با اینکه
دو صفت در اینها که پیشتر علم را گرفته بودند خلاف قانون صحبت بود پس از اینجا معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست
خدا نبودند و خدا و رسول ایشان را دوست نمیداشتند و شکی نیست در آنکه اینها منافی رتبه امامت و خلافت
بلکه منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول او را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی و آنها که ایمان آوردند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر از محبت مشرکان است بتها

و ایضا فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که
حق تعالی هیچیک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
آنها که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد متطهران را
پس مقبول شده و خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد و نیز میباید که ایشان
نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی دوست میدارد
از اینکه بهم صحبت خود را نسبت با جماعت یاد کرده است اگر ایشان از یکی از این جماعت میبودند البته خدا ایشان را
دوست دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده مثل خائنین و ظالمین و کافرین
و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین و اسراف کنندگان و افساد کنندگان و معتدین و کفار اثیم و مختال
فخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده و کسی که باین مثابه باشد چگونه استحقاق
خلافت داشته باشد خلافت منحصر میشود در آنحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکنست که این
دو دلیل را یک دلیل تمام بگردانیم باینکه گوئیم اگر مراد محبت کامله است در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت
آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر سلب مرتبه محبت از مخالفان آنحضرت چنانکه
معلوم شد و باینکه حق تعالی فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ
يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این
بیاورد گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را و ذلیل و متواضع باشند برای مؤمنان و بلند و عزیز
و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنندگان این فضل خداست میدهد
بهر که خواهد و خدا واسع العطا است و دانا است و از این احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان
در این آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمؤمنین و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اکثر اوصاف فی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را بآنها وصف کرده موافق است با اکثر آنها اوصاف خصوص یحبهم
و یحبونه قطع نظر از آنکه معلومست که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها مرتبه ای است که
بود که کسی قدرت بر انکار نمیتواند نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شأن آنحضرت
نازل شد و مؤید اینست آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و در صحیح ترمذی با آنحضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که

که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از ردیفان و سرکردگان قریش و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما
جماعتی از پسران ما و غلامان ما و نخواسته اند که تحصیل علم دین کنند پس ایشان را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت
ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی که گردن شما بزنند و ایشان
گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن
گروه فرمود که از جملهٔ ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعلین و چون کارهای که متعلق بجیب مبارک آنحضرت
بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها میشدند در آن وقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت
مشغول آنکار بود و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات
چنین است ای گروه قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده است
دل او را از ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابو بکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه
ولیکن آنست که در حجره نعل را پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که در میان شما کسی است که بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت
منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم یا رسول الله فرمود نه ولیکن آنست که نعل را پینه میکند سیم احادیث متفرقه
که در کتب معتبرهٔ عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی را امیر کرد و بر یکی خالد بن ولید را و فرمود
که اگر کار بکارزار منتهی شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود برداشت
خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را
خواند رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود که چه میبینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست
میدارد او را خدا و رسول او من گفتم پناه میبرم بخدا از غضب خدا و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر از آنکه نامه را آوردم
و در صحیح بخاری نیز روایت شده است و در اینجا این زیادتی هست که حصهٔ او در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی
الحدید این قصه را روایت کرده است و گفته است که خالد جماعتی را از صحابه برانگیخت که بروند و مذمت علی بکنند در حضور
[illegible] ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلمی که جمادار ایشان بود شکایت علی کرد و گفت
جاریه از غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول بمرتبه ای غضبناک شد که رنگ مبارکش زرد شد و مکرر گفت
که علی را برای من بگذارید بدرستیکه علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مؤمنست بعد از من و حصهٔ او از خمس زیاده

از آنست که برداشته است ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است
و اکثر محدثان این حدیث را روایت کرده اند و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که علی از منست و من از علی ام و تبلیغ رسالت نمیکند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت زیرا که
اگر تبلیغ رسالت منحصر در او باشد و از کتاب معرفت ابراهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه قلعهٔ خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن بود که خواهند گفت در حق تو طایفه
از امت من آنچه گفتند نصاری در شان عیسی هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه خاک قدم تو را
ببرند اما بس است ترا اینکه تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بر حوض کوثر خلیفهٔ
من خواهی بود و تو پیش از همه کس بر حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ بهشت میپوشد با من تو خواهی
بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود و با روهای سفید در دور
من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند بود و هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده و هر که با تو
صلح است با من صلح است و راز تو راز منست و آشکار تو آشکار منست و پنهان سینهٔ تو پنهان سینهٔ منست و فرزندان
تو فرزندان من اند و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تو است و
ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و دشمن تو بر حوض کوثر بر من وارد نمیشود و دوست
تو غایب نخواهد بود از حوض کوثر و دوستان تو با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر المؤمنین بسجده
افتاد و گفت حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق گردانید
پیغمبران و مرسلان گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان
بعد از تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت جامع الاصول از صحیح ترمذی
روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکرد
حضرت رسول گفت تو با من برادری در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا با علی علیهما السلام گفت تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده
که چون عمر محتضر شد خلافت را شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت
امیر با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما کسی بغیر از من هست که حضرت رسول با او برادری کرده

و او قرار داده باشد در رونقی که سلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفته اند لیس ابن عبد البر گفته است که از وجوه بسیار روایت
کرده اند که علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول او یم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغ
گوئی و قصه مواخات از متواترات است و ابن حنبل در مسند از شش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه و ابن مغازلی
به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصلش آنست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کردانید هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود
چنانچه ابو بکر را با عمر و عثمن را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه را برادر
کردانید و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر گریان شد حضرت رسول گفت من ترا از برای خود گذاشتم
پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزله هرونست از موسی و مضامین این اخبار
صریحست در آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت [illegible]
برادری او نباشد لیاقت در ریاست و امامت بغیر شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که دیدم در در بهشت نوشته بود دو هزار سال پیش از
آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست علی برادر رسول خداست دویم آنکه آنحضرت صاحب اسرار
خدا و رسول بود ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که
صاحب سر من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی و مناقب ابن مردویه و فضایل سمعانی
و سایر کتب اینها روایت کرده است که در روز فتح طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار
طول داد عمر با ابو بکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول
و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت من
با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه همین حدیث را روایت کرده است و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا ابو بکر را
خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد رو از او پوشانید و باز گفت دوست مرا طلبید عمر را طلبیدند
رو از او گردانید باز گفت یار مرا طلبید عایشه گفت علی را بخواهید چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد
و او را در بر گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی انتقال نمود سیم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند

که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند
رسول خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را بسته کنید مگر در خانه
علی بن ابی طالب پس در باب [illegible] مردمان گفتند چون این سخنان بحضرت رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من
این درها را نبستم و در خانه علی را نگشودم بلکه خدا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو نعیم
در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه و دیگران سی نفر از اکابر صحابه روایت
کرده اند و ابن ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت کرده است و ابن حجر نیز
از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه در لغت خلاله روایت کرده است که در حدیث وارد شده است که چون ندا کرد
که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر از آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون [illegible]
و در این زمان نیز علامت در خانه امیر المؤمنین که در مسجد مفتوح بود موجودست و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب
مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد که درها را ببستند مگر در خانه
علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین گفت حلال
نیست احدی را که جنب شود در مسجد بغیر من و غیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست
چهارم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده است که چون حضرت رسول معلوم ساخت که بتهای قریش را که بالای
کعبه بر پا بود و کسی که بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی
و صاحب تاریخ بغداد و [illegible] در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی در خصایص و جماعت بسیار دیگر
از ایشان روایت کرده اند که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور کعبه
گذاشته حضرت رسول امر کرد که همه را برو انداختند و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر
حضرت رسول بر او افتاد فرمود که یا علی یا بیا تو بر دوش من بالا روی یا من بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازم
علی علیه السلام گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من ایستاد از برای ثقل رسالت
و جلالت نتوانستم آنحضرت را حرکت داد حضرت نشستم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون بحق
آنخدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانها را میتوانستم گرفت پس هبل
را گرفتم و بر زمین انداختم و بعد از آن خود را از بام کعبه بزیر انداختم و [illegible] و این کرامت را [illegible]
همه دوش پیغمبر باشد یا بر دوش پیغمبر توانند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول اراده

میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه میخفت تکیه بر آنحضرت میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی خدا ذکر ترا بلند کناد و آنگاه
حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کناد و چون حضرت رسول
غضبناک میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت
رسول علی را در بر گرفت و بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبودی میگفت
کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او و ابن حجر و ابن بطریق از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار
در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علی ام و ادا نمیکند
از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دویم هجرت
دختر خود فاطمه سیده زنان اهل جنت را نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و با او گفت ترا تزویج کردم بکسی
که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و پیشدستی او در اسلام از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش
از همه عظیمتر است اسما بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا آن دو بزرگوار را بنکاح یکدیگر داد دعای بسیار
برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان شریک نکرد از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد و
ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه ثقیف در وقتی که نزد آنحضرت آمده بودند
و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از منست یا گفت مثل جان منست پس گردن شما را خواهد
زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که کسی را آرزوی امارت نکردم
مگر در آن روز و سینه خود را پیش کردم که شاید بگوید اینست پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت و دو مرتبه گفت اینست
مولف گوید که این بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ پروا نداشته است و اکثر این سخن را بگوید
بیمین در جنگ خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی از آنها دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته است پروا از این نداشت
که مردم از فحوای حال او دانند که او دروغ میگوید و از همه حریصتر بود بخلافت و اگر گویند در آن وقت مقصد بس این بود که امارت
این امر را در خود عقیده باین را داشت اما باید در این مواطن نیز اراده نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و
از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند و حضرت فرمود که او
کوچک است و علی خواستگاری کرد و او را داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول بیش
زیاده از آنست که در این رساله احصا توان کرد و مراد ما آنست که بهر از اضافه داشته باشد مبادا که هرگاه با

بالمرة

بالمره یکشخص از اقارب خود را پیوسته مورث اقارب خود گرداند و در امور کلیه و جزئیه او را متوسل جوید و پیوسته او را
محرم اسرار خود گرداند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این
بامارت و نیابت اولی از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود که معاونت
محبت و تابع محبت خدا است و ... بر امور دنیویه و روابط بشریت پیش اینها اول دلیلند بر امامت و خلافت
آنحضرت **فصل پنجم** در بیان آنکه بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است
که حق همیشه با علی امیر المؤمنین است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی از ابولیلی روایت کرده است که رسول
خدا گفت که بعد از من فتنه خواهد بود چون فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب که او اول کسیست
حق و باطل است و ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هرکه از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است
و هر که از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده است و ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول با عمار
گفت که اگر به بینی علی را بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل
نمیکند و از هدایت بیرون نمیبرد و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت علی با حق است و حق
با اوست از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن
ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او میگردد هر جا که
او میگردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت
با حق و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد و ابن حجر در صواعق
روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی
از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق متعدده از ام سلمه و عایشه روایت
کرده است و مولف کتاب فضایل الصحابه نیز از عایشه روایت در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است
که گفت خدا رحمت کند علی را خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از فضلا قدرت بر انکار این مضمون ندارد
و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است دویم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است
عقلا سیم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است
که حضرت امیر المؤمنین تصدیق خلافت خلفای ثلث هرگز نکرده و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداده است

ایشان شکایت میکرد و هر کدام ایشان بخلافت آنحضرت باشد مخالف حق خواهد بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت
آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینمائیم صاحب جامع الاصول از صحیح
بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن اوس که علی و عباس آمدند نزد عمر و طلب
میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابوبکر گفت من ولی
رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت
که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی
رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار
و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده آمده اید و میگویید میراث بما بده پس از این حدیث که در
اصل صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب
و غدار و مکار و گناهکار میدانسته اند پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شبهه که
ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت اوست و هرگاه امیر المؤمنین و عباس در آن
داخل نباشند کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی و مسلم
و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عباس آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از
رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا
شنیدم که گفت ما میراث نمیگذاریم آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که محمد میکرده است
من تغییر آن نمیکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر او را بعلی و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک
عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر
و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را در شب دفن کرد و ابوبکر را از برای نماز او خبر نکرد و نیز عایشه گفت
علی روی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون فاطمه از دنیا رحلت کرد روی مردم از او گردید و رعایت
او نمیکردند فاطمه بعد از رسول شش ماه زنده بود پس در زهری از راوی پرسید که پس علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت
نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با او بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی دید که روی
مردم از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه

عمر را با خود نیاور چون شنید عمر پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها
میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر برخاست و خطبه
خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر بسکون دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر
برخاست و خطبه خواند و عذر نا موجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت برخاست و بیعت کرد پس هر عاقلی
که در این حدیث تامل کند میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماع بر خلافت ابوبکر نه طوعا و نه جبرا متحقق نشد و
تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و دماء مسلمانان محض جور و غصب و خطا بود و اگر در این مدت
باشد بعد از بیعت بمحض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع بیعت چنینی در نحو هر پادشاه جابری و ظالم
ظاهری متحقق میشود و تتمه این بحث انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و ابن اعثم کوفی که از معتبرین مورخین
و محدثین عامه است در تاریخ نقل کرده است که معاویه بعلی نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد پس بدرستیکه
تو حسد بردی و بغی نمودی بر سایر مردم زیرا که امور این امت برنگشت باحدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او
و تعدی کردی با او و شاهد این مطلب از نظر خشم آلوده تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن تو از بیعت
خلفا ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه پس
اول حضرت امیر در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت
ایشان و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول
از دنیا رفت و امت اختلاف کردند قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند امیری از ما باشد پس قریش گفتند
محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار دولت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما
که اهل بیت آنحضرتیم احق بودیم باین امر از غیر ما و چون مردم با ابوبکر بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بنزد من آمد و گفت
تو احق باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان
بر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است
که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستیکه چون حق تعالی پیغمبر خود را
بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بان از همه مردم پس
دانستیم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنیم و خونهای مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند
و دین ... و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد میشدند و باندک تاملی متغیر میشدند پس کسی

متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و ببازار رفتند و ایضاً ابوالفتوح نقل روایت کرده
که حضرت امیر گفت خداوندا تو قریش را جزا ده که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بدولت دیگر و سود که مطالبه
می کنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری که من اولی
بودم بآن از ایشان و هرگاه امیرالمؤمنین این شکایت نماید از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته
و از ایشان متأذی بود و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد حضرت را مگر مؤمنی
و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم مگر
ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است
و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا
کرده است و حق تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و کسی که خدا او را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و در عذاب عظیم خلد باشد مستحق امامت و خلافت نیست

فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد باقرار فضلا ابن ابی الحدید
که از اعاظم علمای ایشانست گفته است قول بتفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین
قایل بآن بوده‌اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبدالله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو
ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس
و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافه و زبیر نیز اول قایل بود و بعد از آن برگشت و از بنی امیه جمعی قایل بودند از جمله خالد بن
سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود
که از صحابه کبار است چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر با تعصب او در
صواعق از فخر رازی روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی‌اند در سلام که حق تعالی
فرموده است السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ و فرموده سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ و در صلوات بر ایشان در تشهد و در طهارت
که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ
اللَّهُ و فرموده قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ابن ابی الحدید گفته است اما فضایل آنحضرت
از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است بعد از آن گفته است چه گویم
در شان مردی که اعادی او اقرار داشتند بفضلش و خصمان نتوانستند انکار و کتمان فضایلش نتوانستند کردن

معلوم است

معلوم است که بنی امیه با اینکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار
در مثالب و معایب او و اقارب او وضع کردند و بر منابر سب و لعن او کردند و مادحان و شیعیان او را حبس و
قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم
حرام کردند که نام او بر زبان جاری گردانند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او بلندتر و قدر و شانش
رفیع‌تر شد مانند مشک که هر چند آن را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود
و مثال روز روشن که اگر یک چشم او را نه بیند چندین چشم دیگر او را ببیند و چگویم در شان کسی که همه فضایل او
منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد بلکه سرکرده همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکارم و منبع و معدن جمیع فضائل
او بود و گوی سبقت از میدان همه مکارم او در ربود و بعد از او هر کس نصیبی از فضیلت که داشته از او داشته و هر که بهره
از کمال یافته از او یافته و پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی است و هر که خدا را شناخت از او
شناخت و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او بر افراخته و از منبع الشمع کلام او روشن گشته و درخت تعلیم کردن
او نور علم در دلهای علما سر زده معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم‌اند شاگردان
او بوده‌اند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این ایشان و هواداران این سر گروه‌اند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری داود
شاگرد ابو علی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست و او شاگرد ابو هاشم عبدالله بن
محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است و علمای امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت
ظاهر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسران است و اکثر این علم از او
ماخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون است گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله
علوم علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام منتهی باو میشوند و
شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ فخر میکنند و خرقه که شعار
ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع
این علم او کرده و ابو الاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او در این علم کرده است و اصول و قواعد آن را او بیان فرموده و از آن جمله
آنکه اقسام کلام اسم و فعل و حرف و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم
و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزدیک است که معجز باشد و اکمل بل افضل
نقابی خصایص انسانی بمانی میدانی که رایت جلالش در وقت بلاغت رسیده و مشارق فهمش از کدام مشرق دمید

اما شجاعت پس شجاعتش که فراموش کاری یاد مردم برده و نام آیندگان را بر زبانها افکنده مقاماتش در حروب معروف و مشهور و حروبش
تا قیامت معروف و مذکور است و اوست شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هر کسی که با او پنجه در آویخت
از او نجات نیافته و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضربت دیگر باشد شجاعی که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
کشته اوست چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبد ود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونش
اینست اگر کشنده عمرو دیگری میبود تا زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و یکانست
سزاوار گریستن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که بخطه در برابرش ایستاده
همیشه بان افتخار مینمود روزی معویه بر تخت خواب بود بیدار شد دید عبد الله بن زبیر پائین پایش
ایستاده عبد الله از روی مزاح با او گفت ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی ترا کشت معویه گفت دعوای شجاعت میکنی
عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال با امیر علی بن ابی طالب ایستاده ام معویه گفتا که
راست میگفتی ترا و پدر ترا بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری مینمود مجملاً
اینکه شجاعی در شرق و مغرب او را مسلم میدانند و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش مضرب المثل است و دعوه
اما قوت و هیچکس بقوت او نبوده است باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند که حرکتش داد
و سنگ عظیمی از سر چاه بر گرفت که تمام لشکر از تحریکش عاجز بودند اما سخاوت وجودش از آن مشهورتر است که باید
گفت روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران میداد و سوره هل اتی در باب
نازل شد و آیه کریمه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً در شان او امده و روایت که برای
نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید انقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق میکرد
و خود از گرسنگی سنگ بر شکم میبست و گفته اند که آنحضرت سخی ترین ناس بود در سخاوت و جود بجائی بود که خلفا
و سنده و هرگز سائل را نه نگفت حتی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت دور گردان شد نزد معویه رفت که دشمن
ترین مردم بود نسبت بانحضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت او مینمود گفت از پیش بخیل ترین مردم آمده ام
معویه گفت وای بر تو که او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر تصدق
میدهد تا هیچ از و نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا آنکه جاروب مینموده و بجایش نماز میکرد و اوست
که بطلاهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب ده که من ترا سه طلاق گفتم که هرگز رجوعی ندارد و با اینکه تمام
دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراثی نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که

با او بدی مینمود چنانکه این قول معلومست از آنچه کرد با اعدای خود چون مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن
العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرده متعرض هیچکدام ایشان نشد و از
نمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام مینمود وقتی که او را اسیر کرد
و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش از این نگفت و از آنجمله آنچه با اهل بصره کرد حضرت بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت
با وی نمود و اهل بصره شمشیر بروی او و اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان
برداشت و امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند و آنچه در جنگ صفین بمعویه کرد که اول لشکر
معویه سر آب را گرفت و ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند بعد از آن حضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و دلیران
بجوانمردی ابی ان اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد
و آنچه ایشان کردند من عمل نمی کنم و شمشیر تیز مغنی است از این و فرمود طرفی از آب را گشودند که ایشان آب بردارند و اما
جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن آگاه اوست سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس
سوای او جهادی نیست و در این باب الحال بی نهایت است زیرا که جهاد آنحضرت از امور متواتره است و اما
فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطباست بلغا کلام او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق
کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام گفت وای بر تو او را
عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر از او نگشوده و قانون سخن وری را سوای او کسی تعلیم
ننموده و اما حسن خلق و شکفته روئی او مضروب المثل است تا حدی که اعدای او این را بر او عیب کردند و عمرو بن عاص
میگفت که او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر برداشته که او برای علاج آنکه خلافت را بآنحضرت
نداد گفت بازی کرانست و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف آن گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما
بود بهر جانب که میخواندیم میآمد و هر چه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست و با این حال از او میترسیدیم مانند
اسیر بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد
میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا با اصحاب خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین مینمودی که مدح او میکنی اما قصد مذمتش کردی والله
که با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام
شام از تو دارند و اما امروز از میان دوستان و اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی ما

ضا الغار او مانده است و تا به ... او در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص با او آرند هرگز طعامی سیر نخورده
ماکول و ملبوس او از همه کس درشت‌تر بود نان درینهای خشک را میخورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان
از روی مهربانی زیت یا روغن بدان بیالایند و جامه را پینه میکرد که پیاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و گاه هنوز کمتر
پیاده رفت بود اگر آستینش دراز بود میبرید و میدوخت و رشته رشته میریخت تا تمام شود و کم بود که نان خورش
با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد یا سرکه و نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر از این هم ترقی میکرد الملک شیر بود
و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید و اما حال قوت و زور او از همه بیشتر بود
و از همه بلا با اسلام سوالی شاهد که در دست معاویه بود اموال بیشتر او می‌آمد و همه را بمردم قسمت میکرد و اما عبادت
اعبد ناس بود و عبادتش از همه کس بیشتر بود روزه اش از همه کس فزون تر بود هم از او عبادت شب و ملازمت اوراد و اثبات نوافل
آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در عبادت کسی که یک شب از آن ابیات که در لیلة
الهریر در صفین بین الصفین نطعی بر ایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ او میگذشت و در پیش او
زمین می‌آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجده مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر
مناجات و دعوات او را نیک بدانی و دانی که از تعظیم و جلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خشوع که نموده معلوم
نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده و بکدام زبان جاری گردیده و از علی بن الحسین ع
که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم نسبت با
حضرت رسول بود و اما قرائت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را
کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن را جمع کرده و نوشت او بود و اگر رجوع بکتب
قراءت کنی دانی که استاد قراءت همه شاگردان او بودند و قراءت همه منتهی باو است و همچنین اگر بجوئید علما رای و تفسیر نیز
همچنین تراست و در همه امور هر یک از خلفا را مرجع او میفرمودند عمر از او ... داشت و عثمان دامن الفتنه
در آن بلیه که داشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از ورطه بدر میبرد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود
سببش این بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفت اگر نه رعایت تقوی بودی
من از همه زیرکتر بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود خواه نبود
ظاهر است که کسی که در کل امور رعایت حکم دین کند در دنیا بنظم نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد اما سیاست
و حکومت در حکم الهی سیاستش بنهایت بود و رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است آنچه

برادر

برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص ابن ابیطالب واضح شد که در همه اینها و بر همه مقدم و اسلم همه است
و چه توان گفت در وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان بلاد
کفر صورتش را در معبد خود میکشیدند و بعضی از ملوک ترک و الدیلم برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود
از جهت ظفر و نصرت نگاشته و با خود میداشته اند و چگوئیم در شان مردی که همه کس میخواهد که از او و منسوب باو
باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میکردند تا حتی که روزی
ابدال از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که منادی ندا میکند لا سیف الا ذو الفقار و لا
فتی الا علی و چگوئیم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کمالات قدری که
با بزرگانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود از آوان صغر تا ایام کبر
و آنحضرت را از شر کفار محافظت مینمود تا او در حیات بود آنحضرت در وطن خود محتاج بهجرت و اختیار غربت نشد
و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر یاوری در اینجا ناصر و یاور ندارد آنحضرت با پدری
با این رفعت شان پسر عم خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین است و برادرش جعفر طیار در ملائکه ...
سید الشهدا غلامان و پدر اش سید الشباب اهل الجنان پدر اش پدر آن رسول الله و مادر اش مادر آن خیر خلق الله و
حول او گوشت و خون مقرون و نور و روحش با نور او متصل و منضم بیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبدالمطلب
در صلب عبدالله و ابوطالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی و چگوئیم در شان
کسی که بهر مردم در همه آیات سبقت نموده و ... که همه کس مشغول عبادت اصنام بودند و هیچکس را از توحید
الهی سبقت نداشت مگر رسول خدا که در آیت سبقت در عالم ارواح داشته و اکثر اهل الحدیث روایت کنند که او ... کس
بیش از همه بنبی ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در آن نموده مگر دو کس ... و آنحضرت خود
فرموده انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم و هر کس
تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما در این مقام ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب و اگر
شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم بکتاب بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود
و اگر چه علمای ما انصاف نداشته را ذکر کرده اند ما از کلام او اکتفا نمودیم که بر مخالفان حجت تمام شود و ثابت شود
مناقب است که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این کلام با این اهتمامی که در ذکر مناقب آن ولی خدا مینماید
با آن مناقب جاهل ... در خلافت مقدم میدانسته و حال آنکه از این بالاتر عیب باشد و از همه عیب تر است

کنا انکه خود اقرار میکند که او حق و اولی است بخلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در جهالت و ضلالت
گذاشت و ترک دنیا کرد با انکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام از ایشان میکرد و میگوید
که غصب حق من کردند و قطع رحم من کردند اگر خود با ایشان گذاشته و خلافت ایشان بچه جهت جایز بود و ابرا
عاقی خود میشد و این افترا ها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوت
مگر منصب دنیویست یا خطاب دنیای فانیست که هر کسی دست از او بردارد و بدیگری که اهلیت ان نداشته باشد بگذارد
بلی بعمر غافلی مانند افتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب و کمالات در میان است باشد
دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند
قباحت دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردم با ان کمالات را رعیت او گردانند که باید اطاعت
او بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد
دست از خلیفه حق برداشته اند و اطاعت امام خود در اخذ حق خود نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شدند
چنانکه قوم موسی و هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل و سامری نمودند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ
یَنْقَلِبُونَ فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبر ایراد نموده اند و اکثر نص و صریحست
در امامت و ایشان تغافل و تجاهل از ان نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیاری انها که
اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و اله
که حضرت رسول فرمود که در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته به و ایضا ثعلبی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله بعلی گفت که مردم از درختهای
مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند بن احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول
یا علی علیهما السلام گفت تو در مثل و شباهتی از عیسی بن مریم داری او را دشمن داشتند یهود که مادرش را بهتان زدند
و نصارا او را دوست داشتند تا انکه مرتبه را که او داشت برای او اثبات کردند که او را بابنیت خدا خواندند که این
امیر فرمود که دو بر در در حق من هلاک میشوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و ایضا
در مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخره و ابدیه خواهد فضائل
و مناقب خود را بشماره با ان مرتبه فصاحت که خدا باو عطا کرده است او را مخصوص بان کرده است و جمیع فضائل

ابو اسحق

او را ملامت و معاونت کنند نتوانستند سید بعثتی از ائمه رسول صادق القول در شان او گفته است و بر او من اخبار
مشهوره بنت که امامیه بر امامت او استدلال میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خیبر از گفتن و قصه
و حین تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول بمن ایمان بیاورد وصی و خلیفه منست علی اول
علی ایمان اورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان
او روایت کرده اند و اندک بسیار قلیلی از انها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از انها را نقل میکنم که تو را
کرده ام تا انها را علمای حدیث که در حق انحضرت متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه بر او تفضیل
میدهند در اکثر روایتی که ایشان کنند نفس را بان مطمئن میکرده در مثل روایت دیگران نیست لیس بیت و چهار حدیث
روایت کرده و ما درین رساله بعضی از ایراد مینمائیم اول انست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و احمد بن حنبل در مسند
روایت کرده است که حضرت رسول با علی بن ابی طالب علیهما السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا بزینتی ساخته است بزینتی
که زینت نکرده است بندگان را بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او از ان زینت و ان زینت ابرار و نیکوکاران است تو را مخلد ان
زهد در دنیا ساخته است و تو را کردانیده است که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو صحبت مساکین
بی کردانیده است تو را که راضی هستی که ایشان اتباع تو باشند و ایشان را راضی کند که تو امام ایشان باشی ابن حنبل ابن مغازلی
کرده است پس خوشا حال کسی که تو را دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تکذیب تو کند دوم
از مسند احمد حنبل حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده است که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت که مسلمان
میشوید یا بفرستم مردی را که از منست یا گفت عدیل نفس منست و از روی عرب نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است
باز احمد در کتاب فضائل علی نقل کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت در اثنای این در حجره خود بودم
دیدم که عمر اهد دست برداشت من گذاشت که بود گفت او را اراده میکنم و از من پرسید که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم
تو را نمیخواهد او را میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام سیم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابی برزه
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و اله گفت بدرستی که خدا عهد کرده است در باب علی بسوی من مهدی من گفتم
پروردگارا بیان کن او را از برای من گفت بشنو بدرستی که علی علامت راه هدایت است و امام و پیشوا اولیای منست و نور کسی است
که اطاعت من کند او و کلمه که لازم کردانیدم بر متقیان است اینست که وَأَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَىٰ هر که او را دوست دارد
بتحقیق مرا دوست داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا
بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بکنا مانند منست و جمیع ستم کرده است بر من

اگر تمام کند پس آنچه مرا وعده کرده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خدایا
دل او را جلا بده و بهار او را ایمان بخود کردان خدا فرمود که کردم اما او را مخصوص کردانیده ام به بلیه و امتحانی که احدی را از
دوستان خود امتحان بآن نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر و صاحب منست فرمود که در علم من گذشته که او مبتلا و
ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد و ایضا حافظ ابو نعیم بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود که بدرستی
که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت هدایت است و منار ایمان است و امام و پیشوای
دوستان منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت و علمدار منست و بدست علی خواهد بود کلیدهای
خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا
که هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد
او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب مؤلف گوید خوارزمی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه
باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت
او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب پس این حدیث شریف
که ظاهر صریح است دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابو بکر بوده
و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل
در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که دوست دارد که زندگانی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا او را بدست قدرت خود خلق کرده است
بآنکه گفته باش آن بهم رسید پس باید تمسک شود بولایت علی بن ابی طالب ششم از مسند احمد روایت کرده است
که حضرت رسول در پیش دو عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد با ملائکه بهمه شما عموما
و گناهان شما را آمرزید و مباهات کرد بعلی خصوصا و گناهان او را آمرزید من سخن میگویم و رعایت خویشی خود
نمیکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند حق سعادتمند کسی است که علی را دوست دارد در حیات او و
بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت کرده است که حضرت رسول گفت اول کسی که او را
در قیامت میطلبند پس میایستم از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن میپوشانند پس پیغمبران را یکی بعد از
دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میدارند و حلها بایشان میپوشانند پس علی بن ابی طالب را میطلبند
و برای قرابتی که با من دارد منزلت نزد من دارد و میدهند بدست او علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از او

هم در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس تو یا علی میآئی تا میایستی میان من و ابرهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند
و منادی از عرش ندا کند که نیکو پدر است پدر تو ابرهیم و نیکو برادر است برادر تو علی بشارت باد ترا که ترا میخوانند
هرگاه مرا میخوانند و ترا خلعت میپوشانند هرگاه مرا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند
هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت ای انس
وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این
در امام متقیان و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان
و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خدایا او را مردی از انصار کردان و دعای خود را پنهان
کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت که آمد گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او شاد و خندان و دست در گردن او کرد
و عرق رو او را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود
چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد
از برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ روایت کرده است در حلیه از عایشه که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت
من سید فرزندان آدم و علی سید عرب است چون علی آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم شما را
بچیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید
بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرده است از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم
ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا بسید مؤمنان
و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو برین نعمت گفت حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سؤال
میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاد کند بر آنچه بمن انعام کرده است یازدهم ایضا
در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد
بروش مردن من و ساکن شود در جنة عدن که پروردگار من او را کاشته است پس باید موالات کند با علی بعد از من
و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند
و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من و قطع کنند در خویشان
من خدا نرساند شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند و کتاب فضایل و ثعلبی و فردوس الاخبار

روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند بچهارده
هزار سال پس چون آدم خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزء پس یک جزء من بودم و یک جزء علی بود و در فردوس الاخبار
زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا صلب عبد المطلب پس در من نبوت شد و در علی
وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول خطاب کرد با علی که نظر کردن بر روی تو عبادت
است و سید و سروری در دنیا و آخرت هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست
و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست وای بر کسی که تو را دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضایل
روایت کرده که در شب بدر رسول خدا گفت که کیست که آب از برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند علی بیرون رفت و آن
شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل که مهیا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بر زمین آمدند با غلغله و صلوات
که هر که می شنید می ترسید چون نزد آن چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت امیر سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضا
این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاد کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز
قیامت ناقه از ناقهای بهشت برای تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو با ران من
خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول خدا خطبه خواند و
در آن خطبه گفت ایها الناس وصیت می کنم شما را بمحبت خویش من و برادر من و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست ندارد
او را مگر مؤمنی و دشمن ندارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته و هر که او را دشمن دارد
بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا او را عذاب کند بآتش شانزدهم باز از کتاب فضایل احمد حنبل روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا در حق علی پنج چیز کرامت کرده است که محبوب ترست بسوی من از دنیا و آنچه
در دنیا است اما اول آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد در دست
او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود سیم آنکه در کنار حوض کوثر می ایستد هر که را می شناسد که
از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد پوشانید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من
بر او نمی ترسم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ ابونعیم روایت کرده است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر
مردم خاصمه میکنی و برایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی از قریش با تو در آنها منازعت نمیتواند کرد تو

پیش از همه ایمان آوردی بخدا و پیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده بامر خدا و قسمت کننده تری
میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت و داناتری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مزیت و
فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هیجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول الله که مرا
تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت فرمود تو را تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدمست و علمش از همه
و حلمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد باهل زمین و از میان همه شوهر تو را برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید
از تفسیر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیرهای دیگر نیز بالفعل موجود است که چون سوره اذا جاء نصر الله والفتح نازل شد بعد
از برگشتن از جنگ حنین بسیار بسیار می فرمود حضرت رسول که گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت بعد
یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود در فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستی که هیچکس
از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای آنکه تو در اسلام پیش از همه داری و قرابتی که با من داری و دامادی و نزد تست بهترین
زنان عالمیان پیش از این بر من ثابت است نعمتهای ابوطالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد من حریصم که بپاداش
کردهای حقوق او در حق فرزندان او بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث نقل کرده است گفته است من این
اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از آن جماعت که منحرف اند از آنحضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین
از برای تحدث بنعمتهای خدا در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت بتکبر و فخر میدهند و بعضی
از صحابه نیز پیش از این میگفتند چنانچه عمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آنست
که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی ندیدیم پس بهذا ما این احادیث را یاد کردیم تا بداند که کسی
این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر باسمان بالا رود و با ملائکه
انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد با آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر نمود و لطف
و کرم و خلق و تواضعش از همه بیشتر است تا آنکه منسوب بدعابه و مزاح است میگویند و گاهی که این سخنان از او
صادر میشد از باب بوجوشی بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم مملو بود و بعضی از آنها دمیمود و اسروری بود که از
دل پر درد میکشید و شکایتی بود که از ملاحظه ساعات روزگار مینمود یا شکر نعمتهای الهی بود که با او عطا فرموده بود
و تنبیهی بود غافلان را که از فضایل او غافل شده اند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بوده و واجب بود که فضایل
خود را ظاهر کرد تا آنکه مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را بر او در فضیلت تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده
از این و گفته است أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا آنجا

کلام ابن ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد تا حق را بر زبان ایشان جاری میکند
تا حجت شیعه باشد بر ایشان و لیکن بسیار عجیب است که این مردمان فضیلت این احادیث را نقل میکنند و قصد توجیه آنها
میکنند و قبول میکنند که قصد باطل این فضایل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکنند
و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل نهی از منکر آنها را از فضل خود و نقص آنها
بکند و استشهاد میکنند باین آیه که صریحست در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه
میدانند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میدانند و آنها را نایب او امام واجب الاطاعه میدانند ان هذا
لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمیتوانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه
از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده
از کتب مشهوره اکابر علمای ایشانست که نقل کرده ایم مانند احمد بن حنبل که مؤلف ان از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار
مذهب ایشان منا با او منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی
که از مفسرین مشهور ایشانست و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره
ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون از شش نفر تعصب ایشان
زیاده از دیگران است آنها را معتبر شمرده اند و اما احادیثی که ما بر ایشان بحث میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما
ایشان روایت کرده اند و آنچه آنها را در باب ابی او نیز حدیث موضوع چند است که مطلقا در کتب ما از آن روایت
و آثار وضع بر آنها ظاهر است و کسی که استتمام آنچه از انصاف کرده باشد میداند که اکثر احادیث که در این مقام نقل
شد و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریحست
در خلافت و ریاست کبری و کسی که عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمیباشد و در حدیث ابتلاء صریحست در امامت
و منصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و در جمیع اشیا
میان رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشد نمیباشد و حدیث وصی
نزد منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فضلا زمان دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین و سید المسلمین
و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هذا
ایشان چنانچه وصایت انبیای دیگران معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی برای او تعیین کند و مالی
نداشته که در آن وصیت کند خصوصا بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیگذارد و احادیث وصایت
آنحضرت

آنحضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت و ایضا اخوت
صریحست در امامت زیرا که ادا کردن رسالات از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را با ایشان شنوانیدن که بعضی
آنها از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است و [illegible] ادای او را شنیده اند و ایضا چون نفس
نفس او و جان او است پس صدای او بمنزله صوت او است و ایضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است و تمام امامت
و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن و حجت او باعث هدایت کردن بالای نزاع در امامت و دهم
صریحست در امامت بجمالی که مذکور شد و یازدهم صریحست در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم [illegible]
وصیت و نیابت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و همه هم که دلالت میکند که افضل است از سایر خلق غیر
از حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت رسول
خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد و آنحضرت سکوت
این امر را از خدا انشاء بود بموجب آنها نمینمود و سایر اخبار صریحست در دلالت و امثال آنحضرت و ترجیح غیر او
تفضیل مفضول است و عقلا صریحست و اگر متعصبی در هر باب از آنها مناقشه کند شک نیست که اجماع همه با مرجوحیت
علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را و کسی که تعصب و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت
نیابد هیچ حق در دنیا اذعان نخواهد کرد و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور فصل هشتم در بیان مطاعن
که غصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع منحصر بود در ایشان
و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب مطلب اول در مطاعن
ابوبکر است و آن بسیار است بتفصیلی در این رساله اکتفا مینماییم طعن اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امور عظیمه
که در مدینه داد بعظما صحابه تفویض مینمود و هیچ امر را بابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره برائت بر اهل مکه و
چون روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت تو را مگر تو یا کسی از تو پس حضرت امیر
آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را [illegible] آیات را در موسم بر اهل مکه خواند و معلومست که حضرت رسول امر
بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی او را امر کرد که با ابوبکر بدهد و بعد از آن بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم
شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول
نشد و همراه بودند در اکثر روایات معتبر ایشان نیست و خلاف آن وارد شده و با این ایشان هم اگر چه لایق از برای ایشان نشد
و آنکه جمعی دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی میکرد میبایست همان عهد را بزرگان قبیله او نقض کند

حرفیست بی اصل و در کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از موضوعات متعصبین است
بیشتر دلیل بر نادانی است که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و ایضا اگر عادت مستمره مقرری بوده باشد بر حضرت رسول
مخفی نباشد و هرگاه اول ابوبکر را فرستاد و اگر بر آنحضرت مخفی بوده باشد بر ابوبکر و عمر و سایر صحابه که عادت جاهلیت را
میدانستند مخفی نباشد و ایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضا اگر چنین
بود بایست وقتی که ابوبکر خایف و محزون برگشت حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این
عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود که جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمیکند اینها را
تو مگر کسی که از تو باشد و از همه غریبتر آنست که نیابت بیشتر ما دیر که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافش
معلوم است و باعتقاد ایشان هر بر و فاجری امامت تمام میتواند کرد و دلیل خلافت امامت ابوبکر دانسته اند
با امیر المؤمنین با مر خدا امت اضلت و عمید است طعن چهارم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامة بن زید را
سردار ایشان کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله
مامورین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند برای غصب خلافت
و مستحق لعنت شدند و بغیر این احوال معلوم بود که غرض آنحضرت از تنفیذ جیش اسامه و تاکید در سرعت خروج ایشان
آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد و خلافت و وصی از برای دیگری و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ
و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از
عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود امیر گردانید اسامه را بر لشکری که از ان لشکر
اکثر مهاجران و انصار داخل بودند و از جمله ایشان ابوبکر بود و عمر و ابو عبیدة بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه
و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضعی که در آنجا پدرش شهید شده است و بکند در وادی فلسطین
و تثاقل نمودند اسامه و لشکرش و حضرت را مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد و در همه حال تاکید میفرمود
در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روزی بمانم تا خدا ترا شفا
بدهد فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم و ترا با این حال بگذارم دلم برای تو مجروح
خواهد بود گفت برو با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه احوال ترا از سواران بپرسم
حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست که متوجه بیرون
رفتن شود چون آنحضرت بیهوش شد اسامه و لشکر او را رسید گفتند بیرون رفتن میکند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را

بیرون کنید خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود
بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او بودند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمدند و با او بودند ابوبکر و عمر و
اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکرده های انصار تا آنکه ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول در کار
رفتن است اسامه چون این سخن را شنید همان ساعت برخاست و علم را برداشت و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت
نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر نیز برگشتند پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب
میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابوبکر
و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری
که با من اند ترا والی نکرده اند و حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحب عمر بی رخصت
من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را میشناخت مرا بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر
خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از کسی که حضرت
رسول مرا بر او امیر کرده و او مرا عزل کرده و دعوای امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است دویم
اختلافی که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آنکه حضرت رسول فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را لعنت
خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند پس جماعتی از لشکر اسامه گفتند واجبست بر ما که امتثال امر آنحضرت بنمائیم و اسامه
از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب شده است دل ما تاب ندارد که آنحضرت را در این حال
بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان
در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت خلفای ثلاثه اول آنکه حضرت
رسالت اسامه را بر ایشان امیر کرده اند و معزول نکرده اند و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا
رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند او باتفاق خلیفه نبودند بلکه واجب بود که هرکه
خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکند دویم آنکه از
جیش اسامه تخلف نمودند و هرکه از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن با خلافت
جمع نمیشود سیم آنکه تولی و اعراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی ویقولون آمنا بالله
وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین یعنی میگویند ایمان آوردیم بخدا و
رسول و اطاعت ایشان کردیم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن نیستند

طعن سیم در بیان نحوی که اول [illegible] و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمودند در غصب خلافت اول
مختصری از روایات شیعه که اکثر از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل مینماییم و بعد از آن
بر هر جزوی از اجزای آن روایتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است [illegible] ایراد مینماییم تا معلوم شود
که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ
طبرسی ره در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون
مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی و عباس و از خانه بیرون آمد
و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که رحلت من از دنیا
نزدیکست مگر خلیفه در میان شما گذاشته ام و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من
هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنند پس بعد از آن اسامه را
طلبید و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه
لشکر خود را برد و در بیرون مدینه نزول کرد و از کسی که مسارعت کرد برفتن ابو بکر بود و عمر و ابو عبیده بن الجراح
و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت رسول شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون روز دوشنبه شد
حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت کرد و در روز آن بیرون رفتن او گذشته بود چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید
بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابو بکر بر ناقه سوار شد بر در مسجد آمد و فریاد کرد که یا ایها الناس چه [illegible]
شد اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه را خواند و ما محمد الا رسول یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند
پیش از او رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین بر خواهید گشت و کسی که از آن بر گردد بخدا ضرری نمیرساند پس
انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند و با او بیعت کردند چون این خبر بعمر رسید
ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابو عبیده که هم سوگند ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه
جماعت بسیار از انصار جمع شده بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان ایشان [illegible]
انصار شد تا آنکه ابو بکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام
برای خلافت عمر و ابو عبیده با ابو بکر گفت که سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نماییم تو پیش از ما مسلمان شده و تو صاحب
غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم غالب شود بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس از ما
خود امیری میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابو بکر فضیلت مهاجران و انصار را هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران

امرا و شما وزرا باشید حباب بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که مهاجران در خانه شما و
در زیر سایه شما اند و کسی جرات بر مخالفت شما نمیکند اگر ایشان با امارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتواند بود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد
و راضی باشند بآنکه خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است و کی میتواند منازعه کند با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیره
او ایم مگر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد و فتنه برپا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر [illegible]
کردند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از
انصار بود چون از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله خزرج بود حسد او را بر آن
داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف بهم رسید
و در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابو بکر گفت اینک عمر و ابو عبیده دو شیخ بزرگ اند با هر یک که میخواهید
بیعت کنید عمر و ابو عبیده باعتبار توطیه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو از خلافت نمیکنیم دست خود را
دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریک شدم که در زیر پای مردم هلاک شود گفت [illegible]
سعد را حذر او را بکشید قیس پسر سعد برجست و ریش عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان
در جنگها شیر غران در صلح ایمنی اگر یک مو از بدن او کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابو بکر گفت آهسته باش ای عمر
که رفق و مدارا نافعتر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک و الله اگر قوت برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدید
در کوچه های مدینه صدایی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید
و تابع دیگران بودید ای خالد جرات بهم رسانید ای ابنای الخزرج مرا از محل فتنه بیرون برید او را بر داشتند و بخانه بردند
پس ابو بکر فرستاد که مردم بیعت کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کیسه دارم بسوی
شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت کوفتن آن داشته باشد پس من با شما
مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند با شما
در مقام بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته او را بیعت باید کرد
پس سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و لجاج [illegible] و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا او
و خزرج کشته شوند او را بگذارید و بیعت [illegible] ندارد پس قبول کردند قول او را و دست از بیعت سعد
برداشتند و او بجماعت ایشان نماز نمیکرد و بحکم ایشان [illegible] و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد

بااینحالت بود تا ابوبکر و عمر خلافت را متصرف شد و چون از عمر ایمن نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با هیچیک بیعت
نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری بر او زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشته است و بعضی گفتند
که جماعه برای محمد بن سلمه انصاری قرار کرده بودند و او را بسعایت کشتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول
بتجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان شنیدم که
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت نمود کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار
حجتی که علی علیه السلام بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود ای گروه انصار قریش احق اند بامر خلافت از شما زیرا
که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از شما که انصارید ذکر
کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من بخدمت
حضرت امیر علیه السلام رفتم و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او متکفل
غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی مرا اعانت میکند بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست
بگرداند جبرئیل میگردانید و آن عضو را طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و
مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و خدا
چشم او را کور کرد که او آن نماز را ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند
و این آیه ان الله و ملئکته یصلون علی النبی تا آخر آیه میخواندند و ایشان صلوات میفرستادند پیرفتند تا آنکه همه
مهاجران و انصار بر او نماز کردند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر
ایشان خبر یافتند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت من خبر دادم امیر المؤمنین را آنچه این
منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست
با او بیعت کنند و با هر دو دست او بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که کسی که اول با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر
حضرت رسول بالا رفت گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر
پس سالم مولی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود که از این نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر بالا رفت و با او بیعت کرد
سلمان گفت ندانم اما مرد پیری دیدم که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار
متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله که نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را
بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد و گفت این روز مثل روز آدم است پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت

فرمود

که ای مقداد دست باز دار ده عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بجا آوری و سلمان گفت پس من [illegible]
و گفتم بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر
خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود ای برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او در امتش و [illegible]
ملک میکشید و هر او بدین پیشرفت باد شما را بلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رخایی ابوذر بر خاست و گفت
ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول گردیده اید حق تعالی میفرماید ان الله اصطفی آدم و
نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح اند و آل
ابرهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد شد
ملئکه اند و ایشان مانند آسمان بلند و محل رحمت الهی اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند
کعبه معظمه قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارهای درخشان هدایت کننده
خلق اند و شجره مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی
اوصیا و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی
ناس بمومنین از نفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم
و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمومنین از جانهای ایشان و زنان او مادران
ایشان اند و خویشان او بعضی اولی و الحق اند ببعضی در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر کرا خدا مقدم داشته
و موخر دارید هر کرا خدا موخر داشته است و ولایت و وراثت پیغمبر را بکسی بدهید که خدا داده است پس در این وقت
عمر برخاست و گفت چه عبث بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام مضاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و بر نمیخیزد
که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آ بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بالای منبر بودند که منبر
جد ایشان بود چون حرف گفتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت امیر ایشانرا
بسینه خود چسبانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر بر قتل شما نیستند و از آن ذلیل تر و بیمقدارتر
اند که این جرات توانند کرد پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق خود را
عمر گفت ما را با سخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند پس بریده اسلمی برخاست و گفت تو ای برادر رسول
خدا [illegible] چنین سلوک میکنی و تو را در میان قریش میشناسیم بآن صفاتی که هستی آیا نه اینکه رسول
خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید او را بامارت مؤمنین شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است

گفت بلی ابوبکر گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمیشود پس گفت بخدا
سوگند که این از رسول خدا نگفته است والله در شهری که شود ادانسته باشی من منها تم عمر اکراه کرد که او را زدند و از مسجد
بیرون کردند پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر گفت گردنت را میزنم حضرت سه نوبت
این سخن را گفت و این جواب را شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را گرفت و بلند کرد و بی آنکه حضرت
دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم
حضرت فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو را در این زمان نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از آنکه این کار را توانی کرد پس خالد
ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت نکنی میکشم تو را حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را بر زمین
زد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش برید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد آوردند و دیدم اندر گردن تیغ بود و میکشند
رو بجانب قبر حضرت رسول کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر بدرستیکه قوم
مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله
پس زبیر گفت بیعت کن او را اگر عمر و خالد و مغیره جمع شدند شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا
بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس زبیر را گرفتند و گردن او را فشردند تا سیاه شد و گردن من نیز پیچیدند و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد
بجبر و اکراه بیعت فرمودند و غیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم و شدت و امتناع زبیر از ما بیشتر بود چون بیعت
کرد گفت ای پسر صهاک بخدا سوگند اگر این طاغیان نبودند که ترا اعانت کردند تو نمیتوانستی که مرا جبر کنی در وقتی
که شمشیر در دست من باشد من جبن و نامردی تو را خوب میدانم و لیکن طاغی چند تو را اعانت کرده اند که بقوت ایشان
حمله میکنی پس عمر در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که منع ام از اینکه نام او ببرم صهاک کنیز
حبشی بود از جمله عبد المطلب و او زناکار بود و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب بهم رسید و بعد از آنکه
آن ولد الزنا را از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد ما است پس ابوبکر میان ایشان
اصلاح [illegible] و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از
بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود [illegible]
و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدن آن بیرون
کردید عمر گفت حالا که تو و اصحابت بیعت کردید هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه که گفت
بر تو و بر صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردید مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود

عمر گفت

عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و به آن دو شاد شد یا آنکه خلافت با او برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی
از کتابهای خدا خوانده ام که یک در از درهای جهنم بنام تو و لقب تو و صفت تو است گفت هر چه خواهی بگو خدا دور کرده خلافت را
از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم در تفسیر این آیه فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ که این آیه در شان تو است یعنی عذاب
و بند او را هیچ گناهکار نخواهد داشت پس عمر گفت ساکت شو خدا [illegible] پس حضرت امیر
گفت قسم میدهم تو را ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر ساکت نمیکرد مرا هر آینه
هر آیه که در شان او نازل شده بود و هر حدیثی که آنحضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید
که ساکت شدم گفت تو روی نهید بلکه تو مطیع و منقاد اویی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند و سخن نگفتند عمر گفت
ای سلمان چرا ساکت نمیشوی چنانکه دو مصاحب بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهل بیت و تعظیم
تو ایشان را زیاده از نهایت نبود گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده
کسی را که ایشان را دشمن دارد و دوست دارد کسی را که با ایشان و حق ایشان را ظلم بکند و مردم را بر ایشان مسلط کرده اند [illegible]
ایشان از دین برکرده اند عمر گفت آمین خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی بود و ایشان و
سایر مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار بقرابت و خویشی حضرت رسول پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صهاک پس ما را در آن حقی نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر [illegible]
زاده [illegible] عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار عامه مردم بصاحب من راضی شدند
و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد تو را و صاحب تو را
و آنها که متابعت و معاونت شما ها کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او و وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی
که چه کردی و چه عذاب از برای خود و صاحب خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او
ایمن شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر از یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی
سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده
نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی است در قعر جهنم و بر آن چاه سنگی است
که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل کند آن سنگ را از آن چاه بر میدارد که جمیع جهنم از شدت حرارت آن
چاه مشتعل میگردد پس علی فرمود که من در حضور شما ها از حضرت رسول سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما

بپشیمانی سود ندارد که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و یکی نصاری را و ابلیس
ششم ایشانست و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد
و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک
ایشان را شمرد پس ما همه گفتیم گواهی میدهیم که ما در این واقعه حاضر بودیم همه را شنیدیم و در این وقت عثمان گفت که
ای ابو الحسن آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشند علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چه
کار است در هیچ حالت نه من بر میدارم نه در حیات رسول و نه بعد از وفات او و زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک مالد
عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرتد از اسلام سلمان
گفت که در این وقت حضرت امیر علیه السلام آهسته بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد
کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت همه مرتد شدند بعد از حضرت
رسول بغیر از چهار کس مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او باشند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله
هرون بود و ابو بکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب
من بیایند از آنها که در نظام من نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشان را ببینم و
ایشان مرا ببینند و من ایشان را شناسم و ایشان مرا شناسند ایشان را از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا
اینها اصحاب منند گویند بمن که نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند
و از دین برگشتند پس من گویم دور باشند ایشان و شنیدم از رسول خدا که میگفت امت من خواهند شد سنت و طریقه
بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع تا آنکه
که تورات و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت
فاطمه بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آن حضرت بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول
رسید گفت دست از پسر عم بردارید بحق خداوندی که محمد را بحق برگزیده است که اگر دست از او برندارید موی سر خود را
پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گذارم و ناله بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی‌تر از من نیست
سلمان گفت نزدیک آن حضرت بودم بخدا سوگند که دیدم دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و از زمین بلند شد که اگر

کسی میخواست که از زیرش بیرون رود میتوانست پس نزدیک آن حضرت رفتم و گفتم ای سیده من و مولاتی من خدا پدر ترا
رحمت عالمیان گردانیده بود تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود
فرود آمد تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه دست حسنین را
گرفت و متوجه قبر مطهر حضرت صلی الله علیه و آله که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت و دختر محمد را
دریاب من میبینم پهلوی مدینه را که بحرکت آمده است اگر او موی سر را بگشاید و گریبان را چاک کند و نزد قبر پدر
رود و فریاد بدرگاه خدا بر آورد این جماعت مهلت نمییابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بخدمت
فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه گفت هرگاه او بمن
میگوید برمیگردم و صبر میکنم و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین
را میکشیدند و بنزد ابو بکر می‌آوردند چون نزدیک قبر مطهر حضرت رسالت رسیدند این آیه را خواند یا ابن ام ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابو بکر که همه شناختند که دست حضرت
رسولست و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت است اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة
ثم سواک رجلا یعنی ای ابا بکر آیا کافر شدی بخداوندی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا
از طرق خاصه از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده‌اند که دوازده نفر از اکابر
مهاجران و انصار انکار کردند بر ابو بکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن
العاص که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن
حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابو بکر بر منبر بالا رفت
با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند میرویم و او را از منبر بزیر می‌آوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید
شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بهلکه میندازید پس رای ایشان بر آن قرار گرفت که بخدمت حضرت
امیر روند و با او مصلحت کنند رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو گرامی‌تر و لایق‌تر بودی بآن از
ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود که علی با حق است و حق با علی است بهر سو که او
میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده‌ایم که رای ترا در این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند
که اگر چنین کنید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از نمک در میان طعام و از سرمه که
در چشم کشند کمترید و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کنید

والا تو را میکشتیم پس با این با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که آن حضرت
پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو عذر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من
بمنزله هرونی از موسی و امت بعد از من از باب هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله
هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوران بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر یاوری نیابی دست باز دار و خون خود را
حفظ کن تا مظلوم بنزد من آیی و چون حضرت رسول بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس
سوگند یاد کردم که ردا بدوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم دیگر پس دست فاطمه و حسنین علیهم السلام گرفتم و
گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند
و خواندم بیاری خود و اجابت من از ایشان نکرد مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید و پاک
باشید برای آنچه میدانید از کینهای که در سینهای این جماعت هست و بغض و عداوت که ایشان دارند نسبت بخدا
و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید بنزد ابیه و ظاهر کنید برا و آنچه از رسول شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت بر او
تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در روز قیامت کما و املا فاش کنند بلند باشد پس در روز
جمعه که ابو بکر بر منبر بالا رفت همه بدور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود
چون اعتماد بر اعانت بنی امیه داشت و گفت از خدا بترس ای ابوبکر یاد آر که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه
مهاجران و انصار من شما را وصیت میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابی طالب امیر شماست بعد از من و خلیفه
منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری
او ننمایید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما دین امر شما و بدان شما والی شما خواهند
شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر من اند و عمل کنندگان بامر امت من اند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند
از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کامل از مرافقت
من قرار ده که بان دریابند فوز و رستگاری آخرت را و خداوندا هر که بد خلافتی من کند در اهل بیت من پس محروم گردان
او را از بهشت که عرض آن مانند عرض آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و گفت الله در حب و لب و قبایح اعمال
او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر بمنزله شیطان است که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که مثل ایشان مثل
شیطان است که در روزی که با ایشان گفت که کافر شوید پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد
بود که در جهنم خواهید بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست و اول بفارسی گفت کردید و نکردید

و ندانید

و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و هرگاه امر مشکلی را از تو سؤال
کنند بکی پناه خواهی برد چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و نزدیکتر برسول خدا است و بتاویل
کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات خود پس گفته
او را مطرح کرده و وصیت او را فراموش کرده انکار رسیدید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امامت را
که رسول خدا او را بر شما امیر کرده که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکنید و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امر
متابعت او نکردید بهم زدید و در این زودی عمرت با خر رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این
وبال عظیم بقبر خواهی برد تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را باخرت مبر بشنو که آنچه ما در حق علی شنیدیم تو هم
شنیدی و آنچه ما دیدیم تو هم دیدی ولیکن مانع نشد ترا از آنکه چنین امر عظیمی را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست
و گفت ای گروه قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب بشک خواهند شد
و در دین شک خواهند کرد اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید
هرگز دوری بهم نرسانید خلافت را متصرف خواهند شد و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و بندها
و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است پس از برای دو فرزندم حسن و حسین
پس از برای طاهران ذریت من پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت پیغمبرهای
گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبر خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید چشید و جزای اعمال خود
خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت بسیار کرد و گفت میدانی که
بیعت علی در گردن تست و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر علم اسامه کما زاد کرده رسول و امیر المؤمنین بود داخل
کرد و او را بر شما امیر کرد تا این خیال الظاهر شما را نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو
العاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ نازل شد و چنین
منافقی را بر شما امیر کرد و بسیار منافقان و عموشما را جا و وش این لشکر کرد از جا و وشی بکسان تو فی کردی تا
و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب است حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخاست و گفت
انا لله و انا الیه راجعون چون نصیحت کننده حق را باطل ای ابوبکر آیا از یاد رفته است ترا که رسول خدا امر کرد ما را
که علی را با امیر المؤمنین بگوییم و سلام کنیم بر او با امارت مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که ای امیر مؤمنان و گفته
ما سلطان ما است از خدا بترس و حق را بکسی که اهل آنست ادا کن پس عمار برخاست و گفت ای گروه قریش ای گروه مسلمانان

بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه میتوانند نمود و حفظ
ملت رسول بهتر میتوانند کرد و خیرخواه ترند امت را از همه کس پس بگویید بصاحب خود که حق را رد کند با
اهلش پیش از آنکه امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید که علی ولی شماست
بعهد خدا و رسول و میدانید که وقتی که ذات حضرت رسول میان شما و او در سول ... از مسجد ... و
کرد نیز از در او که بمسجد ... باز داد و ... ندا کرد و گفت من شهرستان حکمتم و علی درگاه اوست هر که
حکمت خواهد از درگاه در باید و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق
عظیمه که او دارد و فضیلت از شما ندارید پس چرا از او میل بدیگری میکنید و حق او را فرو میگذارید پس طالب
بعد الی پس ابی بن کعب برخاست و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را باهلش ده
کن پس نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت ایها الناس آیا میدانید که رسول خدا شهادت مرا تنها
قبول کرد گفتند بلی گفت پس من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت اهل بیت من جدا
میکنند حق را از باطل و ایشان امامانند که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم و ما علی الرسول الا
البلاغ المبین پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را باز داشت در روز غدیر خم
پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را از برای آن باز داشت که مردم بدانند که او
مولای هر کسی است که پیغمبر مولای اوست ما جمعی را فرستادیم که از آنحضرت سؤال کردند حضرت فرمود که بگویید که
علی ولی مؤمنانست بعد از من و خیرخواه‌ترین مردمست برای امت من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که
خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود روز قیامت وعده‌گاه ماست پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از
حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله که دیدم او را در این
مکان یعنی در این مسجد دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شماست بعد
از من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من و قضا کند دین مرا و وفا کند بوعده‌های من و اول کسی است
که با من مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت او و یاری او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او
و او را یاری نکند پس برادرش عثمان برخاست و گفت شنیدم از حضرت رسول که اهل بیت من ستاره‌های زمین اند
پس بر ایشان تقدم منمایید و ایشان را مقدم دارید که ایشان والیان بعد از منند پس مردی برخاست و گفت یا رسول
الله کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت

نمایید با خدا و رسول و خیانت منمایید امانتهای خود را و حال آنکه میدانید حق را پس ابو ایوب برخاست و گفت بترسید
از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمایید بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است
که شما شنیده‌اید مثل آنچه برادران ما شنیده‌اند که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از
من و اشاره بعلی میکرد و میگفت این امیر نیکوکارانست و کشنده کافرانست هر که او را واگذارد خدا او را واگذارد و هر که
او را یاری کند خدا او را یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا توّاب رحیم است
فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و جوابی نگفت پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم مرا اقاله کنید
بیعت مرا و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر آی از منبر ای احمق هرگاه جواب حجتهای قریش نمیتوانستی گفت چرا خود را
در این مقام باز داشتی والله که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر از منبر بزیر آمد
و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد نشدند پس چون روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار
کس آمد و گفت چه نشسته‌اید که بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده‌اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار
نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر می‌آمدند تا چهار هزار نفر جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای
برهنه و عمر در پیش ایشان می‌آمد تا داخل مسجد شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن
بگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتند سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخاست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه آیا بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را بترسانید بخدا سوگند که شمشیرهای
ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند
که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما لازم است هر آینه شمشیر میکشیدیم با عدو خود و ظالم
کنیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و تو را جزای نیکو
داد پس او نشست و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم گوشهایم
کر شود که گفت روزی خواهد آمد که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با تنی از اصحاب خود که ناگاه جماعتی
از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهایید
پس عمر برخاست که بر او حمله کند حضرت امیرالمؤمنین برجست و گریبان او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک
حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو مینمودم که کی یاورش
ضعیف‌تر است و عددش کمتر است پس اصحاب خود را خطاب نمود و فرمود که بروید خدا شما را رحمت کند بخدا سوگند که

که شمشیر را بسنگ بزنید بسنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدای او را و ایشان را جوهری گفته است که
در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود ... جمع شده بودند که
با علی بیعت کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه ...
و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که عبدالله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت چه میدهم
شما را جوابی که عبدالله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه
بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند و ما نیز غضبناکیم از برای غضب او
و ایضا جوهری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس گفت من از عمر شنیدم که گفت صاحب تو اولی
بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا مگر آنکه ترسیدیم بر او از دو چیز یکی از کمی سن او و دیگر آنکه دوست میداشت
او را اولاد عبدالمطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع علی از بیعت ابوبکر تا آنکه او را بعنف بیرون بردند
بان نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده‌اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب روایت کرده
حدیث نقل کرده است و همه ثقاتند و مأمونند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده‌اند که احصا نمیتوان کرد و ایضا روایت
کرده است جوهری از ابوبکر باهلی و اسمعیل بن مجالد از شعبی که ابوبکر گفت کجاست خالد بن ولید گفت حاضر است ابو
بکر گفت هر دو بروید و علی و زبیر را بیاورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت این شمشیر
چیست گفت این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علی و در خانه جماعت بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر
زبیر را گرفت و دست زبیر را گرفت و برخیزاند و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابوبکر
مدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد و دست
حضرت را گرفت و کشید و آورد بدست خالد داد و سایر بنی هاشم هجوم آوردند و میکشیدند ایشان را بعنف و شدت
و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از زنان هاشمیات و غیر ایشان بیرون
آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را و گفت چه زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت
رسول خدا بخدا سوگند که با عمر سخن نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو
بکر آمد و شفاعت کرد از برای عمر نزد فاطمه او را راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایت را نقل کرده است گفته است
صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب
ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را گرامی دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضا ابن

ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم این حکایت را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر
رسول خدا کرد و ... زینب ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد و باین سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را هدر کرد
چون ... گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر حال آنست
که اگر در حیات میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را ترسانید و فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم
که من از تو روایت میکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن تلف شد گفت از من روایت مکن و سقط شدن او تقیه کرد و گفت صحت و بطلان این
مپرس از من روایت مکن که من در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان نحوی که نقل
ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین ایشانست روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمة بن سلم
و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خرانه در کتاب غرر روایت
کرده است که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت
و عمر بفاطمه گفت هر که در اینجا نشسته است بیرون بیاید و بیعت بکند والا میسوزانم خانه را با هر که در این خانه است و در آن وقت
علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه در آنخانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی
والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از نواصب ایشانست گفته است که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند
و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب
آمدی خانه ما را بسوزانی گفت بلی و ابن ابی الحدید گفته است قصه سقیفه را از کتاب جوهری مبسوط‌تر از آنچه سابقا نقل
شد بهمان نحو روایت کرده است تا آنجا که گفته است بنو هاشم در خانه علی جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را
از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما گردانیدند
پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر
کشید و بیرون آمد و گفت عمر بسلمة بن سلم ... شمشیر را گرفت و بر دیوار زد و او را و علی را کشیدند و بسوی
ابوبکر بردند و بنو هاشم همراه بودند و علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول خدایم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند گفتند
بیعت کن حضرت فرمود که من احقم باین امر از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولی اید که با من بیعت کنید شما این امر را
از انصار گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید
و حق ما را اعتراف کنید چنانچه انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت
دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنید علی گفت بدوش ای عمر بدوش ... امروز از برای او محکم کن که فردا بتو برگرداند

بعد از این داخل این مسجد نخواهد شد بروش که دو برادر موسی و هرون داخل شد در وقتی که اصحاب موسی با او گفتند
برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آییم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی
که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد آنکه مردم را بحیرت بگذارد دیدا آنکه ابن بجلی و قلیلی است از آنکه امامی اند قسمتی
شیعه میگویند و جمع کثیر از محدثان روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت
تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن
سعید و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر کشید و گفت
علی بیاید و گروه از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ
زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند تا با ابو بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را
بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند تا با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری از ابن عباس روایت کرده
و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند بمهاجران یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت
نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخ خود و ایضا ابن ابی الحدید نقل
کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر صاحب عزم می یافتم جهاد میکردم ابراهیم بن
مزاحم در کتاب صفین و بلاذری از زید بن اسلم نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان
میگویند آنست که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود اختیار کرده و بیعت
نکرد تا حضرت فاطمه زهرا از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری
و مسلم مذکور است که حضرت فاطمه در حیات بود روی مردم بسوی آنحضرت بود و چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او
گردید و از خانه او بیرون رفت پس بیعت کرد و مدت حیوة فاطمه بعد از پدر شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب
آنست که با آنکه ابن مردویه فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه طوعا بیعت کرد و حال
آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان نیافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون دید روی مردم از او
گردید و مضطرب شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که سنیان او را
توثیق و مدح میکنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه می آمدند بنزد علی
و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند در امور خود و سبکی میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت

فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب
تر نیست از تو و بخدا قسم که این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم خانه را بر ایشان
بسوزانم چون عمر بیرون رفت و اینها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و سوگند خورد که این کار را خواهد کرد شما دیگر
باین خانه میایید ایشان رفتند و با ابو بکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور و مرویست
که معاویه به علی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بردی از کوچه ها و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در وقتی
که با ابو بکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق مگر آنکه با زن و پسران خود بدر خانه ایشان رفتی
و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب حضرت رسول خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار کس یا
پنج کس اگر محق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با ابو سفیان گفتی در وقتی که
میخواست ترا ازینجا بدر آورد که اگر چهل نفر یافتم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضا از کتاب جوهری روایت
کرده است که سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند سلمان گفت اختیار را از دست دادید
و ندانید اما خطا کردید که معدن کسی که علی باشد ندیدید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر بد کردید و اگر با ایشان
میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت زندگانی میکردید و ایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود
که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح
پس عمر آمد با گروهی که یکی از ایشان اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد
نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بغضب بیرون آورد و
تا بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که بیعت من امری بود فلتة و بی تامل واقع شد و خدا
از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز و هیچ شب حریص نبوده ام و امروز بگردن من امری شد
که من طاقت آن ندارم و از دست من بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من میبود و از این مقوله عذرها خواست پس مهاجران
قبول کردند و در روایت دیگر گفته است که ثابت بن قیس نیز با ایشان بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت دیگر
که عبد الرحمن بن عوف نیز با ایشان بود و محمد بن مسلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن
عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابو بکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه بودند پس عمر آمد
بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست اوست بیرون می آیید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با
شمشیر برهنه بیرون آمد پس مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر صدا زد

سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت اگر با من بیعت نکنی ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای
ابو الحسن تو کم سالی و اینها پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابو بکر قوت بر این امر بیش از تو دارد و تاب بیشتر دارد
این پیش از تو دارد پس او را واگذار اگر تو زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار قرابت و فضیلت
که تو داری و سوابق و جهادها که تو کردی علی گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون
مبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احق
باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و دانا و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول
خدا و امر رعیت را تواند برد بخدا سوگند که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق
دور میشوید پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت ابو بکر میشنیدند دو کس بر او اختلاف
نمیکردند و لیکن ایشان با ابو بکر بیعت کردند پس علی بخانه خود برگشت و ملازم خانه نمود تا حضرت فاطمه از دنیا
رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت فاطمه را سوار
کرد و شب بخانهای انصار در رفت از ایشان طلب یاری میکرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت
کردیم اگر پسر عم تو پیش از این سخن را میگفت ما از او عدول نمیکردیم علی گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم
و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه گفت آنچه علی کرد خوب کرد و اینها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد
داد و محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعاظم علمای و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود بنحوی که گذشته
مبسوط از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون خبر با ابو بکر رسید که جمعی تخلف کرده اند از بیعت او و در خانه علی جمع
شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و اینها را طلبید چون ابا کردند از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر
در دست اوست یا بیرون می آیید و هر که در آن هست میسوزانم بهم گفتند فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او
باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون نیایم
پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیجا تر و بد کردار تر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را گذاشتید در میان
مصلحت نما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر با ابو بکر آمد و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است در خانه میگذاری
ابو بکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله ترا می طلبد حضرت گفت چه زود دروغ
بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابو بکر گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین ترا می طلبد چون این را گفت حضرت
گفت سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت آورد باز ابو بکر گریست پس عمر برخاست

و جمعی را همراه برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند
کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان
برگشتند و نزدیک شد که دلهای ایشان شکافته شود و جگرهای ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماند تا علی را بجبر آوردند و
نزد ابو بکر رسانیدند پس او را گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که میکشیم ترا علی گفت پس بنده
خدا و برادر پیغمبر خدا را خواهید کشت عمر گفت بنده خدا بلی اما برادر رسول نه و ابو بکر ساکت بود و سخن نمیگفت عمر گفت با
ابو بکر در باب او چه امر میکنی ابو بکر گفت من او را اکراه نمیکنم بر امری تا فاطمه در پهلوی اوست پس علی آمد بنزد قبر مطهر
حضرت رسول [illegible] گریان شد و فریاد کرد که یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس عمر با ابو بکر گفت بیا
برویم بخانه فاطمه که او را بغضب آورده ایم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشان را رخصت نداد پس بخدمت حضرت
امیر آمدند و استدعا کردند که او رخصت طلبد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشان را رخصت بدهد و چون بخدمت
آنحضرت داخل شدند و چون داخل شدند آنحضرت روی از ایشان گردانید بجانب دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب نفرمود ابو بکر
گفت ای حبیبه رسول خدا بخدا سوگند که قرابت رسول را دوست تر میدارم از قرابت خود و ترا دوست تر میدارم از عایشه دختر خود و دوست میداشتم که کاشکی روزی
که پدرت رحلت کرد من میمردم و بعد از او نمی ماندم آیا گمان داری که من ترا شناسم و حق ترا ندانم و میراث حضرت رسول را از تو منع
کنم شنیدم از رسول خدا که میگفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی را از رسول
خدا نقل کنم آیا اقرار میکنید گفتند بلی گفت قسم میدهم شما را بخدا آیا نشنیدید از حضرت که گفت رضای فاطمه از رضای
منست و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق که
مرا راضی کرده است و هر که بخشم آورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیده ایم این را از رسول خدا فاطمه گفت پس
خدا را و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا بخشم آورده اید و مرا خشنود نکرده اید و اگر پیغمبر خدا را ملاقات کنم شکایت شما را
خواهم کرد ابو بکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه پس ابو بکر آنقدر گریست که نزدیک بود که هلاک
شود فاطمه گفت بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس گریان بیرون
آمد ابو بکر و با مردم گفت شما هر یک شب با زن خود بسر میبرید و با اهل خود خوشحالید و مرا با این حالت گذاشتید احتیاج
به بیعت شما ندارم اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا برپا
نمیشود ابو بکر گفت اگر نه ترس این بود و آنکه میترسیدم که عروه اسلام سست شود هر شب یک بار بیعت شما نمیخواستم بعد از
آنچه شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود

کار صحابین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت تعصب روایت کرده است که چون ابوبکر علی را برای بیعت
طلبید و قبول نکرد عمر آتش آورد که خانه را بسوزانند حضرت در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب آیا خانه ما
را میسوزانی گفت آری و این قوی تر است از آنچه پدرت آورده است پس علی آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعد ثقفی که سنی
الطرفین است از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود از
خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را
فرستاد و گفت بیا و او را بنهایت عنف و شدت بیاور چون او را آوردند گذشت میان ایشان سخنی پس علی بعمر گفت بدوش
شیری که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که تو را حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه فردا تو را بر دیگران اختیار کند
و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرات بر او بهم نرسانیدند مگر بعد از
وفات فاطمه و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم آمدند از برای بیعت ابوبکر و گفتند ما بیعت نکنیم ما
بیعت نمیکنیم مگر بریده زیرا که حضرت رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المومنین فرمود که
ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه ظلم کنند بر من در حق من یا کینه و من با ایشان بیعت کنم تا کار بجایی منتهی شود که مردم
مرتد شوند و از دین بر گردند و من اختیار کردم که بمن ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است
که گفت بر هیچکس رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبان او را کشیدند و بنزد ابوبکر آوردند و ابوبکر با او گفت بیعت
کن علی گفت اگر نکنم گفت سرت را بر میدارم پس علی بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست را کشیده
و بلند کرد و ایشان باین بیعت راضی شدند **سؤال کوید** که این مطالب حق و یقین با آنکه دلیل جمهور مخالفان بر خلافت
ابوبکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او و حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و
اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است **جواب اول** آنکه در کتب اصول خود
چندین خلاف در این مسئله کرده اند **اول** آنکه تحقق چنین است امری ممکن است یا محال **دویم** بر تقدیر امکان آیا تحقق
شده است در امری یا نه **سیم** آنکه بر تقدیر تحقق آیا دلیل حجت امری میشود یا نه **چهارم** بر تقدیر حجت بودن آیا
شرطست که بعد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و مناقشه بسیار کرده اند لیکن اثبات امامت ابی بکر باجماع موقوف
بر اثبات جمیع این مراتب خواهد بود و اینها که این امور را ملتزم اند از علمای ایشان چگونه این دلیل است که لازم میشود
و با خلاف کرده اند در آنکه شرطست در حجیت اجماع آنکه اینها که اتفاق کرده اند بر این رای باقی باشند تا مردن
یا نه و با خلاف کرده اند در آنکه اجماع منتهای حجت است ... باشد و این مسئله بحث ...

اول آنکه علمای ایشان ... بوجوه شتی ... دین و دنیا ... قیاس کرده اند که قیاس فعلی است که ذکر کرده اند
باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بغیر امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود بلکه بامر
عایشه بود و چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و بمسجد آمد و
او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه در صحیح بخاری معروف روایت کرده است که حضرت رسول
در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند بنماز
ابوبکر یعنی بتکبیر او **دویم** آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور
معتزله قیاس را حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند **سیم** آنکه بر تقدیر حجیت در جایی
حجت است که علت در اصل معلوم بوده باشد و فرع مساوی اصل باشد در آن علت و در اینجا مفقود است بلکه فرق ظاهر است
که ایشان امامت نماز را برای هر کس نیکوکار و بدکار جایز میدانند و در خلافت عدالت و شجاعت و قوت بر دین
و شرایط دیگر را شرط میدانند و ایضا امامت جماعت از امور سهل است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت و ...
امور و تدبیر امور در آن معتبر است و چون خلافت سلطنت دنیاست بجمیع امور دین و دنیاست در آن علم بسیار در کار است و
شرایط بسیار معتبر است که هیچیک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند ... بودند و استعانت از
امیر المومنین و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی از ملاعین گفته اند که حضرت رسول او را برای دین ما اختیار کرد
چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بود و محققان ایشان مانند شارح تجرید
و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه دین و دنیا و ایضا اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در روز
احتجاج نگفتند و دست بقرابت زدند **چهارم** آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل اصول
و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه کردانیدن حضرت رسول امیر المومنین را در غزوه تبوک در
مدینه و او را بعد از آن عزل نکرد و خلیفه در مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد بود زیرا که کسی قایل بتفصیل نیست
از دلیل ایشان دیگر که خلافت مدینه خلافت دین و دنیاست بخلاف خلافت نماز **مبحث دویم** آنکه از دلیل ایشان معلوم
شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل
بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که آخر بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نزدند
و شمشیر برهنه نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلط یابد بدعوای فتنه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند
خلیفه خدا باشد والعیاذ بالله و جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم است بیعت بعنف و ضرر نموده ...

و مسیلمه کذاب با پسر رسول ثانی شده باشد و اگر اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المومنین بیعت کرد
اجماع متحقق شد جواب گوییم که این نیز ممنوع است که سعد بن عباده و اولادش در این بیعت هرگز داخل نشدند چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت خلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند و تخلف کرد
از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه از قریش و ایضا ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر
عسقلانی در کتاب اصابه گفته اند که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند او را جبر کنند بر بیعت
چنانچه دیگران را جبر کردند برای آنکه قوم او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت
بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت بیا در بیعت ما داخل شو یا از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من
بودن در شهری که تو امیر آن باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی میبود روزی از قومی بقوم دیگر میرفت از یکی از باغستانها تیری بر او انداختند و او را کشتند
و صاحب روضه الصفا گفته است که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک
یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید
و محمد بن مسلمه انصاری بکشتن سعد پس هر یک تیری بر او انداختند و او کشته شد پس توهم بردم ...
که جن او را کشتند و این شعر مشهور در جواب معویه نوشت ... **مبحث سیم** آنکه بر
تسلیم تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در این مدت مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج
و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا از آنچه ایشان در تعریف اجماع اخذ
کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکنست متقدم پیش از موافقت متاخر
از آن رای برگردد پس اجماع نشد در حق ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب است که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد
الدین در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که تمسک باجماع چنین شدن موجب
فضیحت است از اجماع بر داشته اند و گفته اند هرگاه ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس احتیاج نیست باجماع
جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست
در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا
کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمن و شرط نکردند در عقد آن اجماع

هر که در مدینه باشد چه جای اجماع است از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرده و بر این امر اتفاق کرده اند اعصار
بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است **اول** اجماع
اهل حل و عقد هر چند از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند منا امیر و منکم امیر
و ابوسفیان گفت آیا راضی شدید که تیم ولی شما باشد پر میکنم مدینه را از سواره و پیاده و صحیح
بخاری و غیر آن از کتب صحاح مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فوت ابوبکر و عمر ابو عبیده ...
علی رسالت الطبیعه است که ثقات باسنادهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری از جانبین در آنکه
ابن عمر روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در امارتی که مرا از آن
کرد و شما را شاد کرداند و آنچه روایت میکنند که با ابوبکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر
تخلف کردند پس ابوبکر روز دیگر با اصحاب آمدند و بیعت کردند ... پس بعد از آن در باب بیعت سخن
صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایت العقول گفته است که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابوبکر در زمان
خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد الی غایت ما ذکر این کلمات که
شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند
میدانند که کسی ... خود را ... بعید از آنکه هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بود تا این بیعت که انصار
سقیفه معلوم شد که بنا بر تعصب و معاندت قبیله اوس و خزرج بود و طوطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که
ابوبکر را خلیفه کند و ابوبکر او را خلیفه کند از آنجا معلوم شد و هرگاه با اعتبار علم بیعت ایشان اجماع متحقق
نشود علم انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان بیعت بمحض ... کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه میکردند
با ابوبکر با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت و امامت ابوبکر در علم اکتفای بیعت ...
متحقق بود زیرا که در صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه علی و بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت همه در میان ایشان
داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث متواتر انی تارک فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل
بیتی مثل سفینه نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره
دل منست و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند و ریسمان
کشیده میان او و خلق او و هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرو
رود و عجبا از آنکه جمعی از فضلای او دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت نمایند در تحقق بیعت دین و دنیا

و وجوب اطاعت عامه خلق با آنکه این شخص را کسی بیعت نکند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح در طرف دیگر
باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمرو طلب دارد شهادتش قبول نمی‌کنند در تحقق امامت
ببیعت او اکتفا مینمایند و ابن حجر یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفه خدا دانسته و
الا اطاعه خلق میدانند و اگر بخواهی در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و
در دوزخ و بال او شریک باشی اختیار داری **بحث چهارم** آنکه هر گاه با احادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه
معلوم شد که در مدت متمادی که اقل شش ماه است نزاع بود میان حضرت امیرالمؤمنین و ابوبکر و عمر در خلافت
آنحضرت قدح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را اهل جور و ظلم و ستم میدانست لابد باید قائل شد
بآنکه آنحضرت در اینمدت باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام حق میکرد پس یکی از اینها
باید که اهلیت خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده‌اند بصحت این حدیث که حضرت رسول
فرمود که حق با علی [illegible] میکرد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته
که هر که احیای [illegible] علی [illegible] در [illegible] و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده‌اند که علی
بعد از پیغمبر دیان این امت یعنی قاضی و حاکم این امت چنانکه زمخشری گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله
بغداد بود مردی از حنابله [illegible] نزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غرضی
چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت [illegible] در روز غدیر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
از او بکثرت [illegible] اقوال شیعه و سب صحابه علانیه [illegible]
اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند والله که این راه [illegible] ایشان را [illegible] صاحب [illegible]
گفت صاحب قبر کیست گفت علی بن ابی طالب [illegible] گفت او ایشان را جرأت بر این داده است اسمعیل گفت
بلی والله [illegible] گفت اگر علی محق بود [illegible] ابوبکر و عمر داشته باشد [illegible]
از وی گفت چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب
این مسئله را داند و داخل خانه شد **بحث پنجم** آنکه هر گاه [illegible] ملاحظه دلایل ایشان بر خلافت خلفای خود
نمائیم میبینیم که [illegible] اجماع ایشان ثابت میکنیم عدم استحقاق امامت ایشان [illegible] بلکه کفر و نفاق ایشان را [illegible]
که معلوم شد [illegible] ایشان که عمر [illegible] بسوختن خانه اهل بیت رسالت نمود [illegible] ابوبکر [illegible]

و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف
و تهدید ایشان و ایذای ایشان نمودند و ایشان را بخشم و غضب آوردند بلکه از روایات مستفیضه صحیحه و بقول بعضی متواتر
شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه و در و شمشیر بر او زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و
آزار ایشان آزرده آنحضرت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و از صحیح
ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه‌ام نزد عائشه رفتیم پس عمه‌ام از او پرسید که از زنان کی محبوب‌تر بود
رسول خدا گفت فاطمه گفتا از مردان که محبوب‌تر بود بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون روایت کرده است و
از جمیع صحاح ایشان از مسور بن مخرمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه پاره تن منست هر چه او را آزرده
میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و [illegible] و از ترمذی
روایت کرده است که فرمود که فاطمه بهترین زنان بهشت است [illegible] زنان این امت
و ایضا بروایت ترمذی از عائشه روایت کرده است که [illegible] رسول خدا از فاطمه [illegible]
و نشستن و برخاستن و چون بنزد آنحضرت می‌آمد حضرت برمیخواست و او را میبوسید و بجای خود می‌نشانید و چون
حضرت بنزد او میرفت برمیخاست و او را میبوسید و بجای خود می‌نشانید و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده
که رسول خدا بعلی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگ کنید و صلحم با هر که شما
با او صلح کنید و ایضا از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم که مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا
نماز مغرب را با آنحضرت بگزارم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای من و از برای تو [illegible] آنحضرت رفتم و نماز شام
و خفتن را با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی
گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد [illegible]
طلبید که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه بهترین زنان بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان اهل
بهشتند و ایضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حدیثی که حذیفه [illegible] نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی‌اند و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت دیدم که رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من
این را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید

و گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده است از انس که گفت پرسیدند
از رسول خدا که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب‌تر است گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو
پسر ایشان را و میبوئید و در بر میگرفت و ایضا ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن حضرت
امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح
بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را
دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد کسی که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است
از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و مهتر
جوانان اهل بهشتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود که حسن و حسین دو ریحان
منند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده از آنست که در این رساله جمع توان کرد و احادیث متواتر وارد شده است
که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسولست و ایذای رسول ایذای خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند
خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کننده پس معلوم شد
که آنها که ایذا باینها رسانیده‌اند ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق
و نفاق‌اند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **طعن چهارم** مصیبت عظمی و داهیه کبری است که در غصب
فدک ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت واقع شد **اول** از طریق شیعه مجملی از آن روایت میکنیم و بعد از آن از کتب
معتبره مخالفین نقل آن را مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این
قصه آنست که چون ابوبکر غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و از مهاجران و انصار بجبر بیعت گرفت و کار
خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هر گاه
ثروت و ضبط و منصب خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که باعث میل منافقان از ایشان بجانب ایشان
شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان جدا شوند و هر گاه قلیلی
از مال نیز با ایشان باشد ممکنست که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل گردند و خلافت ناحق ایشان بهم خورد و این بجهت اول
حال در وقتی که صحیفه ملعونه را نوشته بودند بجهت مضمون حدیث را وضع کردند که ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم

و آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جمله [illegible] بود که مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود زیرا که چون فتح
خیبر بدست امیرالمؤمنین علیه السلام شد اهل فدک و سایر قرای نواحی ترسیدند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند
بدون جنگ تسلیم کردند و [illegible] هر چه بی جنگ گرفته شود مخصوص رسولست بعد از آن این آیه نازل شد و
آت ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ذی القربی کیست و حق ایشان چیست گفت
ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بحضرت فاطمه داد که از او و از فرزندان او باشد و فرمود که اینها
بی جنگ گرفته شده است و مخصوص منست [illegible] پس
ابوبکر چون خلافت [illegible] حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون ابوبکر کار خود را محکم کرد و بیعت را از اکثر مهاجر
و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر آمد گفت چرا
منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی آن را
بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام ایمن را آورد و ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت
بر تو تمام کنم بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که میدانی که حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است
از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد بسوی رسول خود که بده بذی القربی حق
او را پس حضرت رسول فدک را بفاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمؤمنین آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن
و امام حسین علیهم السلام نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامه در باب فدک نوشت و بفاطمه داد عمر حاضر شد و گفت این چه نامه
است ابوبکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن و علی علیه السلام گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و آب
دهان بر آن انداخت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت امیرالمؤمنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار در مجمع
بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از حضرت رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت
رسول او مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت این فیء مسلمانان بود اگر اقامت شهود میکند بآنکه رسول خدا آن را باو
داده و مخصوص او کرده است باو میدهم والا او را در آن حقی نیست حضرت گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف
حکم خدا در میان مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف آن باشند
بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از کی گواه میخواهی طلب کنی گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی
با آنچه در دست او بوده در حیات حضرت رسول و بعد از آن مالک و متصرف بوده و از مسلمانان گواه نطلبیدی چنانکه از من

طلبیدی دادن و چون که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می‌آوری
سند هیم والا ترا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق شما ابوبکر گفت بلکه
در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی دهند که والعیاذ بالله فاطمه زنا کرده است چه خواهی
کرد ابوبکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم حضرت فرمود که اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران
خواهی بود گفت چرا فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت و قبول کرده شهادت مردم را همچنانکه
رد کردی حکم خدا و رسول را که فدک را بفاطمه داده‌اند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود
بول میکند که گواهی داد که ما پیغمبران میراث نمی‌باشد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و بتحقیق که رسول
خدا فرموده که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو رد کردی قول رسول خدا را بر عکس کردی چون سخن باینجا
رسید مردم گریستند و صداها بلند کردند و گفتند راست میگوید علی و حضرت بخانه برگشت و فاطمه بمسجد آمد و
طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان خدا که درود بر او باد
بگو به او و دیلی ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید و گفت دیدی امروز با ما چه کرد اگر دیگر مجلسی چنین
منعقد سازد بما میسکند کار ما را برهم میزند در این چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت کی
اینکار میکند عمر گفت خالد بن ولید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا امر عظیمی بداریم گفت هرچه میخواهید
بدانید اگرچه بقتل علی بن ابی طالب باشد گفتند ما همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت و در کجا بکشم ابوبکر
گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو و در پهلوی او باش و چون من سلام نماز بگویم برخیز و گردنش را بزن گفت
چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آن وقت زن ابوبکر بود و سابقا زن جعفر طیار بود و از شیعیان خلص بود در این
حرف را شنید و نتوانست علانیه این خبر را بحضرت برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان
برسان و در گاه این آیه را بخوان که مومن آل فرعون بموسی پیغام کرد ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک
من الناصحین یعنی اشراف قوم فرعون مشورت میکنند در باب تو که ترا بکشند پس بیرون رو بدرستی که من از
برای تو از خیرخواهانم اسما گفت اگر متفطن نشود مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیه را خواند
حضرت امیر فرمود که خاتون را سلام برسان و بگو خدا منع میکند اراده ایشان بعمل نیاید و در روایت دیگر فرموده که اگر
ایشان مرا بکشند کی با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت امیر برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد

آمد و در پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بسته در پهلوی او ایستاد و چون
ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده پشیمان شد و از فتنه ترسید و سطوت و شجاعت آنحضرت را میدانست و پیوسته فکر میکرد
و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بجانب
خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا امر کرده ام و بروایتی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز گفت حضرت
گفت ای خالد چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردن ترا بزنم حضرت فرمود که خواستی کرد گفت آری
بخدا سوگند که اگر پیش از تسلیم مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا میکشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بر زمین زد
عمر گفت بخدای کعبه که میکشد او را پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دست از آن لعین
برداشت و بگریبان عمر چسبید و گفت ای پسر صهاک اگر نه وصیت حضرت رسول خدا و تقدیر الهی بود هر آینه
میدانستی که کدام یک از ما ناصرش کمتر و لشکرش اندک است و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را
طول داد و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر حضرت خالد را با انگشت سبابه و میانی
فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود جان بدهد پس جامه اش نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شام تست و من میدانستم این حالت را و خدا را شکر کنم که سلامت ماندم
هر که نزدیک میرفت که خالد را خلاص کند حضرت نگاهی بر او میکرد که او از ترس برمیگشت پس ابوبکر عباس را طلبید
که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بصاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم
حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بابوبکر نامه نوشت که در نهایت شدت و حدت و تهدید و وعید بیاد
و در آن درج نمود چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید و خواست فدک را و خلافت را هم رد کند عمر گفت تو بسیار ذلیل
خلافت را صاف کرد اسلام که ما ترا شاید خواهی گشت باشی چنانچه همیشه بودی و گردنهای گردنکشان عرب را از برای تو
ذلیل کردم و فدک را تو میدانی این علی بن ابی طالب که بزرگان قریش را کشته است و سلسلها را برانداخته است
تدبیر او را دادم میکنم تو از تهدید او مترس ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا سوگند میدهم که دست از این افسانها
برداری بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد خدا
ما را از او نجات نداده است مگر به سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول
میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سیم آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اگر اینها نبود الحال

خلافت او برگشته بود با او خروش کردی روز احد که همه ما گریختیم بتنهائی شمشیر کشید و عمل دلاوران و شجاعان ایشان را
بخاک هلاک افکند تو و خالد بچه مغرور شده متعرض او نشوید مؤلف گوید که اگرچه اکثر سنیان نوشته اند
که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیرالمؤمنین اخفا کنند و سعی کرده اند اکثر کتب خود روایت کرده اند الحرف زن ابوبکر را در نماز پیش
از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن و ثبه دلیل صدق روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید
نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حال خالد امر ابوبکر و عمر او را بقتل علی ابوجعفر
گفت که بلی و جماعتی از علویه این را روایت کرده اند و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه
و از او سوال کرد از آنچه ابوحنیفه میگوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و عمل کثیر
و حدث زفر گفت بلی جایز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابوبکر گفت زفر گفت
بر تو نیست که این سوال را بکنی او مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از اصحاب ابوالخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید
از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان
در کتاب ایضاح این قصه را نقل کرده است بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن
عیاش و شریک بن عبدالله و جمعی دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی و وکیع پرسیدم
که چه میگوئید در این که ابوبکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفتند قصوری ندارد
اگر از برای صلاح امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع مینمود اوهم امر بقتل او میشود
و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تهدید ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم فلان کار
بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام یا خالد مکن آنچه را گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را جواز انحراف
پیش از سلام گفتن بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابویوسف قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که تو چه میگوئی در
آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابویوسف جواب نگفت و گفت خموش باش ترا با این چه کار است والله که اگر علی تن
ببیعت ابوبکر و مطیع او بود و ما و اصحاب ما همه شهادت میدهند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده که علی اهل
جنت است پس چه دروغی نمیشد از این بیشتر نباشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر علی بیعت او نکرده بود این
مین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر علی تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه با هلکه از تنها برای علم
انکشتاند و از اخفای ما جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم میرسد که سبب آنچنین امر شنیعی بوده است که
کما نعوف فضیحت اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تا تجویز این میتواند کرد که کسی اراده قتل چنین بزرگواری

نماید قابلیت امامت و خلافت دارد الا لعنة الله علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه در غصب فدک وارد شده است
از آنجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه است که اصل خطبه شهادت بحقیت آن میدهد و این قسم سخن غیر ائمه انام کسی
وحی و الهام اند دیگری نمیتواند ادا شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته در شرح نهج البلاغه در شرح
نامه که حضرت امیرالمؤمنین بعثمان بن حنیف نوشت فصل دویم در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که ...
اهل حدیث و کتابهای ایشان نقل میکنیم نه از کتب شیعه و روایات ایشان و جمیع آنچه را ذکر میکنیم در این فصل از کتاب
سقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است و ابن ابی بکر جوهری نزد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است
که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از تصانیف او و غیر تصانیف او پس بسند این خطبه را روایت
کرده اند از زینب دختر امیرالمؤمنین و از امام محمد باقر و از عبدالله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت
کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ ایشان است باین خطبه اشاره کرده است و سید مرتضی
ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید بن طاوس از طرق عامه روایت کرده است و سید بن
احمد بن ابی طالب در کتاب بلاغات النساء بچند سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظ مشکل این خطبه را
کرده است و خطیب ابن شهرآشوب ... و خطبه بسیار طولانی است و ترتیب بعد و جزوات این رساله گنجایش
ذکر همه را ندارد و فقره ای از آن که متعلق باحتجاج فدک است با مضامینش روایت کرده که چون ابوبکر و عمر عزم کردند بر آنکه منع
فدک را از فاطمه و این خبر بفاطمه رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد با گروهی از خدمت
کاران و زنان و خویشان خود و چادر مطهرش در زیر پایش می‌پیچید از حیا و رفتارش رفتار حضرت رسالت پناه بود تفاوت نمیکرد تا داخل
مسجد شد نزد ابوبکر لعین آمد و آن در میان گروه مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارک
آنحضرت کشیدند پس آنحضرت ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه از ایشان بلند شد پس
صبر کرد تا صداها فرونشست و شروع کرد بخطبه و حمد و ثنای الهی کرد بجزوی و همگی صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاد
و حقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض کرد از روی
رافت و رحمت و رغبت که داشت از برای او پسندید و از تعب دنیا او را نجات بخشید و او را محفوف کرد
بملائکه ابرار و در جوار پروردگار غفار و مجاورت خدا و بر او باد صلوات خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین او است بر وحی او و
برگزیده اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا نصب امر و
نواهی خدائید و حاملان دین و وحی او شید که بشما خوانده شده و شما را ... کرده است ...

و بدیکران رسانید و خود را چنین مینمایید و خدا را عهدی در میان شماست که قران مجید است و بقیه آنچه
در میان نگذاشته است که اهل بیت اویند پس فضایل قرآن را با بلیغ وجوه ذکر کرده و علل اوامر و نواهی را ذکر فرموده پس گفت
از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه شما را بان امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که میترسد از
خدا از بندگان او علماء پس گفت ایها الناس بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد است آنچه میگویم غلط نمیگویم تجاوز از
حق و عدول نمیکنم پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بدرستی که امده است بشما رسولی از قوم
شما که دشوار بود بر او غرامت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او یاد اورید
و بشناسید میدانید که پدر من است نه پدر شما و من دختر ویم نه زنان شما و برادر ابن عم من است نه برادران شما و چه نیکو بزرگوار است که
این نسبها را با او دادم پس رسالت خدا را بشما رسانیدم و بیم شما را ظاهر کردانیدم و با مشرکان طریق معارضه میپیمود
داشت و شمشیر در میان قبایل ایشان گذاشت و سرهای ایشان را شکست و سرکردهای ایشان بتیغ بی دریغ شکافت
و ایشان را بحجت و حکمت و موعظه نیکو بجمیع دلهای ایشان و شجاعانه ایشان را کیزان کردانید
تا صبح صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت سطح کردانید و چهره دنیای حقانیت را رحمان و از بیخ نمود و اهل دین
بسند هدایت نشستند و لعوان شیاطین و دراز زبان دین لال کشتند و بازوهای اهل نفاق هلاک شدند و عقد
کفر و شقاق کشوده شد و کلمه اخلاص را بر دین اسلام عام کردید و شما بکفر و شرک و کنار کود الجهنم بود
خار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس طمع در استیلاء داشت و پای توقع بر سر شما میگذاشت و هلاک واسبصال شما
ایشان را آب خوردن دالش بودند بی نجاست آب متعفن و ممزوج ببول و سرکین شتران میخوردید و پوست بیابانی
پاره درخت را قوت خود میکردید و بامنافقت سلک و خواری بسر میبردید و میترسیدید که دشمنان از دور شما را بربایند
پس حق تعالی شما را از آن مهالک و مذلتها بیرون کشید بعنایات خاتم بعد از آنکه ازدها کشیده بدید و به بلاهای کوچک و بزرگ
مبتلا کردید و بعد از آنکه کفار شجاعان و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب شدید هرگاه که اتش
حرب را بر افروختند حق تعالی آن آتش را با بحث خود فرو نشانید و هرچند که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنه عظیمی
از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و آن جنگ و ذنکه وابسته تا فرق ایشان را پامال شجاعت
خود کردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را باب تیغ بیدریغ فرو نشانید خود را تعب اکند
در امام امر حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول خدا و از او جدا نمیشد در هیچ حال و سید اولیاء
خدا بود و دامن بر زده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را بمشقت می انکند در تحصیل رضای خدا و در این احوال

شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهلکه ایمن نشسته بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنها بود و توقع اخبار موحشه
میمودند و چون جنگی رو میداد بپهلو تهی میکردید و در معرکه قتال پشت بدشمن داده میکریختید پس چون حق تعالی
از برای پیغمبر خانه انبیای خود اختیار کرد و او را بنزد کاملی کاملان برد ظاهر شد در سینهای شما خار کفر و نفاق و نمود
کردید در شما آثار معصیت و نفاق و کهنه شد جامه دین ولیکن بدلها نابود که او را کرد و زبان ست نمود
و پیدا شد کمنامی چند که از هیچ کس دلیل تر نبودند و نسیم اهل بطلان بسخن امد و بجولان امد در عرصهای شما شترها
سر خود را از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که شما استجابت او کردید و چشم برغبت دنیا دوخته
و کفت برخیزید سبکبار برخواستید و شما را بغضب اورده با اهل حق دید که غضبناک شدید پس شتر دیگران را داغ کردید
که اشتید یعنی خلافت کسی دیگری بود بنام خود کردید و حق دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما اندکی می
گذشت بود و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و
نیفتاده اید و جهنم محیط است بکافران هیهات چه دور است از شما چه بد عمل است چگونه از شما درست میشود این ظلمت
و شیطان شما را بکدام جانب میبرد و حال آنکه کتاب خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن درخشان است
و نشانهای او پیداست و اوامر و نواهی آن لایح و هویداست او را پشت سر خود انداختید آیا رغبت بغیر قران دارید یا بما
بغیر آن میخواهید حکم کنید بد بدلی است از برای شما حکمی که مخالف قران باشد و حق تعالی میفرماید که هر کس طلب کند غیر اسلام دینی را
از او قبول کرده نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است پس اندک صبر کردید که خلافت باطل خود را بزور مستحکم کردید آنگاه
شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن بدعتها و مستعد اجابت کمان شیطان کمراه کننده در میان شما شد
و اجابت کردید و انوار جلیل را فرو نشانید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید و در پرده میکرو حیله میخواهید که
آثار دین را محو کنید و بدعتهای جاهلیت را شایع کردید و کینهای رسول را در اهل بیت او تدارک کنید و ما صبر میکنیم
و تحمل میکنیم ستمهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کند و چاره نداشته باشد و از جمله ستمهای شما آنست که گمان میکنید که من
از پدر خود میراث نمیبرم پس این آیه را خواند که افحکم الجاهلیة یبغون آیا حکم جاهلیت را طلب میکنید کیست نیکوتر از خدا در حکم
کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید شما حقیقت امر را بلکه دانسته بپنهان میکنید و بر شما ظاهر است چون
مانند آفتاب که با اسلام و بنهاجران آیا زمین غلبه میکنید در میراث پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه
آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث ببری و من از پدر خود میراث نبرم لقد جئت شیئا فریا عجب افترائی بر خدا
بستی آیا عمدا ترک میکنی عمل کردن بکتاب خدا و پس پشت خود انداختی زیرا که پیغمبر میفرماید و ورث سلیمان داود

یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصه یحیی فرموده رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب یعنی پروردگارا
ببخش مرا ولی که میراث برد از من و آل یعقوب و فرموده است و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی
خویشان رحمی بعضی اولی اند از بعضی در کتاب خدا از بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان
بیان فرموده خواند پس میگویند مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص
کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگویید که من و پدرم از اهل دو ملت مختلفیم
و اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمیبرند یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه دید که انصاف
سخنان او را نمی پذیرد خطاب کرد با ابوبکر که بگیر فدک را امروز چون شتری مهار کرده که در روز قیامت تو را ملاقات کند و در مقام حساب
از تو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طالب حق است محمد و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار
خواهید شد و فایده نخواهد بخشید پشیمانی و هر چیزی را وقتی هست و بعد از آن خواهید دانست که کیست آنکه
می آید بسوی او عذابی که خوار کند و حلول میکند بر او عذابی پاینده پس خطاب با انصار نمود و فرمود که ای شجاعان که
خود را یاور ملت میدانید این چه سستی است که در یاری من میکنید و این چه تغافل است که در ستمی که بر من میشود میکنید
آیا رسول خدا که پدر منست نگفت که باید هر کس را در حق فرزندان او رعایت کند خوش زود در این شدید بدعتها و قتل
و ستمها باین ملت و بیم یحیوه و حال آنکه طاقت آنچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت یاری من در شما است اگر
میگویید محمد فوت شده و این مصیبتی عظیم که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحراها ظاهر شد و ستارهای
آسمان تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این عظیم مصیبتی نمیباشد اما این سبب نمیشود که شما از دین برگردید
حق تعالی میفرماید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین
برخواهید گشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرری نخواهد رساند و بزودی جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای فرزندان قیله
آیا بستم میراث پدرم را از من میگیرند و شما میبینید و میشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و سلاح و ازاد و قوت و کثرت
داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت میکنم و اجابت نمیکنید و استغاثه میکنم و فریاد رسی نمیکنید و حال آنکه شما
موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و صلاح و نیکی و علم اندم ما اهل بیتیم که حق تعالی ما را برگزید پس چرا سستی کردید
بکوشش و اوردید و حیرت با ما جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس چگونه حیران شدید بعد از بیان
و شرک شدید بعد از ایمان پس این آیه را خواند که مضمونش این است که آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند آیا
میترسید اگر ایمان دارید بعد چون دید که این سخنان در ایشان اثری نمیکند فرمود که میبینم که میل بتن پروری و راحت

کرده اید و کسی را که سزاوار است بخلافت دور کرده اید و از شدت بر فراغت مایل گردیده اید و آنچه از علم و دین در گلوی شما کرده بود
از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است خدا بی نیاز است از عالمیان و بدانید که من آنچه باید گفتم گفتم و میدانم که یاری
من نخواهید کرد و مرا یاری نخواهید کرد ولیکن درد دلها و الم ها در سینها جمع شده بود اظهار کردم و خواستم که حجت بر شما
تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب دوزخ که در دلها میبند
و میدانند آنچه میکنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آن کسم که انذار
میفرمود شما را از عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما نیز میکنیم شما منتظر باشید که ما انتظار میکشیم روز جزا که حق
با ما ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمومنان مشفق و کریم بود و مهربان و رحیم بود و بر کافران
الیم و عقاب الیم عظیم بود اگر نسب او را میدانیم پدر تست نه زنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر و اختیار
کرد بر هر خویشی او را یاری نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر
هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسول خدا و نیکان و برگزیدگان بودید راهنمایان ما بسوی خیر و سعادت و بهشت و
تو ای برگزیده زنان و دختر بهترین پیغمبران راست گو در گفتار خود و سبقت دارنده بر همه در وفور عقل خود و حق را
از حق خود بر نمیگرداند و بمال تو کسی را بر تو نمیگزیند و تجاوز از رای رسول خدا نمیکنم و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه میگیرم که
شنیدم از رسول خدا که میگفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم نه طلا و نقره و نه خانه و نه عقاری و میراث ما
کتابها و حکمت و علم و پیغمبری است و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود و من
حکم کرده ام که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان
کرده ام و در این امر متفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمیکنم آنچه خواهی بگیر تو سیده امت پدر
خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در مال مسلمانان
مخالفت گفته پدرت نمیتوانم کرد پس حضرت فاطمه گفت سبحان الله هرگز پدر من مخالف احکام خدا نمیکرد و پیروی
آیات و سوره قرآنی مینمود آیا مکر میکنید و افترا بر پدر من میبندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن
مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات او اینک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان از قرآن
مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای
شما امری را پس صبر میکنیم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبیم بر آنچه وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و
رسول خدا راست گفته و تو که دختر اویی راست میگویی تو معدن حکمت و معدن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی

بعید عهد انم صدق گفتار ترا و انکار غصب کنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضر اند ایشان
من انداخته اند خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم انچه گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس حضرت
فاطمه با دیگر مردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم
میپوشید ایا تدبر نمیکنید در قران یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهای اعمال شما زنگ
از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بد چیزی اشاره نموده اید و بد چیزی عوض
وضلالت را بهدایت اختیار نموده اید و بخدا قسم بار این گران و عاقبت ان وخیم خواهید یافت در وقتی
که پرده ازین پیش شما گشوده شود و عذابها که در عقب این است از برای شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای پروردگار
شما انچه گمان ان نداشته باشید و در ان وقت زیانکار میشوند اهل باطل و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت
رسالت رو کردند و شعری چند از روی درد خواندند که مضمون انها اینست که بعد از رحلت تو فتنه و اشوبها
رو نمود که اگر تو می بودی انها نمیبود ما گم کردیم ترا مانند زمینی که باران ازو منقطع شود گواه حال
ما باش و دل ما را بجا دار تا غافل نباشی و اهل هر پیغمبری نزد خدا قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردان چند
کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و رو بما ترش کردند و ما را سبک شمردند
چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که بان روشنی می یافتیم و بر تو نازل
میشد ایات پروردگار عزت کتابها و جبرئیل با ایات قران مونس ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان
شد کاش مرگ پیش از تو ما را در میرسید چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم بالائی چند
که هیچ اندوهناکی از خلائق مثل ان مبتلا نشده بودند نه از عجم و نه از عرب پس حضرت فاطمه بخانه برگشت و حضرت
امیر المومنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی دلتنگی خطابهای درشت
باسید اوصیا نمود که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از انکه شجاعان دهر را
هلاک افگندی مغلوب این نامردان گردیدی اینک پسر ابو قحافه بظلم و جبر بخشش پدرم و معیشت فرزندانم را
می بگیرد و باواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار یاری من نمیکنند و مهاجران خود را بکنار کشیده
و سایر مردم دیدها پوشیده نه دافعی دارم و نه مانعی و نه یاوری و شافعی و خشمناک بیرون رفتم و خشمناک برگشتم خود
ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی و گرگان میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش
پیش ازین مذلت و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شام ... مرد و بازوی من سست شد و شکایت

بدرستی و مخاصمه من بسوی پروردگار است خداوندا قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و انکال تو از همه شدیدتر
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که وای بر تو نیست بلکه بر دشمنان تو صبر کن و الحمد نمودن ای دختر برگزیده
عالمیان و ای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر خود نکردم و انچه از جانب خدا مامور بودم بعمل اوردم و انچه
بود از طلب حق نمودم ... و از برای تو و اولاد تو خدا کافی است و انچه حق تعالی در اخرت از برای تو مهیا کرده
بهتر است از انچه این اشقیا از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا و نیکو
وکیل است از برای من و ساکت شد مولف گوید در این مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکن
است در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض حضرت فاطمه با حضرت امیر المومنین با عصمت هر دو چه صورت دارد جواب
گوییم که این معارضه محمول بر مصلحت است از برای انکه مردم بدانند که حضرت امیر ترک خلافت بهوای خود نکرده است و به
غصب فدک راضی نبوده و در قران بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید و تادیب دیگرانست و ازین
قبیل است انچه از حضرت موسی صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند الواح را انداخت
و سر و ریش هرون را گرفت و پیش کشید با انکه میدانست که هرون تقصیری نکرده تا انکه بر قوم ظاهر شود شناعت
عمل ایشان مانند عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که ایا تو گفتی که مرا و مادر مرا خدا بدانید با انکه میداند
که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در باب حصول فدک چه بود و در مجامع
شد و خطبه خواند با تقدس و تنزه از دنیا و کمال معرفت انحضرت منافات دارد به دو وجه جواب میتوان گفت
اول انکه این حق مخصوص انحضرت نبود که از ان بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اطهار و اولاد کرام انحضرت تا روز قیامت
دران شریک بودند و تساهل در این امر موجب تضییع حقوق ایشان میشد دوم انکه غرض انحضرت تحصیل و استرداد
فدک نبود بلکه غرض اظهار کفر و نفاق ان اعدای دین مبین بود تا انکه مردم ایشان را بشناسند و تولی ایشان ترک
نمایند و بر خاصان ان حجت تمام شود و تا روز قیامت برای شیعیان حجت تمام شده باشد چنانکه
حضرت در اول خطبه اشعار بدین نمود با انکه میدانستم که شما یاری نخواهید کرد گفتم انچه گفتم برای انکه حجت را تمام
کنم و همچنین منازعه امیر المومنین علیه السلام با منافقان در باب خلافت و در مسئله شوری
و اظهار شکایت نکرد چنانکه گذشت نه از جهت محبت دنیا و جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم ایشان
بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر و اوضاع دیگر در این واقعه هایله و رسالت
وجه اول از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما

دو منافق ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه و انها را از ان دو بدکردار کاذب و مدعی خلافت حق
غاصب امام میدانستند و یکی از ان دو فرع با بطلان ثابت شد با انکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطرق بسیار که
هر که از طاعت امام بیرون رود و مفارقت جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که
هر که بقدر شبری از طاعت سلطان بدر رود بمرگ جاهلیت مرده است و هر که بمیرد و در گردن او بیعت امامی نباشد بمرگ جاهلیت
مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی نشد و امر او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس
هر که بامامت ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که سیده نسا عالمیان است و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک کرده
بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد در جامع الاصول
از صحیح مسلم و صحیح ابو داود روایت کرده است که حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند از برای او میراث او را از
انچه از رسول خدا مانده است و انچه خدا باو برگردانیده است ابوبکر گفت رسول گفت ما میراث نمیدهیم انچه
از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا
شش ماه زندگانی کرد الا چند شب و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از انچه خدا بحضرت رسول داده بود از خیبر و فدک
و از صدقه مدینه ابوبکر قبول نکرد و بعد از او عمر نیز چنین کرد اما صدقه مدینه را بعلی و عباس رد کرد و خیبر و فدک را
نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی ازین روایت کرده است و ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه روایت کرده
که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را جواب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله
که هرگز از تو دوری نخواهم کرد فاطمه گفت والله که ترا نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم
کرد چون وفات حضرت فاطمه رسید وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد
و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو روز بود و در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر المومنین و احدی
از بنی هاشم در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید یا خلافت ابوبکر باطل باشد و در احادیث ایشان ثابت شد
و در حدیث انحضرت رسول کاذب باشند یا امیر المومنین با وجود عصمت و طهارت و مطهر بودن از حق عاصی و ظالم
و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المومنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر ازین باشد
از انچه در این واقعه و غیر ان نسبت بایشان کردند تا انکه ابن ابی الحدید در کتاب جوهری سقیفه روایت
کرده است که چون ابوبکر خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش داد
بهر سخنی این ارزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب روباهی است که گواهش دم اوست و ملازم جمیع

فتنهاست میخواهد فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میجوید از زنان مانند
ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زنا کار بود اگر خواهم میتوانم گفت و اگر بگویم ظاهر میتوانم کرد تا مرا بحال خود گذارند
ساکتم پس گفت ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما من دوست و زبان نمیکشایم تا کسی مستحق ان شود چون حضرت
فاطمه این سخنان شنید بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که پیش نقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایهها را بکی
داشت نقیب گفت کنایه صریح است که مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان با او داشت گفت
بلی پادشاه بود و هرچه میخواست میکرد و چون دید که انصار را دخیار امده اند ترسید که اعانت امیر المومنین علیه السلام بکنند
بتهدید ایشان را ساکن و ساکت کرد و نقیب گفت ام طحال زن زنا کاری بود در جاهلیت و بزنای او مثل میزدند مولف
گوید ای طالب حق در این خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که لایق باوصیا و سید اوصیا و ابن عم رسول خدا و صاحب نعمتها
و فضایل که دوست و دشمن روایت کرده اند و دلالت بر خیر رسول خدا و سیده نسا عالمیان این سخنان بگوید لایق
خلافت دادن یا از اسلام بیرون است دویم انکه تکذیب حضرت فاطمه نمود با ثبوت عصمت انحضرت متضمن رد قول خدا
و رسول است چنانچه از ایه تطهیر و انتی و ایضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود
که فاطمه پاره تن من است پس هر که او را بغضب اورد مرا بغضب اورده است و مرا ازار داده است هرچه او را ازار دهد چنانچه گذشت
این عصمت انحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و در
او در این معصیت رضا خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد انست که از ازار او در وی ستم و ظلم ایذای حضرت رسول و
کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث عام است و ایضا اگر
این مراد باشد فرقی میان انحضرت و مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و تشریفی برای انحضرت نخواهد بود و باتفاق
این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضا تفریع ان بر پاره تن انحضرت بودن منافی خواهد بود زیرا که
تو با او در این امر شریک اند و ایضا المادی که در صحاح ایشان وارد شده است که من در میان شما دو چیز میگذارم کتاب
خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید انها را گمراه نمیشوید و در مشکوه و غیر ان از ابو ذر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در ان سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شد و کذلک احادیث بسیار
از صحاح ایشان که بتخالف عبارات از اهل بیت انحضرت و هر کس متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک
باشد پس باید که گفتار ایشان حق و کردار ایشان حق باشد و از جمیع گناهان قولا و فعلا معصوم بوده باشند و مخالفت ایشان
هلاک و ضلال و گمراهی بوده باشد سیم انکه انچه ابوبکر دعوی کرد که انکه پیغمبر از میراث نمیباشد محض کذب و افترا است

جهت اول آنکه مخالف آیات کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد میراث علم پیغمبری است جواب گوئیم
که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت عرب و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصا
آنکه در آیه قرآن هست که مرا میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او رضی و پسندیده باشد و صالح گردان و معلوم است که
پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال مناسبت دارد نه پیغمبری
دیگر آنکه ورثه و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا او را قادر پیغمبران و علما گردانیده و در مال ممکن است که
مقوی فسق و فساد ایشان شود از این جهت مضایقه داشته باشد و همچنین مخالف است میراث بردن سلیمان از
داود بوجهی که مذکور شد و ایضا مخالف آیات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد از
میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را ذکر کرده اند دویم آنکه ابوبکر شهادت بر روایت داده است
متضمن جر نفع است و متهم است در این باب بچند جهت یکی آنکه میخواست که این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد
بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابوالطفیل که فاطمه آمد بسوی ابوبکر
که طلب میراث پدر خود کند ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هر گاه خدا پیغمبری را طعمه دهد
آن از کسی است که قیام بامر خلافت مینماید بعد از آن دیگر آنکه از قرائن مظنون بلکه معلوم بود که میخواست که اهل بیت را
ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت
کافی است و این از قول ایشان است جهتی که ابوبکر شهادت امیر را به تهمت جر نفع رد نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او
کرده اند همه شریک در آن صدقه بوده اند و بعداوت اهل بیت معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود
آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیرالمؤمنین این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحاح
خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نمیدهیم آنچه
از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و خائن و غادر دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم پس مرا دروغگو و گناهکار و خائن دانستید و خدا میداند که
من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز از غیر یک
سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق با علی میباشد و آیه تطهیر
و اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این زودی گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه و حقیت ایشان حجت
قاطعه است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست رسول آن حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید تا دعوای حق

نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا آنکه او را ترکه او دعوای ناحق نکند و هیچ عاقل تجویز آن نکند
که سید انام غالبا این حکم را از پدر خود شنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بجمیع مهاجران
و انصار بیاید و از عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و تظلم و جور با وی نسبت دهد و مردم را تحریص و تحریک
بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت او را طعن و
لعن کنند و اگر امیرالمؤمنین میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت
فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و همه اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت الا هیچ عاقلی
بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ حکم الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود که باعث
زیادتی شر خود میشد نمیکند پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا است پنجم آنکه اگر این حدیث ثابت است
که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم
گشت میراث در جمیع اعصار تا زمان ما تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم
اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان است پس
چه شده است که چنین امر عظیم خلاف متعارفی در هیچ کتابی از کتب انبیا و تواریخ ایشان نقل نکرده اند و غیر ابوبکر
منافق دیگر بر این امر مطلع نشده و یک بار در این امر در عصری از اعصار سابقه واقع نشده که بان تقریب در تواریخ انبیا
نقل کنند و یک کس نقل نکرده که عصای موسی و خاتم سلیمان و آنها از اسلحه فلان پیغمبر را بعد از آن شخص دادند
یا کتاب فلان پیغمبر بر سبیل صدقه پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند بی تدبیر و اقتدا کرده اند
و فکر در عاقبتش نکرده اند و اینها از صحاح ایشان ظاهر میشود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بان آنکه غیر ابوبکر
کسی این حدیث را ذکر نکرده است و بعضی گفته اند مالک بن اوس نیز شنید تصدیق او کرد و این قول را در میدانند و در کتب اصول
استدلال کرده اند بانکه بر روایت یک صحابی عمل میتوان کرد بانکه بر روایت ابوبکر تنها این حدیث عمل کرده اند و روایت کرده اند
که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد
بن ابی وقاص و ایشان باتفاق شهادت دادند ششم از جمله اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق فاطمه و
اهل بیت او بود که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که بنص قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که ما گمان
میکنیم که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در نحله و در حدیث وارد شده است که در امر ثالث نیز نزاع کرده است با ابوبکر
با ابوبکر در سهم ذوی القربی بود چنانکه جوهری در سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه آمد نزد ابوبکر و گفت میدانی که خدا

حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذوی القربی را قرار داده است و در آیه خمس ابوبکر گفت
این آیه را خواندم اما نمیدانستم که تمام این سهم از شماست فاطمه گفت آیا مال تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بشما انفاق
میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خداست که حضرت رسول در این باب
بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب عهدی بتو کرده است بگو من تصدیق
میکنم و بتو و اهل تو میگذارم فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته اما ما شنیدیم از آن حضرت در وقتی که این آیه نازل
شد گفت بشارت باد آل محمد را که توانگری آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمیفهمم که همه را باید بشما دهم و عمر در این
باب تصدیق او کرد و باحادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند از ابن عباس و دیگران
روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر منع کردند و بهر ایشان ندادند
و از حضرت باقر و صادق روایات است که حق تعالی نصیبی از خمس برای آل محمد فرض کرده را رد کرد ابوبکر بانکه سبب ایشان را بداد
بحسب عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقند و احادیث بطرق
اهل بیت علیهم السلام در این باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصر چنانچه فقهای
عامه و ظلمه میگویند در باب اداره و وصایا و حق تعالی در ذوی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس ابوبکر رد کرد حکم
آیه کریمه و هر که مخالف حکم قرآن کند پس از آن فاسق و کافر و ظالم است هفتم از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این باب
آنست که در حیات رسول تمکن یافت از تصرف کردن در حجره ها خود با اتفاق و نگفت که اینها صدقه است و این نقیض آن حکمی است
که در باب فدک و میراث رسول خدا در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجره ها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول
حدیثی است که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که
او در این امور غرضی بغیر از آزار اهل بیت علیهم السلام نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است
از علی فارقی که مدرس مدرسه غربی بغداد بود که از او پرسیدند آیا فاطمه در دعوی خود صادق بود گفت بلی گفتم
پس چرا فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز بمحض دعوای او باو میداد فردا دعوی خلافت برای شوهر
میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این خود تصدیق او نموده و شهود حکم بصدق او کرده
بود و بعد از آن ابن ابی الحدید گفته است اگرچه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این باب
اما این رساله گنجایش ذکر زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن پنجم آنکه در جمیع کتب کلامی و
احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله

المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر امری بود که بی تدبر و مشورت واقع شد و خدا نگاه داشت
مسلمانان را از شر آن پس هر که دعوی کند مثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری دارد و انصاف داشته باشد میداند
و تصدیق میکند که از این بیش نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر
اهلیت خلافت نداشت و بیعت او شر مسلمین است تا حدی که موجب جهالت و قتل است و اگر دروغ گفته است او قابل خلافت نیست
و اگر گویند خلافت عمر منتهی بخلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن تا آن حیله و مکر که او داشت
جواب گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مقرر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود میدانست که این
سخنان بخلافت او ضرر نمیرساند و کسی جرات اعتراض براو ندارد و میترسید که بعد از آن خلافت بامیرالمؤمنین برسد
گفت که این راه بسته شود و بی مشورتی شوم او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون
عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند
که در خطبه آخر گفت که شنیده ام قائلی از شما میگفته است که اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان
پس مغرور نشود بانکه بیعت ابوبکر فلته و بی تدبیر شد و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شر او را دفع کرد پس معلوم شد که
عداوت امیرالمؤمنین او را بر این باعث شد که این سخن جاری شد و براو شبیه قتل آن حضرت بود چنانچه در شوری نیز
طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر مستقر شد خالد بن ولید را فرستاد بسوی قبیله بنی یربوع
که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوة ایشان را جمع کند و چون خبر
وفات حضرت باو رسید دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بکی قرار
خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد از خلیفه آن
حضرت در حین بیان اصول دین فرموده که این وصی من است اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام که چون حضرت از دنیا
رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر حضرت رسول دید پیش آمد و گفت کی ترا براین منبر بالا
برده و حال آنکه حضرت رسول علی را خلیفه و صاحب این منبر کرده است و امر کرد ما را بمتابعت او و ابوبکر امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند
قنفذ و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه از او فتنه
که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و از ارباب سیر عامه
ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اسلام
و انقیاد نمودند و چون شب شد امان دادند خالد ظاهر شد از ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بسته اصحاب خالد گفتند

ما نیز مسلمانیم چرا سلاح برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم چرا شما سلاح برداشته اید ایشان گفتند شما سلاح
بنهید اندید تا ما هم سلاح بنهیم چون ایشان سلاح را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند
و بنزد خالد آوردند ابو قتاده که با آن لشکر بود بخالد گفت ایشان اظهار اسلام کردند و شما ایشان را امان دادید خالد
التفاتی بگفته او نکرد باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان و زنان ایشان و فرزندان
ایشان را اسیر کردند و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک نصیبه خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد و ابو قتاده
سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نبود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را نقل کرد عمر
چون این واقعه شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بر خالد واجب است چون خالد برگشت و
داخل مسجد شد با هیات حرب و تیرها بعمامه اش بند کرده عمر برخاست و تیرها از سر او کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا
خود مرد مسلمانی را کشتی و با زنش زنا کردی والله ترا سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ نمیگفت و گمان داشت
که ابوبکر در حکم خطای او با او شریک است چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عذرها گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله
قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کنایه چند با عمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر خالد شهادت
دادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک متمم را شفیع کرد بنزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد
عمر گفت او را قصاص باید کرد ابوبکر گفت سامحه خود را از برای این اعرابی نمیکشم و بروایت دیگر صاحب نهایه روایت
کرده است که خالد شمشیر خداست من در غلاف نمیکنم شمشیری را که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من خلیفه شوم
بهم رسانم خالد را بقصاص مالک بکشم و حصه که از غنایم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد و ضبط کرد تا وقتی که
خود خلیفه شد پس حصه خود را و هرچه از زنان و دختران و پسران و اموال ایشان در پیش برده باقی مانده بود همه را
گرفت و بوارثان و صاحبان ایشان را مرخص کرد و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالد را وعده کشتن
زنان و هیئته گریان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک میروم و سعد بن عباده را میکشم و رفت و سعد را
کشت چنانچه گذشت پس عمر او را عفو کرد و پیش خود طلبید و بیتالمال را بوسید چون برادر مالک آمد و گفت
و شکایت خالد را بکند گفت من خلاف صاحب رسول الله کرده نمیکنم و در روایت شیعه وارد شده است که چون اسیران را
بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله
افتاد صدا بگریه و افغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات و سلام بر تو و اهل بیت تو اینها امت تو
ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند که گناهی نداشتیم بغیر آنکه محبت تو را دوست داشتیم

و از بغض اهل بیت تو بودیم پس نیکی را بدی مکافات شد و بدی را نیکی پیدا شد تو انتقام ما را از ایشان بکش پس بامر عمر خطاب
کرد و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت رسول او گفتند که شما آنانید که زکوة نداده اید
گفت اگر راست گوئید که مردان ما نداده اند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند که او را بحصه خود ببرند گفت
والله مرا مالک نمیتواند شد کسی مگر شوهر من کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من بمن چه گذشته است در این
وقت حضرت امیر المومنین علیه السلام حاضر شد و فرمود من خبر میدهم چون مادرت را وضع حمل تو نزدیک شد گفت خدایا
وضع این حمل را بمن نزدیک گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت بزبان گویا گفتی
و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود گفتی چرا بهلاک من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند و سید
از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید و فرمود اینها را بر پاره مسی نقش کردند و در آن زمین دفن کردند و در وقتی که
ترا اسیر کردند تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آن را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه
عثمان و دیگران لوح را گشودند بهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت و بخانه اسما بنت عمیس
فرستاد تا برادرش آمد و او را با حضرت تزویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک را آن
بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف روضة الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند که بکشند زنش که
ام تمیم دختر منهال بود و مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند مالک گفت دور شو که مرا کشته
مکرر نوبه ... در اساس البلاغه ... در نهایه و در نهایت در لغت قتل ابن متمم روایت کرده است چون او را
مخالف و مولف را در این واقعه شنیدی با آنکه ابوبکر در این واقعه اجتهاد بجهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک
اول آنکه بیک کلمه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل و غارت ایشان علاوه کثیر از مسلمانان
و عذری که برای رضای این عمل شنیع میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شده بودند و جواب آنست که همه لشکر خالد شهادت
دادند که ایشان اقامت شهادتین نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که
شهادتین بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم بلکه بمستحقین میدهیم
یا خود بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع و منع زکوة و ایشان را متفرق
کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة اسلام منازعه نباید کرد و چون بر آنکه شد خالد آمد و ایشان را گرفت ...
مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه با ایمان قائل باشند کافر نمیشوند و ...
لغوی ... ایشان کرده اند پس حکم کفار بایشان و اولاد و زنان ایشان جاری نیست و ایضا ...

گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید امام کسی را بفرستد که از ایشان سوال کند علت
بغی ایشان را اگر علت ظلمی باشد که بایشان واقع شده باشد ازاله آن ظلم از ایشان بکند و اگر شبهه از ایشان داشته باشند
دفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد او را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که با شما
قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد یکی از اینها در باب ایشان بعمل آورده باشد و از نماز و عبادت
انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر بمحض عصیت باشد پس ابوبکر و دیگران با خبار متواتره نقص عهود خدا و مخالفت
نصوص انبیا و غصب حق امیر المومنین و سیده نساء و در شهادت الهی و گواهی حضرت رسالت پناه بطهارت و عصمت
اهل بیت نبوة و بنای ظلم و جور بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر علیه السلام محاربه نمودند
و آن ملاعین از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با حادیث متواتره که بحسب حرب تو حرب من
حربی و لسانی الی که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و محبت
ایشان لازم است و مالک بن نویره بمحض آنکه گفته است که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته زکوة بایشان دهید
مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق لعن و زجر و ملامت نبود بلکه مدایت او را مدح کنند و سیف الله
بگویند و بعضی از ایشان که دیدند که این عذر بسیار سست است و عذر دیگر پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته است خالد گفت حضرت صاحب شما نیست
و با این سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این وجه از وجوه اول ظاهر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست و ابتدا
از این واقع نبود بلکه مالک و خالد در وقتی که عمر مبالغه در قصاص میکرد
ابوبکر باید ... بآنکه ... در عبارت در دایت برای دفع حد و شبهه کافیست و ... که مالک مرتد
باشد سایر قبیله چه گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پیدا است ایشان
کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم ایشان باشند چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند و بهبندگی بیرون
آمدند و بعدازین زنان و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسیدند دوم آنکه حال از دو شق بیرون
نیست یا جماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس ابوبکر که این جماعت کثیر از مسلمین
بیگناه کشت و اسیر کرد و بهبندگی مبتلا کرد و با عثمان زناهای بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود
اولاد زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرد و اگر جماعت همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها
بودند پس عمر این همه کثیر از زنان و دختران و مردان و پسران را که بنام مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان را که از ایشان

بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نموده و مخالفت امام خود کرده و مرتکب خطا بوده فاسق
و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از این دو امام البته لازم و خلافتش باطل شود و خلاف هر سه باطل شود و لجاج
مرکب سیم آنکه ابوبکر چند انحراف از حدود الهی را تضییع نموده یکی آنکه خالد را بعوض مال الله قصاص نکرد و دیگر حد زنا که خالد
بازن مالک واقامت نموده دیگر آنکه سایر مقتولین جوالشان را باطل کرد و در قصاص و دیات ایشان را معطل نموده و در این
کارها عمر با او شریک است و در تضییع قصاص خالد عمر شریک غالبا است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را بکشد
و خلف قسم کرد دویم آنکه بقتل سعد بن عباده بیک گناه راضی شد و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این
معلوم میشود که انکاری که عمر در این باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او در جاهلیت از زمان ایشان کینه
بود و الا بایست عثمان این تدین را در باب ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برده و اینها بابت که ملاعلی قوشجی
در دفع تشنیع زنای خالد گفته که زن مالک مطلقه بود و عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افترا هیچکس بغیر او نگفته
و در هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر او را سنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن هفتم آنکه
در اخبار مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر اقاله و استعفای از خلافت میکرد چنانچه
طبری در تاریخ و بلاذری در انساب و سمعانی در فضایل و ابوعبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر بعد از آنکه با او
بیعت کردند و بر منبر میگفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از خلافت من بردارید من بهترین شما نیستم و
حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که بسیار عجیب بود از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود
در وقت مردن خلافت را برای دیگری عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست روم
مرا متابعت کنید و اگر کج روم مرا راست بدارید بدرستی که مرا شیطانی هست که عارض من میشود و در هنگام غضب
من در وقتی که مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا اثر نکنم در موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند
بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانست و حضرت امیر را از خود افضل میدانست و امامت مفضول قبیح است و ایضا اقاله طلب که
عقل و عدالت هر دو در امامت شرطست و از این شیطانی که عارض او میشود و او را از عقل بیرون میبرد معلوم میشود
پس شرط اول که عقل است مفقود و اگر بد میبرد و ضبط خود نمیتواند است کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود
بوده و ایضا اقاله امام با جازت باطل و بیعت پس چرا ابوبکر امر کرد و اگر جایز نیست پس چرا عثمان با وجود استطاعت نکرد تا کشته
شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال آنکه در خلافت اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر

بامشورت جابر است پس معلوم شد که از برای عثمان اینها همه بدتر بود پس قبح در یکی از این دو خطبه البته لازم می‌آید و هر که اندک شعوری داشته باشد میداند از شواهد احوال ان سکار حیل و دقیقش که اینها همه بمحض مکر و حیله و سوال منه با ابوبکر بود نامزد دین بالمال حکم ترک کند چنانچه از فقره خطبه شقشقیه شاهد حال است بر این طعن هشتم آنکه جاهل بود باکثر احکام دین و تفسیر القاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند در بیان اعاده مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند بن طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله را که اولاد اب ولم اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها باشد موافق روایات اهل بیت چنانچه از آیات سوره نساء معلوم میشود و بعضی از مفسرین گفته‌اند که ما عدای والد و ولد است و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانچه عامه هم روایت کرده‌اند که از او پرسیدند ندانست بعد از آن چنانچه صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا است از من و از شیطان است و خدا از آن بری است کلاله ما سوای والد و ولد است و بیان نمود کرده که خود را قرین شیطان چنانچه در جمیع قرین او خواهد بود و ممکن است که از مراد شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرده و بغوی در مصابیح و غیر آن از عامه بطرق بسیار روایت کرده‌اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را از آتش مهیا سازد و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خود تفسیر قرآن میکردند و بود کسی که پیش شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا بر هم زدند هر کار برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم رسانیده را بهانه خلافت و حکم خدا خلاف نداده و همه با هم موافق است هر چه میدانید بگوئید و هر چه نمیدانید بکسی که میداند واگذارید و ولی ندانستن پرسید این همه روایات ایشان است و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای والد است و روایت کرده است که چون او را خبر زدند گفت من شرم میدارم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب از کسی که شرم از رسول خدا نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی سند بود و رای با وکیلی مستند نفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته باشد وای بر او که از برای رعایت ابن بکر در وقت مردن از او برگرده و اینها روایت کرده است که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که از حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفتند همه رای خود و خواهش نفس خود میگفتند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر ثابت داشته است و ظاهر میشود بنابر جمیع اصول ایشان باهوای باطله صالح دنیوی بوده و مستند بدلیلی

دینی نبوده و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را امیر اسلام نامیدند و از جمله مخصوصات صاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل دو حدیث روایت نکرده‌اند با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و انا ابو هریره در مدت قلیلی چند هزار حدیث روایت کرده و او را دویم آنکه معنی کیاه و مرغهای حیوانات و هر چیزی میدانند او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که ابا را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا برمیدارد و کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخنی بگویم سیم آنکه دزد بر اکف بعوض دست راست دست چپش را برید و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ مرتبه دویم خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه نفقه میراث خود را از فرزند زاده مادر خواست گفت در کلام خدا و رسول از برای جده نصیبی نمی‌یابد پس مغیره و مسلم شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد و لبیه سدس حکم کرد پنجم آنکه فجاه سلمی که ملائکه او نکرد با آتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته‌اند در میان آتش شهادت داد با وجود این میگفت ما سوختن و قول نکردند و آتش عذاب کردند هر دو بدعت بود و در دین خدا و صاحب مواقف تعزیر نقل کرده است که او دعوای اسلام کرده و بعضی گفته‌اند که او زندیق بود و بعضی از علما گفته‌اند که توبه زندیق قبول نیست به وجه است زیرا که در روایات از بعید از ابو ابن روایت نکرده‌اند که او غارت جماعتی را از مسلمانان و این باعث زندقه نمیشود و در روایات نهی از تعذیب بآتش نزد عامه از روایات صحیحه است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده‌اند و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن نهم آنکه چون اثار موت در خود مشاهده کرد و بالی که در ایام خلافت غصب کرده بود از برای عذاب خود که نوشم داشت ناقص دانسته خواست و شنایع اعمال العمر را بتزویر ختم کند و اینها خواست و فکر تعهد کنند بیان که با عمر کرده بود و بیان نمیدانست که بغیر از کسی دیگر مانع عهد حق امیر المؤمنین نمیتواند شد تصریح کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهد است از عبدالله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این گفت و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما عمر بن خطاب را چون ابوبکر بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من بمیرم در این عقش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابوبکر گفت خدا تو را جزا دهد از اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد که او را بر مردم بخوانند پس وصیتها کرد و عمر و طلحه داخل شد و گفت ای خلیفه بترس از خدا در مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بنشانید آیا از خدا مرا میترسانی اگر خدا مرا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او را چه لازم بود که از برای مردم خلیفه تعیین کند بلکه مخالفت رسول

خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول بنص قرآن واجب است دویم آنکه گفت عمر بهترین امت است با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود و احادیث متواتره او بهترین است بود چنانچه گذشت و خود گفت است بهتر از شما نیستم سیم آنکه عثمان را چه لازم بود که بی رخصت خلیفه تعیین چنین امر عظیمی را بر چنین فقره علیه جاهل نتوان کرد باب او را منع و زجر کند که چرا چنین کردی و چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام باو بدهد رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای کامل خود سخن نمیگفت این جاهلان ییابان را از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می‌آید تعیین این دو منافق است بامت زیاده از آنحضرت بوده که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقلی از این احوال متناقضه و اقوال متنافیه می‌یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده و محو کردن آیند از اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال و افعالی که خاصه و عامه نقل کرده اند که در این رساله ذکر بعضی از آنها شد در ظهور کفر و ضلالت و بطلان خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دویم در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع احوال عمر است که خلیفه دویم سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن فساد زیاده از آن است که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع مطاعن ابوبکر شریک بود بلکه خلافت ابوبکر باب شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد مینمائیم طعن اول در بیان حدیث دوات و قلم است و اشاره باین طعن شده است در چند بن طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده‌اند که این اول فتنه و خلافی که در اسلام بهم رسید و سبب شر بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول خلافی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از دوات و قلم و این قصه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده‌اند و کسی انکار او نکرده است و بخاری با این تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس که گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزها را تر کرد و بروایت دیگر مانند رشته‌ها مروارید بر گونهای او جاری بود و گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت روزی که شهید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتف با دوات بیاورید و بروایت دیگر گفت کتف و دوات یا لوح و دوات بیاورید که نامه از برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت که رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان میگوید استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر درد چیره

او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا است ما را بس است پس ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند کردن و بعضی گفتند گفتند گفته رسول خدا است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفتند عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید نزد من نزاع کردن نیست پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد بجهت اختلاف و صداها بلند کردند و در جامع الاصول بتواتر این احادیث را بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای ایشان است در کتاب شفا از این بیتوله نزد شیخ نیز روایت کرده است و بنا بر مذهب شیعه مخفی نیست که امری که حضرت خواهد در اینحال تنگ و وقت قلیل بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد بود پس باید امر جلیلی باشد که مشتمل بجمیع مصالح امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن چنانچه نازل شد و لفظا و معنی از برای ایشان بیان کند تا اختلاف نشود و جمیع تمامی بالکلیه از ایشان سلب کرده چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هر گز از یکدیگر جدا نخواهند شد و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که ایشان آنها را که دو امام حجت و تشید خواهند انکار نخواهند کرد تا کید حجت در این وقت میخواست بنویسد و نوشته صریحی در میان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر به معنی آن مراد فهمید و منافقان تمهیدی بود که او با منافقان دیگر در این باب کرده بودند این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که از حیا در حیات آنحضرت انکار و قول او حضور میکنند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود این ملعون خواهد گفت هذیان گفته و اعتبار ندارد و اکتفا بنصوص سابقه که در امامت حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره منافقان را در حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منتهی شده بشود و کار به کار روز منتهی شود و منافقان را میباید و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از نهی از مقاتله و امر بمماطله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و تعهد کردن منافقان تأکید و تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان است و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند و چون توانند بود که او را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر به وصیت نموده باشد چنانچه در صحیح مسلم و بخاری از رسول خدا روایت کرده است که سزاوار نیست از برای مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت کند

اثر برای او واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده‌اند که ادمی با یکی از دوست دارد بیکبد در ملکی انکه وصیت او در
نوشتن باشد و موید انچه مذکور شد انست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که گفت من در زمان امامت عمر
روزی دیدم که بر شتر خود سوار است و تنها میرفت من از پی او دویدم گفتا ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی
سوال کردم از او که با من بیاید قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می‌یابم توچه گمان داری غضب و خشم او از چه
جهت است گفتم تو هم میبینی میدانی گفت گمان میکنم که غضب او برای فوت خلافت است از او گفتم میبینی همین است او چنین
میداند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواست که او برسد خواست
پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر او را خواست میشد رسول خدا خواست عم او ابوطالب مسلمان شود
و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که
در مرض موت خود از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف انکه امر اسلام پراکنده شود پس
رسول خدا دانست انچه در نفس من بود و نگفت و خدا انچه مقدر کرده بود مضی شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که
گفت من داخل شدم بر عمر اول خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و مرا تکلیف کرد و
یک دانه برداشتم و همه را خورد و سبوی اب در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا
بجا اورد پس گفت از کجا می‌ائی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بچه حال گذاشتی گمان کردم که عبد الله بن جعفر را
میگوید گفتم با همسالان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول اب کشیدن
بود و تلاوت قران مینمود گفت ای عبد الله تا سوگند که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که ایا در نفس
او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتم بلی گفت ایا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او میکند گفتم بلی زیاده از
این هم بگویم از پدرم پرسیدم از انچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او کاهی سخنی
چند صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود و سعی میکرد و کاهی در امر او تفحص میکرد و داشت میخواست
حق از سوی باطل در باب او بکند در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را از این از برای شفقت بر اسلام
و محافظت بر اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او
زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من از قصد او اگاهم و در چه خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا
جاری کرد انچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید است و از این روایات معلوم شد که از اول تا اخر رسول خدا
تعیین حضرت امیر المؤمنین را میخواست و میفرمود و این منافق مانع و ساعی در ابطال ان بود و معلوم شد که اول از

رسول اعلم میداند است بمصالح امت و انکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مرتدان از دین خواهند گردید تا اخر کلمات او
گمان اندیشیده و تدبیر او بود که بعد از فوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نگذاشت که حق با امیر المؤمنین علیه السلام برگردد
که موافق طریقه رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت مردم را در عرض بیت المال بگرداند با انکه روسا و صاحب کردها
اموال بیت المال را بدهد و ضعفا و زیردستان را ذلیل گرداند و هر چه مصلحت شان باشد ان را بکنند و دست از حکم خدا بردارند
چون چون حق بحضرت امیر گشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و اشراف
و وضیع یک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره پا شد و معاویه را داشته در شام
تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المؤمنین برگردد او اطاعت نکند و او میدانست که او منافق و کافر و دشمن
اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت انحضرت بر این مرتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول بود چون شرح
تمام در کردن او است چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم
که از این مقدمه کفر و نفاق و خطاهای او بچند وجه لازم می‌اید اول انکه نسبت بمجوزیت و هذیان بحضرت رسول داده
حال انکه باتفاق عامه و خاصه انحضرت معصوم است از انکه در کلام او سخن الغی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه
عمدا و نه سهوا و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال الغضب چنانچه قاضی عیاض
در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح مسلم تصریح بان نموده‌اند و حق تعالی در قران مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از
خدا باو رسیده است دوم انکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائی است که دلیل کفر و نفاق است زیرا
که این مرد هذیان میگوید یا و اگر اذیت او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید مرتکب انکه نسبت
داشته باشد بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا که حق تعالی در قران مجید جابجا القاب
شریفه نام مبارک انحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم
کدعاء بعضکم بعضا یعنی مکردانید خواندن انحضرت در میان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده
صدای خود را بلند تر از صدای او مکنید و ایضا بر ظاهر است که این نوع سخن کمال بی نهایت بی ادبی و علم محبت
ادب بانحضرت میکند که چنین حالی محزون و متاثر باشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و فضیحتی در
خانه انحضرت که محل نزول ملائکه مقربین است برپا کند بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در احوال نسبت بی
اولیا و هر چه خواهد میکند سیم انکه رد حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده است و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی انچه
بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید او را و قبول کنید و انچه نهی کند شما را از ان ترک کنید و باز فرموده است و ما کان
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم یعنی هیچ مرد مومن و زن مومنه را نمیرسد که هرگاه
خدا و رسول او حکم کنند در امری که بوده باشد ایشان را اختیاری در کار خود و هیچ جا نفرموده که وقتی میان صحت و
انحضرت هست تا انکه در بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف او شنوید و
در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم
انکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت خود اعتراف کرده که منع تدارک نمود خواست که تصریح بنام علی کند منع
و این عین مشاقه و معارضه با انحضرت و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الله و الرسول من بعد ما تبین له الهدی
تا اخر ایه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد از انکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان
که اطاعت رسول است او را بگردانیم بدان و لایت کنیم و بجهنم فرستیم و بد جایی است جهنم از برای ایشان پنجم انکه انحضرت را ازرده
و بغضب اورده بحدی که با ان وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده او را دهست غالبا گفته دور شوید
کرده اند و اعراض فرموده ایشان را دانسته و از پیش خود دور کرده و در احادیث متواتره وارد شده است که ازار انحضرت ازار خدا
و حق تعالی فرموده است و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یعنی انها که ازار میکنند رسول خدا را از برای ایشانست
عذاب دردناک و باز فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا
مهینا یعنی بدرستی که انها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و اخرت و مهیا
کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم انکه در قول او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرده اول انکه او
جمل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با خطای او کرده زیرا که او حضرت میدانست که کتاب خدا از برای دین الهی
انحضرت کرده و اگر میدانست و باز نخواست و صیت کند خطا و ضلالت کرده دوم انکه ایا نمیدانست که استنباط احکام از
کرده اید با ضلالت است غریبا و معلوم است که اکثر احکام از قران مستنبط نمیشود و انچه مستنبط میشود در غایت اشکال
و اشکالات و اختلاف عظیم در فهم احکام از انها شده و بعضی گفته‌اند که محکم از ایات کریمه پانصد ایه و صورت و قرب صد
شایه دارد و هست در قران مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماول و عام و خاص و مطلق و مقید
غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسائل بیرون
میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهلک عمر و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس افقه‌اند از عمر

حتی زنها در حجله‌ها و در پس پرده‌ها سیم انکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را با اهل بیت مقرون نمیکرد چنانچه
گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب بتنهایی که معتبر کتابت
کافی نه کتاب بتنهایی و لهذا امیر المؤمنین علیه السلام فرموده منم کلام الله ناطق قطب محی الدین شیرازی که از علمای
شهود شافعیه و اهل حال الصوفیه است در مکاتیب خود گفته است که راه بخدا نمیتوان رفت و گفته‌اند چون کتاب الله
و سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه احتیاج است بان ماند که مریض گوید کتب طب هست که طبیب از برای
تا دارالمطالعه راجعت باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صد
اهل علم است بل هو ایات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانچه امیر المؤمنین علی فرموده انا کلام
الله الناطق و هذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و اقبح بعد از اینها جاهل
خود کرده است چهارم انکه خود خلاف این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از انکه از تجهیز و
تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و شروع
غصب خلافت شدند و میدانستند ایشان عذری که میگویند بر لیلی ایشان انست که از حدوث فتنه ترسیدند که اگر کتاب
خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه متحول شد و چون که وقتی که حضرت رسول میخواست که نصب خلیفه
کند او راست بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه نا حق بکند صلاح امت و ضروریات و ایضا اقبح
که ابوبکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از انکه نام شوم او را برد غش کرد و بی شعور شد
و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از انکه بشعور امد او را دعا کرد چرا او را است بهذیان نداد با انکه هذیان
نسبت باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در اینجا نگفت در وقتی که شوری قرار داد چرا نگفت بس است قول خدا از این احوال
و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا اخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر از محروم کردن اهل بیت
از خلافت نبود و این اول فاروق بود که در اسلام گشت اتش و بوسته در وطن مشتعل معارضات میکرد و در نهی
بکفته و کرده انحضرت بود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند
که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود ایشان رد نکنند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان
بیاید با ایشان رد نکنند عمر در غضب شد و بنزد حضرت امد و گفت تو رسول خدا نیستی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و انها
کافرند حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت فرمود انچه خدا مرا بان امر کرده است میکنم و خدا
مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد کرد عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد و یاری چرا نشد

حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می‌یافتم با ایشان جنگ میکردم و بنزد ابوبکر آمد و شکایت رسول خدا را کرد ابوبکر او را منع کرد چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده داده است و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریحست در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و در شک بود در حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس بحق پروردگار تو قسم که ایمان نمی آورند تا ترا حکم کنند در آنچه در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و شکی در آنچه تو حکم کنی و منقاد گردند انقیاد کردنی کامل پس معلوم شد که او مؤمن نبوده با آنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعده تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از روی آنکه شک بود و او را شک کند مبادا … بخاطر خطیر آنحضرت رسید که در خاطر داشت و ترسید … خود را بر نفاق … کرده روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که اینچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی در پی حضرت رسول رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این دو نعل را ببر و هر که را ببینی در بیرون باغ به بینی که شهادت دهد به لا اله الا الله و در دل خود یقین داشته باشد او را بشارت ده به بهشت ابوهریره گفت اول کسی که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده که هر که به بینم او را بشارت بدهم به بهشت پس بسینه من زد که برپشت افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت آنحضرت و میگریستم و عمر از پی من آمد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد نعلهای خود را با ابوهریره داده که این بشارت را بدهد حضرت گفت بلی عمر گفت مکن این کار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد بگذار مردم اعمال خیر بکنند مؤلف گوید اگرچه آثار وضع از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر بی شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند و رد قول حضرت رسول کرد و آن عین شرکست و ابوهریره را … رسانید و اگر این حدیث راست باشد حضرت برای مصلحتی در این وقت ترک اظهار این سخن فرموده و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسرش آمد

بنزد

بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدرش را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد باز التماس کرد که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را گرفت و برکشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه بر او نماز کنی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دور شو از من ای عمر چون نشنید و مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة و اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از نماز نازل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایت شیعه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تألیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر گفت مگر خدا ترا نهی کرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب نگفت عمر باز این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم گفتم خدایا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم … ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبدالله را شکسته و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی از او ظاهر … بادنی کسی چنین حرکتی … و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرت است … و ایضا انکار … قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر حضرت رسول را بسوی مکه بمشرکان نوشت و خبر داد جبرئیل که آن نامه را بزنی داده و در فلان موضع است حضرت رسول امیرالمؤمنین و زبیر و ابومرثد را فرستاد و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت بخدا و رسول و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من ایمان آورده ام … چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند خواستم منتی بر ایشان ثابت کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت فرمود که راست میگوید مگوئید با او مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او منافق است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدر را که هرچه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب کردم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب کرد … و او را قبول نموده باشد و گفته باشد که مگوئید در باره او مگر خیر باز او را نسبت خیانت بخدا و رسول داد و … قول حضرت رسول … و مخالفت صریح آنحضرت و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند

از مسند احمد بن حنبل و تصحیح مسند نقل کرده اند از ابوسعید خدری که ابوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من بفلان وادی گذشتم و مرد خوش هیئتی با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش ابوبکر رفت چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش چون او هم رفت و او را در نماز دید نکشت پس علی علیه السلام را گفت برو و او را بکش چون رفت او را نیافت بدر رفته بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این مرد و اصحاب او قرآن میخوانند و از حنجره ایشان تجاوز نمیکند و از دین بیرون خواهند رفت چنانکه تیر که از نشانه بدر رود و دیگر بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است … این حدیث است و حدیث … و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل او گروهی بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را حافظ ابونعیم در حلیه و موصلی و ابن عبد ربه در عقد و دیگران از سندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بسیاری عبادت حضرت … ابابکر را … بقتل او … روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او کشته میشد میان امت من هیچ کس اختلاف نمیکرد پس معلوم شد نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریح بود با امر رسول و نماز کردن او علت نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة و خشوع کرده بود امر بکشتن او فرموده و مخالفت عمر از او رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز گفت و حضرت … را امر بقتل او نمود او مخالفت کرد و همین عذر را موجه دانست و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت همچنانکه منع دوات و قلم باعث ضلالت شد تا روز قیامت و از این اخبار … ظاهر شد که این قسم امور باعث … و مخالفت خدا و رسول … او بوده … چنانکه گفته اند …

طعن دویم آنکه انکار کرد امری را که هیچ عاقلی را وقوع آن مخفی نیست چنانکه عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابوبکر حاضر نبود عمر در میان مردم … که هر که بگوید که رسول خدا مرده است دست و پای او را خواهم برید … تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت … این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را که و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا اگر بمیرد

یا کشته شود مرتد خواهید شد و از … برگشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب … و محب طبری در ریاض النضره روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه اعتقاد … جاهل بود با آیات قرآنی و اخبار نبوی که چنین امری … رسول صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود یا علی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد و در حجة الوداع مکرر میفرمود که … و در میان شما دو چیز … میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و امثال این اخبار … دست و پای مردم خواهد برید و شناعت این واقعه از آن زیاده است که بیان باید کرد یا غرض حیله و مکر بود که تا آمدن ابوبکر مردم بیعت نکنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانکه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده است و جواب اعتراضات مخالفان را مفصلا در بحار الانوار ایراد نموده ام طعن سیم آنکه حرام کرد حج تمتع را و متعه زنان را با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست منسوخ نشده است و در حکم متعه آیه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند که آنحضرت … که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از عمران و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رخصت متعه داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من این را بجابر نقل کردم گفت این حدیث بدست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهرچه میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان را … هیچ مردی را بیاورند بنزد من که زنی را تا اجلی نکاح کرده است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب نهی کرد از متعه زنان زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی در تفسیر اینرا روایت کرده است و ایضا

در تفسیر از عمران بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد که او را نسخ
کند و امر کرد ما را بآن رسول خدا و متعه میکردیم و مردم را از آن نهی نکرد و بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست و
حج تمتع باجماع مسلمانان که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این که آیا آن
بهترین انواع حجات یا نه و آیه فمن تمتع بالعمرة الی الحج دلیل شرعیت آنست و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و
و غیر اینها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدیها با خود برد و در میان اینها
بغیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و طلحه دیگری شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در یمن بود
حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم بآنچه رسول خدا احرام بسته و صد و شصت شتر
با خود آورده بود پس حضرت امیر را شریک در هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختص آنحضرت است که در مقامات متعدد
بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شد آنحضرت بر مروه ایستاد و فرمود که اگر
پیش میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید
که عدول نیت بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص امسال است یا همیشه خواهد
بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج تا روز قیامت
چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را داخل احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو بر احرام خود باقی باش
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شصت و سه شتر بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری
و مسلم و مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد میان عثمان و علی که عثمان نهی میکرد مردم را از حج تمتع
چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع و گفت لبیک بعمرة و حجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم
از حج تمتع و تو شروع بخلاف من میکنی حضرت فرمود من ترک نمیکنم سنت حضرت رسول را بقول احدی از برای گفته تو
و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت امروز حدیثی بتو نقل میکنم شاید خدا ترا
بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و آیه
نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و باین مضامین
روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهای
ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر بالا رفت و باواز بلند میگفت متعتان

کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه بودند در عهد
رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع و هر که اندک بهره از شعور دارد
که این عبارت صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت آیه و من یشاقق
الرسول تا آخر آیه و ترجمه اش آنست که گذشت و ایضا حکم نکرد بآنچه خدا فرستاده است و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و از بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند که حلال بودن متعه را
از کجا دانستی و از کی فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر نهی کرد از آن و عقاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه
در عهد رسول خدا بود و من این روایت را از او قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول نکردم رای او را که در پیش خود
کرده طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جمله روسای منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود چنانکه
در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند
در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از اینها مغیره بود و سالها بنا بر سابقه خصومت که چنانکه ابن ابی
الحدید گفته است که اصحاب بعد از دوران گفته اند که کسی که اسلام او چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس قتل
مسلمان بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبر لعن علی میکرد تا بجهنم واصل شد و
میان عمر شریک دخل در زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج میگذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمر او را در غیر طاعت
خدا صرف میکرد چنین کسی را چرا ما دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن ابن ابی الحدید بسیار روایت کرده است
ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض
بوده و اصل قصه طولانی که مجملی از آن را در بحار ذکر کرده ام و آن چنانست که چون عمر مغیره را از قبل خود والی بصره کرده بود
زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند
بسیار عظیم شمردند این امر را و طبری روایت کرده است که خانه ابوبکره و خانه مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان
فاصله بود و مسکن ایشان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنه داشت که دیگری بسوی دیگری مفتوح میشد
روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابوبکره خواست که در را
ببندد نظرش بغرفه مغیره افتاد دید باد آن را نیز مفتوح نموده و او در میان پای زنی نشسته است پس ابوبکره با آن جماعت گفت
برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند
دیدیم اما روی او را ندیدیم ایشان صبر کردند و مشاهده حرکات مینمودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است

در آن وقت مغیره متوجه مسجد شد که با مسلمانان نماز بگذارد پس آن جماعت نگذاشتند ابوبکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را
بعمر نوشتند و مغیره نیز دعوی چند در این باب نوشت چون نوشتها بعمر رسید عمر ابوموسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین
بود والی بصره کرد و فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی ابو الفرج اصفهانی
که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده است از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را
طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان پاهای ام جمیل گفت بلی والله گویا نظر میکنم بسوی اثر آبله در رانهای او مغیره گفت
نظر لطیف دقیقی کرده ابوبکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار کند ترا بآن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی
که داخل شد میل در سرمه دان دیدی که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول نمیکنم گفت بلی و چنین بود شهادت
کرد ابو نافع رنگ مغیره متغیر شد و حضرت امیر گفت ربع مغیره رفت و بعضی گفته اند که عمر این را گفت پس نافع را طلبید و
پرسید گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند ابوبکره نافع گفت چنین
گواهی میدهم که تا آخر ... پس عمر گفت نصف مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید
که گواه سیم بود و او هم چنین شهادت داد پس علی گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاک
بر رویش پاشیدند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست و نزد مهاجران میرفت و استغاثه
میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند و نزد زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و میگریست پس عمر حکم
کرد که شهود را منع کنند که احدی از اهل مدینه سخن نگوید تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و
ایشان را طلبید و روسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد رسید گفت من مردی می بینم که هرگز خدا
خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را پس عمر او را تعلیم کرد که نباید شهادت را تمام کند چون نزدیک
رسید دید جوان مغرور دستها حرکت میدهد و میاید بخاطرش رسید که او را بر باید کرد و مهابت عمر او را گرفت
نامردی میان عرب و عجم معروف است بصدای بلند درشتی گفت چه گواهی تو میدهی ای که اوله عقاب و گویا
و هر دو در این عبارت هست و عبد الکریم راوی حدیث گفت که چون ابو عثمان نقل روایت میکرد خواست
خود را شبیه بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم پس از فحاوی این اخبار معلوم شد که
باعتبار جنسیتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد
فحش بزند و تعطیل حد الهی و سعی در آن کردن مطلقا باطلست و اگر متهم هم بود در این چنین بیگناه باشند قبیح تر و
شنیع ترست و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بعمر نوشته بودند و این اختلاف بحیله

و شهد بعمر پس رسید و ابو الفرج گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پای ام جمیل را
برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس شدیدی میشنیدم و
ابو الفرج گفته است که عمر را گفته زیاد در نفی شهادت دادن و دفع حد از مغیره کردن بسیار خوش آمد و گفته است بعد از
آنکه ابوبکره را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر اراده کرد که باز ابوبکره را حد بزند حضرت امیر المؤمنین او را
نهی کرد از این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده
بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد و بعضی از ایشان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابو الفرج گفته است که
عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا توبه میفرمایی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس
تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و گفته است که چون آن گواهان را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را
خوار کرد عمر گفت ساکت شو خدا جای ترا بگیرد و بروایت دیگر دهنت بشکند خدا خوار کند آن مکانی را که اینها ترا در آن دیدند
ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این بحج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل
میکنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم
که از آسمان ترا سنگسار کنند بسبب تو و حضرت امیر المؤمنین میفرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم او را سنگسار خواهم
کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی نمی ماند در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیر المؤمنین و نزد عمر ثابت بود
و عمر از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بیجا و ظلم بر بیگناهی چند کرد طعن پنجم آنست
که خود را داناتر از دیگران میدانست و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر کسی
کابین زنی زیاده از مهر زنان پیغمبر کرده است از او خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال مسلمانان میگذارم
پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است که این کار را بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود داده باشید
از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناترند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانه ها و بروایت ابن ابی الحدید
عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت دیگر
آن زن گفت ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده است تو از ما منع میکنی پس عمر رو بخود خطاب کرد که همه مردم داناترند
از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و از این روایت نهایت جهل او بکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین کسی که باعتراف خود حتی
زنان پرده نشین از او داناتر باشند قابلیت امامت عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم در میان امت
باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست و صریحست در معانده خدا و رسول و اکثر علمای امامیه بر این متفطن شده اند

و ابن جماعه طاعن او ذکر نکرده اند و ان انکار بحکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت
کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت کرده است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد
الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و نیابد آب یک ماه که تیمم نخواهد کرد و نماز
کند پس چه میکنند باین آیه سوره مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند
ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم خاک خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید
تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی فرستاد پس جنب
شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه میغلطد چون بخدمت حضرت آمدم این ذکر کردم حضرت
فرمود که بس بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و برهم مالید و دستها و رو را مسح کرد و عبد الله
گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگران این مضمون را روایت کرده اند و ایضا بسند
دیگر روایت کرده اند از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود
و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت
ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار با این آیه چه میکنی عبد الله نتوانست جواب گفتن از عهده
ناموجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و
گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم
و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد در آن و دستها و رو را مسح کرد و
بروایت مسلم چون عمار این گفت عمر گفت ای عمار از خدا بترس پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم دیگر
عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایات
بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است در روایت ابو داود چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی
آمد و گفت ما در مکانی یک ماه و دو ماه میباشیم و آب نمییابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بیابم عمار گفت
آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت
رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر خواهی والله که
این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما ترا بگفته خود میگذاریم مؤلف گوید که این حدیث از صحاح ایشان نقل

شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوئیم خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را
که در هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه
خدا تیمم را بر فاقد آب واجب کرده است و مشتمل بر آیه بود که حق تعالی برای او در دو آیه تصریح بآن نموده و در خاطر داشت امر
حضرت رسول را بتیمم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بودن و عمدا انکار نموده منع را و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه
ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را در صورتی خواهد بود که خدا و رسول بیان آن کرده اند حکم شتا و منع است
و ان بجهل و لم یتغیر خدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیحتر و ظاهرتر نمیباشد اگرچه از او غریب نبود و مدار او براین بود
چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت و متعه دوات و منع نمود و بنا را بسوی که از او مشهور است و بعضی گذشت و
بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر
نهایت جهالت و حماقت و جلی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت بود چنین امر عام البلوی
که متعلق باعظم اعمال دینیه که نماز باشد و اکثر عوام را آن و احتیاج بآن باشد واقف نشود و ندانند پس چنین کسی
چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان دارد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفت لولا عبد الله
پسر خود را خلیفه میکنم چون میدانست که او مسئله را از حضرت نتوانست کرد و امامت نزد بعضی ما میخواهد
گفت قبول نکرد و عذر در آن گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و لیاقت ش
چنین حکمی را کسیان از طلاق و اینها شنی و فی هست مانع امامت او نکرده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه
مسئله را گرفت و برگشت و عمر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع نماید و حیا بکند و اگر جاهل باشد این حکم مسلم
کند و از اینجا معلوم میشود که اینها عامه در اکثر مواضع بآن متمسک میشوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را
باید که حق باشد باطلست زیرا که چنین امر واضحی را که خلاف کتاب و سنت است و اجماع است عمر حکم کرد و نقل نکرده اند
که احدی از صحابه با او معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از ظلمها در حق او ترسید و گفت اگر میگوئی من این حدیث را
دیگر روایت نکنم و کلام در امور جزئیه که چندان غرضی نسبت بآن متعلق نیست ایشان قلعت و انکار ندانسته باشند
در امور خلافت و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن طعن هفتم آنست که در وقایع بسیار احکامها را خطا میکرد و
صحابه او را تنبیه میکردند و برمیگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر او
حکمی هست و نه بر آنچه در شکم اوست حکمی نیست و از حکم خود برگشت و در مستدرک روایت کرده است که در ایام
خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین

ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و او را نزد عمر برد و فرمود که امر کرده که این را
سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود ترا بر او سلطنت داری بر آنچه در شکم اوست سلطنتی ندارد
پس حضرت فرمود که شاید او را تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی پس از او گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیدی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید
کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی بن ابی طالب را از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک
میشد و ایضا از مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را نزد عمر آوردند که زنا کرده است عمر
خواست او را سنگسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قلم تکلیف برداشته
شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست
از او برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند و از این باب امثال و وقایع بسیارست
که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد طعن هشتم بدعتهائیست که او در دین خدا کرد برای خود بی مستندی با ادله باطل
در اینجا اکتفا مینمائیم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان نوافل را بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت
بودن آن آنست که خود اعتراف بآن کرد چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد
در شب ماه رمضان و دید باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعم البدعة خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح
بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عایشه سوال کرد که نماز حضرت رسول خدا در ماه
رمضان چگونه بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد مپرس که
چه مقدار طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم یا رسول
الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود بلی ای عایشه دیدهای من بخواب میرود و دلم بخواب نمیرود و در روایت
دیگر مسلم روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن سیزده رکعت بود که نافله صبح
در آنها بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر
در ماه رمضان ساخت و بیرون آورد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت
برکت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح کردند و بعضی
سنگ ریزه بدر میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر مبالغه میکنید تا آنکه میترسم
بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانهای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست که آدمی در خانه

خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه
رمضان من آمدم و در پهلوی آنحضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما
در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا
کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود
که حضرت رسول در ماه رمضان مطلقا نافله را بجماعت نمیکرده اند یا اگر میکرده اند نهی نموده اند که بجماعت واقع شود
پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کرده اند و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکده قرار دادن معلوم است که
بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی راهش بسوی
جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خدا
و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلالت
و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که سنت مرا نخواهید از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که کسی
میگذرند بجا آورید که من والله ترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
و ابو داود روایت کرده اند که بپرهیزید از امور تازه که بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و
جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت به پنج قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و
از نصوص صریحه مستفاد میشود که هر امری که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا یا عموما وارد نشده باشد
بدعت است و حرام است و هر که فعلی که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد
بدعت است و تشریع است خواه فعلی مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه
واجبی بقصد سنت کند یا سنت را بنیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را
بجماعت بکنند یا عملی خاصی از عبادات را در وقتی مخصوص قرار دهند مثل نماز نجات که بعضی در یکی از
بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعتی اختراع کند و به پنج قسم منقسم کرداند شک نیست که بدعتهای عمر از آن
حرام است دویم آنکه تجسس را بدعت کرد که شبها بگردد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن کرده است و فرموده
و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار
بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو پوشیده خواهد شد
و تو مشغول معصیت او باشی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا فرموده است تجسس مکنید

تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانها از درهای انها شوید و تو از دیوار بالا امدی
و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هرگاه داخل خانها شوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر
عفو کنم لغزش ترا چیزی خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو و عفو کردم از تو **سیم** انکه سه طلاق
متوالی را یکی میدانستند و بر یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از انکه سه سال از خلافت او گذشت
به سه طلاق حساب میکرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بحدیث
طویل و عذری که گفته است انست که مردم بسیار طلاق میگویند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد باید منع ان کند حتی
بهمه چیز اجابت کرده است بکند و رسول خدا صلی الله علیه واله بجمیع امور [illegible] بعقل شوم خود تغییر بدهد
چهارم انست که از اکثر طرق معتبره منقولست که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از ان متصل بود بدیوار خانه کعبه تا
کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند و در موضعی که الحال در انجاست گذاشتند چون حضرت رسول مکه را فتح کرد مقام را
بر گردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم بود و پیوسته در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و هیچ رفت پرسید که کیست که
بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازه انرا بتسمیه بود داشته ام و نشانه
داشته ام عمر اورا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و
تا حال در ان موضعست و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات است بلکه متواتر
و الحال بنای مقام را که در زمان حضرت رسول در انجا بوده گویند گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب
کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی موضع مقام
در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته که سوم انکه گفته اند که عمر اول کسی
بود که اقرار کرد که نماز ماه رمضان را بجماعت بکنند و نامها نوشت که چنین کنند و خانه رویشد [illegible]
سوزانید که بفتنه میفروخت و اول کسی بود که عسس و شبگردی را اختراع کرد و اول کسی بود که تازیانه
برای تادیب بردم سفود کرد و میگفتند که تازیانه عمر بیشتر است از شمشیر حجاج و اول کسی بود که عمال
خود را [illegible] کرد و نصف اموال ایشانرا گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله انچه داخل کرد
خانه عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در انجاست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و مانند باحسن
رسالت اذانی [illegible] شاید که [illegible] تصرف کند و بدعتی [illegible] بگذارد
پنجم انکه چون از حضرت رسالت و حضرت امیرالمومنین علیهما السلام شنیده بود که سوالی را [illegible] از هیم

خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عجم
نخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش دختر بغیر قریش از عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند الا عرب و الا قریش
و عجم را نیز بعرب بمنزله یهود و نصاری قرار داد و حال انکه رسول خدا فرموده که مسلمانان کفو یکدیگرند و
در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از انکه میراث عجم را بایشان دهند مگر عجمی که در میان عرب
متولد شده باشد و این مخالف صریح احکام میراث است که حق تعالی در قران مجید نازل ساخته **ششم** انکه در
عول و تعصیب قرار داد و ان مخالف کتاب الله و سنت و بیان ان طولی دارد که مناسب این رساله نیست **هفتم**
انکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده
طعن نهم انست که بیت المال و غنایم و فی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه واله و زمان ابوبکر بالسویه قسمت
میشد و عمر ابتدا هر زن از زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر زوجات را
ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سایر مردم را
به تفاوت میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله با انصار گفت در مقام
شکایت که بعد از من دیگران را بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من ایید و ابن ابی الحدید و دیگران
اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلومست که منشاء
جمع عظیم از فتنها این بدعت شد زیرا که اکثر فتنهای زمان خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت میخواست
که سنت حضرت رسول را صلی الله علیه واله در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب انحضرت بان راضی نشدند
مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنهای دیگر متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت
امیرالمومنین علیه السلام نا بوده ان فتنهای عظیم را بان منتفی میساخت که اندک درهمی در ارکان خلافتش بهم نرسد و بنا
فتنه معاویه و دیگران نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی ابوبکر نیز قسمت بالسویه کرد چرا
امیرالمومنین کرد و کسی انکار بر او نکرد چنانکه انکار بر امیرالمومنین علیه السلام کردند جواب گوییم که زمان ابوبکر متصل
بود بزمان حضرت رسول و بسیار عمل کرد کسی بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل
گذاشت و مردم بان الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر طول انجامید و در دل ایشان محبت مال و
کثرت عطا قرار گرفت و انها که مظلوم شده بودند عادت بان کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم
بر سلوک عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریقه محکم شد و چون خلافت بامیرالمومنین علیه السلام رسید خواست برگرداند ایشانرا

بعادت زمان حضرت رسول صلی الله علیه واله بعد از انکه بیست و دو سال بر دیگری عادت کرده بودند و انسنت از اول
کرده بودند لهذا قبول ان بر ایشان گران بود بحدی که بیعت انحضرت را شکستند و بر انحضرت خروج کردند و جمع دیگر
که عمر ایشانرا تفضیل میداد کراهت کردند و با خود شریک کردند دیگران را و انحضرت را ملامت میکردند و بدعت عمر را
مدح میکردند تا انکه اکثر ایشان از انحضرت منحرف گردیدند **مولف گوید** که اگر نیک تامل کنی میدانی که
تمام انچه در اسلام بهم رسید از ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که
اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و بتفضیل در عطا انرا تربیت کرد و بنای شوری را در دنیا
او در دو تا ظهور قائم ال محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات انشجره
ملعونه فلعنة الله علی من غرسها و سقاها و رباها **طعن دهم** قضیه شوریست که از اعظم قبایح و اشنع شنایع
و مجمل ان قصه بانچه ملاحظه نیست از روایات ابن ابی الحدید و ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند انست که چون ابولولو
عمر را زخم زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد خاتم [illegible] در باب حقوق اهل بیت علیهم السلام از خلافت
و نقص مرتبه ایشان در حال حیات خود کرده بود شروع کرد در تدبیر چند که متوقع از باشد که بعد از ان نیز هرگز امر
خلافت بر ایشان مستقر نگردد و در دعوا مجهود بود باشد و کسی کمان حیله او نبرد و او را بغرض نشاسد اول
شورت در این باب کسی برای خود در اینکه عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای انکه او را صاحب غرض بدانند
و ابصار میدانست که اگر او نشود بدرجه نمیتواند به حق [illegible] حبش [illegible] کرده و قبول نکرد و گفت نه والله الا
خطاب دو کس [illegible] نمیشود [illegible] عمر از اینکه [illegible] برای اولاد خود ذخیره نمیکنم در حیات و ممات
مرد [illegible] بعد از ان گفت بتحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و
طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و من صلاح میبینم که خلافت را میان ایشان بشوری
قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را طلبید نگاه کرد بسوی ایشان و گفت
هر یک از ایشان نباشید خلافت امید ندارید و بروایت ابن ابی الحدید گفت ایا تمام طمع خلافت دارید بعد از من چون
دو مرتبه اعاده این سخن نمود زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم
نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از ان گفت میخواهم بگویم شما چگونه میدانید گفتند بگو اگر بگوییم
دست از ما بر نخواهی داشت اما تو ای زبیر بدخو و تند خویی اگر راضی باشی مومنی و اگر ناخوش باشی کافری که امروز انسانی و فردا
شیطانی گمان همین که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یکجا دایه جوع دا بر دنیا دنی بنما ایم اگر خلیفه شوی بدروز

که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو باین صفت بلکه بجا داری اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا
از دنیا رفت و از تو غضبناک بود بسبب کلمه که در روز نزول ایه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفت که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است
که ان کلمه ان بود که چون ایه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز زنان خود را
در پرده کند بزودی خواهد مرد و ما زنان او را نکاح خواهیم کرد بعد از ان برای تو نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و
لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول خدا را بیازارید و نه انکه زنان او را بعد از
هرگز نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی ایی و اگر ریاست دهی تو باشد از عهده ان بر نمی ایی
و چه ربط میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبدالرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را
باین کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط
گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی بیم که قریش ترا امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغیر
مسلمانان اختصاص دهی بعد از ان گروهی از عرب بر تو بشورند و ترا بکشند و بعد از ان رو بعلی کرد و گفت اگر مزاح و شوخی
نمیداشتی برای این کار خوب بودی والله که اگر ایمان ترا با ایمان اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از ان انحضرت
برخواست و بیرون رفت عمر گفت والله که در این پرده بلند مرتبه است اگر میتانستم او کار خود را با وگذاشته شما را بر حق
واضح و راه روشن بدارد برسیدند که کیست ان گفت ای کم از میان شما برخواست مگر اگر او را صاحب اختیار کنید شما را
بر راه حق میدارد گفتند پس چه مانع است که با او بیعت نمیکنی گفت نمیخواهم که بار این کار را در مردگی و زندگی بردوش بر داشته باشم و بروایتی
دیگر در غیر روز شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنیم و بروایت دیگر گفت کم سن است بعد از ان گفت
اما اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای ابی حذیفه زنده میبودند نزامیر نمیکردم و تردد نمیبود و ایشان برای این کار مناسب
و بی عیب بودند بعد از ان عمر ابوطلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن
و شمایان با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کنید و بیش از سه روز مهلت ندهید تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی
از جمله خود را برای این کار اختیار کنند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزنید و اگر چهار کس اتفاق نمایند
و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزنید و اگر سه نفر اتفاق کنند که عبدالرحمن در میان ایشان باشد قول او عمل کنید
و اگر انه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند گردن ایشان را بزنید و اگر سه روز بگذرد و اتفاق برامری نکنند گردن همه را بزنید
بگذارید تا مسلمانان هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابوطلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و
امیرالمومنین به روایات مستفیضه مخالف و موالف قریب بسند منقبت انحضرت و غیر ان تمامیه خود را با ایشان محاجه

تصدیق کردند با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت باو داده شود هیچکس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد
همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب خلافت او را نخواستند و چون طلحه از خلافت خود مایوس شد و دانست
که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم زبیر چون
عمه زاده امیر المؤمنین علیه السلام بود و برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص
نیز چون دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من حصه خود را بابن عم خود عبد الرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره بودند
بعد از آن عبد الرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت میکنم
بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا و سنت رسول
و آنچه خود دانم و دلیلم بآن تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت عثمان گفت من باین شرط قبول کردم و بار دیگر بعلی
و عثمان بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی شرط متابعه
شیخین را قبول نمیکند دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی علیه السلام فرمود که والله
که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر کرد خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه آنحضرت نفرین کرده ماند
دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عداوت بهم رسید که هیچیک با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه
در میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند و
در معظم احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقل محقق نتواند بود [illegible] این قضیه از جهات شتی بطعن و کفر و ضلالت و جهالت
ابوبکر و عمر و عثمان و رضا و اعوان ایشان **اول** آنکه گفت لیس شعری اتبعه کرده در حیات و ممات متحمل این کار نمیتوانم
اگر این کار حق و موافق امر الهی در حیات و ممات حضرت رسالت پناه و رضا و طاعت ایشان بود چرا از آن استبراء
و استنکاف میکرد و از تحمل آن میگریخت و بنا بر آن [illegible] و اگر خطا و باطل و خلاف رضا و طاعت ایشان
بود چرا در حیات خود متحمل میشد که بکلام مجید خدا و رسول [illegible] شد [illegible] اول برای ابوبکر و بعد از آن
از برای خود **دوم** آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر راضی بود و از این جهت همه لایق خلافت اند بعد از آن برای هر کس
عیبی گفت [illegible] و اگر کفر باشد [illegible] مثل این عیوب چون بنحو خلافت
ایشان کرده و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که اول گفتی
که رسول خدا از این شش نفر راضی بود پس چون نسبت بطلحه میگوئی که از نخوت [illegible] و لیکن نقیض یکدیگر [illegible]
کی بیعت میکرد [illegible] **سیم** آنکه عیب امیر المؤمنین را [illegible]

واخلاق حسنه انبیا و اولیاست و حق تعالی رسولش را بآن مدح کرده و خلاف آن را مذمت کرده و فرموده است فبما رحمة من الله
لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و اگر مراد او بدعابه مزاح امری باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم
و منشأ بی هیبتی باشد بر همه عالم ظاهرست که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بوده و دهشت در دلهای کافران
منافقان بمقتضای اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه متمکن بود که ماشیر اکمیت [illegible]
و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بعجز و کبر میداد و از ابن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت
شاکی بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن کنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر بابن عباس گفت
که اگر صاحب شما علی متوجه خلافت شود میترسم که عجبی که دارد او را از میبرد و از ابن الانباری روایت کرده است که
ابد یحمد و مردم ترت [illegible] و رد او بجاعتی بود و چون برخاست یکی از ما گفت او دانست [illegible] عمر گفت سوار او است مثل
اوست آنکه گفته اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد و او در قضا ازهمه اعلم است و از اوست سوابق و شرف این امر را
گفت هر گاه چنین است چرا او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه کم سال است و دوستی او نسبت بعبد المطلب
دوست میدارد و ایضا روایت کرده است که عمر بابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او شما را قوم شما
نمیگذاشتند ابن عباس گفت میدانم هر گاه نیز نمیگفتی چیزی از برای عیب ایشان در خاطر داشتیم عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای
شما پیغمبری و خلافت جمع شود شما را بالا دوید از نخوت و تکبر شاید شما گوئید اول کسی که شما را از خلافت دور کرد
ابوبکر بود او مطلقا این نبود و لیکن امری درو او کرد اصلح بغیر این ندانست و اگر نه رای ابوبکر بود در حق من هر آینه از برای شما از
خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد شما را گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو کند
بقصابی که او را میکشد و باز ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت
که میدانی چه او را مانع شد بعد مرا از آنکه خلافت را بایشان دهند گفت نه عمر گفت و لیکن من میدانم گفتم آن چیست عمر گفت اگرا
دانستند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و بکبار بمردم باما لکبند پس قریش از برای خود تدبیری کردند
و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دور میکردی
[illegible] سخن را بشنود گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید
وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی و پروردگار تو هر چه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان اختیاری
ایشان ندارند و تو میدانی که حق تعالی کرده از خلق از برای خلافت او که اختیار کرده اگر قریش از برای خود اختیار کرده
اختیار کرده اند [illegible] و الا با طلاست و آنچه گفتی که نخواستند که از برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی آنها

ذکر کرده است و گفته است ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این سبب آنست که ایشان نخواستند آنچه را
خدا فرستاده است پس خدا حبط کرده عملهای ایشان را و ثواب آنها را باطل کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما در برابر
میکردیم اگر ما خلافت بودیم شادی میکردیم بقرابت و خویشی نه بر میگیرانیدیم کرد و لیکن خلق ما مشتق است از خلق رسول
در حق او گفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا با و خطاب کرده است که بکشا و پهن کن بال رحمت خود را برای
آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما را از غش و مکرها در امر قریش
غشی که هرگز زایل نمیکردد و کینه که هرگز متغیر نمیکردد ابن عباس گفت بتانی نگاه بر دلهای مؤمنان دلهای بنی
هاشم را نسبت بغش و نسبت مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول خداست که حق تعالی آن را پاک و پاکیزه کرده است و
از همه عیبها و عیبها و ایشان اهل بیت اند که حق تعالی آیه تطهیر در شان ایشان فرستاده است و اما آنکه گفتی که علاوه
و کینه شما در دلها است چگونه کینه نداشته باشد کسی که حق او را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر گفت
اما تو ای عبد الله از تو سخنی میشنیدم که نمیخواهم تو بگویم و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است آن اگر
حق است زایل نمیشود و اگر باطل باشد خلافتی را ظالم کرد اثم و اگر حق باشد باید از حق بر نگردی عمر گفت میشنوم که مکرر میگوئی که این خلافت را
از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر پدرم آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما
فرزندان اوئیم و حسد ما میبرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم
که رسول خدا از ماست و مخاصمه نکردیم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سایر عرب که رسول خدا از ماست پس ما بنی هاشم
از قریش باین حجت اولی ایم عمر گفت الحال برخیز بخانه خود برو و چون برخاست و رو گردانید عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه
[illegible] بدرستی که من با وجود آن تو را دوست دارم و رعایت حق تو میکنم ابن عباس رو برگشت کرد و گفت مرا بر تو و بر همه
مسلمانان حق عظیمی است بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند از بهره
خود را باطل کرده است این گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز ندیدم او را که با کسی مباحثه و معارضه
کند مگر آنکه بر او غالب میآید **مؤلف گوید** که از این لسان متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمیماند که ان منافق میدانسته است
که خلافت حق امیر المؤمنین است و باین مسایل حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از این گفتها دلیل است
بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفته نمیخواهم در حیات و ممات متحمل این امر شوم هر گاه امیر المؤمنین مسلط بر این خلافت و والی
شود مردم را بر راه خدا میبرد و همیشه میگفتی لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت با وعید میشاید که تا دم ببعضی از گناهان
تو بخشود و اگر میخواستی در اصل متحمل شوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که باعتراف تو لایق و اولی

منصرف کردد و بکسی منتقل شود که باعتراف تو معیب واقع و معلوم که آن عیبها است و از غایت فضیحت گفته خواهد شد و
آنکه گفت نبوت و خلافت از برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس جواب شافی و دلنشین با او گفت و حق تعالی میفرماید ان
الامر کله لله یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله ورسوله و آیات و اخبار بسیار
از این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نباشند سوای آنکه معدن نبوت و اولیای اعلام و
حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و دانا ترین انبیاء بودند و چون اهل بیت سایر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و
یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشد و در پیغمبری آخر الزمان که از شرف پیغمبران است مانع
و آنکه نبوت و خلافت هر دو با شما باشد برای منافقان مانع نمی تواند بود بغیر حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است و هر گاه منافقان
ایشان را برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشند که ای تقصیر خواهد بود و اما عذر کم سالی هر گاه کم
سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت چرا باشد
دیگر آنحضرت را از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هر گاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت
آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا پس آنحضرت از برای حمل سوره برائت و در غزوه تبوک برای سرانجام مردم و خلافت گذاشته
سال بیش از این بود که نبود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود کم نبود و علت دیگر آنکه بخوبی
محبت دارد هر گاه محبت خویشان از برای خدا باشد و مزد رسالت حضرت رسول باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که
این خطا مشتمل است بر خطای بسیار **چهارم** آنکه خود روایت کرده اند که در روز سقیفه گفت آنچه میبایست از قریش باشند
و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه میبود در خلافت
او شک نمیکردم و حال آنکه بیشک او از قریش نبود و این مناقضه صریحست با خلافت نص و اتفاق امامیه اولی
تا بقا مدعا کردند و ابن اثیر در کامل ابیجرین میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند با او گفتند اگر کسی را خلیفه
میکردی دفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از
پیغمبرت شنیدم که او میگفت او امین این امت است و اگر سالم زنده بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا سوال میکرد میگفتم
از پیغمبرت شنیدم که میگفت سالم [illegible] شدید است و سید مرتضی از بلاذری روایت کرده است که عمر گفت
که کسی که تعیین کنم از اصحاب خود حریص بر دین در خلافت نمیبینم و من باین شش نفر میگذارم که رسول خدا از ایشان راضی
از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را میبافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را با و میگذاشتم و اعتماد برو
میکردم و قاضی القضاة مثل این روایت را نقل کرده است و طعن در آن نکرده است و اما مقدمه دویم در مطلع الانوار

صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که مردم تابع قریش‌اند در این امر
مسلمانان ایشان تابع مسلمانان ایشان‌اند و کافران ایشان تابع کافران ایشان‌اند و ایضا از ابن عمر روایت کرده‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری
از معاویه روایت کرده است که رسول خدا فرموده که این امر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را
برو بجهنم افکند مادام که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش
والیان مردمند در خیر و شر تا روز قیامت و قاضی القضاة در مغنی این روایات را نقل کرده است و گفته است در روز سقیفه
این روایات را کسی رد نکرد و همه شهادت بر صحت او دادند و بعد استفاضه رسید پس معلوم شد که در این نمی‌توان حکم
باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص فاطمه نموده و ایضا عذری که از برای خلافت ابا
پیدا کرده بود با آنکه بحسب معلوم هست ذکر کرده شد حب ابی‌بکر که مستلزم استجماع جمیع شرایط امامت و قابلیت
بتحمل بار گران خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد حدیث در وصف امیرالمؤمنین ع در صحت خبر
متواتر با آنکه واجب خلوت [?] بسوی خدا تا مه امامت او باشد با آنکه محبوب خدا بودن بلا ارتیاب از محبت خدا بودن
و شدت محبت مستلزم فضیلت بر جمیع خلوقات و محبوب بودن هست لیکن چون تعیین [?] آنحضرت نکرد قطع نظر از آیات
متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از آنکار کرده‌اند که این وصیت دلیل است بر آنکه شیعه روایت کرده‌اند که عهد
کرده بودند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم بر آنکه امامت را نگذارند که در بنی هاشم برسد و اگر این بود چه معنی داشت اذن
و جواز تعقد [?] کردن که بهیچ فضیلی موصوف و معروف نبودند با وجود آنکه در صحابه کسانی بانواع فضایل و سوابق معتاد
معروف بودند پنجم آنکه اول قسم خورد که من بعد از مرگ متحمل نمیشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و حجه
دلیل بود و بحث شوری که بنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آن که مبنی بر شوری و بر اجتهاد باشد و تقلید
تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی ابتداء بود و ایضا خواه که خود خلیفه بصدد اجتهاد نکرد و تعیین
کند و رجوع باجتهاد دیگران کند که محتاج باشند بقتل [?] و تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد خود
اکتفا مینمود چنانکه ابوبکر در خلافت که البته او فتنه و آشوب اسلم بود و فی الحقیقه منشا مفاسد جمل و صفین
و نهروان هیچ امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید از معاویه نقل کرده است که میان مسلمانان هیچ چیز جنگ نکند
نکرد در خواهشهای ایشان را متفرق نکرده باید مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث آن شد
که هر یک از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش را بهم رسانیدند و اگر عمر یک کس را خلیفه

میکرد چنانچه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و عثمان کردن آنکه بحثش این فتنه را با آنکه بطمع انداخت معاویه و عمرو بن
العاص را در خلافت زیرا که او معاویه را عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشان را نسبت
بامیرالمؤمنین میدانست لیکن ایشان را در پی آنکه اگر روزی خلافت بآنحضرت برگردد شاید ایشان اطاعت نکنند و چون
مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بعد از من تنازع اگر نکنید در خلافت
غالب میشوند بر شما عمرو و معاویه و چون این سخن با ایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر علیه السلام
سر برآوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل
ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه بسیار کرده بود و تعصب بمذهب مخصوصی نمیکشید من از او سوال کردم از احوال علی
و عثمان گفت این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از فخر اسلام در این باب گفت سبب دویم در قتال
در امر امامت نبود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و بس بر یک شخص نکرد بلکه در نفس هر یک از ایشان توقع کرد که اهل خلافت
و پادشاهی دانند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار در این میکشیدند تا آنکه
نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از
عثمان باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و آنکه پسر عم ابوبکر بود و اگر ابوبکر در نفوس اهل النفس منزلتی عظیمی داشت و
سماحت وجود هم داشت و با عمر در حیات ابوبکر در خلافت منازعه کرده و پیوسته با زبیر سعی میکرد در تشنیع عثمان
و شورانیدن مردم بر او و دلهای اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او
میکرد و خلافت را از برای خود میخواست و امید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی‌تر بود زیرا
که علی را شایع کرده بودند ابوبکر و عمر او را در نظر مردم بیفکنده کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و جماعت
که خصایص و فضایل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر
بعرصه آمده بودند که او را نمی‌شناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر
نبود مگر آنکه پسرعم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضایل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت
اتفاق افتاده بود و از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت نقل کرده از برای هیچیک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و
طلحه و زبیر دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اول ایام عثمان تالیف قلب قریش میکرد
و ایشان را دعوتها عطا و افضال میداد و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که
عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود در همه اقوال

افعال او و آن را پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه اراده اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اشتر و
شجاعان عرب که با او بودند خلافت علی را او قرار میدادند اعتنا به نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت
از روی غضب عظیم در خلافت آنحضرت خروج کردند و عایشه را با خود موافق بودند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل مقدمه و
تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ جمل نبود معاویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بر مردم اهل شام افترا
که علی را سبب شد محاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مومنی را از اهل
بهشت بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع او بود و از فساد صفین
و تحکیم شدن معاویه ناشی شد هر فسادی و فتنی که جاری شد در ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن زبیر نیز فرعی
از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله دعوی کرد که چون عثمان بغیر حق کشته شد پسر زبیر لایق خلافت از برای
من کرد و مروان بن الحکم هم دیگر بر این گواهند بر آنکه سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرع
متفرع بر اصلیست و هر شاخی به درختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود به نتیجه
شوری که عمر در میان شش نفر گرفت و ضلالت عظیم نمود و گفت عجب تر از این آنست که عمر گفت که سعید بن عاص و معاویه
و اکثر منافقین که داخل مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شدهای جنگ و فرزندان ایشان که بعد از ایمان را اظهار میکردند تا
در اسلام و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا و لایق حکومت ندادی در جواب گفت که اما علی پس بسیار زیاده از آنست که
از جانب من قبول حکومت بکند و اما اینجماعت دیگر از قریش میترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس
کسی که از حکومت ایشان خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه نترسید در وقتی که شش
نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد از آنکه فساد کنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه
و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و
ابوذر و مقداد و عمار که باتفاق و با اخبار صحیحه متفق علیها از جمله اهل بیت و دوستان اهل بیت بودند و
ملازم حق و بار الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین ع بودند و عباس عم حضرت رسالت را
در شوری داخل نکرد و جمعی را که باقرار خود معیوب به همه عیوب بودند و معروف به نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار
و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدک که امر جزئی بود متعلق بدنیا بود دعوی و شهادت جماعت معصوم
که جناب احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده‌اند با تهمت
نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام است در جمیع امور و احکام دین و دنیا و لوازمت بجمیع عموم که هیچ

شریک در آن امر کرده بود و تهمت جر نفع [?] مانع نشد هشتم آنکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیرالمؤمنین را داخل
شوری کرد اما تقسیم او بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت برگردد و بعضی اظهار شود که دلیل
و اغراض بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض آنحضرت رسالت با عراف عمر و عداوتی
امیرالمؤمنین ع باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبدالرحمن با خویشی عثمان
و سایر نسبتهای میان ایشان جانب عثمان را میگذاشت و همچنین سعد که از جمله بنی زهره بود جانب عبدالرحمن
و عثمان را میگذاشت و ایشان با وجود او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که با او عمر کاهی ایشان و کاهی
شیطان اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خلافت آنحضرت اعانت مینمود دیگر میبودند و بتقدیری که
سعد با ایشان موافقت میکرد و سه نفر میشدند عبدالرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند و بعضی حیلها از این
سه صورت خلافت با آنحضرت نمیرسید و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت
کرده‌اند که از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیرالمؤمنین ع و عباس از مجلس عمر برخاستند در روزی که بنای
شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که این تدبیر عمر خلافت از دست بدر رفت عباس
گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت که در جانبی باشید که عبدالرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هر که
اتفاق بیکطرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امید بهرو [?] بلکه بیکی از آنها ندارم
و با این مرتبه مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود
فضیلت نداشت چه جای عبدالرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر در این بیعت عزم بر خلاف ایشان را خواهم کرد بدی عاقبت را از او
تا آخر با مال کرد و اگر بمیرد البته خواهند مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکشند جای خود دارد
خواهند یافت و الله که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر کنم و عمل
نمایم باحکام خدا و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت با او نمیرسد چرا داخل شوری میشد
جواب آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول حدیثی [?] وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز مکرر این را
میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هر کس احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و میگفت او
معتکف چون حضرت با او در اهل شوری شد دانستند که این روایت موضوع و از روی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون عمر نامه شوری نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را در آخر همه نوشت
عباس گفت بحضرت که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب گفت

نکنند چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود که ایم داخل شدن به سبب آنست که
محقق بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او را بزبان خود تکذیب
خود بکند و مردم بدانند که آنچه عمر میگفت باطل و دروغ بود و ما صلاحیت خلافت داریم پس عباس گفت ساکت شو و
در امور و احوال ایشان تسامح بسیار است که عقول ناقصه بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری
نمیشد جبر میکردند او را به بیعت یکی از آنها و ممکن بود که مردم توهم کنند که حضرت رضا و رغبت بخلافت کرده و با نهایت
کرده است بخلاف آنکه داخل شوره در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار در طرف نشود
چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبدالرحمن بآنحضرت گفت یا علی بر جان خود راهی مکن تا کشته شوی من نظر کردم
و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد
شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان بیعت کردند علی مضایقه کرد در بیعت عثمان تا این آیه را
خواند در شان خودش و امثال او که بیعت رسول را شکسته بودند فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون
حضرت این آیه را شنیدند برگشت و بیعت کرد و مردم مکر کردند و عجب مکری کردند و [illegible]
که از مشاهیر مورخین عامه است روایت کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیرالمؤمنین ع ایستاده
بود گفت عبدالرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس علی ع غضبناک بیرون
رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن والا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس
با این احوال و خصوصیات همه بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماع ایشان متحقق نشد و چگونه اجماع ثابت
میباشد با تهدید بقتل و جهاد و سید [illegible] گفته است که اول مکری که عبدالرحمن کرد این بود که اول خود را از میان بدر
کرد که مردم او را بیغرض دانند و هرچه بگوید قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیرالمؤمنین ع عرض کرد خلافت را با آنکه
میدانست که حضرت با این شرط قبول نخواهد کرد با آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت
سیرت ایشان را بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و چنانکه حضرت ابطال این کرده که سیرت ایشان
باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا باطل بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت ایشان نیز با هم متفق
نبود و باین مکر و فضیحتی امر باطل را از پیش بردند نهم آنکه در چند صورت امر بقتل ایشان عمر نمود مخالفت عمر و عبد
الرحمن با سایر اولیای عثمان با چنین فرمان نکردن رای ایشان و اینها بهیچ معصیتی بودند که با نهایت مستحق قتل شوند
و امر او و رای عبدالرحمن و دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان نمود که

ایشان موجب جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل ایشان حرام و از کبائر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام نمود بلکه امر بقتل نمود مکرر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حلیه تقسیم ظاهر شد با آنکه باحادیث
صحیحه از طرق مخالف و موالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او حرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است
یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت رای جماعت مخالفت ایشان قتل مسلمین خصوصا معصوم نبود و از کدام دلیل
دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع
با آن سوابق و مفاخر که بروایت صحاح ایشان ثابت شد و مکرر گذشت که او با حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و
حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبدالرحمن بکند که او [illegible]
عاری بود و میدانست که جانب عثمان را خواهد گرفت و داماد او بود و منتظر امر باو بود و با عراق خودش ضعیف الرای و صاحب هوای خود بود
و این علت قابل خلافت نیست و رای او بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعت رای او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای
او کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر چه میباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیرالمؤمنین
قرین کتاب الله است و هر که از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم امت است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب [illegible]
که حق مخصوص او بود گذشت و از این دلیل متین دلیلی میباشد بر ضلالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه
ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت او را قبول نکرد و اگر قبول نکرد چرا با آنکه او را قبول کرده بود عبدالرحمن
بعد از قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهاردهم آنکه
عثمان چون باین شرط راضی نشد بطلان خلافت و ضلالت او و مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و
عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است
پس چرا ایشان را داخل شورای خلافت و عبدالرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبدالرحمن شرط میکرد که
باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط باطل است پس
باید شرط اجتهاد در خلافت نیست و ایضا هرگاه باجتهاد مخالفت حضرت رسول که واجب متابعت منصوص
قرآن جایز باشد چنانکه سنیان در خطاهای ابوبکر و عمر باین توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل جایز نباشد و همچنین
دیگر تخطئه در این قصه هست که استقصای آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای عاقل منصف کافیست
پانزدهم آنکه ابوبکر را در خانه حضرت رسول دفن کرد و وصیت کرد که او را نیز در آن خانه مقدسه دفن کردند و این جایز
نبود بچند وجه اول آنکه تصرف در مال غیر بی جهت شرعی جایز نیست دوم آنکه حق تعالی از داخل شدن در خانه آنحضرت

بغیر اذن سیم آنکه کلنگها در نزدیک قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا را نزد آنحضرت بلند کنند و تم
سخن در این باب آنست که موضع قبر رسول صلی الله علیه و آله اگر از آن بیت که تا وقت وفات بر ملک آنحضرت باقی بود یا
در حال حیات آنحضرت بعایشه منتقل شده بود و چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر احتمال اول از آن بیت
که میراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود دفن جایز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر بعد
طلب رضا از ورثه و در [illegible] نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا عذرشان و امثال آن
از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست که از مسلمین رخصت طلبیده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال
بود نابایست در این باب بحثی با سنیان هست از عایشه نطلبید چنانچه از حضرت فاطمه نطلبیدند و از برای آنکه دعوی هبه
و شاهد نبود عایشه و از او رخصت طلبید و بر عاقل ظاهر است که رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تسع
در آن بیشتر از هشت یک نبود و بی رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه تنهایی نفعی نداشت و روایت کرده اند که فضال بن
حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بودند و مشغول افاده بود و با رفیق
خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه
من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از
آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو که با او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت
بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان همخوابه آنحضرت شدند در قبر او و کدام حجت از این واضحتر میباشد فضال گفت
من گفتم این را ببرادرم او گفت اگر آن موضع از آنحضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن
نداشتند و اگر از ایشان بود بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند
ساعتی سر بزیر انداخت پس گفت ایشان را [illegible] دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم ببرادرم گفت آنحضرت
مهر زنهای خود را داده بود و مال بمن شد چنانچه حق تعالی فرموده است یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بحق
میراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم ببرادرم گفت حضرت رسول نه زن داشت در وقت
و مجموع زنها هشت یک از آنجا میرسید پس هر زنی یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد مگر
جا دو نیا ان بزرگ را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت میراث نمی باشد چون شد که عایشه
و حفصه میراث بردند چون سخن بآنجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید او را که خود رافضی است و برادری ندارد و آنچه در کتب
مبسوطه در [illegible] عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد شانزدهم در بیان مطاعن

از مطاعن عثمان است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها در این رساله
بیان مینماییم طعن اول آنکه اقارب کافر و منافق فاسق خود را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و والی مسلمانان کرد و
بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کرده اند چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کرد و انواع فسوق از
او صادر شد و مادرش [illegible] بود و ابن عبدالبر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که
روزی مست بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس رو بایشان کرد و گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار کنم
برسیبکم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این قصه از مشهورات و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث
و اهل اخبار و نیز گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا در شان
ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق او
بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگباران کردند و او را بمدینه آوردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را حد شرب
خمر زد اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هرچه خود [illegible] کرد و عبدالله بن
ابی سرح را [illegible] کرد چون مصریان از او شکوه کردند و [illegible] محمد بن ابی بکر را امیر کرده فرستاد و پنهان بعبدالله
نوشت که چون ایشان بنزد تو آیند سر و ریش بعضی از ایشان را بتراش و حبس کن و بعضی را بدار بکش اهل مصر نامه را گرفتند
و بمدینه برگشتند و باین سبب کشته شد طعن دوم آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرده بود
بکفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و آنحضرت در حیات خود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون
حضرت از دنیا رفت با قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در نفاق با یکدیگر داشتند عثمان آمد و شفاعت نمود که
او را رخصت دخول بمدینه بدهد و ابوبکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد بار دیگر استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه
شد او را و امثال او را باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هرچند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن
و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن کردند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این هم مخالفت حضرت رسول بود
و مخالفت سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و ابن اسود و واقدی و ابن عبدالبر و دیگران بطرق بسیار
روایت کرده اند طعن سیم آنکه ابوذر را که احادیث از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری او شک ندارند
و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکرر عثمان را از بدعتها و ظلمها که میکرد منع
طعن میکرد و در کوچه های مدینه میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد
و در آنجا نیز چون از معاویه بدعتها و ستمهای شدید بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیرالمؤمنین را روایت

میکرد و معویه بحیله میخواست او را عیال ذلیل کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشورانند معویه بعثمان
نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی بی نهالی
و ناهموار پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنیف باو موکل نمود و مقرر کرد
که شب و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون ابوذر پیر و ضعیف بود تا آنکه بمدینه رسید رانهایش
مجروح شد و گوشتها از آن بریخت و چون او را نزد عثمن آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او
و خویشان او از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمن تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید
زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته سخن گوی
که راستگوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا در بیان ابوذر
شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم میخواهد
جماعت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی گفت پس این آیه
خواند که مضمونش اینست اگر دروغ میگوید بگناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنچه که
شما را وعده میدهد بدرستیکه خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان لعین گفت خاک در دهانت
یا حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش
پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز او را طلبید و گفت از پیش ما برو
رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق بفرست گفت
میخواهی بروی نزد جماعتی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر فرست گفت نمیفرستم پس او را بربذه
فرستاد که در جاهلیت در آنجا بود تا او در آنجا بمیرد و در آن مکان صابرا و در آن غربت با صعوبت و مشقت بعبادت حق تعالی
مشغول بود تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود و فرموده بود
که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق
متولی غسل و نماز تو خواهند شد چون هنگام وفاتش شد کسی بغیر دختر او پیش او نبود دختر گفت ای پدر چگونه تنها با تو
قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از حاج عراق بتجهیز من خواهند آمد چون من فوت شوم جامه بر روی
من بپوش و برو بسر راه حاج چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بسر راه آمد قافله عراق رسید
و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر بایشان گفت همه محزون و گریان شدند

مسعود

و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که باو ظلم کرده و او را از مدینه
بیرون کرده و این یک سبب حرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در وقت بیرون کردن ابوذر
اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شد که بمشایعت او بیرون رفت و کسی که
با مثل ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شان او روایت کرده است که زیر آسمان و بر روی زمین از او
راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها
دارد و نسبت باهل بیت رسالت آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق
خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود که از اکابر صحابه میباشد و زیاده از شمار احادیث در فضایل او
نقل کرده اند وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکی آنکه بر ابوذر نماز کرده و دوم آنکه تازیانه بر او زد و دیگری
آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق کرداند او نداد او را آنقدر زدند که دو استخوان پهلو
شکست و بسه روز بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمن بعیادتش رفت و از او
پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا را گفت طبیب برایت بیاورم گفت طبیب
بیمارم کرده است گفت وظیفه ات که قطع کرده بودم باز برایت مقرر کنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی
شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت
از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمن بر او نماز نکند و اصل زدن عثمن بن مسعود را شهرستانی در کتاب
ملل و نحل و صاحب کتاب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت کرده اند و مشایخ [illegible]
تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است که از اصحاب کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است
بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت
رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت
مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او و بروایت دیگر از کف پاهای او تا نرمه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که این را
از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بهشت مشتاق است بسوی
علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه
نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه

اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من
و عمار تلخی بود من سخن درشت بوی گفتم عمار بشکایت بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد من نیز بخدمت
آنحضرت رفتم و شکایت کردم و با او مغلظت و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت
و گفت که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس
بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم در خشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده
از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت
دو خشت برمیداشت حضرت رسول او را باین حالت مشاهده کرد بدست مبارک خود خاک از او میریخت و میفرمود
بیچاره عمار خواهد خواند ایشان را بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم بسوی خدا
از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب کتاب روضة الاحباب
و غیر ایشان روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نموده فسوق و ظلمهای
عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون
باو داد و یک سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول است بخوان و ناملایم مگو و بحقیقت
بدانکه من خیرخواه توام پس غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را که از
حرکت افتاد پس خود برخاست و لگد چند بآلت بر شکم و اسافل اعضایش زد و آنقدر زد که علت فتق بهم رسانید
و بیهوش شد تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب
بهوش باز آمد وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضا اعثم کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر
بعثمن رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت
ترا گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت
بر گردنش زنید و از مدینه بیرون کنید بهمانجا که ابوذر بود و مادام زنده ام در مدینه نباشد عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی
ترکان و سگان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون رفت و عثمن عزم اخراج او کرد بنی مخزوم که از قوم عمار
بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفتند و گفتند عثمان عمار را زده و آزرده کرده ما تحمل کردیم اکنون
اراده اخراج او نموده و اگر این کار کند میترسیم که امر ناگواری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی
داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمن رفت و گفت در بعضی از کارها تأنی نمیکنی و سخن خیرخواهان

نمیشنوی بعضی از این ابوذر که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه اخراج بربذه نمودی تا در غربت مرد و
مسلمانان او را نه پسندیدند و حالا میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بدار عثمان
از این سخن در غضب شد و گفت اول ترا بیرون باید کرد که همه از تو ضایع میکنی حضرت فرمود ترا این قدرت نیست که این سخن گوئی
و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری امتحان کن تا بدانی دیگر سوگند که فساد عمار و غیر او همه از
و ایشان کنار نیستند کارهای بد میکنی که تاب نمی آورند و بزبان نمی آرند و خاموش نمی باید پس برخاست و بیرون رفت
که در این روایت تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم و ضرب واقع ساخت بکسی که حضرت رسالت
در حق او اینها گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و البته بجناب مرتضوی که حب او ایمان و بغض او
کفر و نفاق است آن سخنان گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبر خاصه و عامه ظاهر میشود آنست
که از جمله اسباب عداوت عثمن با عمار ولایت حضرت امیرالمؤمنین بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است
از ابن عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من بمن چکار دارند و از من چه میخواهند گفتم که نمیگوئی عمزاده من
و خالوزاده تو بیازارند گفت علی میگویم گفتم والله من از او نه رنجیده ام و نه چیزی شنیده ام گفت والله که از تو نیز [illegible]
و آنچه را بدیگران میگوید در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگوئید که بمن شنیدی گفت گفتم همانست که شنیدی گفت
با مظلومی که خبر داده و ظالمی که خود را بآن ظالم میکند عثمن گفت تو از دشمنان مائی و [illegible] خدا که اگر
رعایت بعضی از امور نباشد ترا ادب کنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار گفت اما دوستی علی من از آن عهدی بخیزم
و اما ادب کردن و بجهت بی ادبی من بر تو جهت خادم و من تابع سنتم عثمن گفت والله که تو از اعوان و انصار و شرار یاغیان
خیری عمار گفت من خلاف این از حضرت رسالت شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو اسدی و دیگری
نبود من سینه و گردن و روی مبارک او را بوسیدم فرمود بتحقیق که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم
و بتحقیق که تو از اعوان خیری و ما ضامن شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت
و گفت یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدا تغییر ده هر که تغییر داد و این حکایت از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم
عثمن ایذای عمار چند بار و نفرین عمار سه بار و لعنت شمردن فضائل حضرت امیرالمؤمنین را دادن و اهل شر گفتن آنحضرت
و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر است و اگر راست گفت بیقین کفر زیرا که معلوم است
که آنحضرت با مؤمن و مسلم البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض و عداوت او با آنحضرت که از کلام خودش مستفاد است عین نفاق
و کفر است طعن ششم آنکه خمس که مخصوص اهل بیت است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را بداماد و اقارب خود

زیاده از صد و اند از دادن جمله بیچاره کس که دختر خود را بایشان داد چهارصد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان
شصت هزار تومان است و از مال او بقیه بر آن سه هزار دینار داد و بروایت کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی
تومان باشد باو داد و بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان میگفت که ابوبکر و عمر از این مال بخویشان
خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه های اهل
و اولاد خود قسمت کرد و روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آوردند همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن ابی العاص
والی زکوة قضاعه کرد و چون سیصد هزار درهم رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعد بن العاص داد و مردم طعن و ملامت
نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلید های بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن
بیت المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است
که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم خازن بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار درهم بدهد
از جمعی که رفیق او بوده اند صد هزار بدهد او نوشته رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هر چه بگوئیم
بکن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلید ها اموال را آورد و بر منبر انداخت و
بروایت دیگر در پیش او انداخت و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلید ها را بنابل غلام خود داد
و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبدالله
ارقم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کن عبدالله گفت مرا باین مال حاجتی نیست و من برای آنکه
عثمان مزد بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا قسم که اگر این از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست که مزد
سیصد هزار درهم باشد و اگر از مال عثمانست نمیخواهم که نقصان باو برسانم که او بیت المال را بهر که خواهد ببخشد
حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب
روشنی میداد مثل مشعل آتش شعاع میداد عمر بخازن بیت المال گفت این را میان مسلمانان قسمت کن که گمان
دارم بسبب آن فتنه عظیمی میان مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را چه نحو میان مسلمانان میتوان قسمت
کرد و کسی نیست که تواند این را بقیمتش بخرد که این بخرد شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی
اینقدر قدرت بهم رسد که تواند این را بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد و عثمان
او را بخزانه خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد که از عثمان برای
چیزی بگیرد و مرد او جمال الخطابات نه و الله هرگز شفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد

کشتن عثمان سه روز از و ماند و بعضی چنان ذکر کرده اند که از ثمن ترکه او بمیراث هشتاد هزار دینار رسید که مجموع ترکه
دویست و چهل و نه هزار دینار است یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که بمبلغ اغلب تقریبا نزدیک یا نود و نه تومان
باشد و در این اخبار روایت بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصا
خمس ذوی القربی اینقدر از برای خود و اقارب خود تقلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف نماید و شیوع
و زینت کند و فقرا و مساکین در مسغبت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد با آنکه خلافت
از شرایط کرده اول با او اقرار کردند که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا او بدعت کرد اما
بنحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و چنان در آنچه فی الجمله رعایت میکرد و خود کم صرف مینمود و عثمان
رسوائی را بحدی رسانید که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم
آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و بر اینکه عثمانی بود و دشمن امیرالمؤمنین و چون خواست مناقب اهل
بیت و مثالب اعدای ایشان را از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین
بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از
حضرت امیر قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود که کسی
مس نمیکند این مصحف را مگر مطهران از فرزندان من و ظاهر نمیشود تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بخواند بر عمل
نمودن بان بدایره و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله
مسعود و دیگران داشتند بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند که جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را از آنها
اطلاع بهم نرسد و یک سبب سوزانیدن ابن مسعود و اهانت او این بود که وی تمکین نکرد که مصحف خود را بایشان بدهد با آنکه بخشت
و اهانت او کردند و سوزانیدند و مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمانست نسخه ایست که از آن
برداشته اند و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا الحراق المصحف یعنی بکشید سوزاننده مصحفها را و این
عمل از چند جهت متضمن طعن و استحقاق لعن است اول آنکه کلام حق تعالی را ضایع کرد و آن کفر است چنانکه فرموده است
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از کتاب ایمان می آورید و ببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما
که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت برمیگردید بسوی بدترین عذاب و این صادق است حال آن
بدمال که در دنیا بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا اگر اهانت آن نزول بعضی از آیات که نحو

باین موجب حبط اعمال است چنانچه حق تعالی فرموده است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب
آنست که کراهت داشتند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشان را دویم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی
و مصحف نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیمتر از این نمیباشد که سوزانیدن نمیباشد سیم آنکه
ترجیح قرائت زید بن ثابت بر جمله قراء قرآن ترجیح مرجوح و متضمن رد قول حضرت رسول است اما آنکه متضمن رد قول
حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت
رسول منع نمیکرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که
جبرئیل قرآن را بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم و او زیاد میکرد تا بهفت حرف رسید
و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده
که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا که سوره فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را حروف بسیار
خواند که من از حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام نماز
باز گفت پس ردای او را در گردنش پیچیدم و گفتم که این قرائت که خواندی از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ
گفتی من از رسول خدا بنحوی دیگر شنیدم پس او را کشیدم بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سوره فرقان از این شنیدم که
میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود رها کن او را پس با هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که
من از او شنیده بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود
که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن و ترمذی
گفته است این حدیث صحیحی است و ایضا در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را
روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این مضامین روایت کرده اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس
جمع کردن همه بر یک قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان و بدعت در دین است
و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره است و آن باطل است زیرا که ملتفت قرآن اختلافات که میخوانند مصحف عثمان
بود که هفت مصحف نوشت که یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون رسم الخط
نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرائت در مصحف عثمان بهم رسید
و اختلافی که در ایشان وارد شده تبدیل تواتر نموده اند مصنف کتاب نشر که امام قراء و مقتدای ایشانست تصریح
نموده است بآنکه این سبعه از سبعه در حروف نیست که در روایت وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از

جهال این توهم کرده اند و با آنکه اینها اعتبار ایشان الزام میشماند باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است و
تمسک نکرده اند کرد و از احادیث ائمه ما ظاهر میشود که قرآن بر حرف واحد است و از نزد خدای واحد نازل شده است و آن
مصحفی است که حضرت امیرالمؤمنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان موضوع است و آنها را وضع کرده اند
از برای آنکه شاید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار زیاده و نقصان داشته باشند و با آنکه مراد از آنها ابیات که
چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود بنحو فرموده باشد که آنچه میدانستند از آیات و سوره در نماز و غیر آن بخوانند و اما
ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه ابن مسعود و متابعت قرائت او ارجح است از زید بلکه
و کند بر آنکه متابعت قرائت او واجب و ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا بابن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم
مولای ابی حذیفه را فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را تازه بخواند بروشی که نازل شده است بقرائت ابن ام عبد
یعنی ابن مسعود را از ابو وایل روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من هفتاد و چند سوره از دهان
و بهترین ایشان نیستم در کتاب خدا هیچ آیه و سوره نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و ابو وایل گفت نشنیدم کسی
این سخن را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرائت
قرائت را میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت آخر است جبرئیل هر سال یکمرتبه قرآن را بر رسول
خدا عرض میکرد و در سالی که از دنیا رفت دو مرتبه بر او عرض کرد و در آن وقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه نسخ
یافت و آنچه تغییر شد از قرآن و ایضا روایت کرده است که از علی سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن را خواند و سنت
دانست و همین است از برای او و از شقیق روایت کرده است از ابو وایل که چون امر کرد عثمان در مصحفها آنچه امر کرد عبدالله
مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنند مرا که قرائت بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست او
است من از دهان حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آن وقت کاکلی داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از
قرآن نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچکس داناتر بقرآن از من بکتاب خدا و اگر بدانم
کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا که شترها باو میرسانید البته بنزد او میرفتم پس شقیق گفت از گفتار خود
گفت من بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقه های اصحاب رسول در میان آنها داخل شدم و نشنیدم کسی رد
این قول بر او بکند و در جامع الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود که این
روایت صحیحه ایشان است در فضل او و در بلند قرآن از او وارد شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قرائت زید

که غیر این فضایل را در حق او روایت نکرده‌اند و صفت او را روایت کرده‌اند تفضیل مفضول و ضلالت قول رسول و
چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم می‌شود
که باعث بر ترجیح مصحف زید عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را نتواند بپوشد و کم کرده
و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب بود و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان
امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم مطاعنست
آنکه اکابر صحابه که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان معدول بوده و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند
تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بظلم و کفرش دادند مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده‌اند که میگفت
که سه آیه در قرآن گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات اینست و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که ایشان
فاسقانند و در جای دیگر فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است
و ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم نداشت سوای کافر تا اینکه معویه والی شد
و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید
روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان
او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را
کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم
کار او آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت یا مؤمنی بود که ایمانش افضل از مؤمنانست که بیت المال بر یکدیگر قسمت
کرد و ایضا حذیفه گفت هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه
جمعی که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت به سه وجه مال خدا را
اسباب زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محاربان خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد
و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت و گفت هنوز پیراهن کهنه نشده است و تو دین آنحضرت را کهنه
کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه ساکن بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر بلاد که بمدینه آمده بودند
اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند مگر چند
نفر قلیلی که در آن ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس ایشان که خلافت ابوبکر را باجماع اثبات میکنند باید قایل

شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفران یا فسق کبیره که موجب قتل باشد معلوم است که هر دو منافی
استحقاق خلافت‌اند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر اینها
در آن اجماع داخل بودند و کثرت اینها علی الخلاف الاقوال ده هزار یا بیست و پنج هزار کس بودند که بهر حال
اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند
یا ترک اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعثم و سایر کتب ایشان مسطور است که با آنکه
بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر المؤمنین بخون عثمان بهانه کرده علم بر هم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان
کردند عایشه اراده حج کرد و هر چند مروان العاص گو کرد که حج را تاخیر کن و مردم را از این کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست
میدارم که عثمان در میان جوالی باشد و او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بسبیل مذمت یعنی
ریش دراز احمق یا پیر کفتار یا تشبیه میکردند او را بیهودی و صاحب نهایه و سایر مورخان و لغویان روایت کرده‌اند
که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا او را
بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را
تحریص و ترغیب مینمود عایشه بود و چون معویه را دید و طلب کرد گفت تا او لعنت خدا مینمود خدا هم لعنت او
مینمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی عاقبت
نکند و اینجا مورد همان مثل است که ویل لمن کفره نمرود و مثل ابوذر و عمار و سایر صحابه در این اجماع بوده‌اند
حضرت امیر المؤمنین چنانچه سابقا از السنن ابجا بیعت نکرد مکرر بعد از شتماء و انهم یجبر دی اکراه و لعلها یقولها
از سنیان فتوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و گفت قتله الله و انا معه
یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق نمودند بر قتل عثمان و مباشر قتل او بودند
همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع بر خلافت امیر المؤمنین کردند و با او بیعت نمودند و سنیان الحق
باین اجماع خلیفه واجب الاطاعه میدانند پس اجماع عثمان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل
بر چند طعن است و برای اختصار با یکدیگر ضم کردیم طعن نهم شهادت حضرت امیر المؤمنین که ملازم حق
و قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او چنانچه خطبه شقشقیه و
سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر همه آنها موجب تطویل است
و ایضا شهادت آنحضرت باباحت قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوت و فسق که فعل و لعنا

بادعای اجماع بیعت چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است که بعد از کشتن عثمان حضرت فرمود خوشم نیامد
و بدم نیامد و ایضا پرسیدند که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی گفت نه و ابن ابی الحدید
نقل بسیاری از این اخبار کرده است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی از آن هیچیک ننمود و خونش
در پیش او مباح بود و مباح بودن خون او دلیلیست بر کفر او یا ظلم و فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی
نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آن جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب
فتنهای بسیار و سبب ارتداد و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان
و ظاهر است هر گاه قتل یک کافر مستلزم اینهمه فتنه و کفر و قتل چندین هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود
پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطعست بر آنکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبه از کثرت
و شدت و طغیان رسیده بود که با اینهمه فتنه و آشوب راضی میشود بلکه زیاده از مضایقه نداشتن اظهار
سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان
و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود طلع طالع و لمع لامع
و لاح لائح و اعتدل مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما و انتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر و انما
الائمه قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنه الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم
و انکروه یعنی آفتابی بخلافت از افق ولایت طالع گردید و قمر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک
وصایت درخشید و اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل و راست گردید و حق تعالی قومی را بقومی
بدل نمود و روزی را بروز دیگر بدل نمود و ما منتظر تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط
منتظر باران رحمت میباشند و امامان و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا بامور
خلق او و شناسندگانند موکل بر بندگان او داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد بامامت و داخل
جهنم نمیشود مگر کسی که منکر ایشان و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که
مراد آنحضرت از فقره اول انتقال خلافت با آنحضرت و از فقره چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره
پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او و بعد از آن گفته است اگر گویند با وجود
آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود این بهجت و سرور و خوشحالی از خلافت چه بود جواب گوییم که طلاق آنچه
و اعتبار آن نه دنیوی بود و سرور از جهت اقامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود بعد از آن گفته است

آیا جایز است بمذهب معتزله که علی منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط و این صریح مذهب شیعه است
جواب گوییم انتظار تغییر کیفیت نه انتظار قتل پس تواند بود که منتظر عزل و خلعش باشد بسبب احداثی که کرده بود و
این موافق مذهب اصحاب ماست لیکن کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام موافق مذهب ابن ابی الحدید نیست و اعتراف
نموده ملا رشید که آنحضرت شاد و خوشحال بوده‌اند از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او و نقل کرده‌اند که در زمان
امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که هر کس محبت و بغض علی بن ابیطالب را
چه جوی باشد سبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر را راضی داشته کی این حکم کند
نموده محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که
بعثمان که علی مرتضی فتوی بخون او داد هم را پر بوشنه او خوش باد و محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه کثرت
عصیان عثمان بحدی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و نماز بر او نکردند چنانچه
مداینی در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود
ذکر کرده‌اند که بعد از کشتن سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداختند و مردم را از نماز و دفن او منع
مینمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از اسلاف و نسل او و دایه دیگر که فرکند مردم مطلع شدند و نعش را سنگ
باران کردند و بعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند
و در مقبره یهودان دفن کردند و گفته‌اند او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت امیر المؤمنین و احدی از صحابه
کبار و مسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی او و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود که دیواری
در میان گورستان مسلمانان بود برداشتند و با امر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل
بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود که عثمان را
دفن کردند و حال آنکه سه روز بود تا او را در مزبله انداختند و سگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشتند
بر روی تخته در یک کوچک گذاشتند که پایش از او گذشته بود و سرش بر روی او میجنبید و بروایت دیگر بر تخته
میخورد و طق طق میکرد و حکیم بن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز کرد و معلوم است که آنحضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه
او را از اهل مسلمانان نمیدانستند که از نماز او تخلف میکردند و سه روز جسد او را گذاشتند که در مزبله
و یک یک و گربه او را بخورند و هر که اندک انصافی داشته باشد میداند که جمع کردن میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین و خلافت عثمان
و این دو قضیه البته متضمن قدح یکی از ایشان است و خلافت و جلالت امیر المؤمنین مسلم علیست پس اعتقاد

بخلاف عثمان و خلافت اینها که خلافت عمر متفرع بر خلافت اینهاست و روایت و چون امیر المؤمنین در ایام
عثمان داخل ابو ذر انقلاب مصادمه و انکار و لعن او میفرمود و در قتل و ترک عثمان و در فن عثمان که با اعتقاد ایشان
آنحضرت دعث او بود مداهنه و مساهله میفرمود و در کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی که از
اکابر علمای عامه است روزی بتقلید حضرت امیر المؤمنین گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی هر چه میپرسید
از من هر چه میخواهید بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سؤال کرد که میگویند سلمان در مداین فوت شد
و علی از مدینه که بکجا رفت در یکشب آمد و او را تجهیز فرمود و برگشت گفت چنین روایت کرده اند گفت عثمان
در مدینه کشته شد و سه روز در مزبله افتاده بود و علی در مدینه حاضر بود و بر او نماز نکرد گفت راست است
زن گفت پس بر یکی خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمده لعنت بر تو و اگر با اذن او بیرون
آمده لعنت بر او زن گفت عایشه با اذن حضرت رسول بجنگ علی از خانه بیرون آمد یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم
و ساکت شد بدانکه بدعتها و قبایح اعمال و اقوال عثمان زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها داشته باشد
و در کتب مبسوطه مذکور است و اکثر آنها در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شد از برای منصف کافیست
و ابن ابی الحدید بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان
بعضی از این بدعتها را کرده که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا میکنیم که اینها بمرتبه فسق نرسید و باعث
حبط ثواب او نشد و از جمله گناهان صغیره مکفره بوده اند زیرا که ما میدانیم که او مرد بدعت و از اهل بهشت است
به سه وجه اول آنکه او از اهل بدرست و رسول خدا فرموده که خدا مطلع است بر اهل بدر پس گفت هر چه خواهید بکنید
گناهان شما آمرزیدم و عثمان اگر چه در بدر حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند
و حضرت رسول ضامن حصه غنیمت او شد و اجر او دوم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود که خدا از ایشان راضی شد
زیرا که فرموده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و او اگر چه در بیعت حاضر نبود و لیکن
حضرت رسول او را برسالت بسوی کفار قریش فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که آنچه مذکور شد
کرده اند گفته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت برای گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است
من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر است از دست
راست عثمان است سیم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده است از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت
میکند بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت میکند بر آنکه او فاسق

و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالاً و
تفصیلاً بدانکه بنای این وجوه بر اخباری چند است که خود وضع کرده اند و خود منفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور
شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشد و هر دو روایت کرده باشند چنانچه مکرر دانسته و
که خصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و معارض روایت ایشان که بخاری روایت کرده است ناصبی چند از
عبدالله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و با حجاج
کافر فاسق بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را امیر المؤمنین در روز جمل تکذیب نمود چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه
در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو و فوج فوجه اهل عالم از اصحاب محمد و عایشه بنت ابی بکر
که اصحاب جمل را لعن کرده رسول خدا و خایب نامیده است کسی که افترا کند پس آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال
آنکه ما اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده
حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او
شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرده در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که دروغ بر حضرت بسته حضرت
فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد
الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه نفر شمردی دهم
کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من ببهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و
قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود گمان ندارم والله یقین
میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از اینها که نام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل
درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل کند آن سنگ را از سر آن چاه بر
میدارد شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بدست تو
بریزد و اگر شنیده باشم خدا ظفر دهد مرا بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را زود بسوی جهنم فرستد پس زبیر برگشت بسوی
اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو از
عشره اند و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه براهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلاً
که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او بهشت است زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و شکی نیست در اینکه

اکثر عشره مبشره معصوم نبودند و باتفاق از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابو بکر
در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را ذکر نکرد و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتی که او را محصور
داشته قتل او داشتند در مناقب خود این را بمردم میشمرد چرا متمسک باین خبر نشد و اینها کل اسلام میدانستند از برای او نفع بود
از خبرهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود چه احتمال دارد که کار بمهاجران جرات بر قتل او کنند
چون ایشان خصوصا حضرت سید اوصیا راضی میشد که مردی که یقین دانند که از اهل بهشت است بانداز
در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و جمع انصار و مهاجر او را ضامن ایشان بحث نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم
می آید که طلحه و زبیر باتفاق حلال میدانستند قتل او را و ایضا لازم می آید که اکثر عسکر طلحه در روز جمل کافر باشند
که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت
بود می بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه میپرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرده یا نه و ایضا میگوئیم
که روایت اهل بدر را اصول است بر ظاهر آن چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که رخصت عام با ایشان داده اند در
معصیت شامل گناهان گذشته و آینده است یا تجویز و تخصیص در آن میرود و بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل
بدر ساقط باشد و رخصت داده باشد ایشان را در ارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل مؤدی
بکفر هم باشد مانند استخفاف مصحف مجید و این مخالف اجماع و ضروری دین است و کسی دعوای عصمت در اهل بدر
نکرده است مگر در امیر المؤمنین و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب گناهان میشدند پس اعلام ایشان بعموم چنین
مغفرتی اغرای ایشان است بر قبیح و قبح آن بمرتبه ای است که محتاج بیان نیست و بنا بر ثانی که تجویز و تخصیص در آن رود
یا تخصیص بکند رخصت را ببعضها و تعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته و آینده و لیکن با آنکه مخالف
اجماع است فایده با ایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است
یا تخصیص نماید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان در بدر و طلب
رضا از ایشان بسبب اعمال شایسته ایشان باشد که از برای ایشان میکنند و اینها همه بر تقدیر است که تسلیم کنیم که عثمان از
اهل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک به بیعت رضوان
بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال بان مدخولست به چند وجه اول آنکه حق
معلق کرده است رضا را بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است و احادیث بسیار
از اهل بیت در ضلالت و نفاق خلفای ثلثه وارد شده دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق

خصوصا آنکه در این آیه بعد از این و سه چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاص میکند زیرا که فرموده
بعد از این که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل کرد و ثواب داد ایشان را
فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلافاصله فتح خیبر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند
و غضب آمد رسول خدا را و حضرت امیر المؤمنین را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است
بحکم آیه و اینها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم نیست این جواب را
بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را لازم
است که تحقیق راضی شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا آنکه بیعت کردند با تو
در زیر درخت و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد شد تا وقت موت ایشان و از ایشان
که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان سوای مشهور هزار و پانصد یا هزار و
سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی را داشته باشد
و یکروز کار خوبی بکند و آقا با او بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار را کردی و در روزی دیگر نافرمانی عظیمی بکند
و آزار و غضب شود و او را تادیب و تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا
آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه با یک فاصله واقع شده است صریحست در آنکه قبول این بیعت مشروط
بموافات است و ممکنست که این بیعت را بهم زنند زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی بدرستی
که آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا بالای دست ایشانست پس هر که نقض کند این بیعت را پس
نقض نمیکند مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند با آنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود
خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد و رضای خدا وقتی شامل حال
ایشان میشود که امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن ستمها بر
اهل بیت کردند و یاوری او را شهید کردند و با این اعمال قبیحه حکم این بیعت چگونه شامل حال ایشان شود
این مطلب را اینک تسلی گذاردیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه هست که
ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس اینها زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله
بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و هم چنین مطاعن معاویه

وطلحه و زبیر و عایشه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله این کتاب و سایر کتب اصحاب [illegible]

مقصد هفتم در بیان امامت سایر ائمه صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین را بعد از حضرت رسالت خلیفه دانند و امامیه اثنی عشریه بر کسی اطلاق میکنند که همه ائمه تا مهدی را امام و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی بن ابی طالب و بعد از آن امام حسن را و بعد از آن امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری و بعد از او حجة بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت مهدی را زنده و غایب از نظر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد شد و در فتح جمیع بلاد خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه اینست لیکن زیدیه و اسمعیلیه اند و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند باین معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد بن شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد [illegible] مثل کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین را خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است والحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بعد از رسالت امام میدانند و بعضی این سه خلیفه را باطل نمیدانند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او نماز کردند و ایشان چند فرقه اند و بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را پنهان کرد و اظهار فوت او کرد و بعد از حضرت امام قایل بزنده بودن و بامامت او و اولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بطرف شد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقها بعد از این در دام ملاحده شد و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این زمان پنهان هستند و مثل ناوسیه که میگفتند که حضرت صادق نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل فطحیه بعد از حضرت صادق عبد الله افطح پسر آن حضرت را

کرد ظاهر و باطن هر دو محبوب بوده و بامامت او مشغول شده امام میدانسته اند و بعد از آن امام موسی را امام میدانسته اند عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق زنده بود فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی است و بامامان بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقه [illegible] نقل کرده اند و بالجمله این فرقها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت است بغیر از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرقه همه منقرض و مستاصل گشته اند بغیر از غلات نمانده اند قایلان بامامت محمد پسر حضرت رضا و قایلان بامامت حضرت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال ایشان اما باطل بودن مذهبهایی که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون کسی که بیان تکلیف الهی از برای ایشان بکند و مکلف معلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و از عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت میباید باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ما عدای مذاهب موجوده و اما اثبات امامت ائمه اثنی عشر و ابطال سایر مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است و آن دو قسم است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است مادام که دوازده مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است آنرا و که گفت با پدرم رفتم نزد رسول خدا پس شنیدم که میگفت که پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود همه از قریش اند و باسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و [illegible] الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات است که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این دین قایم و برپا است تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا از صحیح مسلم از عامر بن سعد بن وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه حدیث اینست که بیرون می آیند دروغگویان چند نزدیک قیامت و در کتب معتبر ایشان

محمد بن سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیده اید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبد الله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من دوازده خلیفه خواهند و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت بابی الطفیل که دوازده خلیفه شمار کن بعد هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود و ایضا مروی است که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهند بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و برین مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هارون الرشید مرا خبر داد از پدران خود از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور مکروه و شدت عظیم روی خواهد داد پس مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را یک شب باصلاح خواهد آورد پس زمین را پر از عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنی عشر آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب این عدد از خلفای و دوازده امام و خصوصا که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشد نیستند مگر فرقه حقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته اند که این احادیث را موافق مذهب خود کنند گفته است که خلفای اثنی عشر سه خلیفه اول امیر المؤمنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این در توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت شرح بیان اینها

بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضا ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشان است و بعضی صریح است تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است که فاذا انقضوا ماجت الارض باهلها یعنی چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج می آید و نظام عالم بر طرف شود و بعضی صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقی باشد پس معلوم شد که این تاویلها فایده از برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافی اند دوم احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحد بیدینند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بمجتهدین اند و باعتقاد ایشان هر فاطمی نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که امثال ایشان دعوای امامت آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان با کتاب خدا و حال آنکه اکثر ایشان جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابو حنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است و آن ملکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه میشوند و اینرا امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق سب میکنند و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث اهل بیت وارد شده است که زیدیه بدترند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ما عداوت نمیکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند سیم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیاء روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در بهشت عدن که خدا او را بدست خود غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیای از فرزندان او را بعد از من که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی نصیب ایشان نموده است پس وای بر جماعتی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و در قیامت من در حق ایشان [illegible] شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت دل و میوه دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده منست و امامان از اولاد او امینان پروردگار منند و ریسمانی

کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود
بدرک اسفل واصل گردد و از این باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمودیم
واما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر المؤمنین ثابت شد نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت
امام حسین و همچنین نص هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان
امامیه که در هر عصری چند هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود
ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی
با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار داشته و مینموده اند که اگر غرض
ایشان دنیا بود بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزیز و مکرم باشند
با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند و نهایت احتراز از کذب مینموده اند و هر که با این تواتر
وجهات ملاحظه این دولت نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در کتب معتبره شیعه احادیث
دوازده امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اعجاز و صفات و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر
داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او و کتبی که مشتمل بر این احادیث است از زمان حضرت
امام زین العابدین تا زمان قائم میان شیعه و سنی معروف و مشهور و مضبوط بوده پس در این احادیث راه
شک و شبهه نیست طریق دوم افضلیت است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه ما افضل بوده اند از جمیع
اهل عصر خود خصوصا خلفائی که غصب حق ایشان کرده اند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل و مناقب
و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقایق و وقایع همه علما و فقها بایشان رجوع
مینموده اند و فخر ایشان را بحث و متبع میدانسته و از ایشان در صواب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث
عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسنین زیاده از آنست که احصا توان نمود
و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا
حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست
دار و ایضا هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من اینها را دوست
میدارم تو ایشان را دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول

خدا امام حسین را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی گفت نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکو سوار است
و ایضا از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول پرسیدم که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو
محبوب تراند فرمود حسن و حسین و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسرم را چون می آمدند ایشان را میبوئید
و در بر میگرفت و بخود میچسبانید و ایضا از صحیح ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که با رسول خدا بودم بپاره ای از
روز و با من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه و گفت
کودکم اینجاست یعنی امام حسن پس دیدم که بیرون آمد و ببوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که
دوست دارد او را و از صحیح بخاری و مسلم نیز اینمضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول آمد بخانه
فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تسبیحی بسته بود پس چون حضرت او را دید دستها را
گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را دوست میدارم پس او را دوست دار و هر که او را دوست دارد دوست
دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچکس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضا
از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی از برای حاجتی بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی
بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست اینکه
در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر روی رانها خوابیده اند پس گفت اینها دو پسر
من اند و دو پسر دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست
میدارد و ایضا از صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از منست و من از حسینم
خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است
که سبط در فرزندانست بمنزله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی گویا که یکی از پیغمبرانست و در نهایه
لغت باز همین حدیث نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است
که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط رسول اند پس گفته است یعنی دو طایفه اند و دو قطعه اند
از آنحضرت و ایضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین دو بهترین
جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از عبدالله بن عمر پرسید
از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی گفت از مردم عراقم گفت نظر کنید باینمرد که سوال میکند

از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و من شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادرش که ایشان دو گل بوستان
منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر جوانان اهل بهشتند و ایضا از صحیح نسائی روایت کرده است از عبدالله
بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین بر دوش داشت پس
پیغمبر ایشان را پیش آورد او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد پدرم گفت که من
سر برداشتم دیدم کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند
یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان کردیم که امری حادث شده یا آنکه وحی نازل شده فرمود که اینها نبود
لیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و ایضا از بخاری و
ابو داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابو بکره گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام
حسن بر پهلویش بود و گاهی نگاه بمردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید که خدا
بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه تر
نبود برسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضیلت ایشان زیاده از حد و احصاست و آیه که در شان نزول
آیه تطهیر و مباهله و غیر اینها در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها مثبت امامت ایشان خصوص احادیث محبت
خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت از راه ثواب و شریعت بود چنانچه
مکرر بیان شد و هر گاه ایشان محبوب خدا و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید در قرب نزد حق تعالی و
در کمالات از همه امت زیاده باشند سوای امیر المؤمنین که بدلایل خارجه افضلیت او معلوم شد و در تتمه این احادیث
در بسیاری از روایت مذکور است که و ابوهما خیر منهما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس او خواهد بود بخلافت
است از جمیع خلق خصوصا از آن منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را
در سوال منتهی لعنت کرده بود و ایضا کسی که دوستی آن مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت صرف او را
باشد و هر گاه او را دوست بکناهی نکرده باشد و الاعلاوت او از جهت آنکه معصیت ولی خواهد بود و ایضا کسی که
اختصاص بحضرت رسول داشته باشد که فرماید که آن معصیت ولی خواهد و ایضا کسی که اختصاص بحضرت رسول
داشته باشد که فرماید که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیا بوده اند
اولویت بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیلست بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه
الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشد که جوانان از دنیا رفته

باشند این خطا است زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه با بسیار عامی ثابت میشود نیز
که بسیاری از پیغمبران جوان مانند حضرت یحیی جوان از دنیا رفته اند و هر گاه افضل باشند از ایشان البته معصوم و مقتدا و
پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهترند از جمیع اهل بهشت که در سن
جوانی باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم
مطلب ما ثابت است زیرا که هر گاه ایشان در سن شباب بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت
بوجه اتم ثابت میشود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند
حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشتند غافل از آنکه در بهشت پیر نمیباشد و ان احتمالات دیگر
باطلست چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف که خود منفرد بنقل آن در ترمذی نقل کرده اند که متقدم است ابن
بابویه نقل کرده و شامیر المؤمنین مناقب مناقشات در حدیث سید اشباب اهل الجنة که عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا مناقبات دارد باروایتی که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول
فرمود که ما فرزندان عبد المطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشتیم من و علی و جعفر دو پسر ابو طالب و حمزه و حسن
و حسین و مهدی علیهما السلام اگر گویند مراد آنست که ایشان بهترند از جماعتی از اهل بهشت که در اوقات در سن
کهولت بوده اند با آنکه بسیار دیده است نفی ما از ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در اوقات
در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و مثل این حدیث است که انا مدینة
العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که عمر سقفها غافل از آنکه شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول
دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نهایت قرب و منزلت او میکند تا بر وجهی که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت
که در آن تخفیف مطلوب نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش رنجیده گردد و اگر هر یک از اینها برای
اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم میشود رتبه افضلیت که مخصوص ایشان بوده و اهل
عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس الیق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول
عقلا قبیح است طریق سیم عصمت است و بیان آن کرد براهین عقلیه و نقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم
هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قایل بوجوب عصمت امام و عصمت همه ائمه که خود دعوی میکنند نیستند پس همه آن مذاهب
باطل و مذهب اثنا عشریه حق است طریق چهارم معجزات و از هر یک از ائمه ما معجزات بحد احصا صادر شده و در میان
شیعه متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول

مهمه و ملا جامی در شواهد النبوه و دیگران از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و انها را کرامات نام کرده اند
حتی بدست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که بان شفاعت و نیابت ایشان ثابت میشد
وجه پنجم اجماع است و بیان آن انست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که در میان است
و ان مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص و علم عصمت و علم معجزه و علم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این
طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوای امامت ایشان میکنند نیستند و طوایفی که قایل باین
امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت با اثنی عشریه شریکند لیکن اصل امامت ایشان بالاجماع ثابت
و دعوای وقف و غیبت و حیات که مخصوص است بایشان بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثنی عشر من
ایشان و بثبوت موت ایشان باطل است و طرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته
باشد و خود را از تعصب خلاص کند و طالب حق باشد و در انها تامل کند البته هدایت مییابد **اول** علومی که از ایشان
در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از ایشان بر طایفه علم از انها ممتاز اند و جمیع انها در ائمه ایشان جمع شده
چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رجوع بحضرت امیر المومنین کرده اند و همه از انحضرت اخذ کرده اند و
کسی از اهل علم و فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین که
ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود مردم بخود راه نمیدادند آنچه
علوم که از انحضرت منقول گردیده ادعیه که از انحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه
شبیه است و معلوم است که بالهام الهی و زبان معجز بیان او جاری گردیده و باین سبب از انجیل اهل بیت و زبور
ال محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه انحضرت جمع کرده ام و شک نیست که
اگر انها نبود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و اداب حسنه و کلمات جلیله و مواعظ بالغه
انحضرت که کتب خاصه و عامه بانها زینت یافته برای ارباب حال و طالبان زهد و ریاضت و کمال سرمشق است
کم بان اکتفا میتوان نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع که اواخر زمان بنی امیه و
اوایل دولت بنی عباس بود از ان دو بزرگوار انقدر از مسایل حلال و حرام و علم تفسیر کلام و قصص انبیا و سیر و
تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر انها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و مصنفان شیعه در طوایف عالم
منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای شیعه
از حضرت صادق ع روایت کرده اند و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید

که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان
نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما و قضاة ایشان هر گاه در مسئله عاجز میشدند رجوع
بمحمد بن مسلم و امثال او از اصحاب انحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب انحضرت است و در طاق
کوفه دکانی بود ذات انقدر از علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات عاجز میکرد که مخالفان او را شیطان
الطاق مینامند و شیعیان او را مومن الطاق مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم
و زراره و امثال ایشان در فنون علوم و خصوص شاهین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس
خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی ع نیز در نشر
علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا ع در مدت قلیلی که در خراسان بود
انقدر علوم و اثار از انحضرت منتشر شد که کتابهای معتبره در این باب جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع
کرد که با انحضرت مناظره کنند شاید عجز انحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت انحضرت کردند
و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی ع در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش بحج رفت و
اکثر شیعیان از اطراف بحج امدند که بخدمت انحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز قریب
سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از او پرسیدند جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر
علمای ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت انحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام
حسن عسکری ع بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اکثر مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث از ایشان
کمتر واقع شده است اما هر سال از عراق بلکه از جمیع بلاد شیعیان بایشان میرسید و جواب انها را مینوشتند و مسایلی که بر خلفا
مشتبه بود بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشان را بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی نشنیده
که ایشان این علوم را از علمای مخالفین یا از پدران ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را
ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشد و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشانست
و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنی است
که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بان نکرده اند که مستحق امامت باشند
و این معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه حضرت رسالت این بود که علوم اولین و اخرین و قصص
انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخواند یا از کسی بشنوند **دویم** آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بطهارت و عدالت

ایشان و هیچکس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند بفسق و عیبی با ایشان نسبت دهد با آن سعیی که دشمنان
ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در حط رتبه ایشان مینمودند و هرکه طعن در عدالت ایشان میکرد مقرب
خود میگردانیدند و کسی که گمان ولایت و محبت ایشان باو میبردند او را میکشتند و محروم میگردانیدند بلکه در مقام
قتل و استیصال او بر میامدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامت که عالیترین مرتبه هست بایشان دارند و شیعیان
ایشان در بلاد منتشر گردیده اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و ذلات از برای ایشان میکنند حتی
آنکه غالیان بعلت غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی
اعتقاد بپیغمبری و بعضی اعتقاد خدایی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حاسدان نتوانستند افترایی
در حق ایشان کردن یا نسبت معصیتی و خطایی بایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که
کسی که اندک منزلت و رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمیماند و البته عیبی چند
از برای او اثبات میکنند و امری چند در حق او افترا میکنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند
پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی زبان دشمنان ایشان را از ایشان بسته است و رتبه ایشان را در میان
دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده است که کسی را یارای تهمتی و افترایی در حق ایشان نماند **سیم** آنکه جمیع فرق
اسلام خواه انها که ایشان را امام میدانستند و خواه انها که امام نمیدانستند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و علم و
طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت
میدانستند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل میکنند و
در این هیچ شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب باقر و صادق و سایر ائمه بوده اند از اهل عراق و حجاز و
خراسان و فارس و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکیر و مومن الطاق
و ابان بن تغلب و معویه بن عمار و جماعت بسیار که احصا نمیتوان نمود و در کتب رجال و فهرستهای علمای
شیعه مسطور اند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده و مسایل
جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه می امدند و احادیث
میشنیدند و بعراق و سایر بلاد بر میگشتند و در کتب خود ثبت میکردند و از ایشان روایت مینمودند و معجزات
از ایشان منتشر میگردانیدند و اختصاص ایشان بائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان
ابوحنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است شکی نیست که ائمه بر اقوال و احوال ایشان مطلع

بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه نسبت بانحضرت میدادند از مذاهب شیعه راست میگویند و حق اند
یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود میدادند از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور
معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند پس ائمه ایشان با علم
باحوال و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرموده اند و تکذیب و بطلان ایشان را ظاهر نکرده اند همچنانکه تبری از مذاهب باطله
ابو الخطاب و مغیره بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اگر از انها اغماض کرده اند و تصویب اقوال ایشان
و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس و العیاذ بالله خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بانها بودند و زکوات و
اخماس ایشان را قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین نمیداند **چهارم** آنکه
حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت
عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان مینمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفا
ثلثه که غصب حق امیر المومنین ع نمودند در ایام امامت خود ظاهرا اعزاز و اکرام انحضرت و حسنین ع نهایت مبالغه
مینمودند و هم چنین انها که نکث بیعت انحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و محاربه بر آمدند باز انکار فضیلت و
مناقب انحضرت نمینمودند و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی بانحضرت نسبت نمیدادند و معویه قانع بود که حضرت امارت
او را برای او باقی بدارد و اقرار کند بخلافت انحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل انحضرت را بحضور او مذکور
میساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال انکار فضل حضرت سید الشهدا نمیکرد و حضرت
امام زین العابدین ع را تعظیم مینمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت انحضرت و اهل بیت او را
نگاه دارد و بنی مروان نیز انحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و هم چنین سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک از
ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت
حضرت امام علی نقی ع را نهایت تعظیم مینمود با آنکه ائمه محبوس ایشان و در تربیت ایشان بودند و نهایت عداوت
داشتند و حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تجلیل مینمودند و قدرت
تحقیر و اهانت نداشتند و مؤید این است آنچه حق تعالی اظهار کرده است در دلهای طوایف مختلفه خلق از زیارت قبور
مقدسه و تعظیم مشاهد منوره ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند
و حوایج عظیمه از ضرایح مطهره ایشان طلب مینمایند و اسباب اجابت میدانند و برآورده میشود و در شدت و خطر
پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان مییابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند

دنیا با این ضعف و اینها خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و پادشاهان شرق و مغرب
مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و منهدم شد و اکثر ایشان
معلوم نیست که در کجا مدفون شدند و نادری که معلوم است کسی لعنت و زیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که با
ایشان بحضرت رسول در نسب از ایشان نزدیکترند و ظاهرا بیشتر علم و زهد و ورع و عبادت بسیار داشته اند در حیات
و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان از برای اینها نمیکرده اند و اکثر قبور بعضی از ایشان فی
الجمله تعظیمی و زیارتی کنند باعتبار انتساب بایشانست مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این از جمله
معجزات ایشانست که حق تعالی انحراف قلوب ایشان نسبت بعباد و تعظیم ایشان در حال حیات و بعد از وفات
نموده که با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسیار خایف و از اکرام ایشان ممنوع
میشدند باز ترک تعظیم و اکرام ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیها بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان
بکنند خصوصا امام حسین را که متوکل خواست که جای قبور آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کنند که موضع
قبر مقدس منطمس شود و نتوانست و گاوها که شخم میکردند چون بجای مبارک ایشان میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بنا
کشتند و داخل نشدند پس جمعی را فرستادند که به بیل و کلنگ آن قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک قبر ظاهر شدند که
نمیشناختند ایشان را و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشانرا تیرباران کنید هر که تیری باصحاب انداخت
برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود که آب بر آن صحرا بندند چون آب بجای مبارک رسید از جمیع اطراف بلند شد و دور
حایر شد و بعضی گفته اند تسمیه حایر اینست پس جمعی را موکل کرد که سر راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود
او را بکشند و خانه اش را غارت کنند تا مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این بغیر از آن
نیست که حق تعالی خواسته که قدر ایشانرا تعظیم کرده اند و دوستی محبه ایشانرا ظاهر سازد و قطع نظر از معجزاتی
که در مشاهد مشرفه ایشان ظاهر میگردد در سوات خصوصا در ضریح سید الشهدا از کوری و شفا دادن و
از بلاهای بزمین شفا یافتن که مخالف و موالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و
جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق متعدده معتبره بما رسیده منقول است که قتاده بصری که از فقهای
مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که تو فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت
فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی از برای خود کرد ایشانرا حجتهای خود کرد اینست بر خلق خود پس ایشان
زمین اند و منارهای علم الهی اند برگزید ایشانرا پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند در جانب راست

عرش او پس قتاده مدتی ساکت شد که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان
ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد که حضرت تو مضطرب شد حضرت فرمود که میدانی در کجایی در پیش خانه ها نشسته که حق تعالی
در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که مثل
نور خود را بان مثل زده در خانه چند از خانه شد که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند
آوازه باشند و مذکور شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آن خانه ها در بامداد و پسین مردانی چند که
غافل نمیگرداند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود تو الحال در
نزد آن خانه ها نشسته و ما اهل آن خانه ایم قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند بخدا سوگند که آن
خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه اباده نبوت و امامت و علم و حکمت است و ایضا در روایت معتبر منقول است
که در سالی که هشام بن عبد الملک بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم بر حضرت امام محمد باقر هجوم
آورده اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست اینکه نور علم از جبین او
ساطع است گفت مردم که او را انجمن کرم و چون نزدیک حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت
یا بن رسول الله من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده است حضرتش
جواب فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت است که حق تعالی محبت ایشانرا در دل دوستان
و مهابت ایشانرا در دلهای دشمنان جا میکند که طوعا و کرها در حیات و ممات تعظیم ایشان مینمایند و در
دین و دنیا بایشان میرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد هشتم در بیان اثبات
وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت بدانکه احادیث خروج مهدی از طرق عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانچه
در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا فرمود بحق
خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان گرداند
که مال را هیچکس قبول نکند پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند
مریم و امام از شما باشد یعنی مهدی و از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه
از امت من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی بن مریم پس امیر
ایشان خواهد گفت بیا نماز کن با ما او خواهد گفت نه شما بعضی امیر بعضی هستید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است

و از مسند ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یک روز
البته حق تعالی آن روز را طولانی میگرداند تا آنکه برانگیزاند در آن روز مردی را که از من یا از اهل بیت من که نام او موافق نام من باشد
و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود
مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از ابو هریره روایت کرده که اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز خدا طول
دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و از سنن ابو داود روایت کرده است
از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر روزگار باقی نمانده باشد مگر یک روز البته برانگیزد مردی از اهل بیت من که
پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا از سنن ابو داود از ام سلمه روایت کرده است که
آنحضرت فرمود که مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید
خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من است گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و زمین را پر کند از قسط
و عدالت چنانچه مملو باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابو سعید گفت که
ما ترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد
بود بیرون خواهد آمد پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او خواهد آمد خواهد
گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر در دامنش بریزد که در دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحق
روایت کرده است که حضرت امیر المومنین روزی نظر کرد بسوی فرزند خود حسین پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است
چنانچه حضرت رسول او را سید نامید و از نسل او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است
باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم از محدثان مشهور عامه
است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها
از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت رسول خدا در حالتی که آنحضرت از دنیا
مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آنحضرت نشسته بود و میگریست و چون صدای گریه او آنحضرت بلند شد
حضرت رسول سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت میترسم
که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا
مطلع شد بر زمین مطلع شدنی پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث کرد برسالت خود پس بار دیگر مطلع
گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا باو تزویج کنم ای فاطمه حق تعالی بمن عطا کرده است هفت خصلت

که بکسی پیش از ما نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین
خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تست
و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر و شوهر تست و از ماست آنکه
دو بال خدا باو داده است که پرواز میکند در بهشت با ملائکه هر جا خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از
ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تواند حسن و حسین و ایشان بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان
بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است بهتر از ایشانست ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است
که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت وقتی ظاهر خواهد شد در وقتی که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنه ها
ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت ... و نه مردم بعضی بر بعضی رحم کنند و نه بزرگ بر کودک رحم کند و نه کودک تعظیم کند بزرگ را
پس برانگیزد خداوند عالمیان از فرزندان ایشان کسی که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلهای قفل زده را که غافل از حق باشند و قیام
نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم در اول زمان و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای
فاطمه اندوه مدار و گریه مکن که خدای عز وجل رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری
و محبتی که از تو در دل منست و خدا ترا تزویج کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است
و رحیم ترین مردم است برعیت و عادلترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم است باحکام الهی و من
از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوند و علی فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت
رسول مگر هفتاد و پنج روز که به پدر خود ملحق گردید مولف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را بحسن و حسین
نسبت داده برای آنکه مادر ... از نسل حضرت امام حسن است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر
امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین است و دار قطنی که از محدثین مشهور
عامه است همین حدیث را ... از ابو سعید خدری روایت کرده است در آخرش گفته است که حضرت فرمود
که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد بدوش حسین و گفت از این بهم خواهد
رسید مهدی این امت و ایضا ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه باهلی روایت کرده است که مهدی روی او مانند ستاره
درخشانست و بر جانب راست روی مبارکش خالی سیاه هست و بروایت عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است
و بروایت عبد الله بن عمر او بیرون آید و بر سرش سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی خلیفه
خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی پشت سر مهدی نماز خواهد کرد

و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و
علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است که مهدی از طریق شیعه روایت کرده ام و کتاب شرح السنة حسین بن مسعود
بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است نسخه قدیمی از آن نزد حقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است
در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فراء در مصابیح که از کتب مشهوره
عامه است نیز پنج حدیث در خروج مهدی روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد
پنجاه حدیث در این باب نقل کرده اند و در کتب معتبره شیعه زیاده از هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت
مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری است و اکثر احادیث مقرون باعجازات
زیرا که خبر داده اند بترتیب ائمه تا امام دوازدهم و خفای ولادت آن حضرت و آنکه آن حضرت را دو غیبت خواهد
بود ثانی درازتر از اول و آن حضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که
مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است پس این اخبار قطع
از نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم مینمایند و ایضا ولادت آن حضرت و اطلاع بهم رسیدن بر ولادت
باسعادت و دیدن جماعت بسیار آن حضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری و بعد از
آن نیز معلوم و در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و
صاحب فصول مهمه و مطالب السؤل و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود
ولادت آن حضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند چنانکه ولادت آبای طاهرین
آن حضرت معلوم است ولادت آن حضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان میکنند از طول غیبت و
خفای ولادت و طول عمر شریف آن حضرت فایده نمیکند و اموری که ببراهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض
استبعاد نفی آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار قریش انکار معاد مینمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده
و خاک شده چگونه زنده میتواند شد با آنکه امثال در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه
وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابرهیم چون
منجمان نمرود خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملت شما برهم زند و نمرود امر کرد که
مردان و زنان از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابرهیم در پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت مختفی
در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل

کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون امر کرد بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت
موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن
سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه
بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه
استبعاد دارد که چون خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام
دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه
پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی و امام
حسن عسکری را در سر من رای محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند و در مقام
تتبع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده است حمل مادر آن حضرت را مستور کرده و ولادت
باسعادت او را از ظلمه خلفای جور مخفی کرده او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه
ولادت آن نور را از مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان ما ثابت و واضح است کالشمس فی رابعة النهار که ظاهر
و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان معروف است بر ولادت باسعادت آن حضرت
مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت
امام حسن عسکری جماعت بسیار بخدمت آن حضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آن حضرت و در زمان حمل
مادر آن حضرت ظاهر شد زیاده از حد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نمودم
و اشهر در تاریخ ولادت شریف آن حضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنج هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه
گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هفت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه
و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آن حضرت در وقت وفات پدر
بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دوم چهار سال و بنابر قول سیم دو سال و مع ذلک از معجزات
و غرایب حالات از آن حضرت بظهور می آمد و آن حضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری
آن حضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض با ایشان میدادند و مسائل میپرسیدند و جواب بخط شریف آن حضرت
بیرون می آمد و خمس و نذرها که میبردند ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود
که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر [illegible] بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه

ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب آن حضرت منصوبند چنانچه سفرا دعوا میکردند و نام کسی که
مال از برای او میفرستاد میگفتند و آنچه برای ایشان در دل گذشته خبر میدادند و موت و حوادث و سایر احوال آینده ایشان را
خبر میدادند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می آمد و در این غیبت صغری جماعت
بسیار از غیر سفرا بخدمت آن حضرت رسیدند و مدت این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند
اما سفرای معروف که همه شیعه ایشان را میشناختند و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان
عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند
و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید بحق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر
محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت امام حسن عسکری و بنص پدر از جانب حضرت صاحب و حضرت
صاحب بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه راجعون تسلیم میکنیم مر خدا را و راضی ایم
بقضای او پدرت باسعادت زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت او را و ملحق کرداند او را باولیا
و موالیان او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی
ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گرداند و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت
فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت افکنده است پس خدا او را شاد
گرداند در بازگشت او باخرت و از جمله کمال سعادت او است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که
جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس اصلیه بمکان
تو و با آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است شاد است یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد
حافظ و ناصر تو باشد و چندین توقیع رفیع از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد
و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور باو رجوع میکردند و معجزات از او ظاهر
میشد و کتابها در فقه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر شنیده
بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر
میشود و مردم را می بیند و میشناسد و مردم او را می بینند و نمیشناسند و از او پرسیدند که تو صاحب الامر را دیده گفت
بلی در این نزدیکی دیدم که پرده های کعبه چسبیده بود و میگفت خدایا بمن انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه
و شیخ و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که او را سلام کنم

دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآن بر آن نقش میکند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش
مینماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این برای قبر خود میسازم که مرا بر روی آن دفن کنند یا گفت بر آن
مرا بر آن تکیه بدهند در قبر خود آنگاه گفت هر روز در قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم و چون فلان
روز از فلان ماه از فلان سال شود من از دنیا رحلت خواهم کرد و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از مجلس
او بیرون آمدم آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در آن روز و ماه و سالی که گفته بود برحمت ایزدی
واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کرده اند و در روایت دیگر
که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب او را امر کرد که ابوالقاسم
حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر کارهای
آن حضرت را باو میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان
بر بالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس محمد متوجه من
شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم و او را نایب گردانم پس من برخاستم و دست حسین بن
روح را گرفتم و او را بجای خود نشاندم و خود رفتم و نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر بخدمت حسین بن روح
و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر
شیعه را طلبید و بایشان گفت که اگر مرا مرگ دریابد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است و او نایب
حضرت صاحب است مامور شده ام که او را نایب کنم بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند
و زیاده از بیست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد که سنیان اکثر او را از خود
میدانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه شعبان در سال سیصد و بیست و شش بریاض جنت انتقال
نمود و بامر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت باو منتقل شد
و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و در این سال تناثر نجوم
بود که اکثر علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا
منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس محدثین علی بن بابویه در این سال بعالم بقا رحلت
نمود و احمد بن ابرهیم گفته است که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون خدمتش سلیم او ابتدا گفت خدا
رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل شد پس تاریخ آن ساعت را نوشتند و بعد از

مقدار یا معجزه دیگر خبر رسید که علی بن ... در همان روز و همان ساعت به رحمت خدا رفته است و حسین پسر علی بن بابویه
این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت
من در بغداد بودم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمتش رفتم پس فرمانی از حضرت
صاحب بیرون آمد که مضمونش این است بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم کند اجر برادران
تو را در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قایم مقام خود مکن
بعد از وفات تو غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهم شد مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر
شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم
و جور و بعد از آن جمعی از شیعیان دعوای مشاهده خواهند کرد هر که دعوا کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی
و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون گفت نامه نسخه این
فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم شد بخدمتش رفتیم او در حال احتضار بود گفتیم
کسی باو گفت که وصی تو بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری هست که این بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری
این را گفت و بعالم اعلی ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیاری از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت
را دیده اند و از او فیضها یافته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکن است که در این حدیث مراد آن باشد
که اگر دعوی کنند که او را دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا آنکه اگر با دعوی مشاهده دعوی نیابت و سفارت
کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بوده است و در زمان سفرا جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها
داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا بودم ابن جاوشیر شمش طلائی
بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم در راه یک شمش گم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم
و بنزد حسین بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمش که خریده بودم گفت رد کن این شمش را
که عوض گم شده خریده آنکه گم شده بما رسیده و دست دراز کرد و شمش گم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی
گفت من زنی را در بغداد دیدم که میپرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن روح نشان داد
او بنزد حسین آمد و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز در میان دجله
بگویم تا که چه چیز آورده پس او رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد
حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه است که آورده بودی و در دجله

انداختی و در این حقه یکدست دستبند طلاست و حلقه بزرگی که در آن دانه منصوبست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و
دو انگشتری که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن حقه بود چون زن اینها را
مشاهده بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند غیر این جماعت که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند مانند
حکیمه خاتون عمه حضرت عسکری که سابقاً مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم
العلا که مدتها نابینا شده بود و هشت روز پیش از وفاتش باعجاز حضرت صاحب الامر بینا شد و حضرت خبر وفات
او را باو نوشت و کفن از برای او فرستاده داد باعجاز و جمع دیگر بودند که بعضی خود را بخدمت آنحضرت میرسانیدند
و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت
صاحب را طلب بسیار کردم و مال بسیار بی صرف کردم و باین سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان
عمری که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد
چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او میآید و جوان خوش روی خوش بوی با او همراه
بهیئت تجار و متاعی در آستین دارد پس بسوی او اشاره کرد که این است آنکه میخواهی پس بخدمت او رفتم و آنچه
خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بشأن آن نداشتیم خواست داخل خانه
شود عمری گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون رفتم سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود
ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را تأخیر کند تا آنکه ستارهها در آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست کسی که
نماز بامداد را تأخیر کند تا ستارهها برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تأخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران
روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت با رفیقی بحج رفتم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته
بود و ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت آنها را صد و پنجاه دینار می ارزیدند و نعلین زردی در پا داشت و اثر سفر
بر او ظاهر نبود پس سائلی از ما سؤال کرد او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت
و باو داد و سائل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست و از نزد ما غایب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان
چه چیز بتو داد که او را دعای بسیار کردی بما نمود سنگ ریزه طلائی که مانند دندانه داشت چون وزن کردیم
بیست مثقال بود و رفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز آن سنگریزه طلا
شد پس رفتیم و در جمیع عرفات گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جمعی که در دور او بودند از مکه و مدینه که این مرد کی بود
گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج میآید و قطب راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی

در مجلس حسن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در اینجا سخن ناحیه حضرت صاحب و غیبت آنحضرت مذکور
شد و من استهزا میکردم باین سخنان و در این حال عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم
گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی
شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را میکشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه
طرز رسیدم بشکار رفتم و شکاری از پیش من بدر رفت و از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان
نهر روان شدم و هر چند پیشتر میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد و در این حال سواری پیدا شد و بر اسب اشهب سوار
و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر آن نمینمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و
امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب میکنی و سبک میشماری
ناحیه ما را و چرا خمس مال اصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم
از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم میکنم ای سید من آنچه فرمودی گفت هرگاه برسی بآن موضعی که متوجه آن گردیده
و بآسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحقین برسان گفتم
شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب گردید
و ندانستم که بکجا رفت و از جانب راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم بسوی
عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم آنرا چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان
محاربه خواهم کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما در مذهب و بسوی ما میآمد با او محاربه
میکردیم چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بنحو که خواهی بکن
مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد
بردند و نزد خلیفه مذمت من کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم
و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند و در این حال محمد بن عثمان عمری آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند
من نشست و بر پشتی من تکیه زد من از حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم میآمدند و میرفتند و او نشسته بود
و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس منقضی شد نزدیک من آمد و گفت
میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اشهب و نهر میگوید بما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه
بیادم آمد و گفتم لرزیدم میشنوم و اطاعت میکنم و عنان منت میدادم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون

بردم و در خزینههای خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کرد و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمس آنرا
گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شک
از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه
بخدمت حضرت صاحب نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از
برای او که خدا فرزندی نیکو باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردم از برای تو و حق تعالی ترا روزی
دو فرزند ذاکر نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی حق تعالی از کنیزی او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین و از محمد
تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان و فضلا
بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت قایم بهم رسیده ام و استادان تحسین و مدح میکردند و میگفتند
سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب علیه السلام بهم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه
بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواستم از آنحضرت سؤال
کنم که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم را خلق کرده است
تا حال زمین را از حجت خالی نکرده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او
دفع کند بلاها را از زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یابن رسول الله پس که خواهد
بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده
و سه ساله مینمود گفت ای احمد اگر نه این بود که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این فرزند خود را بتو نمینمودم
این فرزند نام و کنیه او موافق نام و کنیه حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور
و ظلم شده باشد ای احمد مثل این در امت مثل حضرت خضر و ذو القرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی
که نجات نیابد در غیبت او از هلاک مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق
دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد
پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیه خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او بعد از این دیگر
طلب اثر مکن ای احمد گفت شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت آنحضرت
رفتم و گفتم یابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر و ذو القرنین که
در او جاری خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول غیبت است ای احمد گفتم یابن رسول الله غیبت او طول

انتظار او خواهید کشید فرمود بلی بحق پروردگاری که مرا بحق فرستاده بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر اینها که قائل با
مامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق از او گرفته باشد
و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح ایمان کرده باشد ای جابر این امریست از امور خدا
و رازیست از رازهای خدا و علمش از بندگان پنهانست پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله شکر کنندگان
باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضاً از یعقوب منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت
عسکری علیه السلام رفتم بر روی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست او حجره بود که پرده بر در کاه آن آویخته بود گفتم
ای سید من صاحب امر امامت بعد از تو کیست فرمود که پرده را بردار چون برداشتم کودکی آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریباً
هشت ساله یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدههای درخشان و دستهای قوی و زانوهای
پیچیده و بر خد راست او خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر زانوی پدر نشست حضرت فرمود که
امام شما اینست کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند داخل شو تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است
پس داخل حجره شد پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که کیست در این حجره پس داخل شدم
و کودکی دیدم هیچکس را در حجره ندیدم و ایضاً بسند صحیح از محمد بن معاویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری
روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پسر خود حضرت صاحب الامر را بما
نمود در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید
بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز دیگر او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون
آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری از دنیا مفارقت نمود و ایضاً روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که
چون جعفر کذاب منازعه کرد در باب میراث برادر خود امام حسن حضرت صاحب از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر
متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت غایب شد بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و
اثری از آنحضرت ندید تا آنکه جده مادری حضرت امام حسن رحمة الله علیها فوت شد و وصیت کرده بود که او را در
خانه دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه منزل منست در آنجا دفن نکنید حضرت ظاهر شد و فرمود که ای جعفر خانه
تو نیست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت
حضرت صاحب در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او ابو القسم بود و وصیت کرده حضرت
رسول که اسم او اسم منست و کنیت او کنیت منست و لقب او مهدی است و او حجت و منتظر و صاحب الزمان است و اسمعیل

گفت پس رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آن
حال عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد و بدست آن
حضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهای آنحضرت خورد پس قدح را از دست گذاشت و
عقید را گفت چون داخل این خانه شوی کودکی در سجده است او را بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل شدم دیدم
کودکی در سجده است و انگشت سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون نماز را سبک کرد و سلام گفت و
از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادرش حضرت آمد و دستش را گرفت و
بسوی حضرت آورد چون داخل شد بر پدر بزرگوار خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موی
پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون حضرت او را دید گریست و گفت ای سید اهل بیت خود آب بمن بده که من
بسوی پروردگار خود میروم و آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت و لبهای خود را حرکت داد و آب بدهن پدر بزرگوار خود
داد چون آب را آشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامن حضرت انداخت و حضرت
صاحب آنحضرت را وضو داد یکمرتبه و مسح سر و پاهای آنحضرت را کرد و بحضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی بشارت باد ترا که توئی صاحب
الزمان و توئی مهدی و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی م ح م د بن
حسن و تو فرزند رسولی و توئی خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول خدا بشارت داده است بتو و نام و کنیه ترا بیان
کرد و این عهدیست که پدرم بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بعالم جنت انتقال نمود و محمد بن
عثمان عمری روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را طلبید
و فرمود که ده هزار رطل که قریب بهزار من است نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کن بر بنی هاشم و غیر ایشان و
گوسفند بسیاری از برای عقیقه بکشند و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت
قایم متولد شد بدو زانو نشست و انگشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب
العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت ستمکاران گمان کردند که حجت خدا باطل خواهد شد اگر خدا ما را رخصت
گفتن دهد شکی نخواهد ماند و ایضاً نسیم روایت کرده که یک شب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت آنحضرت رفتم و
عطسه کردم گفت یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا در عطسه گفتم بلی فرمود
امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه عسکری روایت کرده است که چون حضرت قایم متولد شد
نوری دیدم که از آنحضرت ساطع گردید و بلند آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند

و بالهای خود را بر سر و روی و سایر بدن مبارک آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این
واقعه بحضرت عسکری عرض کردیم آنحضرت خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که تبرک جویند
بآنحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی
در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری
بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو
از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال
و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بآن بر شیعیان سبقت
گیری در ولایت ما و ترا برازهای پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط فرنگی
و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی
بود و فرمودند بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای
اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امراء بنی عباس و
قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید
نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام وصف
او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان
و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی
میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز
و عفت او مرا در خریدن او رغبت زیاد کرد پس کنیز بلغت عربی بآن شخص خواهد گفت اگر بزی حضرت سلیمان
بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی مرا در تو رغبتی بهم نرسد پس مال خود را ضایع مکن پس آن برده
فروش گوید که برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و لابد از فروختن تو است پس آن کنیز
گوید چه تعجیل میکنی و البته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته
باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت
نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است آن نامه

را به کنیز بده تا بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او بخرم بشر
بن سلیمان گفت آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر
کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی
خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگو بسیار کردند تا آنکه به همین قیمت که حضرت امام علی نقی بمن داده بود راضی شد
پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادان شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه
امام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدهها میچسبانید و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب
میگفتم که میبوسی نامه را که صاحبش را نمیشناسی کنیزک گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیاء پیغمبران
گوش خود را بمن بسپار و دل از برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای
فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است ترا خبر دهم بامری
عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع
کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت
هفتصد نفر و از امراء لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردههای قبایل چهار هزار نفر و تختی
که حاضر ساخته بود که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود در آن تخت را بر روی چهل پایه نصب
کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان
انجیلها بدست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایههای تخت خراب شد و تخت
بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضا
ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها
رو نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را فال بد گرفت و گفت بعلماء و کشیشان
که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید و حاضر کنید این بد بخت روزگار را
که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند چون چنین کردند و آن برادر دیگر را
بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول رو نمود و نحوست این برادر مثل نحوست آن
برادر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه از نحوست دو برادر پس جدم متغیر شد و
و جدم غمناک بحرمسرای بازگشت و پردهها آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که

دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور بلند کردند که از رفعت
با آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت
پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و جمعی از امامان فرزندان
بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خود منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و
اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت
رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند
خود خواستگاری نمایم و اشاره نمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه
اش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر کرد بسوی شمعون و گفت شرف دو جهان بتو رو آورده پیوند
کن رحم خود را برحم آل محمد ص شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسول ص خطبه انشا
فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان
گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل
نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز
چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند
مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر نمود و از دوای درد من سؤال نمود و هیچ سود نبخشید پس چون از علاج درد
من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو عمل آورم گفتم
ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند
دفع نمائی و بندها و زنجیرها را بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش مرا عافیت
بخشند پس چون چنین کرد اندکی صحت از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد
و دیگر اسیران مسلمانان را اعزاز و اکرام نمود پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه
بدیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون
بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری ع است پس بدامنش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن عسکری ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند

من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم ع از تو خوشنود گردند و حضرت
امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو
کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء ع مرا بسینه خود چسبانید و دلداری نمود و فرمود اکنون منتظر آمدن
فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من
بعد از آنکه دلم را اسیر محبت کردی ابا نمودی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد
تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آنزمان که حق تعالی ما و
ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند بعد از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران
مرا بوصال مبدل گرداند بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن عسکری ع در شبی
از شبها که فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود
را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و فلان راه برو و چنان
کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من این بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو
ندانسته است که دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم
گفت این نام کنیزانست بشیر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری
محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجم را که زبان عربی و فرنگی
هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی را بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری
شد بشیر گفت چون او را بسر من رأی بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود
که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگی محمد و اهل بیت او را
گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی پس حضرت فرمود که خواهم تو را
گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت
بشرف را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب شود و زمین را
پر از عدالت و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از که بهم خواهد رسید فرمود که از کسی

که حضرت رسالت پناه ترا از برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که
در آوردند گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت مگر در آنشبی که بدست
بهترین زنان مسلمان شدم شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس حضرت کافور را طلبید و فرمود که برو
خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه خاتون داخل شد حضرت فرمود که این کنیزکی است که میگفتم حکیمه
خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود
و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری ع و مادر حضرت صاحب الزمان است
و مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی
و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن
عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست
او را بخدمت شما بفرستم فرمود ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزندی
بزرگواری بیرون می‌آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم
او را بخدمت شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید جامه‌های خود را پوشیدم
و بخانه پدرم امام علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بگویم ابتدا باعجاز فرمود و گفت ای
حکیمه خاتون نرجس را بفرست از برای فرزندم گفتم ای سید برای همین مطلب بخدمت تو آمده‌ام که رخصت
بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین امری ثواب شریک گرداند و بهره عظیم در خیر
و سعادت بتو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و
زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعادت کبری را با آن در
منظور بخانه خورشید انور یعنی والد ماجد او بردم و بعد از چند روز آفتاب مطلع امامت در عالم بقا
غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری ع در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت معهود
زمان پدر بخدمت او امام میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پای دراز کن تا کفش
از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من بخدا که نگذارم که کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا
خدمت میکنم و منت بر دیده خود می‌نهم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد
ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیا و جامه‌های مرا بیاور که بروم حضرت

فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان
و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌بینم
فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس
برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل برای او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر
موسی است تا هنگام ولادت هیچ تغییری در او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله
می‌شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این مرتبه است بحال موسی و در روایت دیگر آمده است که
حضرت فرمود که حمل ما اوصیاء پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادران
فرود می‌آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که نزد نرجس
رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک
نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاد میشد و در این شب
بیش از شبهای دیگر بنماز شب برخواستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو
ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک شد که در دلم شکی بهم رسد از وعده
که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجره خود صدا زد که شک مکن و نزدیک است وعده الهی
در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس او را در برگرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه مولایم فرموده بود پس چون من
شروع بخواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر نمودم شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن
و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان ما را بحکمت گویا میکند
و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری تمام شد نرجس از من
غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن فریاد کنان آنحضرت فرمود که
برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده
مرا خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند
کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را
شمرد تا بخودش رسید پس فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی قسطا و

وعده‌ها یعنی خداوند وعده نصرت کرده من فرموده و فاکن وامر خلافت و امامت را تمام کن و استیلا و انتقام را
از دشمنان ثابت گردان و پرکن زمین را از عدل و داد پس حضرت امام حسن را آواز داد که ای عمه فرزند
را در بر گیر و بسوی من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته
بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل محو
مضمحل شدنی است و ثبات و بقا نمیدارد پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزدیک پدر بزرگوار
بردم و نظرش بر پدر بزرگوار افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان
و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر او مالید و گفت ای فرزند
سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب استعاذه فرموده و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
ونرید ان نمن على الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض
ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شان
آنحضرت و آبای کرام و بزرگوار آن نازل شده و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواستیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را
ضعیف کردند در زمین … و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین بگردانیم ایشان را وارثان روی زمین و تمکین
و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان
از امامان آنچه را حذر میکردند گشتیم پس ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر بر حضرت رسالت پناه و حضرت
امیر المؤمنین و جمیع امامان صلوات … پس دیدم مرغان بسیار نزدیک سر مبارک
آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان را ندا کرد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد
ما بیاور و مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن
فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی او را سپرد و موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو
که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی او را بسوی تو برمیگردانند چنانچه برگردانیدند حضرت موسی را بمادرش
چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش پس حکیمه
پرسید که این چه مرغ بود که حضرت صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه
موفق میگرداند ایشان را از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت چون چهل
روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل

دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیا وقتی که امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نمو
و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت
پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند حکیمه گفت
و چهل روز دیگر بخدمت ایشان میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را
ملازمت کردم بصورت مرد کاملی و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کیست که میفرمائی که بنزد او بنشینم
فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب مرا نخواهید یافت پس باید که سخن او را بشنوی
و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون حضرت
صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت میکنم و از هر چه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤال نمایم
هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت عسکری
رفتم بخدمت حکیمه و سؤال کردم از حجت امام زمان و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین
چون نشستم گفت ای محمد خداوند زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که ناطق باشد و علانیه دعوی امامت میکند
و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمیباشد و این فضیلتی
که حق تعالی امام حسین را بر امام حسن داده است و حق تعالی فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص
گردانید بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به پیغمبری
هر چند موسی بهتر بود از هارون و حجت بود بر هارون و بر فرزندان او و فرزندان هارون فضیلت دارند بر فرزندان
موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را حیرتی که بشک افتند اهل باطل و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه
مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری البته خواهد بود گفتم
ای خاتون من آیا امام حسن عسکری فرزندی ماند تبسم کرد و گفت هرگاه او را فرزندی نماند پس کی حجت
خواهد بود بعد از او من گفتم شنو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای سیده
من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت بنحوی که در حدیث گذشته
مذکور شد بیان نمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت
مشتاق لقای او شدم و رفتم بخدمت امام حسن و پرسیدم مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بکسی که از ما
و از تو احق و اولی بود پس روز هفتم شد رفتم چون روز هفتم رفتم دیدم گهواره پس بسوی گهواره دویدم مولای خود را

دیدم چون ماه شب چهارده در روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون به
خدمت آنحضرت بردم زبان در دهان شریف گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند پس حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات
بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام
حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم
بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود
و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله و علیهم اجمعین همه را خواند و قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت
امام حسن عسکری فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را به سراپرده های
عرش رحمانی بردند پس حق تعالی با او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من از برای نصرت دین خود و اظهار
امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بنده من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم
و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان خود را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب
میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ
و حمایت من است و او را از شر دشمنان نگاه میدارم و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا
دارم و باطل را بسبب او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت عسکری
و بعد از وفات آنحضرت را دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از آنجمله شیخ جلیل
محمد بن بابویه قمی روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت امام حسن عسکری میکردم و نامه های آنحضرت
بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا رحلت نمود مرا طلبید و نامه چند نوشت بمداین
و فرمود که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید مرا در آن وقت
غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه حادث شود امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه ها
را از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین منست گفتم
دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت مانع شد که بپرسم که
کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه ها را باهل مداین رسانیدم و جوابها را گرفتم و برگشتم و چنانچه فرموده بود
در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل امام شنیدم و مطهر او را غسل داده بودند دیدم
بر در خانه امام جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات

برادر و تهنیت بامامت خود میگویند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده است این فاسق
کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و
تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را
کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن پس جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت
امام حسن عسکری را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند چون خواست
که تکبیر بگوید طفلی گندمگون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه شب چهارده بیرون آمد و ردای جعفر را
کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و
آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کردند و متوجه
من شد و گفت ای بصری جواب نامه ها را که با تست بمن تسلیم کن پس دادم و در خاطر خود گفتم دو نشان از نشانهائی که حضرت
امام حسن عسکری فرموده بود ظاهر شده و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشاء به جعفر گفت
برای آنکه حجت بر او تمام کند که آن امام نیست کیست بود آن طفل جعفر گفت والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم
پس در آن حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن چون دانستند که وفات یافته است پس
گفتند امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند
هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب
میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان است
و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میانه ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند جماعت نامه ها
و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامه ها و مالها را بگیرد امام زمانست و داخل امام حسن
عسکری همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه باطل آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد و معتمد
خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و ادعای
حمل نمود تا ایشان گفت حملی دارم از آن حضرت پس او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزندش متولد
شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان در حال خود درماندند
و کنیز از خانه قاضی بخانه خود برگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه و دیگران از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد
مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک با خود دو اسب برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار

بتعجیل برویم به سامره و خانه حضرت امام حسن عسکری را نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی
بر در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه مذکور
رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در این خانه است
گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و اعتنا بر ما نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارکنان درآمده است
و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریایی در میان آن حجره ایستاده است و در منتهای
حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بصورت و بنماز
مشغول است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پای در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب
غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز
آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود حال او نیز بدین منوال گذشت پس من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم
و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای محبوب درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می آییم و از حقیقت حال مطلع
نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را هیبتی
عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم
ما را بنزد او برند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت نمودیم پرسید که پیش از من با دیگری
ملاقات کردید و با کسی حرف گفتید گفتیم نه پس سوگند عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه را
بدیگری نقل کرده اید هر آینه گردن بزنم و ما این حکایت را نتوانستیم نقل کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب
کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بدر
آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون
آمد و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بخود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت
که از پدرت فرزندی نمانده است اگر این خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث
گوید که یکی از خادمان از خانه حضرت بیرون آمد من از او پرسیدم که از حکایتی که این شخص نقل کرد که آیا راست
گفت گفت که تو را خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمی ماند و شیخ ابن بابویه و غیر او روایت
کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود سعد بن عبدالله که از ثقات اصحاب است گفت

بود بخدمت آنحضرت که از مسائل چند سؤال کند سعد بن عبدالله گفت که چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم
احمد رخصت دخول از برای خود و من طلبید و داخل شدیم احمد همیانی با خود داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن
صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یکی از یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون بسعادت
ملازمت رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود
و در نزد آنحضرت گویی از طلا بود که بشکل انار که به نگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر
بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی مینمود و چون آن طفل مانع میشد
گوی را می انداخت که طفل از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت
بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب گفت
ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق
بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب حلال و حرام آن را جدا کند از یکدیگر پس احمد یک کیسه را بیرون آورد
حضرت فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم باشد شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی از
قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده است و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است
و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن فرمود راست گفتی ای فرزند بگوی چه چیز در میان اینها حرام است
تا بیرون کند فرمود که در میان این اشرفیها اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تا نصف بر آن نقش است و نصف
نقش محو شده است و یک دینار مقراض شده ناقص هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است
و وجه حرمتش آنکه صاحب این کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگان او بود ریسمانی برده بود
یک من و نیم ریسمان بوده و مدتی بر این گذشته و دزد آن را برد و آن مرد چون گفت که آن را دزد برد تصدیق نکرده و تاوان
از او گرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد برده بود بهمان وزن داد که آنها را بافتند و فروختند و این دو دینار از قیمت آنها است
و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا شد و آنها را
و باقی را تسلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون آورد حضرت فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد
اشرفی در این کیسه است و ما دست بآن دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان
او و برزیگران مشترک بوده و حصه خود را زیاده کیل کرده و گرفت و مال آنها را داد پس حضرت امام حسن فرمود که
راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه ها را رد کن و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها را

تا آنکه همه را باین تفصیل فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری فرمود که
از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب فرمود پس جمیع مسائل مشکل را پرسید و جوابهای شافی
شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث
طولانی است و در سایر کتب یاد نموده ایم و کلینی و ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند بسند معتبر از [illegible]
که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و بر دست راست پادشاه آن ملک
بر کرسیها می نشستیم و همه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان
را دانا میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند با
پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم این پیغمبری که نام او در کتابها
مذکور است او بر ما مخفی است و واجب است بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر آن قرار گرفت
که من بیرون آیم و از برای ایشان احوال آنحضرت را تجسس و تفحص نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود
برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن برخوردند و زخم بسیار بمن زدند
و اموال مرا گرفتند و حاکم کابل چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس حاکم بلخ
بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب پیغمبر از هند بیرون آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه
با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو نمایند گفتم که از شهر
خود بیرون آمده ام که طلب پیغمبری نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ایم گفتند نام او
چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ما است که تو او را طلب میکنی پس من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند
با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید است که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید که
در کجا باشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن پیغمبر باشد
که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رحلت کرده است گفتم وصی و خلیفه او کیست گفتند ابوبکر
گفتم نام او را بگوئید این کنیه اوست گفتند نامش عبدالله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کرده اند گفتم
نسب پیغمبر خود را ذکر کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر
اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر
روی زمین بغیر از فرزندان این مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را شنیدند برجستند

و گفتند این امیر این مرد از شرک بدر آمده است و در کفر داخل شده خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و از دین
خود متمسکم و از دین خود مفارقت نمیکنم تا دینی قوی تر از آن دارم بیابم من صفات این پیغمبری را خوانده ام در کتابها
که خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای
پیغمبری تفحص کرده ام او پیغمبری را که شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب الهی خوانده ام دست از من
بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری بود طلبید و گفت با این مرد هندی
مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان اعرف و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه
من میگویم با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت برد و بعد
از آنکه احوال خود را با او گفتم و بر مطلب من مطلع شد گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفتند اما
خلیفه او را غلط گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب
و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو دختر زاده محمدند غانم گفت من گفتم همین است آنکه
میخواستم و طلب میکردم پس رفتیم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و الحال اشهد ان لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار بمن کرد و بحسین گفت تفقد احوال او بکن و او را بخانه ببر
پس رفتم بخانه او و با او انس گرفتم و مسائلی که با آن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر فرایض
اخذ کردم من بحسین گفتم که ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امامت بعد از
او با وصی و وارث و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت در اولاد و اعقاب ایشان تا منقضی شدن دنیا
پس کیست وصی وصی محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین و همچنین تا حضرت صاحب الامر و بیان کرد تا غیبت
حادث از غایب شدن آنحضرت پس همت من مصروف شد با آنکه طلب صاحب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت
آنحضرت برسم راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت میداشت در سال دویست و شصت و چهار و اصحاب با
رفت بسوی بغداد و با او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفته بود که خوشم نیامد
بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم بمسجد بنی عباس تا وارد قریه بنی عباسیه شدم
و نماز کردم و متفکر بودم در امری که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی بنزد من آمد و گفت تو فلان پسر فلانی و نام تو بزبان هندی
که در هند داشتم و کسی بآن مطلع نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که تو را طلبیده من با او روانه شدم
و مرا از راههای غریب مأنوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی

ای فلان چه حال داری وچه کذاشتی فلان وفلان را تا موضع ابن حبال تعرکه رفیقان من بودند نام برد واحوال هر یک را
پرسید وانچه بر من کذشته بود همه خبر داد وجمیع این سخنان را بزبان هندی میکفت وکفت میخواهی بحج روی با اهل
کفتم بلی ای سید من فرمود که با ایشان بحج مرو وامسال برکرد ودر سال اینده برو پس بسوی من انداخت صره زری
که نزد خود کذاشته بود وفرمود که این را خرج خود کن ودر بغداد بخانه فلان شخص مرو واو را مطلع بهیچ امری مکن
راوی کفت بعد از ان عامر برکشت وبحج نرفت بعد از ان قاصدان امدند وخبر اوردند که حاجیان در ان سال از
عقبه برکشتند ومعلوم شد که حضرت او را برای این منع فرموده اند وبحج درین سال وبجانب خراسان رفت
وسال دیکر بحج رفت وبخراسان برکشت وهدیه از برای ما از خراسان فرستاد ومدتی بماند تا رحلت کرد واصل شد
وقطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید روایت کرده است که چون قرامطه اعنی ابو طاهر ملعون وملاحده
کعبه را خراب کردند وحجر الاسود را بکوفه اوردند ودر مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد وسی وهفت که اول
غیبت کبری بود خواستند حجر را بکعبه برکردانند ودر جای خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب در ان سال
اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم وامام زمان نصب نکند چنانچه بعد
بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول او را نصب کرد ودر زمان حجاج که
کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر کس خواست که حجر را بکذارد برو نتوانست تا انکه
امام زین العابدین او را بجای خود کذاشت وقرار کرفت لهذا در ان سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم علت
ضعیفی عارض شد که بجان خود ترسیدم ونتوانستم بحج رفتن لهذا نایب خود کردانیدم مردی از شیعه که او را ابن هشام
میکفتند ورقعه بخدمت حضرت نوشتم وسرش را مهر کردم ودر ان رقعه سوال کرده بودم که مدت عمر من چند سال
خواهد بود واز این مرض عافیت خواهم یافت یا نه وابن هشام را کفتم مقصود من انست که این رقعه را بدهی بکسی که
حجر را بجای خود بکذارد وجواب را بکیری وترا برای همین کار میفرستم ابن هشام کفت که چون داخل مکه معظمه شدم
مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت کذاشتن حجر مرا حمایت کنند که بدرست توانم دید کسی که بجای خود میکذارد و
ازدحام مردم مانع دید نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بکذارند خدمه مرا در میان کرفتند وحمایت می
نمودند ومن نظر میکردم هر که حجر را میکذاشت حرکت میکرد ومیل میکرد وقرار نمیکرفت تا انکه جوان خوش روی
کندم کونی پیدا شد وحجر را از دست ایشان کرفت وبجای خود کذاشت ودرست ایستاد وحرکت نکرد ولرزید
از مردم بلند وصداها بلند کردند واو روانه شد واز در مسجد بیرون رفت ومن از عقب او بشتاب روانه شدم ومردم را

میشکافتم واز جانب راست وچپ دور میکردم ومیدویدم ومردم کمان کردند که من دیوانه شده ام وچشم را از او بر نمیداشتم
که مبادا از نظر من غایب شود تا انکه از میان مردم بیرون رفت واو در نهایت اهستکی وطمانینه میرفت ومن هر چند بتندی
باو نمیرسیدم وچون بجائی رسید که بغیر از من واو کسی نبود ایستاد وبسوی من ملتفت شد وفرمود بده انچه با خود داری
رقعه را بدستش دادم نکشوده فرمود که باو بکو که بترس از تو نیست در این علت وعافیت مییابی واجل محتوم تو بعد از
سی سال دیکر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم وکلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی کردید
که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید بعینه او را یاد شد وتا در حیات بود سال سیصد وشصت وهفت
از هجرت در ان سال اندک ازاری بهم رسانید وتهیه کفن وحنوط وسایر اسباب سفر اخرت کرفت واهتمام تمام در
امور میکرد مردم باو کفتند از این ازار بیمی نداری این قدر تعجیل واضطراب چرا میکنی کفت از برای انکه همان سال است که مولای
من مرا وعده داده است پس بهمان علت بعالم دیکر رحلت نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار
وسید علی بن طاوس نقل کرده است که من بسامره بودم در سحر سیزدهم شب ماه ذی القعده سال ششصد وسی وهشت
صدای حضرت صاحب را شنیدم که از برای شیعیان زنده ومرده دعا میکرد واز انجمله فرمود زنده کردان ایشان را باقی بدار
ایشان را در عزت ما وپادشاهی ما وسلطنت ما ودولت ما وشیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس که کفت
من وارد شهر همدان شدم وهمه را سنی یافتم بغیر از یک محله که ایشان را سنی واشد میکفتند وهمه شیعه امامی بودند
از سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی از ایشان که اثار صلاح ودیانت از او ظاهر بود کفت سبب تشیع ما انست که
جد اعلای ما که ما همه از او نسل یافته ایم بحج رفته بود کفت که در وقت مراجعت پیاده می امدم چند منزل که امدیم در یا
روزی در اول قافله خوابیدم که چون اخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم تا انکه کرمی افتاب مرا بیدار
کرد وقافله کذشته بود وپیاده پیدا نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرائی سبز وخرمی که هرکز
ولاله که هرکز چنین مکانی ندیده بودم وچون داخل ان بستان شدم قصر عالی بنظر من امد بجانب قصر روانه
شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم جواب نیکو کفتند بنشین که خدا خیر
عظیم نسبت بتو خواسته که ترا باین موضع اورده است پس یکی از ان خادمها داخل قصر شد واندک زمانی بیرون امد
کفت برخیز داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده کردم که هرکز باین خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت وپرده
اویخته بود پرده را برداشت وکفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است وشمشیری
دراز بر بالای سر او از سقف اویخته است که نزدیک است که سر شمشیر بسرش بخورد وان جوان مانند ماهی بود که

در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم او با نهایت ملاطفت وخوش زبانی جواب فرمود وکفت میدانی من کیستم
کفتم نه والله کفت منم قایم آل محمد ومنم که در اخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم کرد واشاره بان شمشیر کرد وزمین
را از راستی وعدالت پر خواهم کرد بعد از انکه پر از ظلم وجور شده باشد پس بروی در افتادم ورویم بر زمین مالیدم
پس کفت چنین مکن وسر را بردار تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که انرا همدان میکویند کفتم راست کفتی ای
مولای من پس کفت میخواهی برکردی بسوی اهل خود کفتم بلی ای سید من میخواهم بروم بسوی اهل خود وبشارت
دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود بسوی خادم واو دست مرا کرفت وکیسه زری بمن
داد ومرا از بستان بیرون اورد وبا من روانه شد اندک راهی که امدیم عمارتها ودرختها ومناره مسجدی ظاهر
شد کفت میشناسی کفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که انرا اسد اباد میکویند کفت همانست برو برشاد
این کفت وناپیدا شد پس من داخل اسد اباد شدم ودر کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم واهل
خود را جمع کردم وبشارت دادم ایشان را باین سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده بود وما همیشه در خیر ونعمتیم تا
اثار ان در میان هست وشیخ صدوق وشیخ طوسی وطبرسی ودیکران بسندهای معتبر از علی بن ابراهیم بن
مهزیار روایت کرده اند که کفت بیست ویک حج کردم بقصد انکه شاید بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام
برسم میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی کفت ای فرزند مهزیار امسال
بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم وخوشحال وپیوسته مشغول عبادت
بودم تا صبح طالع شد نماز کردم واز برای طلب رفیق بیرون امدم ورفیقی چند بهم رسانیدم ومتوجه شدم بحج
داخل کوفه شدم وتفحص بسیار کردم اثری وخبری از ان حضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدیم وچون داخل
مدینه طیبه شدیم تفحص بسیار نمودیم وخبری بمن نرسید باز متوجه کعبه معظمه شدم وجستجوی بسیار
نمودم وپیوسته میان امید وناامیدی متردد بودم تا انکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم
که دور کعبه معظمه خلوت شود ومشغول طواف شوم وبتضرع وابتهال از بخشنده بی زوال سوال کنم که
مرا بکعبه مقصود راه نمائی کند چون خلوت شد ومشغول طواف شدم ناکاه جوانی با ملاحت خوش روی
خوش بوی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی را بکمر بسته ویکی را بر دوش افکنده وطوف را از طرف
دیکر بکردانید چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود وکفت از کدام شهری کفتم از اهواز کفت ابن
الخصیب را میشناسی کفتم او برحمت الهی واصل شد خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت وشبها

بعبادت بپا میداشت وتلاوت قران بسیار میفرمود واز شیعیان وموالیان ما بود کفت علی بن مهزیار را میشناسی کفتم من انم
کفت خوش امدی ای ابو الحسن پس کفت چه کردی ان علامتی را که در میان تو وحضرت امام حسن عسکری بود کفتم با من است
کفت بیرون اور پس بیرون اوردم انکشتری نیکوی که بران محمد وعلی نقش بود ودر روایت دیکر یا الله یا محمد یا علی نقش بود
چون نظرش بر او افتاد انقدر کریست که جامهایش تر شد وکفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو امام عادل
بودی وفرزند امامان بودی وپدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن کرداند پس کفت بعد از حج
مطلب تو چیست کفتم فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم کفت بمطلب خود رسیده واو مرا بسوی تو فرستاده است برو بمنزل
خود ومهیای سفر شو ومخفی دار وچون ثلث شب شود بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار کفت بخانه
خود برکشتم ودر این اندیشه بودم تا ثلث شب کذشت پس سوار شدم وبسوی شعب روانه شدم چون بشعب رسیدم
انجوان را در انجا دیدم چون مرا دید کفت خوش امدی وخوشا حال تو که ترا رخصت ملاقات دادند پس همراه او روانه
شدم تا منی وعرفات کذشت وچون بپائین عقبه طایف رسیدیم کفت ای ابو الحسن پیاده شو وتهیه نماز بکیر پس او
نافله شب را بجا اورد وصبح طالع شد پس نماز صبح را مختصر ادا کرد وسلام کفت وبعد از نماز بسجده رفت وروی
بخاک مالید وسوار شد ومن سوار شدم تا ببالای عقبه رفتیم کفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقعه سبزی
خرمی دیدم که کیاه بسیار داشت کفت نظر کن ببالای تل ریک چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه از مو دیدم که نور ان
تمام وادی را روشن کرده بود کفت منتهای امیدها در انجاست دیده ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم کفت
از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود وچون از مرکب بزیر امدیم کفت دست از مهار ناقه بردار واو را رها
کن کفتم ناقه را بکه بکذارم کفت این حرمیست که داخل ان نمیشود مکر ولی خدا وبیرون نمیرود مکر ولی خدا پس
در عقب او رفتم تا بنزدیک خیمه منوره رسیدیم کفت اینجا باش تا برای تو رخصت بکیرم بعد از اندک زمانی بیرون
امد وکفت خوشا حال تو که ترا رخصت دادند چون داخل خیمه شدم دیدم که حضرت بر روی نمدی نشسته است
ونطع سرخی بر روی ان نمد افکنده است وبر روی بالشی از پوست تکیه کرده است پس سلام کردم بهتر از سلام من جواب
فرمود وروی مشاهده کردم مانند پاره ماه از طیش وسفاهت بری نه بسیار بلند ونه کوتاه اندکی بطول مایل
کشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده وبیکدیکر پیوسته وچشمهای سیاه کشاده وبینی کشیده وکونه های
نه هموار ونه برامده در نهایت حسن وجمال بر کونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره افتاده
باشد وموی سیاهی بر سرش بود نزدیک بنرمه کوش اویخته واز پیشانی نورانیش نوری ساطع بود مانند ستاره

درخشان با نهایت سکینه و وقار و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در دولت
بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان
در دست شما ذلیل باشند پس فرمود که پدرم صلوات الله علیه از من عهد گرفت که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی
که پنهان تر و دورتر جاها باشد تا آنکه کار با شما پنهان باشد از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی
رخصت فرماید که ظاهر شوم و پدرم گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و
امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باید تمام باشد بر خلق ای فرزند گرامی توئی که خدا مهیا کرده است
ترا برای نشر حق و برانداختن اهل باطل و دین و اطفاء نایره مضلین پس لازم گیر جاهای پنهان باش از زمین و دور باش
از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی
تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست ظالمان ذلیلند و
نزد حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و استنباط دین
از آثار ایشان مینمایند و مجادله و بحث با اعداء دین میکنند و حق تعالی ایشان را مخصوص گردانیده است
بآنکه صبر نمایند بر مذلتهای که از ظالمان میکشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن
بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت میسر گرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم
و زمزم بر سر تو بجولان در آید فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود و ایشان جمع باشند که
طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان
نرم باشد برای قبول دین و متصل باشد در دفع فتنهای مضلین و در آن وقت درخت ملک و دین بار آید و صبح
حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از روی زمین براندازد و بتو امن و امان در اطراف جهان ظاهر
گردد و مرغان سبیله شرع مبین دین بآشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر بساتین ملک را سبز و شاداب
گرداند پس حضرت فرمود که آنچه در این مجلس گذشته پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق
و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسایل مشکله خود را از آنجناب
سوال نمودم آنگاه مرا رخصت فرمود که با اهل خود معاودت نمایم در روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود
داشتم هدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار نمودم که قبول نماید تبسم فرمود و استعانت بجوی باین
مال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دوری در پیش داری و دعای بسیاری در حق من فرمود و برگشتم و سکنا

والحمد

و اخبار در این باب بسیار است و این رساله مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبدالله کوفی روایت
کرده است که او احصا نموده است عدد جماعتی که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاهر گردیده
است از وکلا و غیر وکلا و ایشان جماعتند اسمعیل بن عثمن بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار
و از کوفه عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل
ری بسامی و محمد بن عبدالله اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه
وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابوالقاسم بن حابس و ابوعبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابوالقاسم بن دبیس و ابو
عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزادکرده امام علی نقی و احمد بن حسن و پسرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت
و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور
حسن بن هرون و احمد برادرش و ابوالحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن
محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و ابومحمد بن هرون و صاحب حصا
شهر سکویه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابوجعفر رفوگر و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از فابس دو مرد و از
زور ابن خالو و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابوثابت و از نیشابور محمد بن
شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین
و صاحب المال بمکه و ابورجا و از نصیبین محمد بن رجا و از اهواز حصینی و آنچه در کتب معتبره مذکور شده زیاده از
هشتاد نفرند و بعضی گمان کرده اند که این عدد از جماعت مختلف نقل کند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده است که قایم ما غیبتی خواهد بود که غیبت او طول خواهد کشید گفتم چرا یابن رسول
الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در وی امضا جاری خواهد کرد و ناچار است که
حضرت را استیفای جمیع مدت غیبتهای همه ایشان بفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد
سنتهای پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است و ایضا از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که حضرت صادق
فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر اهل باطلی شک کند گفتم چرا یابن رسول الله حضرت فرمود
ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت
پیغمبران سابق و اوصیاء ایشان بوده است و این حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حکمت پنهان کردن
حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار معلوم نشد موسی را تا وقت جدا شدن از هم

از امور غریبه خدا و سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید
تصدیق کنیم بآنکه افعال او منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اسحق بن
یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و بمحمد بن عثمن داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال از علت
غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال غیبت جواب نوشتند اما علت غیبت حق تعالی میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید سوال مکنید از
چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی
واقع شد از خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان
خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم در غیبت من مانند انتفاع بآفتاب است
در وقتی که غایب کرده باشد او را ابر از دیدهای او بدرستیکه من امانم اهل زمین را از عذاب الهی چنانچه ستارها امانند
اهل آسمان را پس ببندید درهای سوال را از چیزی که نفع بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری که شما را
تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که خدا زود برودی فرج کرامت فرماید که فرج شما با آنست و سلام خدا
بر تو باد و بر هر کسی که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال
کرد از رسول خدا که آیا منتفع میشوند بخدمت قایم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا به پیغمبری
فرستاده است که منتفع میشوند مردم باو و روشنی مییابند بنور ولایت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند
ابر او را پوشیده باشد **مولف گوید** که تشبیه بآفتاب زیر ابر اشاره است بچند چیز **اول** آنکه بمدلول اخبار
معتبره نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و بشفاعت ایشان
و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان دفع میشود چنانچه حق تعالی
فرموده است و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که اهل
بیت من امانند اهل زمین را چنانچه ستارها امانند اهل آسمان را و هر که دلهاشان متوجه شود با ایمان منور
باشند میدانند که هرگاه ابواب فرج بر کسی بسته شود و گره در کار خود بیند یا مطلب دقیقی و مشکلی
پوشیده گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بتقرب توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او
مفتوح گردد **دوم** آنکه همچنانکه آفتاب با وجود محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او انتظار منتظر رفع
سحاب و کشف حجابند همچنین شیعیان مخلص در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند

سوم

و تولیهای عظیم میبرند **سیم** آنکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار ظهور آثار آن جناب مانند منکر وجود
آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد **چهارم** آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح
است محجوب گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان بوجوه انتفاع ایشان تا دارند اصلح باشد تا ظهور آنحضرت
بوجوهی چند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است **پنجم** آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست بسا باشد که
کوری چشم نظر کنند باشد هم چنین دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت باشد چنانچه
بسیاری از مردمان پیش از بعثت انبیاء ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند
مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان چنین باشند **ششم** آنکه در روز ابر بعضی از مردم
آفتاب را از روزنها میبینند و بعضی نمیبینند هم چنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت
برسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت قایم را دو غیبت خواهد بود یکی
کوتاه و یکی دراز در غیبت اول نخواهند دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت دوم نخواهند دانست
مکان او را مگر مخصوصان موالیان و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت
آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهد آمد **هفتم** آنکه آنحضرت و آباء طاهرین او صلوات الله علیهم
آفتابند در عموم نفع و کسی بغیر کوری بی بهره از نفع ایشان نیست چنانکه حق تعالی در حق آن کوران باطن فرموده است
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
بعد از آنکه دلایل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم ثابت شده است انکار کردن بمحض استبعاد از
طول حیات آنحضرت بی صورت است با آنکه مثل او از آنچه عامه در وجود حضرت خضر قایل شده اند و در عمر
حضرت نوح زیاده از هزار سال قایل اند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد
را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید را از زمان حضرت رسول تا نزول حضرت عیسی از آسمان
قایلند و عمر حضرت عیسی را تا زمان حضرت مهدی قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را مدد
مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند در وجود امام غایب
چه فایده است این سوال بی وجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران بروایات مسلمه بین الفریقین واقع
شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله سه سال در شعب ابی طالب و در طایف و در غار پنهان شده و در مدینه از
خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت صلوات الله علیه بود در اینجا نیز

بجا

می‌توانند بود و اگر فایده‌ای غیر از این نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت ثواب
عظیم‌تر حاصل می‌شود کافیست چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام
عمل محبوب‌تر است نزد حق تعالی فرمود که انتظار ظهور و فرج و از حضرت امام زین العابدین منقولست که فرمود
که غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد بود و اهل زمان غیبت او که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور او
کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از فهم و عقل و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است
که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و حق تعالی عز و جل ایشان را در آن زمان بمنزله جماعتی گردانیده
که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بشمشیر ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما بیند و ایشانی دعوت
کنندگان اند خلق را بسوی حق در پنهان و آشکار و فرموده است که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست
و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قایم ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید
از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت صادق منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم کشد
و بمیرد بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قایم باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند و
جهاد کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شود و از حضرت صادق منقولست که
بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشحال آنها که ثابت مانند در امر ما در آن زمان
کمترین ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری تعالی ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر
من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من و بدرستی که شمائید بندگان
و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و بشما عفو میکنم گناهان را از غیر شما و بشما رحم میکنم بر مردم و بسبب
شما باران میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان و اگر شما نمی‌بودید عذاب خود
بر ایشان میفرستادم راوی گفت یا بن رسول الله پس چه چیز است بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود که زبان را
نگاه داشتن و ملازم خانه بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصاست با آنکه آنچه معلوم است که
منافع آنحضرت ظاهر است بر مردم در غیبت بوجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال بحج
می‌آید و مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود گویند که ما او را دیده بودیم و
نشناختیم و از حضرت صادق منقولست که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف پسران یعقوب با آنکه برادران
او انکار میکنند این برادران یوسف عقلا و دانایان و از اسباط پیغمبران بودند و رفتند بجهت آنحضرت

با او سخن گفتند و سودا کردند برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را بایشان شناسانید پس چه انکار می‌کنند
این امت حیران که حق تعالی وقتی از اوقات که خواهد حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند
در بازارهای ایشان راه رود و پای بر روی فرشهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را
رخصت دهد که خود را بایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند
و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت خود را نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست و اگر مردم او را خایف
گردانند و او غایب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب
تقصیر نداشته باشند بثوابهای عظیم فایز خواهند گردید خصوصا که وقتی از برکات ائمه آثار ایشان منتشر
گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده
باشند و مردم را امر برجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان چیزی برای شیعیان
ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث
اهل بیت علیهم السلام مقرر کرده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان و بر خود بستن مذهب باطله
مبتدعان را که تاویل کردن جاهلان را و در توقیعات آنحضرت صاحب علیه السلام بشیعیان رسید که
در ایام غیبت ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر ایشان
و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **مقصد نهم در اثبات رجعت است** بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه از ضروریات مذهب حق
فرقه محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از نیکوکاران بسیار نیک
و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی
از جزای نیکیهاشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی
که نمیخواستند که باهل بیت علیهم السلام برسد و انتقام کشیدن شیعیان ایشان و سایر مردم در رجعت
محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار واقع شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته
باشد یا محض کفر اما سایر مردم ایشان را بحال خود میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت
کرده‌اند مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاوس و غیر
ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار امامیه میان علمای شیعه و مخالفین در مسئله

تالیف نموده‌اند چنانکه ارباب رجال ذکر نموده‌اند و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند و احادیث
در کتاب بحار الانوار زیاده از دویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر
ایراد نموده‌ام بیرون نوشته‌ام هر که در این شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است
بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی که مبعوث
گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب کنند بآیات ما و در احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیت قیامت آنست که فرموده است
که مراد بآیات امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند دوم حق تعالی فرموده است و اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان
یا آنکه وقتی که نازل شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت شود بیرون آوریم از برای ایشان دابه از زمین که
سخن گوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که بآیات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که
مراد از دابه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد و عصای حضرت موسی
و انگشتر سلیمان علیهما السلام با او خواهد بود و عصا را در میان دو دیده مؤمن خواهد زد و نقش خواهد بست که
او مؤمن است حقا و انگشتر را در میان دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد کرد که او کافر است حقا
و عامه نیز این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده‌اند و صاحب کشاف روایت کرده است
که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود و عصا را میان دو چشم
مؤمن خواهد زد یا در میان دو دیده‌اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را
روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن
و انگشتری را بر بینی کافر میزند سیاه میشود کافر و گفته است بعضی تکلمهم را بتخفیف
خوانده‌اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در خطبها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که
ایشان را داغ کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته روایت کرده‌اند که دابة
الارض حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی الائمة بسند

نباته و غیر ایشان روایت کرده است که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن
فی الائمة روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان میکنید که
دابة الارض علی است من گفتم ما تنها نمیگوئیم یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید
پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض می‌یابید گفت بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست گفت
چه نام دارد گفت الیا معویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی سیم قوله تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی بدرستی که آنکه واجب کرده است قرآن را بر تو بر میگرداند ترا بمحل عود و احادیث بسیار وارد شده است
که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت چهارم قوله تعالی و لئن قتلتم فی
سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید البته بسوی خدا محشور
میشوید منقولست بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله را ولایت و دین تاویل نموده‌اند و هر که ایمان باین آیه
داشته باشد او را کشته شدنی و مردنی هست اگر در حیات دنیا کشته شود در رجعت بر میگردد
تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود و در تفسیر قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت
هر که کشته شود مرگ را نچشیده است البته در دنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد پنجم قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی بیاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان
پیغمبران که هر چه من بشما دادم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد
البته ایمان بیاورید باو و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید بر این عهد و پیمان گفتند اقرار کردیم
پس گفت گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما گواهانم و در احادیث معتبر بسیار وارد شده است که این در رجعت
خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که
ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود
بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع ایشان را بر میگرداند
تا قتال و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب
البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل و نظیر است و متفرد بوده در یگانگی پس تکلم کرد بکلمه

نمود بکلمه پس آن کلمه را نوری کردانید و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و من و ذریت مرا آفرید پس از آن نور خلق
کرد پس تکلم بکلمهٔ دیگر نمود و از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن کردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن
کردانید پس مائیم روح خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و مائیم حجت خود را بر خلق تمام کرده است و ما
پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه بود و نه شب و نه روز و نه
دیده که نظر کند عبادت میکردیم خدا را و تنزیه و تسبیح و تقدیس او میکردیم و اینها از آن بود که خدا از پیغمبران
و ارواح پیغمبران خلق کرده و عهد و پیمان از ایشان گرفت که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند و حضرت این
آیه را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید بمحمد و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران یاری او خواهند کرد و بحق
که حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد که یاری یکدیگر بکنید و بتحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش
روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بآنچه گرفته است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد
و هنوز یاری نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مشرق
و مغرب زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است
و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بسر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس و چه بسیار عجب و چگونه عجب
نکنم از مرده هائی که خدا ایشان را زنده کرده الله و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که
لبیک لبیک یا داعی الله و در میان کوچه های کوفه بروند و شمشیرهای برهنه بر دوش ها بدوش گذاشته باشند
و بسرهای جباران و کافران و اتباع ایشان از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان
داده است در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند
از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه کرداند در زمین چنانکه خلیفه کردانیده بود آنها را که
پیش از ایشان بوده اند و البته متمکن کرداند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده از برای ایشان و بدل کند
از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نکردانند حضرت فرمود یعنی
عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از
کسی و بدرستی که مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتها
و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا
و منم امین خدا و خازن علم خدا و منم صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا توان شد

و سرّ اللطف خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و منم اسماء حسنی خدا و امثال علیای خدا و آیات کبرای او
و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و بامن است تزویج اهل
بهشت و بامن است اختیار عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی من است و حساب خلق با من است و منم اذان گوینده
در اعراف و منم که ترد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض و منم صاحب اعراف که سوم و کافر را از یکدیگر
جدا میکنم و منم امیر المؤمنین و پادشاه متقیان و آیت سابقان در زبان سخن گویان و آخر اوصیاء و وارث پیغمبران
و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و میزان عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها
و هر که در میان آنهاست و منم آنکه خدا حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلایق در روز
جزا و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل و منم نسبهای
مردم را و بمن سپرده شده آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده
است ابرها و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستاره ها و آفتاب و ماه را و منم فاروق این
امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد همه چیز را میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی
به پیغمبر وحی کرده است و آن رازها را پیغمبر بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بمن بخشیده است و
کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خدایا و
من ترا گواه میکیرم و طلب میکنم ترا که مرا یاری دهی برایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم و
لنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر لعلهم يرجعون یعنی البته میچشانیم ایشان را از عذاب
نزدیکتر یا پست تر پیش از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر
عذاب رجعت است که بچشانیم ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن
در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين یعنی ای پروردگار ما میرانیده ما را دو بار و زنده
کردانیده ما را دو بار و در احادیث وارد شده است که یک زنده کردن در رجعت است و دیگری در قیامت و میرانیدن
در دنیاست و دیگری در رجعت هشتم انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد
یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در روزی که
می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابرهیم و
سعد بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود که یاری دنیا در رجعت است مکر نمیدانی که کشته یا

از پیغمبران یاری کرده شدند در دنیا تا کشته شدند بلکه این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تأویل برجعت
فرموده اند بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت صادق روایت کرده است که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت
دهد تا روزی که مردم زنده میشوند در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم
چون آن روز شود شیطان لعنة الله با جمیع اتباع خود از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه برکردد و این آخر برکشتنهای آنحضرت است راوی گفت مکر رجعتهای بسیار او را خواهد بود گفت
بلی و هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان او برمیکردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب
کرداند و مؤمنان انتقام از ایشان بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین برکردد با اصحاب خود و شیطان
بیاید با اصحاب خود و ملاقات ایشان در کنار نهر فرات واقع شود نزدیک بکوفه و قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع
نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برکردند و پای بعضی در میان آب
فرات داخل شود پس ابری فرو آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور در دست
داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر او افتد بعقب برکردد و اصحابش با او گویند که الحال کجا میروی
با ایشان ظفر یافتی میگوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول باو
برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه با او هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیکانکی
بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردانند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال پادشاهی
کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود و همه پسر و هر سال یک فرزند بهم رسد و آن
دو باغ سبز که حق تعالی در سورهٔ الرحمن فرموده در دور مسجد کوفه بهم رسد و ایضا از حضرت صادق
روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بسند معتبر
از آنحضرت باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین صلوات
الله علیه خواهد بود و آنقدر پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و
از حضرت امام موسی روایت کرده است که فرمود که در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بر
بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از ایشان بکشند
اگر ایشان را بخشم آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد عوض او را بکشند پس بعد از

[margin:] زنده شود

برون دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک جا بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برکردند و دشمنان
بسوی عذابهای جهنم برکردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول
حق تعالی وجعلكم انبياء وجعلكم ملوكا یعنی کردانید شما را پیغمبران و کردانید شما را پادشاهان فرمود پیغمبران
حضرت رسول و ابرهیم و اسمعیل و ذریت او بیند و پادشاهان ائمه اند علیهم السلام راوی گفت چه پادشاهی بشما
داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب
که گفت حجاج بمن گفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمی فهمم و آن آیه اینست وان من اهل الكتاب
الا ليؤمنن به قبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مکر آنکه البته ایمان می آورند بحضرت عیسی علیه السلام
پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودان و نصرانی را بزنند و نظر میکنم که لب او حرکت
نمیکند تا میمیرد من گفتم ای امیر این معنی آیه نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی
پیش از قیامت از آسمان بزیر می آید پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مکر آنکه ایمان بحضرت عیسی می آورند پیش از
مردن عیسی و نماز خواهند کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده
گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی بر داشته و ایضا روایت
کرده است او و دیگران در تأویل قول حق تعالی بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله یعنی بلکه تکذیب
میکنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب
رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند
بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت علیهم السلام در رجعت خود را ایشان عذرها و آنها
بود چنانکه حق تعالی فرموده است فان له معيشة ضنكا و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت باقر و صادق روایت
کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانکه حق تعالی فرموده
وحرام على قرية اهلكناها انهم لا يرجعون و در اخبار معتبره وارد شده است در تأویل این آیه ونريد ان نمن
على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونري فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا
که موجب تسلی آنحضرت کردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان
را میکشتند و نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر و عثمن و اتباع ایشان بوده اند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پیغمبر را همچنانکه ولادت موسی مخفی کردم و او را از فرعون
غایب کرده ایدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم بر فرعون و اتباعش غالب کرده ایدم و همه را بر دست او هلاک کردم و
همچنین حضرت قایم را ولادتش را پنهان خواهم کرد از عامه زمان خود و او را مستور خواهم کرده اند و در رجعت
ایشان را بر دشمنان ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است که
میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده اند در زمین که اهل بیت رسالتند و بگردانیم ایشان را
امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کرده و تمکین و اقتدار دهیم
ایشان را در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر کرد اند و بنمائیم بفرعون یعنی ابوبکر و هامان یعنی ابوبکر و
لشکرهای ایشان و لیهایند که غصب حق آل محمد علیهم السلام کردند منهم یعنی از اهل بیت آنچه حذر میکردند از کشتن
و عذاب و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشان را زنده کنند تا انتقام از
ایشان بکشند چنانکه قطب راوندی و دیگران از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت که ای فرزند
ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیاء ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد
آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد الم
بدن آهن بایشان نخواهد رسید و خواند این آیه را حق تعالی بحضرت ابراهیم برد و سلاما کرد ایشان هم چنین آتش
جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس شاد باشید شما و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس
میمانیم در آن عالم آنقدر که خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود
و بیرون آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین و قیام قایم ما اهل بیت ما نازل میشویم [illegible]
گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه
و فرود می آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا و سوار
شده باشند بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود بدست قایم ما میدهد پس بعد از این آنچه خدا خواهد
میمانیم پس حق تعالی بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت
امیرالمؤمنین شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد

خونش را بریزم و هر بتی که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع
شوند و بیایند بسوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و گویند راست گفت خدا و رسول او در وعدهائی که داده
پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد که او را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بروی
زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود
بر او منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی را بسوی او
بفرستد که خاک را از رو دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا
ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکت را از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه که شاخهای درختان
را از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق تعالی
اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتهای آسمان و زمین را و لیکن تکذیب
کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را با آنچه کسب کردند و بخشد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نگردد بر ایشان هیچ چیز
از زمین و آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد که احوال خانه خود را بداند بدانند او را الهام کند با آنچه ایشان میکنند
و ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت
حضرت فرمود که حق است و در امم سابقه بوده است و قرآن بحث آن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که با یکدیگر موافقند و مانند پرهای تیر که با
یکدیگر مساویند و حضرت فرمود که چون مهدی علیه السلام از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و
در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود [illegible]
وجود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی این بمردم ظاهر نشده است
راوی گفت تاویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی آن پیغمبران و مؤمنان
تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز بدهد
رسول خدا علم را بعلی بن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم او خواهند بود و او امیر و
پادشاه همه خلایق خواهد بود اینست تاویل امیرالمؤمنین و معنی آن و در کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است
ابان بن ابی عیاش که گفت در خانه ابی الطفیل و او حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان
و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت

این علم خاصی است که باید است بدانند و رد کنند علم خصوص آن را بخدا پس آنچه از ایشان شنیده بودم با حضرت عرض
کردم همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از آن تفسیر کرد و رجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شدم که یقین من بمراتب
زیاده بیقین بر رجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد
بود پس پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دوستان خود را بر حوض خواهم
آورد و دشمنان خود را تشنه برخواهم کرد ایشان پس از آن حضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه نمود
چون الحاح مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت میکند
گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین باو ساکن میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست
فرمود که صدیق و فاروق این امت و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست فرمود آنست
که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی عنده علم من الکتاب و گفته است و الذی
جاء بالصدق و صدق به او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین نامش را بگو
گفت ای ابو الطفیل بخدا که اگر عامه شیعیان ما نزد من بیاورید که از اطاعت من میکشد و مرا امیرالمؤمنین
می نامند و جهاد مخالفان مرا لازم میدانند پس من حدیث کنم ببعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا در قرآن
فرستاده است بر محمد هر آینه همه متفرق و پراکنده میشوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعب
و دشوار است و دعای ما احادیث ما دشوار است و مشکل است و اقرار بآنها نمیکند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا
بنده مؤمنی نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم
همه مرتد شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاهداشت و در منتخب البصایر از سعد بن عبدالله
روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی در زمین رجعتی خواهد بود با فرزند او حسین
با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه و آل معویه و هر که با آن حضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی
یاوران او را از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین مثل
مرتبه اول تا همه را بکشند و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا ایشان را بر بدترین عذابها با فرعون
و آل فرعون پس بار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد
در زمین و سایر ائمه علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده شود چنانکه
پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد بود و حق تعالی به پیغمبر خواهد داد بقدر پادشاهی

جمیع اهل دنیا از روزی که حق تعالی خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران برطرف شود تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده
که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام است و اصحاب او و یزید پلید و اصحاب او خواهند بود
پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان را کشتند چنانچه حق تعالی فرموده است که ثم رددنا لکم الکرة علیهم
و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی پس برگردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان و اعانت کردیم شما را
بمالها و پسران و گردانیدیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای ایشان و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد
و مجالس بسندهای بسیار از حبابه والبیه و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین
که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی هست و منتظرم که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد
چنانکه از برای ایوب پسران او را زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب اولاد او را جمع کرد
و ایضا کشی از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود من سوال کردم از خدا که فرزندم اسمعیل را بعد از من باقی بگذارد
ابا کرد و لیکن در باب او مرتبه دیگر حق تعالی بمن عطا فرمود که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده نفر
از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدارش خواهد بود و از حضرت باقر روایت
کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتف او آویخته
و از دامنه کوه بالا میرود و در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند
کرده اند و ایضا کشی روایت کرده است از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من پیر شده ام
و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم که ختم اعمال من بآن باشد که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که
چاره از این نیست اگر در این وقت نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین
خطبه طولانی از آن حضرت روایت کرده است و در بعض آن خطبه فرمود و ضبط نمیکنند احادیث ما را مگر قلعه های
حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین و رزین پس فرمود وای عجب و کل عجب از آنکه واقع خواهد شد در ما بین
ما جمادی و رجب پرسید مردی از شرطة الخمیس که این چه تعجب است که میگوئی حضرت فرمود چون
تعجب نباشد از آنکه مردگان زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خدا و نبی که حبه را
شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده است گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه میروند
و شمشیرها برهنه بر دوش گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول خدا و مومنان و اینست معنی

اینچه خدا فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس
الکفار من اصحاب القبور یعنی ای گروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا ایشان را
بتحقیق که ناامید گردیده‌اند از آخرت چنانکه ناامید گردیده‌اند کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل
شرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا بر او حد بزند
و انتقام فاطمه علیها السلام را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون وقت قیام قایم میشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلایق
مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا بان باران گوشتهای مؤمنان را و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان
و گویا نظر میکنم بسوی ایشان که می‌آیند از جانب قبیله جهینه خاک قبر را از سرهای خود افشانند و ایضا از
آنحضرت روایت کرده است که بیرون می‌آید با قایم از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده
نفر از قوم موسی آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر از
اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت
خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت
کرده است از حضرت باقر که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه و اول کسی که با او بیعت
کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا روایت کرده‌اند که از علامات ظهور
حضرت قایم آنست که بدن برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر شود و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است
که برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله که چون حضرت
قایم خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی
باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کرامت و نعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم
الهی بمانند و بعضی بیرون آیند در زیارت جامعه مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا زیارت حضرت
امام حسین ع ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بان مذکور است و متهجد و مصباح الزایر و سایر کتب از حضرت
صادق منقولست که هر که دعای عهد چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور
آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در دعای عهد نیز مذکور است که خداوندا
اگر حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم کرده‌ای پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی

که کفن خود را بر کتف خود بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کننده که جمیع خلق را
بسوی او و یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق در زیارت بعید حضرت رسول و ائمه ع
روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت
خدا را و بهیچ چیز قایل نیستم مگر آنچه خدا خواسته است و صاحب کامل الزیاره از حضرت صادق ع در زیارتی
از برای حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که یاری من از برای شما مهیا
تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت
شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم چیزی را که خدا نخواسته
بود و بسند صحیح در زیارات همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت
امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خدا [illegible] او را مبعوث گرداند
در مقام بلند پس انتقام بکشی با او از برای دین خود و بکشی با او دشمنان خود را بدرستی که تو او را وعده کردی و تو بر وعده
که خلف وعده نمیکنی و در کلینی در وصف قبض روح مؤمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث
طولانی که فرموده پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با ایشان از طعام ایشان
و می‌آشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس
خدا زنده میکند ایشان را پس با او می‌آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آن وقت بشک می‌افتند اهل باطل و مضمحل
میشوند ظالمان و از اینجهة بود که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین ع گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است
یعنی نجف اشرف و در دعای که در سرداب غیبت حضرت قایم ع باید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که
باطاعت قایم قیام نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا بمیرانی پیش از آن پس بگردان
مرا ای پروردگار من از آن جماعتی که بر میگردند در رجعت و پادشاهی میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام
او و در زیر علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند در زمره او و روشن میشود دیده ایشان بروئیت او و در
اقبال و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب بیرون آمد بسوی ابوالقاسم بن العلا که روز سیم ماه
شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین ع است این دعا را باید بخوانند و دعا این بوده تا آنجا که [illegible]
در مدح حضرت امام حسین ع میفرماید که سید قبیله است و اعانت کرده شده است بنصرت در روز رجعت و عوض
شهادت باو داده‌اند که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم با او در برگشتن او و بر گشتن

اوصیاء از عترت او و بعد از قایم و غیبت او تا ملحق بخود و اصحاب نکند خداوند جباران را ماضی کرده اند
و در آخر دعا فرموده که ما بنا بر آوردن او ایم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید
ابن طاوس بسندهای خود روایت کرده اند از ابوبصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق ع از تفسیر قول حق تعالی
واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت یعنی قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکند
آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعده لازم ثابت بر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت فرمود که
ایشان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مرده‌ها را
زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زیان کار باد کسی که این سخن را میگوید بپرس از ایشان که مشرکان سوگند بلات
خدا بودند یا بلات و عزی ابوبصیر گفت فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قایم ما ظاهر شود حق تعالی
جماعتی از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته [illegible] بیاری آنحضرت بیایند و چون
این خبر بجمعی از شیعیان ما رسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند و با
حضرت قایم اند جمعی از سنیان با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان
دولت شماست و هر دروغی که میخواهید میگوئید والله زنده نشده اند آنها و تا قیامت زنده نخواهند شد
و حق تعالی در این آیه حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است در تاویل
قول حق تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل
در کتاب که البته افساد کنید در زمین دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیرالمؤمنین و زخم زدن
بر آنحضرت امام حسین علیهما السلام ولتعلن علوا کبیرا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که
اشاره است بقتل حضرت امام حسین ع فاذا جاء وعد اولیهما پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان
فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار
یعنی فرستادیم بر شما بندگان از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جستجو کردند در میان
خانه‌ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش
از بیرون آمدن حضرت قایم پس نخواهند گذاشت کسی را که خونی از آل محمد کشته باشد مگر آنکه او را خواهند
کشت وکان وعدا مفعولا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم آل محمد است ثم رددنا لکم الکرة علیهم
اشاره بخروج حضرت امام حسین ع با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی

دو روی داشته باشد و مردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در آن نکنند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین
در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل و کفن کند و حنوط کند
و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امام و وصی را بغیر وصی متکفل نمیشود مولف گوید که اگر کسی گوید که
حضرت امام حسین علیه السلام را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت در آنجا شهید در معرکه بود
احتیاج بغسل ندارد یا ائمه بعد از آنحضرت که بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند تا نفخ
صور منتهی شود و این آیات اگر چه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است اما آنچه در امتهای سابقه واقع شده
شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این ذکر کرده است پس اشاره است بان
وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده اند که بخدا سوگند مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم این چه
وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود گفتم قایم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال
بعد از رفتن آنحضرت هرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس منصور و انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد حضرت
امام حسین و طلب خون خود و اصحابش خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند اگر این از ذریت پیغمبران
بود اینقدر مردم نمیکشت پس بعد از آنحضرت سفاح بیرون آید یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای
معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خدا بمن
چیز داده است دانستن مرگها و بلاها و حکم کردن در میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت و منم صاحب عصا و
میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که روزها
و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده‌ها را زنده کند و زنده‌ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی که برای خود
پسندیده و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد او را
بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود و با آنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر
داد آنحضرت را بانچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خود و فرزندانش پس عوض
داد از شهادت بانکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا بر
خواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین کند تا چنانچه در

مجید فرموده است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده‌اند در زمین و بگردانیم ایشان را امامان
و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق که نوشته‌ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که
زمین را بمیراث خواهند برد بندگان شایسته من پس خدا بشارت داده پیغمبر را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند
شد و بسوی زمین برخواهند گشت پس سید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که
از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد
کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از قایم بیرون خواهد آمد با اصحاب خود که
با او شهید شده‌اند و هفتاد پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت
قایم انگشتر خود را با او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را کفن و حنوط خواهد کرد و او را
و در زمین پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر که چون حضرت
قایم ظاهر شود داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث کرداند که در میان یاوران
و اصحاب او باشند و ابن بابویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است که گفت که از حضرت صادق
پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی او را در قرآن صادق الوعد گفته است که آیا اسمعیل پسر ابراهیم است فرمود که نه
بلکه اسمعیل پیغمبر قبل است که پیغمبر بود که حق تعالی او را مبعوث کرد بسوی قومش پس او را تکذیب کردند
پس پوست سر و روی او را کندند حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد ایشان فرستاد
و گفت ای برگزیده پروردگار عالمیان مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم بهر نوع عذابی که خواهی اسمعیل گفت
مرا احتیاجی بآن نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی
از برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیاء او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را که
امت او نسبت بحسین بن علی علیه السلام چها خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام
بکشد از آنها که آن ستم را نسبت باو کرده‌اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار این است که مرا برگردانی بسوی دنیا
تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن این کار کرده‌اند چنانکه حسین را برخواهی گردانید پس حق تعالی اسمعیل
را قبول را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین بدنیا برخواهد گشت و ایضا از حمران روایت
کرده‌اند که گفت بحضرت صادق عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقاء شما اهل بیت در دنیا و چه
بسیار نزدیک است اجلهای شما با یکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما صحیفه

داریم که در آن نوشته است آنچه باید باو عمل کنیم در مدت حیات خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما
رسیده است و در آن وقت حضرت رسول می‌آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت
میدهد و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در دنیا از حیات خود [بسر]
کند و آنچه باقی مانده که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله آن امور
که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند
حضرت شهید شده بود پس حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری
او بکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص کردید که بیاری او و گریستن
بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن ماهیار
روایت بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در تاویل قول حق تعالی
یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که میلرزاند حرکت کننده‌ها و متحرک میکردند آنها که ساکن
بودند و از پی آن می‌آید آنچه ردیف است فرمود که راجفه حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب علیهم السلام
و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون آید حسین بن علی است با هفتاد و پنج هزار کس و ایضا تاویل قول حق تعالی انا لننصر
رسلنا چنانکه گذشت و حسن بن سلیمان در کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت صادق که کلا سوف
تعلمون یعنی در رجعت ثم کلا سوف تعلمون یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین یعنی اگر خو[اهیم]
میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه
برای آن آیت ذلیل و خاضع میگردد و آن آیت آنست که علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد
نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را
در پهلوی درختی پنهان کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید
و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است از ابو مروان که گفت
از حضرت صادق سؤال کردم از تفسیر قول حق تعالی ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد فرمود دنیا [نمیرود]
منقضی نشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام در ثویه که موضعی است در کوفه در آنجا مسجدی بنا
کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است که مجموع [عمر دنیا]

صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر بوده است و هشتاد هزار سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم
خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب محمد بن عبد الله این روایت را از ابن مسعود دیده‌ام و در کامل
الزیاره از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا می‌بینم که کرسی از نور نصب کنند
نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی بنشیند و دور
آن نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان بیایند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب
کند با ایشان که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و مظلوم شدید
امروز هر حاجت که دارید از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید برآورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن
ایشان از بهشت است بحمد الله کرامت و بزرگواری عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا در این حدیث
دلالت میکند بر این که حال در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه مقدسه
زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت
خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد هیچ نفسی را
ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده در ایمان خود خیری را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات
الشیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز بکند مؤمن است و از آنها ایمان
برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا
و اقرار کند برجعت و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و
خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن است بحق و راستی و او از شیعه ما
اهل بیت است و احادیث در این باب بسیار است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ذکر نموده‌ام و شک نیست در آنکه
اصل رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که در قیامت نیز منکر باشد و امری
که بنصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعاد است و هم انکار کردن محض بدبختی است و بعضی خصوصیات
که در بعضی از روایات شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در خصوصیات
حشر و بهشت نعیم و جهنم و صراط و میزان و غیر اینها اختلاف در اخبار واقع شده است و این باعث نمیشود که
اصل آنکه ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه آن است که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران
و نواصب و مخالفان متواتر است و انکار آن موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت

امیر المؤمنین و حضرت امام حسن صلوات الله علیهم نیز متواترات بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواترات
یا قریب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است که اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است
که اذعان باید کرد و انکار نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک زمان
خواهد شد یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ
حسن بن سلیمان قایل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد و حضرت صاحب
الامر اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از رجعت آبای کرام خود با آن حضرت رجعت خواهد فرمود بلی و
چه تاویل کرده است این حدیث را که امامان دوازده امام دوازده مهدی هست و این قول اگرچه بعید از صواب نیست اما
مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان دور کردن اولی است و ابن بابویه ره در رساله اعتقادات گفته است که
اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد
و اغنیا چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در مصر خود میماندند و طاعون در اغنیا
کمتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود بیرون روند و چون وقت طاعون شد همه بیرون
رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون جمعی از ایشان در زمین گذاشتند ندائی از جانب حق تعالی بایشان رسید که بمیرید
همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از بنی اسرائیل
بر ایشان گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده میتوانی کرد که شهرها را
آباد کنند و بندگان از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند در میان آنها که عبادت کنندگان تو اند پس حق تعالی
باو وحی کرد که میخواهی من ایشان را زنده کنم برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد بدعای آن پیغمبر و با او رفتند
پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس با جلهای خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد
شده است که حق تعالی او را میرانید و صد سال در قبر داشت و بعد از آنکه سالها زنده بود با جل مقدر خود
مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که با حضرت موسی از قوم خود اختیار کرده با خود بطور برد چون کلام خدا را
شنیدند گفتند ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه به بینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار ایشان صاعقه بایشان
رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگارا چه گویم با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را
زنده کرد و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربه کردند و فرزندان بهم رسانیدند پس با جلهای

خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب نمود که یاد آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و هیچ یک از
که او زنده کرد باذن خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد
نه سال مردند خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت
در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه
واقع شده است مانند دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان
نقل کرده اند که چون حضرت مهدی بیرون آید حضرت عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز
کند و نزول او بر زمین زنده شدن بعد از مرگ زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد
از آن بعضی از آیات سابقه که دلالت میکند بر رجعت ایراد نموده و آنچه در باب موت حضرت عیسی و اصحاب
کهف فرموده تو در تفسیر محل تامل است و در حیات القلوب و بحار الانوار تحقیق اینها مذکور است و ختم مینمایم
این بحث را بایراد حدیث مشهور مفضل و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند
معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او
میکشند و امید دارند فرج او هست یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت
هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از آنچه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین نماید که شیعیان بدانند پس فرمود
آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیامت ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل
شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کرده است و
دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت
فرمود بخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیه و نسبش ندا کند
تا آنکه حجت تمام شود بر خلق تمام شود تا آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ما و احوال را بیان کرده
و نام و نسب و کنیتش برای تمام بودن ظاهر کرده ایم که نام و کنیه اش مثل نام و کنیه جد اوست تا آنکه مردم نگویند که
نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی بمحمد وعده داده است که
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبر را بهدایت و دین حق تا او را غالب گرداند
بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و باز فرموده است و قاتلوهم حتی
لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد

دینها همه از برای خدا پس فرمود والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق
گردد و از هیچ کس بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه
و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکند و او در آخرت از زیان
کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که خطاب خواهد فرمود و که با او سخن خواهد گفت فرمود
که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش
والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و بر حضرتش دستار سیاه از خز و جامه زردی پوشیده باشد
با نعلین حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی
او را نشناسد و باین هیات بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده ها بخواب رود جبرئیل
و میکائیل و صف صف ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاری است پس
حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بروی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را
راست گردانید و زمین بهشت را میراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا
پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من
که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بروی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی
صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم بوده بهر حالی که بوده باشند
پس بشنوند همه یک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت
در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بروی زمین باشد از آن نور
یابد و آن نور بدرون خانهای مومنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر
گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند
همه در خدمت ایستاده باشند پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن
کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او
بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت کنند پس نجبای جن پس بیعت و بسند پس سیصد و سیزده تن
از نقبا بمبادرت به بیعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این مرد که در جانب کعبه ظاهر شده است و
چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند همان صاحب زمانست که داخل مکه شد گویند که هیچ یک از اصحاب

نمیشناسید گویند نمیشناسیم مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب
میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند
که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و نام و کنیه جدش را ذکر کند
و نسبت دهد او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر آباء بزرگوارش تا حسین بن علی را او
بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او منمائید که گمراه میشوید پس اول کسی که ندا را لبیک می گوید
و اجابت می کنند ملائکه اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم
و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از
شهرها و صحراها و بیابانها و دریاها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که
پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهما اللعنه
با او بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب
کنند و دانند که او شیطانست گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد
بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث
و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من هست
و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و اینها خواهد
از من سوال کند که علم همه نزد من هست و آنچه اینها مسائل ندانسته خبر داده اند من خبر میدهم و هر که کتابهای آسمانی
و صحف پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث بخواند امت آدم و شیث گویند این
والله صحف آدم و شیث است که در آن هیچ زیاده و نقصانی نیست و خواند آنچه از آن صحف تغییر یافته پس بخواند صحف نوح
و ابرهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن
کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده و تغییر یافته است و آنچه از آنها فوت شده بود و فراموش شده بود همه را بیان نماید
پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بحضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییری و تبدیلی شده باشد چنانچه
در قرآنهای دیگر شده پس در آن اثنا شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای
سید من منم بشیر که مرا ملکی از ملائکه که مصاحب بودیم بشارت داده بود بهلاک شدن لشکر سفیانی
پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم

و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای
ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه
شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است
فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این ستمکاران را پس زمین شکافته شد و
تمام لشکر با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برده و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی
بنزد ما آمد و رویهای ما را به پشت بر گردانید چنانکه میبینی پس با برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون
در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرد
و با من گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بدست
آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بروی بشیر مالد و بحال اول بر گردد و با حضرت
بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند
شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد
مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد
در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار
از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا بآن لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت
با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت خواهد کرد پس چون اطاعت
نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه کرده در میان ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل
پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل گذاشته بودند
بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را
خراب می کند و از اساس اول بنا میکند و از نو میسازد و قصر کوفه خراب میکند که هر که آن را بنا نهاده ملعون است
مفضل پرسید که در مسجد کوفه اقامت خواهند نمود فرمود که نه ای مفضل شخصی از اهل بیت خود را در آنجا
جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل برسانند پس حضرت باز بسوی
ایشان مراجعت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل
محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول کن پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه

شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه با اولاد آن خود انجمن و نقبا بسوی ایشان بر
گردد با ایشان بگوید که برو کردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را نکشد و هر که ایمان نیاورد بقتل رساند پس چون
عسکر برود بیابان و بسوی مکه باز کردند از صد کس یک کس ایمان نیاورند بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد
مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پای
تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت
غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان
در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل
بکوفه باشد و در آن زمان جای قیمت خوابیدن یکجای گوسفندی در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن شهر کوفه
وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل باشد و حق سبحانه
کربلا را پناهی و جای بجای گردانید که پیوسته محل آمد و شد ملائکه گردد و مومنان و حق سبحانه و تعالی از زمین
بنا را بلند مرتبه کرده اند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار داده که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را
هر اینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند که ای
مفضل بدرستیکه بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی
وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکیست که در آنجا ندا انی انا الله از
شجره مبارکه بموسی رسید   مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضع که
مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را
در وقت ولادت غسل داد و بهترین بقعه‌ایست که حضرت رسول در آنجا عروج
و حیرت بیابان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم مفضل گفت که ای سید
مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امر
عجیبی از او ظهور یابد که موجب شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود
که چون بنزدیک قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی
آل محمد گوید کیستند آنها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و دو همخوابه ابوبکر و عمر پس حضرت صاحب
در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و چه سبب ایشان را در میان جمیع خلایق با جدم دفن

کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی
در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در این جا مدفون کردند که خلیفه رسول بودند و پدران زنان آنحضرت بودند
پس فرماید که آیا کسی هست که اگر به بیند ایشان را بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک
دارد در این که ایشان در اینجا مدفون شده اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون
آورند با همان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان بکشایند و ایشان را معلق کنند بر درخت خشکی
پس برای امتحان   خلق آن درخت سبز شود و برگ بیاورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان را داشته
باشند گویند که اینست والله شرف و بزرگی ما و رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که
در دل بقدر حبه محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب حضرت صاحب الامر ندا کند که
هر که این دو مصاحب و همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یکجانب بایستد پس خلق دو فرقه
شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده ایشان پس حضرت عرض نماید بر دوستان ایشان که بیزاری
جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار شوید ایشان جواب گویند ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه ندانیم
که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه
کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده
و هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری بدار آورده و بدار کشیده پس حضرت مهدی علیه السلام
امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد که همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند
و ایشان را بقدرت حق زنده کرده اند و امر فرماید خلایق را که همه جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده
گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان و آتش افروختن بدر خانه امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن حضرت امام و المقال و پسر عمان و اولاد و
اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون آل رسول در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع
شده و هر سودی حرامی که خورده باشند و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده باشد تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان
بشمارد که از شما شده و اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب خلافت حق نمیکردند اینها در عالم
نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص فرماید پس ایشان را بفرماید که بر درخت
بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان

بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید من این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله
که سید اکبر محمد صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و
جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده
باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی
هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جا که خواسته ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آن حضرت
مهدی متوجه کوفه شود و در میان نجف و کوفه فرود آید با چهل و شش هزار ملک و شش هزار جن و سیصد و
سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل غضب الهی
خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه
آن میگردند والله که بر آن شهر نازل میشود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند
بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان
شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان آباد شود بمرتبه که گویند دنیا همین است و گویند که خانه‌ها و قصرهایش
بهشت است و دخترانش حورالعین و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده
مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و
مال مردم خوردن و خون ناحق ریختن بمرتبه که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند او را باین فتنه‌ها و
لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذر کند نشان دهد که اینجا زمین آنست پس خروج کند جوان خوشروی خوشبوی حسنی
بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس
اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن
در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب سوار و مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند
در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش
بنزدیک کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود
میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که اصحاب او ظاهر سازد حقیت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت
مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی مهدی آل محمد کجاست عصا و خاتم رسول خدا و انگشتری او و برد
و زره او که او را فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا

میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و گوسفند امیرالمومنین که ... جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر کرده اند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف
و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و ... و رحل عیسی و
میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگ
شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول
خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر
او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند آیات را
پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر
چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت
المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت
شهید شده اند در کربلا و چه رجعتی از این خوشتر پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمومنین علی بن ابی طالب
و برای او قبه در نجف اشرف نصب نمایند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در
مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهای آنرا که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس
بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در
جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند
در رسالت او و او را دروغگو میشمردند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه بجزای خود برسانند و همچنین برمیگردانند یکیک از ائمه تا
تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که یاری ایشان کرده خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه بیش از خوف تعجیل
و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل این آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که
مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمومنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند
بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات و جمیع دریاها تا آنکه
هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان ملاحظه نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل

ان روز که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با حضرت شکایت کنیم
و ما را فقط ازین امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفته‌های ما
و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما از کشتن و بیرون بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بسوی
ممالک و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ایشان ما را پس حضرت رسالت پناه گریان شود و فرماید که ای فرزندان
من نازل نشده است بشما مگر آنکه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه و
شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها برایشان تمام کردم سود
نداد و نامه که تو برای نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار آب دهان نجس خود را بر
آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چون آمدند که
او را به بیعت ببرند و او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که ما اهل بیت را بسوزانند پس من صدا زدم که
ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای
فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه از آسمان بیایند و امر و نهی بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و الا آتش در
خانه همه را میسوزانم پس گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند
و حق ما را غصب کنند پس عمر صدا زد که [illegible] پس عمر تازیانه [illegible]
بر عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم
که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو میدانند و تازیانه بر روی میزنند و فرزند شکمش شهید میکنند
خواستم گیسو بگشایم امیرالمؤمنین علیه السلام دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت
عالمیان را رحمت بود و بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر بر آسمان بلند نکنی والله اگر بکنی یک جنبنده
بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و ازان آزارها شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین
شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم و ایشان را بیاری و بیعت خلافت من از
ایشان گرفته بودی از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچکس بنصرت من نیامد
و بعضی از ایشان نکشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند
مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند

کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند بضرب عبدالرحمن بن ملجم
پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را
فرستاد با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معویه
و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت
کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا
تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان
برداری من تقصیر کردند خداوندا تو بفرست برایشان بلا و عذاب را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم
و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را
غارت کردند و زنان و اطفال بسیار اسیر کردند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست
با ایشان فرستادم و گفتم بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه
صلح کنم اگر شد مگر آنچه من از ایشان خبر داده بودم پس برخیزد امام مظلوم حسین بن علی صلوات الله علیهما با خون
خود خضاب کرده با جمیع شهدا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول نظر برو افکند بگرید و جمیع اهل
آسمانها و زمین بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و
امام حسن از جانب راست حضرت رسول بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ و حضرت پس حضرت امام شهید
نزدیک آید حضرت رسول او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من
درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه شهید بایستد و از جانب چپ جعفر طیار
و بیاورند حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین و داشته بیایند و فریاد کنان و حضرت فاطمه
این آیه تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر لفظش اینست که امروز که شما را وعده میدادند امروز بیابد هر نفسی آنچه کرده است
از کار خیر حاضر کرده اند و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش در میان ان و اعمال بد فاصله
باشد پس حضرت صادق بسیار گریست و فرمود روشن مباد دیده که در این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست
و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر
چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من
ظلم کرده اند و مرا آزار کردند و مرا بجزع آوردند در مصیبتهای که جمیع فرزندان من کرده‌اند پس بگریند و ملائکه آسمانها هفت

کانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس تمام اعادی آل محمد
ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمها بر ما مگر آنکه هزار مرتبه در دنیا روز کشته شوند مفضل گوید
که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما در دنیا برگرد
خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول خدا را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم
از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب
پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب آخرت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شأن ما
تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای
بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا از ما کی گرفته است تا بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه
با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هرگز در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه را که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت والله که تنزیل این
آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود
بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول
خدا صلی الله علیه و آله از آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم از آنچه
از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید
علیه اللعنه پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت
کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و
و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی صاحب الزمان همنام جد من حضرت رسول با جامه خون آلود
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کرده اند و دندان
مبارکش را شکسته و بخون آلوده شده و ملائکه بدور او باشند تا بایستد نزد جد امجد خود و گوید
مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیه مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت تو انکار
حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود تا آنکه گفتند مرده است و اگر
میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ

حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی هُوَ الَّذِي
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا
مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید چه گناه داشت حضرت صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید
که تا بیامرزد حق تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت
فرمود ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب
و شیعیان فرزندان من که اوصیاء منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بار کن و مرا
در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بآنحضرت بار کرد و همه را از برای او
آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما امامان حضرت فرمود
که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت
خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده
بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد
و شیعیان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود نمیماند مذهب یهود
و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین تا حال بلکه این در زمان مهدی در رجعت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و این آیه نیز در آن باب در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ
لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق فرمود که پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق
سبحانه و تعالی از آسمان ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید
بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی داشته
باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا میفرماید در تمام عالم که هر که
قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل پس بعد
ازین طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقامات اکتفا کردیم **باب ششم** در اثبات معاد
و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت انقضاء امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد

جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضرور است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است از ذکر
قیامت و مقدمات آن خصوصاً اوصافی که بعد از آن احوال الخلق بان منتهی میشود بایدکه
اذعان کرده و ذاتاً قایل در آنها نباید کشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تشکیک فتح باب تاویل است و علت
اثبات ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که
هرچه از ما بشما رسد اذعان و تسلیم نمایید اگر عقل شما بان نرسد بظاهر شرع اقرار نمایید و در دو انکار آن کنید
تا بیان آن کرده باشیم و رد قول ما تکذیب و رد بر خدا و رسول است علی الله و باید باثبات معاد نمود زیرا
زیرا که از اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر و وقوف و ثواب بدانکه معاد در لغت به معنی
اسم است او لعود و رجوع بجائی یا بحالی که از ان منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم عود زمان
در اینجا مراد است بجای برای پاداش جزاء اعمال که در مدت حیات دنیا کرده است نخستین یا مکان زمان عود
هر یک بکمی رجوع میکرده و آن روحانی و جسمانی میباشد روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت
بدن اگر از سعدا باشد و بعلوم و کمالاتی که در دنیا اکتساب نموده متبهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد
بجهل مرکب و بسیط و صفات دنیه که در این نشأ کسب کرده معذب و متألم باشد و ملاسفه همین معاد
قایلند و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها
در قیامت عود کنند و باز دیگر ارواح ایشان تعلق گیرد اگر از اهل ایمان و سعادتند داخل بهشت
جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و به آتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات
دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین
معنی ناطق است خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه
و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دست بر
آن گذاشت و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی تو را زنده میکند و
داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وضرب لنا مثلا و نسی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی
تفسیر مذکور خواهد شد و شک نیست که تغییر معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و
انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که اتفاق است که ممکن
نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه منکر انکار این معاد نموده اند

باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر کس اندک شعوری داشته باشد
و در آنها تامل کند میداند که این محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اتباع ایشان بود مدعا
شده اند در چنین مسئله غامضی که انکار و انکار جمیع عقلاست دعوی بداهت کرده اند و کسی که باعتقاد خود
شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم
که چه مقدار بهره از اسلام و ایمان دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقف بر تجویز اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد از
این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قایلند یعنی روح بعد از مفارقت
از بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت که ارواح بابدان برمیگردد و به بهشت
یا جهنم میروند سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی و جسمانی هر دو
دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بان
و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و آلام عقلی تکلیف
تعلق نگرفته است باعتقاد باین و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعاً و عقلا از اثبات آن فخر رازی در بعضی
از مصنفات گفته است اما قائلین بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواستند که جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند
عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است
و جمع میان این دو سعادت در این نشأه دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی تا مستغرق بود با تجلی انوار عالم قدس ممکن
نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات جسمانی و تا مستغرق است در استیفای لذات جسمانیه ممکن نیست او را که
ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیفند و در وقتی که مفارقت کردند از
بدنها بمرگ و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت کردند قوی شدند پس ممکن است که جمع میان این دو امر نمایند
و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول
بهر دو محض جمع بین الامرین است بلکه بهر دو ایمان قایم شده است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا و نجات گفته است
هرچند معاد غیر جسمانی کرده است مولف گوید که این مذهب اقوی مذاهب است و شکی نیست در لذات
جسمانی و روحانی هست و احادیث بسیار دلالت بر این دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین
روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند دوستان خدا در مساکن و منازل خود
از ایشان بغتة خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او باشند و میوه ها آویخته باشند بر او و جوی های دو

او بجوش آید و از زیر فرش او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاها گذارند بر یکدیگر
و هرچه خواهش کند خدمتکاران از برای او حاضر کرده اند پیش از آنکه از ایشان طلبند و حوریان بیایند چشم از
باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خدا و تبارک و تعالی ایشان را ندا کند که ای
دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من بیایید بسوی من خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید
گویند پروردگارا چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت
میبرد از نعمتها که داریم و در جوار خداوند کریم خود هستیم پس چون باز دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای
پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی من از شما و محبت
من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست
داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطرها بان شاد تر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که
وعده داده است خدا مردان و زنان مومنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه
در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا
بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من تنعم کنید بعبادت من در دنیا بدرستی که بان تنعم خواهید کرد در آخرت
و ظاهر اینست که باصل عبادت تنعم خواهند کرد نه بر وجه تکلیف بلکه چنانکه اعظم لذات ایشان در دنیا عبادت
حق تعالی و مناجات او و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که
هر که شبی بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد
آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد و آنچه بخاطر خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است
از برای او از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان الحادیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بعضی
نعمتهای بهشت آنست که حوریان از برای او میخوانند که مینگرند بحسن صوتی که مانند آن نشنیده باشد
شنیده اند نه بروش زبان شیطان بلکه بتسبیح و تحمید حق تعالی و در روایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق
باد بهشت وحی میکند که بشنوانید به بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند
شنیدن صداها و بربط و نایها را پس صدائی بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن
صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اهل بهشت چند نوعند بعضی از ایشان

تنعم میکنند و تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردن و آشامیدن
میوه ها و نختها و حوریان و خدمت فرمودن غلامان و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و استبرق بهشت
و هر کس لذتی میبرد بآنچه میخواهد و همیشه این مشغول خلق است و باو داده میشود آنچه خدا او را بان عبادت کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت
میکنند او را از ترس آتش او این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان او را از برای محبت او این عبادت بزرگواران
و کریمانست و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت لذت بما کل و مشارب و مناظر و مناکح است
و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزها که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را و تلذذ میباشند
بآنها و نیست در بهشت از بشر کسی که لذت یابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت از بشر هست که لذت مییابد
بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولی است که شاذ است از دین اسلام و ان ماخوذ است از دین نصارا
که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند در بهشت مثل ملائکه میشوند نمیخورند و نمیآشامند و
جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب نموده است عاملان را بعمل بوعده اکل و شرب و
جماع پس چگونه تجویز این قول میکنند و خلاف آنکه کتاب خدا شهادت بر آن میدهد و اجماع بر خلاف آن منعقد
مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل بحدیث موضوع کرده باشد مولف گوید
کلام مفید متین و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت باشند که مطلقا
از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است دلالت بر مدعای او
نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ منظور ایشان نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت
ملتذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت میبرند
بلی ممکن است که لذت روحانی و جسمانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم با آنکه ممکن است که
ایشان را در حصر لذات و بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا که لذت بلذات جسمانیه مراتب درجات بسیار
بحسب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای او متنعم
میشوند چنانچه در دنیا لذت میبرند و بعضی آنکه از زن و وصال و صحبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند
که بهشت را از این جهت میخواهند که محل کرامت خدا و وصال دوستان اوست و لذات از نعمتهای بهشت از این جهت
میخواهند که دار کرامت خدا و وصال دوستان اوست و لذت از نعمتهای بهشت از این جهت مییابند که علامت کرامت

حق تعالی است ومحبوب ایشان بلی ایشان مهیا کرده است پس از هر گل وریحان بوی خداوندکان استشمام
مینمایند واز فواکهه وطعامهای بهشت بعنایت او لذت مییابند هم چنین سایر نعمتها بلکه ...
مشام ایشان همین لذت مییابند پس بهشت دو بهشت است روحانی وجسمانی وبهشت جسمانی قالب بهشت روحانی
همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت ومعرفت واخلاص است وسکرات عبادات است پس کسی که در دنیا
بجد بیرون از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمییابد وکسی که در دنیا روح
عبادت را فهمیده است ولذت عبادت را چشیده است وعاشق عبادت گردیده است ولذت میابد که از آن فقه ویلکه
وخضوع وخشوع وسایر آداب ظاهره وباطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بغیر لذات روحانی مییابد
از لذت وتوضیح این سخن در کتاب عین الحیوة وکتاب بحار الانوار نموده ام وذلک مما افاض الله علی بلطفه
وهو ولی التوفیق رد در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بنقل آیه مینماید که باعتقاد متکلمین صریح در
اثبات است قال سبحانه وضرب لنا مثلا ونسی خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد وفخر رازی گفته
در این آیات غرایب بسیار است نقل استکان ذکر میکنیم پس میگوئیم انها کمسلکی است که ... مطلقا
بدلیل بلکه شبهه نیز نشنیده اند واکتفا بمحض استبعاد وادعای ضرورت نموده اند واکثر چنین اند وبسیاری از
آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را
در حالتی که رمیم وپوسیده شده باشد پس انکار بمحض استبعاد بود وحق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد
ایشان که فرموده ونسی خلقه یعنی آیا فراموش کرده است که ما خلق کرده ایم او را از خاک واز نطفه متشابه
الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از چهره سورت وقول از برای ایشان مقرر کردیم واکتفا باین نکردیم
بلکه در این حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق وعقل یعنی ادراک امور کلیه که سبب
انها مستحق اکرام شد واز سایر حیوانات ممتاز گردید اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند پس از استبعاد
از برگشتن نطق وعقل بمحل خود نمیکنند که غریب تر است وتخصیص ایشان استخوانها را بذکر برای آن بود که از
حیات دورتر است ووصف کردن آنها بپوسیده شدن ورزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن ومتفرق گردیدن
اجزا موجب زیادتی استبعاد است وحق تعالی دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم وقدرت خداوندی که انها
را میگرداند پس فرمود که از برای ما مثلی زد باستخوان بوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان
کرده وفراموش کرده است خلقت عجیب واو بلکه غریب خود را از اول خلق واطوار کثرت بکونه میکند انها

اعضاوندی که انها را از کتم عدم بیرون آورده در اول بار او بهر خلقی علیم ودانا است وهیچ امر بر او مخفی نیست وبعضی
معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه لوثش بار از استبعاد بیشتر در آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم
چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود او کردن وحق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده
بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود ومعدوم مطلق بود واو را آورید وهمچنین او را بر میگرداند هرچند معدوم شده
باشد وشبهه دوم آنست که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق ومغرب عالم پراکنده شده باشد وبعضی از
انها بسیار شده باشد چگونه جمع میشود واز این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد ولحم الماکول از آنچه جزو آکل خواهد شد
واگر در بدن ماکول داخل شود آکل از آنچه جزو خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو
بکل خلق علیم وجوابش آنست اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده واجزای فضلیه هست که از غذا بهم رسیده
ودر ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد واجزای
اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن داشت وآن جزو بدن او بوده است وحق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای
اصلی وفضلی هریک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را ودر روح در آن میدمد وجمع میکند اجزای ماکول را
ونفخ روح در آن میکند وهمچنین اجزائی که در بقاع واصقاع متفرق شده است بحکمت شامله وقدرت کامله
جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر نموده الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا یعنی آنخدا
که از درخت سبز آتش برای شما آفرید که آتش روشن نمیکنید میآورد اشاره است بآنکه دو درخت در دنیا
میباشد که یکی را مرخ ودیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخی یکی از آن دو درخت را ...
میسایند از آنها آتش ظاهر میشود واز درختان دیگر نیز بعمل میآید فاذا انتم منه توقدون پس با کمال شما آن
آتش میافروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق
العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که او بوجود آورد آسمانها وزمین را قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر هست واوست
بسیار خلق کننده وبسیار دانا فخر رازی گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که زنده میشود
وحیاتی که در اعضا او ساری شده واین لازم حرارت غریزیست که در جمیع حیوانات اگر استبعاد میکنید بهمرسیدن
حرارت وحیات را در وی پس استبعاد میکنید که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیب تر وغریب تر است
واگر استبعاد میکنید خلق جسم را پس خلق آسمانها وزمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وهو الخلاق
اشاره است بآنکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است بآنکه علم او شامل است مولف گوید که از جمله

آیاتی که شاملست بر دلائل عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی وروحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم وشما بسوی ما بازگشت نخواهید
کرد واین آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است وراه شک در آن نیست برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه
واجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است وفعل عبث از وصادر نمیشود
کارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است پس خلق کردن آسمان وزمین وحیوانات وسایر مکلفین بایستی که بحکمتی
باشد نا عبث نباشد وحکمت معلومست که نفعی نیست که بجانب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و
کامل در جمیع جهات است واحتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید که غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد وآن
یا در این نشاه باشد ودر نشاه دیگر یا باشد ومخصوص باشد در این نشاه فانیه ومنافع این نشاه که مخلوط است باصناف آلام وکدورات
جسمانی وروحانی ومصایب ومحن وامراض ودفن وتلف وغضب اموال وبیماری وموت اولاد واحباء
سایر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کنند واین شبیه است بآنکه کریمی شخصی را ضیافت کند
در خانه که مملو باشد از انواع درندگان وموذیان از شیر وپلنگ ومار وعقرب وزنبور وغیر اینها وچون
وارد شود طعامی نزد او حاضر سازند وهر لقمه که بردارد چندین زنبور وسگش وده مار بر او زنند وتشنه
دارد از دو برابرش ایستاده باشند ودر هر ساعت بر او حمله آورند وپیش از آنکه آنچه متوقع است بعمل آید
کردن بزنند هیچ عاقلی ضیافت چنین داعی پسنده ومدح نمیکند بخلاف آنکه چند ساعت او را ضیافت فرماید واو را
دعوت کند که چون از این راهها بگذری تو را بمنازل عظیمه سرافراز میکنم وانعامات جزیله بتو میدهم وچندین
از او میگذری وبعد از آن مدتهای بسیار در حکومت ورفاهیت خواهی بود همه عقلا او را ستایش میکنند
چه جای آنکه مدت متناهی وقلیل باشد ومدت راحت ونعمت غیر متناهی فصل دویم در دفع شبهها
معاد جسمانی است وآن موقوفست بر دانستن حقیقت روح وبدن انسان بدانکه در حقیقت روح انسان
خلاف بسیار است وفقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول نقل کرده ام وبعضی گفته اند تحصیل قول
در این باب هست وآنچه اکثر محققین قایل شده اند که انسان مرکبست از روح وبدن واین دو جوهر در حقیقت
که میان ایشان با غایت اختلاف نهایت بیگانگی است خلقت یکی از طینت سلاله که عالم علوی است وخلق
دیگری از خاک که محل ظلمت وکدورت عالم سفلی است وهر کدام را آثار وعلائق است که آنکه بکرد اینست آثار وافعال بدن
وشنیدن وبوئیدن وکفتن وخوابیدن ولمس کردن وامثال اینهاست این اعضا وقوای ظاهر ولذت والم

در حصول وعدم اینهاست وصفات وملکات وفهم وعلم واعتقادات کار روح است بدینواسطه آن گفت که جواد
شجاع وعالم مومن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن واعضا او صادر میشود مثل دیدن وشنیدن همه
روح وبدن واعضای برای آنها آلتی چند ندمی چنانچه میگوئی من دیدم بچشم ومن شنیدم بگوش وگفتم بزبان
پس من عبارتست از روح وذات تو همانست واین اعضا فعل اوست واین اعضا وقوی همه آلات اویند مثل کتابت که
قلم بنویسد ودر حقیقت نویسنده دیگری است وبعضی گفته اند از جمله آثار واحکام روح گفتن وشنیدن وخوردن
واشامیدن نیست بلکه همه اعضای ظاهری بیننا نکه از احوال خواب ظاهر است که بدن وقوای وبدن در جای
در خواب وروح برای خود میرود وشهرها سیر میکند وبر میگردد وهمه کار میکند اما در این کلام
سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است وبدن بمنزله آلت است وبعضی گفته اند روح در بدن
مانند چراغ است در فانوس وتو در روشنی همه از چراغ است وفانوس پرده ظلمانی که چراغ را پی پرده متناهیه
نمائی جمال آتش را توانی دانست واگر روح را بی بدن ملاحظه نمائی قدرت کمال آتش را توانی شناخت وآن وقت
میدانی که فانوس نقص وعیب چراغ است ونه زینت جمال آتش چراغ تا گرفتار وضعف وناتوانیست محبوسیت با
محتاج بفانوس ونهانست وچراغ نا ضعیف ودر حجوداست کثافت وپوشش او ونوراست مشتعل وافتاب
فانوس در کار نیست وضعیف محتاج بپرهیز از نسیم هوا نیست ودر کتاب بصایر الدرجات از حضرت صادق
روایت کرده است که روح مومن بدن مثل جوهریست در صندوق وقتی جوهر را که برداشته صندوق را دور میاندازند
واعتنا بشان او نمیکنند ودر کتاب معانی الاخبار روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب
چیست که کسی در شهری میخوابد وخود را در شهر دیگر بخواب میبیند فرمود روح مثل آفتاب که مرکزش در آسمان
وشعاعش در جهان پهن است وایضا از حضرت صادق روایت کرده است که روح ممزوج ببدن وداخل بدن
نمیشود بلکه مثل سرپوش بر بدن که محیط است بآن ومحاصل خلاف در روح باین میکرد که روح آیا
جسمانیست یا نه جسمیت ونه جسمانی بلکه مجرد است وجماعتی که انسان جسم میدانند متکلمان بدو قول
شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس ودوم آنکه در بدن اجزای اصلیه هست که باقیست از اول
عمر تا آخر عمر واجزای فضلیه میباشد که زیاده وکم ومتغیر ومتبدل میشود وانسان که مشار الیه است با او
بمن آن اجزای اصلیه است ومدار حشر ونشر وثواب وعقاب است وبعضی از متکلمین امامیه قایل شده اند
در این قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح است بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات ...

باقی میماند و در قیامت محشور میشود از اجزای اصلی چنانکه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد و آنها
که جسم میدانند و روح جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند
اکثر فلاسفه حکمااند و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه
اگرچه بعضی گفته‌اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین و بعضی از متأخرین گفته‌اند
که از بسیاری اخبار این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده‌ام و اگر بعضی از اخبار نادره
اشعاری یا ایمائی به این معنی داشته باشد بمحض اینها جزم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته‌اند
اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد شده است ظاهرا دلالت میکند بر آنکه تجرد
از صفات مختصه حق تعالی است و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن او و
منتقل شدن بوادی السلام و امثال اینها دلالت بر تجسم میکند مگر آنکه تاویل کنند اینها را بجسد مثالی
و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن اینها در دور عرش و امثال اینها دلالت بر جسمیت میکند
مگر آنکه تاویل کنند اینها را بتاویلات بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی
و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده‌اند که مجرد
خدا را میتوان شناخت و حضرت رسول فرموده ساکت باشید از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیر
فرموده که تکلیف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن نکرده‌اند که بسیار باشد که عقلها متحیر
و قایل شوید و معذور نباشید نزد خدا و اینچه اکثر گفته‌اند که قول به بقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد
روحانی موقوف بر قول بتجرد است بی‌وجه است و ممکن است بر وجهی باشد که سلب صحایف الهیه و
جماعت دیگر از محققین گفته‌اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سموات و انوار قدس
در این بدن از باب چراغ است در غرفه و نورش سرایت بجمیع اجزای بدن و موقوف بیرون آمدن آنست
از بدن و مفارقت از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و اجسام سماویه از نهایت لطافت و شفافیت
بقدرت الهی محفوظ میماند چنانکه شیخ طایفه ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق سوالات کرد و بعد از جواب مسلمان شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش
میشود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد
در مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس درست نکردی زیرا که آتش در اجسام

پنهانست و اجسام با عیانها قایمند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش در میان اینها ساطع
میشود و از آن آتش میگیرند چراغی روشن پس آتش در آن اجسام ثابت است و روشنی معدوم میشود و روح جسم
رقیق است که از قالب کثیف پوشانیده‌اند و او بمنزله چراغی نیست که تو گفتی بدرستی که آفریدگار آنکه خلق کرده است
جنین را در رحم از آب صافی و ترکیب کرده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوان
و غیر اینها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میگرداند گفت روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جایی
که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که
از او قبض کرده است تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بیرون آید پراکنده میشود یا باقی میماند
فرمود که بلکه باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی میشوند و نه حسی میماند و نه
محسوسی پس بر میگرداند او را بر آنها چنانچه در اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق
در آن متعدد میشوند و آن در میان نفخ اولی است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری دین
اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم ایشان میکند پس ممکن است که روح از این قبیل باشد
و اگر در اصل مجرد باشد چنانچه از بعضی از روایات مستفاد میشود ممکن است که تعلق کند بروح حیوانی که در سایر بدن
و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف شود و بعود بدن باذن الهی تعلق
بهمرساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است در اعمال
بعد از مفارقت از این بدن تعلق باین جسد کرده و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن در آن بدن باشد
بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حالت حیات نیز هست و آن باندازه این بدن و در میان آن یا خارج
از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت بر تصرف تام در هر دو ندارند در حالت حیات و بیداری تعلقش باین
بدن بیشتر است و در حالت خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر
سماویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور میشوند و علوم
الهامات ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره باشد با شیاطین محشور میشوند و بمقتضای و ان الشیاطین
لیوحون الی اولیائهم وحیهای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و
اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه ممکن است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در اجسام مثالیه
بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین وجه جمع میان اخبار باید کرد

میتواند شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرور نیست و بدون آن تفهیم آیات و اخبار و جمع
میان آنها در غایت اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده‌اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است بوجهی نیست
که تناسخیه باین اعتبار کافر نیستند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میگویند که روح در این اجسام عنصریه
میگردد و از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد در این نشاء دیگر و
ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قایل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند
و تکالیف را ساقط میدانند و بیان این عقاید باطله کافی است در بیان تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است
که شبی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به بیرون نجف رفتیم که او را وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستاد
چنانکه گویا با جماعتی صحبت میداشت من نیز ایستادم آنقدر که ملول شدم پس نشستم آنقدر که ملول شدم و
برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن آزار
بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم گفتم یا امیر المؤمنین ایشان
بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر دیده تو گشوده شود هر آینه ایشان را ببینی
که حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان اند یا ارواح ایشان
فرمود که ارواح ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه‌های زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو
بوادی السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بحضرت
صادق عرض کردم که چنین روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که دور عرش میباشند
فرمود نه مؤمن نزد خدا عزیزتر و گرامیتر است از آنکه روحش را در حوصله مرغ کند ولیکن روح ایشان در بدنی است
مثل این بدن که داشته و ایضا ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بوده در بهشت
نشسته‌اند یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که از
ارواح مؤمنان سوال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت بدنهای ایشان که اگر به ببینی میشناسی
و میگویی فلان است که در دنیا دیده‌ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل
قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا میباشد اینها احوال روح که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه
مردم را در تفرق و انعدام اجسام مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولا و صورت جسمیه
و صورت نوعیه هر دو معدوم میشود و هیولا باقی میماند و دو صورت جسمیه و نوعیه دیگر بر هیولا فایض میگردد

و محقق طوسی خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از حکما بهیولا قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمیه نیست
و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی
از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس و این قول بنا بر این است که مانع
شبهه و استحاله معدوم محض این مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه برای دفع این شبهه و غیر آن
بجزو لا یتجزی قایل شده‌اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از جسم باعتقاد
ایشان معدوم نمیشود و هرگاه براین اقوال مطلع شدی و دانستی که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض
استبعاد ایشان است و جواب اینها معلوم شد و محل شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده‌اند امتناع اعاده
معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمیه و
صورت نوعیه البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که بجمیع اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و
اصحاب قول دویم و سیم کار آسان کرده‌اند که باختیار این دو قول بعضی از این اشکال نموده‌اند و این محل نظر است زیرا
که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکستر را بباد دهند تشخص باقی نمیماند و هر چند صورت و
اجزا باقی بماند در عود شخص بعینه ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام التشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین
که میگویند تشخص هر شخص قایم است باجزای اصلیه او که مخلوقست از منی و آن اجزا باقیست در تبدلات شخص
و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او آن تشخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر اینها بجای اینها بکرده خلل نمیکند در آنکه الشخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا روایت
کرده‌اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند
موثق از حضرت صادق روایت کرده است که پرسیدند از آن حضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی
نمیماند استخوانی و گوشتی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمیپوسد باقی میماند در قبر تا مخلوق
شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بنا بر تقدیر علم قول بامتناع
اعاده معدوم با آنکه دانستی که دلیلی بر آن قایم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است در اثبات معاد جسمانی
اشکالی نیست خصوصا بنا بر قول بانعدام جمیع اشیاء که از قول بعدم امتناع اعاده بیش چنانکه مذکور خواهد
شد ان شاء الله و اگر کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوییم که در اعاده اشخاص که
در شرع وارد شده است همین بس است که از آن ماده بعینها یا از اصل اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا

کثیف باشد با شخص دیگر صفا و عوارض بحیثیتی که اگر او را به بینی نگوئی که او فلانست زیرا که مدرک الذات و
الالام روحست اگرچه بتوسط الالات باشد ولهذا میگویند آدمی از وقتی که روح در او دمیده میشود تا
هنگام پیری که همان شخص است هرچند متبدل شود صورت و هیأت او و اجزای او تحلیل رود و بدل
آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همانست و اگر جنایتی یا
قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا
در پیری دست باو بیابد و او را تأدیب کند نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای
اصلیه است یا باعتبار اینست که مدار بر روحست و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز
تعذیب او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح باقیست و بعینه باقیست و نصوص
دلالت میکنند مگر بر آنکه آن شخص را میگویند نمیتوانی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم
میکنند بر یک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قایل بهیولی
باشند و الملاقات شرعی و عرفی و لغوی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست بر قول بهیولی
حکم کنند بطهارت آب بجهتی که یک قطره از آن برداریم و در بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی
فرموده است أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها
و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده در وصف عذاب اهل جهنم
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هرچند بریان میشود پوستهای ایشان
بدل میکنیم پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که
محشور میشوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل
بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابوطالب طبرسی
و در مجالس شیخ طوسی روایت کرده اند ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق سؤال کرد از آیه بدلناهم جلودا
غیرها گفت گناه آن پوست دیگر چیست که او را عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این هم آن پوست است
و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل آن است که خشتی را بشکند و گل کند
و باز در همان قالب بریزند نمیتوان گفت همانست و میتوان گفت که غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو
و بالجمله احوط و اولی است که تصدیق نمایند بآنچه در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و تفسیر

ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر
ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع
نباشد و در آن معذور نباشد چنانچه سابقا مذکور شد **فصل سیم** در اقرار بحقیقت مرگ و توابع آنست
و در آن دو مطلب است **اول** آنکه اقرار باید کرد که هر زنده بغیر حق سبحانه و تعالی البته او را مرگ میباشد چنانکه حق
تعالی فرموده است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ و هیچ مکلفی را حیات ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از یعقوب احمر که گفت رفتم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت را تعزیه بگویم باسمعیل
فرزند او پس ترحم کرد برای او بعد از آن فرمود که حق سبحانه و تعالی خبر فوت پیغمبر را باو داد و فرمود إِنَّكَ مَيِّتٌ
وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و فرمود كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت فرمود که اهل
زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر
ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او میپرسد
و حال آنکه خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان
عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا
ایشان دو رسول و دو امین تو اند فرماید که مقدر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده است مرگ را پس ملک
موت میآید و نزد حق تعالی میایستد و از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر ملک
موت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب
بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده است پس گوید پروردگارا بغیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر
ای ملک موت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که کجایند آنها
که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که
حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض ارواح کرده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض روح میکنند
و باو میسپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات قبض ارواح بخود
نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است اکثر جمع میان اینها باین نحو
کرده اند که بعضی را ملک موت قبض میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او بدرگاه حق تعالی
عرض مینماید و از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را

خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس میگوید است
از ملائکه رسولان و سفیران بیان خود میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان
و از مردمان پس هرکه از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هرکه از اهل معصیت است ملائکه
عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوان چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند
و فعل ایشان فعل اوست و هرچه ایشان عمل میآورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند
و ملک موت قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر امور
میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میگرداند بخصوصیات خلق خود و ملائکه را بهر که میخواهد
و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند
بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی را ندارند مگر کسی را که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل او
و اعانت کند او را بر فهم آن از خاصان اولیاء آن و تو را همین بس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و
میراننده است و قبض ارواح میکند بر دستهای هرکه میخواهد از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف**
گوید که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه حضرت رسالت و ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی
از ارواح مینمایند یا مدخلیتی در آنها دارند بامر الهی و از برای تقیه از نادانان و ضعفاء العقول
تصریح بآن ننمود همچنانکه در بعضی از خطب غریبه وارد شده است که منم محیی و منم ممیت باذن
خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست
و از حضرت صادق منقول است که در جمع میان این آیات که ملک الموت را اعوان هست از ملائکه که ایشان
حالی که بیاورند داشته باشند و بهر جا و بهر کار که خواهد بفرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح
میکنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض مینماید
و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان
اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند و بعضی
در مغرب گفت میخوانم ایشان را و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از آنچه خدا مسخر کرده
است مثل یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من
از آبست درهمی است که در دست یکی از شما باشد بهر طرف که خواهد میگرداند و چون معلوم شد که ایمان

اجمالی
کافیست تفحص از تفاصیل ضرور نیست اما قبض ملک موت نمودن و تأویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی
یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند کفر است و بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض
میکند یا ملک دیگر و چون نص صریح در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید دانست که حیوانات
و موت حیوانات بقدرت حق سبحانه و تعالی است و او محیی و ممیت همه است و میتواند بود که ملک موت
قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار عموم است که ارواح آنها
نیز محفوظ میماند تا در حشر چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **دویم** آنکه باید اقرار
نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد و کیفیات آن و حاضر شدن رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح هر شخص مؤمن را از برای بشارت دادن و آسان
کردن مرگ بر ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار
ایشان بعذاب و اهوال ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است در بدن
میت ایشان را بچه صورت و حضور ایشان در جسد اصلیست یا در جسد مثالیست چنانچه سابقا اشاره
بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان و وسواس میگردد و احادیث در این باب متواتر
و شعر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بتواتر است یا حارث همدان
مَنْ يَمُتْ يَرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا یعنی ای حارث همدانی که میمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن
و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق منقول است که چون هنگام وفات مؤمن میشود
حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال او را از خاطر او فراموش میکند
و مسخیه او را بجانب آخرت میل میدهد و راضی میکند او را بجان دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او بکند
او میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خدائی که محمد را بحق فرستاده است من مهربان ترم و مشفق ترم
نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیرالمؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان علیهم السلام پس باو میگویند اینها اند رسول خدا
و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشان را می بیند و منادی او را ندا میکند
از جانب رب العزه که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ
ادْخُلِي جَنَّتِي حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار

خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه خود مرضی و پسندیده باشی پس ثواب خدا بر او داخل شود در دنیا
بنده کان من یعنی محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم و داخل شود در بهشت من پس در آن وقت هیچ چیز محبوبتر
نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمنی
نمی میرد مگر تا رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نه بیند او را پرسید که چون ایشان را دید
بدنیا بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هم رو می آید رسول خدا نزدیک سر او و
علی علیه السلام نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک گوش او می برد و میگوید
بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین
برخیزد و سر او رود و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی
و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود این در کتاب خداست الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند
و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت
معتبر دیگر فرمود که چون محتضر بند میشود رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام حاضر
میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر المؤمنین در دست چپ او و حضرت رسول
باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی توست و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت
از برای او میگشایند و میگویند این منزل تو است در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه میخواهی
از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آن وقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق
میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود و آب از دیده اش روان میشود و چون جان از
بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با آنها و او را غسل میدهند
با آنها که غسل میدهند و بر میگرداند بدن او را با آنها که بر میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه
گذاشتند و جنازه را برداشتند روح پیش از آن جماعت میرود و ارواح مؤمنان باستقبال او می آیند
و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون
او را در قبر گذاشتند روح را باو بر میگردانند تا سؤال کنند از او سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقاد
حق چون جواب گفت دری از بهشت را از برای او میگشایند پس داخل میشود در آن در قبر او از نور بهشت

بوی خوش آن واصل شد معتبر از آنحضرت منقولست که خطاب بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از
شما قبول میکند و شما را می آمرزد و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و میبیند
آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردند نزد او حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین
و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک او می آید و میگوید یا رسول الله این شخص
دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این رسول خدا او را دوست میداشت
پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را علیهم السلام
پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی خبر آزاد
کردن خود را از عذاب خدا آزادی و امان یافتی و بیرون آمدی بامان از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در
دنیا گوید بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت گوید راست گفتی
آنچه از آن میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بسلف صالح رسول
خدا و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان علیهم السلام پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن
و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از مشک خوشبو خواهد بود و حله زردی از حله های بهشت
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم و گلهای بهشت بر او داخل شود
روی او و از دست راست و چپش بعد میگردانند و باو گویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله
خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت و نعیم و بپروردگاری که بر تو غضبناک نیست
الصعیدادر باغستان های رضوان و با ایشان میخورد از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن
میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قایم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند
با او لبیک گویان و چون کافر در مرگ رسد رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام حاضر
شوند نزد او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا
با جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول او بود او را دشمن دار و جان او را بعنف و دشواری
بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی خبر آزادی خود را از عذاب خدا
بدا و ری و گرفتی برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدی بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بشدت و عنف

و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند
و از روح او متأذی میباشند و چون او را در قبر میگذارند دریها از درهای جهنم در قبر او میگشایند که داخل
میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است باید بهمه اینها اقرار نمایند و در معنا
تفحص و تفاصیل آنها نباشند **فصل چهارم** در تصدیق کردن احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم
برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و سؤال قبر
و بمنکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت تا قیامت و چون میت را در قبر گذارند دو ملک می آیند از
برای سؤال و حق تعالی روح را باو بر میگرداند از سر تا کمر او برای ایشان و از او سؤال میکنند و جمعی که از ایشان
سؤال بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمتند و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و ضغطه و
فشار قبر بر بدنست و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده**
اول در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و در آیات
متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید که گمان مکنید آنها که کشته شده اند در راه خدا
مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی داده میشوند و شادانند بآنچه خدا بایشان عطا کرده
از فضل خود و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند بآنکه خوفی نیست
بر ایشان و شاد میباشند از برای مؤمنان و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار منع کند کافران کرده
فرموده تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ میگوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا شاید عمل
شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرمود که نه چنین است این سخنی است
که او میگوید و فایده ندارد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث
بسیار از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد و ببدنی مثالی شبیه
بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور
شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق ع
بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز
میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی تر است بنزد خدا از این چون وقت مرگ او میشود می آید بنزد او رسول خدا
و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشانند ملائکه مقربان خدا اگر

زبان او را بشهادت از برای خدا و توحید او و از برای پیغمبر بنبوت و از برای اهل بیت بولایت گواهی میدهد برای
رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شده حق تعالی
مخصوص میگرداند پیغمبر را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد برای او و شهادت
میدهند بشهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که
با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی مثل آن صورت
که در دنیا داشته است و میخورد و می آشامد پس هر گاه تازه بنزد ایشان میرود میشناسند او را بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب
معراج گذشت بر مرد پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودک بسیار بر دور او بود آنحضرت از جبرئیل پرسید
که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم علیه السلام است فرمود که این اطفال که بر دور او نشسته اند گفت اینها
اطفال مؤمنانند که ایشان را غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
اطفال شیعیان ما را از مؤمنان تربیت میکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها **مؤلف گوید** که این حدیث
احتمال تجسم روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات
ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن حضرت امیر المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و آله را با بوبکر
در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باصحاب خود و دیدن حضرت امیر المؤمنین
حضرت یوشع را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها که در کتاب
بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارد و جمعی
شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قائلند که بعد از آنکه در دنیا بتشار ارواح مقدسه انبیا
و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت مینمایند و ایشان باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
انبیا علیهم السلام را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث منع شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه
احتمال دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهر تر است و از صاحب نقلا الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صحرای نجف بر روی سنگی دراز خوابید قنبر گفت من جامه خود
در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او هم نشینی
کردن اصبغ بن نباته گفت تربت مؤمن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت نمودن در مجلس او چه

بنزد او حضرت فرمود ای ابوبصیر بدرستیکه در این حجره ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر منبرها از نور
حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب فضل بن شاذان باین حدیث را روایت کرده است و در آخرش زیاده
کرده است که ای ابوبصیر آگاه باش که هر گاه بخواهید دید ارواح مؤمنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن
یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادی است هر کافر در وادی برهوت یمن است
و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مؤمن
در وقت غسل دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری و غم را
و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث
شد و سبب حدوث آنچه بود حضرت فرمود که حق تعالی رسولی فرستاد بسوی زمان او و اهل آن
زمان بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر اینها بکنیم از ما چه خواهد بود تو مال از ما بیشتر نیست و عزت
از ما عزیزتر نیست گفت اگر اطاعت من میکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت میکنید خدا شما را
داخل جهنم میکند گفتند بهشت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی باینها میرسیم گفت
بعد از مرگ گفتند ما مردگان خود را که استخوانهای ایشان [illegible] اند و پوسیده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف
ایشان با آنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد پس آمدند نزد آن پیغمبر و خبر دادند آنچه
دیده بودند و تعجب که در این باب داشتند پیغمبر گفت که خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینست حالت روح شما
که بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب
خواهند بود تا وقتیکه بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که گفت یا ابوبصیر هر که از شما اعتقاد ولایت ما بمیرد شهید است هر چند در میان رخت
خود بمیرد و زنده است نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که زیارت قبور خویشان
و برادران مؤمن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی
بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود می آید و میبیند چیزی را
که دوست میدارد و از او می پوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و میبیند آنچه را بد میداند
و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در
روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمن و کافری نیست مگر در وقت زوال شمس بزیارت اهل خود می آید

می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند
حسرت او میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم عرض کردم که آیا میت بزیارت
خود می آید فرمود بلی گفتم در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه
صورت می آید فرمود بصورت مرغ سفید لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف میشود اگر ایشان را
بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین میشود و در روایت دیگر فرمود می آیند بقدر
فضایل خود بعضی هر روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال الشمس با امثال آن بصورت
گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و باو می نماید آنچه باعث سرور اوست و از او میپوشاند آنچه باعث اندوه
اوست و میگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که از بروردگار خود رخصت میطلبد
و خوشحال و ملک با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان می آید و بخانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی
اهل خود و سخن ایشان را میشنود و جمیع این احادیث را در کتاب مرآة العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار
مذکور است و در حدیث معتبر منقولست که ابوبصیر از حضرت صادق سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره
چند هستند در بهشت میخورند از طعام او و می آشامند از شراب او و میگویند خدایا قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه
وعده کرده عطا کن و ملحق گردان آخر ما را باول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند پروردگارا برپا مکن
از برای ما قیامت را و آنچه وعده ما کرده بعمل میاور و ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم
شد که روح بعد از بدن باقیست و ثواب و عقاب میباشد فی الجمله **مقاله ثانیه** در بیان سؤال و ضغطه قبر
و عقاب قبر بدانکه اجماع مسلمانانست که قبر سؤال میباشد و روح از برای سؤال به بدن برمیگردد بلکه
از ضروریات دین اسلام است و منکر کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت و محققین امامیه در مقام اثبات از برای سؤال
متواتر و ضروریست و در اکثر اخبار وارد شده است که منکر است و نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است
که نسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب می آیند
و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم آنها و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را
وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و
کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سؤالی نیست و محققین گفته اند که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند

از او سؤال میکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم
تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است سؤال قبر اعم است و شامل کسی که تلقین او کرده باشند و بعضی
از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابوامامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمیرد
احدی از شما و خاک بر او بریزید پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش را
بگوید او میشنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت
کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد
و بانکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب
خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند ما را اینجا نشستن چرا تلقین حجت او کردند و فرمود که
اگر نام مادرش را ندانند او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سؤال میباشد
یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگر چه عدم سؤال اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند
و اظهر عدم سؤالست و شیخ مفید در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو
نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقابی نمیباشد و از حضرت
صادق علیه السلام سؤال کردند از کسی که بمیرد در دار دنیا روح او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او
ماحض ایمان باشد محض یا ماحض کفر باشد محض منتقل میشود روح او از هیکلی که دارد بمثل آن در صورت
و جزا داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را محشور گرداند در قیامت انشا
میکند جسم ایشان را و بر میگرداند روح او را در بدن اصلی او و محشور میگرداند او را تا جزای اعمال او باو واصل
بهم رسد پس مؤمن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را
جنتی از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و شاهد این دو مؤمن آلست که
حق تعالی فرموده است در باب مؤمن آل یس با او گفته شد داخل شو در بهشت گفت ای کاشکی قوم من علم بهم
میرسانیدند بامرزیدن پروردگار من مرا و با آنکه او را از گرامیان گردانید و دلیل بر حال کافر آنکه
در باب فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در روز قیامت میگویند
داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر آنست که سؤال و عذاب ایشان را نمیباشد و در احادیث معتبره
از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سؤال قبر مخصوص کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر

و باقی خلق را سؤال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم
ارواح ایشان با بدنهای ایشان از زمین باسمان میبرند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا
داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه هر که صلوات بسیار بفرستد و هر که خواهد کم
بفرستد پس بیان فرمود آنحضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را میشنود و این نمیشود مگر بآنکه
نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام که بر ایشان کنند از نزدیک میشنوند و از
دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده است که شهیدان
نزد خداوند خود زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد
بر سر چاه بدر و خطاب کرد [illegible] که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که
شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر
عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر گفت یا رسول الله خطاب توبیخ
با بدنهای کهنه ایشان میکنی حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از اینها نیستی
ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنین نیست مگر آنکه من رو از ایشان بگردانم و منقولست که
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان کشتگان
میگشت تا رسید بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحف بگردن انداخته
بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شده بودند چون حضرت او را در میان کشتگان
دید فرمود او را بنشانید چون نشانیدند فرمود که ای کعب بن سور وعده خدای خود را یافتم
که حق بود آیا تو وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود که او را بخوابانید پس چون بطلحه رسید با او
نیز چنین کرد پس یکی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمیشنوند فرمود
که ای مرد بخدا سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند
و اینها از جمله اخبار است که هر دو سخن من دلالت میکنند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردد بسوی او روح او
برای تتمیم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه باد تفصیلی که گفتیم تمام شد کلام

وکلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود
در قبر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی یا خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی واما جماعت دیگر
از ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمیشوند وبسند صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که دو ملک
می آیند که مسمی اند بنکیر ومنکر بسوی میت در وقتی که مدفون شد صدای ایشان مانند رعد قاصف است و
دیدههای ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بدندانهای خود وموهای ایشان آویخته که در میان
آنها راه میروند وسؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو وچیست دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا
پروردگار من است ودین من اسلام است پس از او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که از میان شما بیرون
آمد گوید که از محمد رسول خدا از من میپرسید گوید که شهادت میدهم که او رسول خداست گویند گواهی
میدهیم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشان نباشد وقبر او را نه ذرع گشاد
میگردانند واز برای او دری بسوی بهشت میگشایند وجای خود را در بهشت می بیند واگر کافر باشد آن دو ملک
بآن هیئت بر او داخل میشوند وشیطان را در پیش او باز میدارند که دیدههای او از مس سرخ است چون آن
سؤالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند ومسلط میگردانند بر او ودر قبرش نود و نه
اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید ودری از برای او بسوی جهنم میگشایند وجای
خود را در آنجا می بیند وایضا از ابی بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که کیستند
آنها که در قبر از ایشان سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد وکسی که کفر خالص داشته باشد
گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وا میگذارند واعتنا بایشان نمیکنند
گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت وامامی که در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی
در حق فلان پسر فلان میگوید او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا دیده ات را خواب راحت
بگذارد ودری از بهشت برای او میگشایند وپیوسته نسیم بهشت بتحفه باو میرسد تا روز قیامت
واز کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدهام او را ونمیدانم کیست آن
پس میگویند هرگز ندانی ودری از جهنم برای او میگشایند وپیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت
وبسند معتبر از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو
میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد صلی الله علیه وآله

میگویند

میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری بود که خدا مرا هدایت کرد
بآن ومرا ثابت داشت بر آن میگویند بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس
دری از بهشت برای او میگشایند که از شمیم بهشت وگلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا قیامت را
قایم گردان شاید باهل ومال خود برگردم واز کافر میپرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو
کیست میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید از مردم شنیدم
میگفتند من گفتم پس گرزی بر او میزنند که اگر جن وانس همه جمع شوند تاب آن نداشته باشند پس میگدازد
چنانچه قلعی میگدازد پس روح را باو برمیگردانند ودل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را دور گردان مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه سنیان نیز خدا ورسول
باعتبار عدم ایمان بائمه حق وتوسل بایشان ظنی وتقلیدی وبی ثباتست چنانکه در کتاب حسین بن سعید
بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از آنچه ملاقات
میکند آن صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشان را منکر ونکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر واز او سؤال
میکنند از رسول خدا صلی الله علیه وآله که آیا حق بود اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم میشنیدم که
مردم میگفتند رسول خداست نمیدانم که حق بود یا دروغ بود پس بر او ضربتی میزنند که اهل سموات واهل
زمین میشنوند مگر مکلفان واگر صاحب یقین است نمیترسد ومیگوید شهادت میدهم که او رسول خدا
بود آمد با هدایت ودین حق پس جای خود را در بهشت می بیند وقبر او را فراخ میگردانند ومیگویند بخواب
در نهایت استراحت ونیکوئی وابن بابویه از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مؤمن
بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او وچون او را داخل قبر کنند منکر ونکیر می آیند واو را می نشانند
ومیگویند کیست پروردگار تو وچیست دین تو وکیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست ومحمد پیغمبر
من است واسلام دین من است پس میگشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند وطعام از بهشت از برای او می آورند
وداخل میگردانند بر او نسیم وگل بهشت را واین است معنی قول حق تعالی فاما ان کان من المقربین
فروح وریحان وجنة نعیم یعنی در قبر وجنت نعیم یعنی در آخرت وچون کافر بمیرد مشایعت او میکنند
هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او وسوگند میدهد حاملان جنازه خود را که او را برگردانید بصدائی که
همه چیز میشنوند بغیر جن وانس که مکلفند ومیگوید کاش مرا بازگشتی بود پس از مؤمنان میشدم ومیگویند

مرا برگردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس در جواب او میگویند کلا انها کلمة
هو قائلها میگوئی وملکی ایشان را ندا کند که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون
او را داخل قبر کنند ومردم از او مفارقت کنند منکر ونکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها واو را بنشانند
وسؤال کنند از او از رب او وکتاب او وپیغمبر او پس زبانش مضطرب شود ونتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب
الهی باو بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز از او سؤال کنند گوید نمیدانم گویند هرگز ندانی وهدایت
نیابی ورستگار نشوی پس دری از برای او بسوی جهنم میگشایند وبعوض نزل که از برای مهمان مهیا
میکنند حمیم جهنم از برای او می آورند واینست مراد قول حق تعالی واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل
من حمیم یعنی در قبر وتصلیة جحیم یعنی در آخرت واما آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال
از عقاید ایمانی میکنند خصوصا امامت ائمه صلوات الله علیهم واحادیث از طرق عامه وخاصه متواتر است که در قبر
از ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال میکنند چنانکه شیخ کشی بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است
که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند
او را از امام بعد از پدرم گفت بعد از پدرم گفت نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد وبروایت
دیگر فرمود که او را در قبر نشانیدند پس سؤال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسیدند
توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد ودر بصائر الدرجات از زر بن حبیش روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر ونکیر است
پس اول چیزی که سؤال میکنند از پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی وامام او اگر جواب گفت نجات یافت
واگر عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار وپیغمبر خود را شناخت وولی خود را نشناخت چون است
حال او فرمود مذبذبست نه از اینهاست ونه از آنها وهر که را خدا گمراه کند نمییابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات
وگفتند برسول خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود ولی شما در این زمان علی است وبعد از او وصی او وهمچنین برای هر زمان
عالمی میباشد که خدا باو حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیاء
ایشان رفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت وخواری بما
برسد وضلالت ایشان آن بود که آیات خدا که اوصیا باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه
انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید پس بزودی خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست

وگفت

وکیست آنکه هدایت یافته است وتربص وانتظار ایشان آن بود که میگفتند که ما در طلب شناختن اوصیا
تا آنکه امامی را شناسیم پس خدا تقصیر ایشان را ظاهر کرد بآنکه اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که
پیاینند وداخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد وایشان او را شناسند وداخل جهنم نمیشود مگر کسی
که ایشان او را نشناسند وایشان را انکار کند زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را
بایشان شناسانید وگواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ایشان گرفت در روز میثاق ووصف کرده است
ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف
بهشت وجهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیما ایشان وایشانند گواهان بر دوستان
خود ورسول خدا صلی الله علیه وآله گواه است بر ایشان واز برای ایشان از بندگان عهد وپیمان گرفته است که
اطاعت ایشان بکنند ورسول خدا نیز پیمان گرفته از مردان که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حق تعالی فرمود
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در روزی که بیاوریم از
هر امتی گواهی وبیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست ودوست خواهند داشت آنها که کافر شدند
ونافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا ودر شان او که کاش با زمین یکسان وهموار میشدند وکتمان
نکنند در آن روز سخنی را از خدا یا کتمان نمیکنند سخنی را از خدا در دنیا وشاذان بن جبرئیل در فضایل وغیر او
روایت کرده است که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعالم اعلی ارتحال نمود
حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهات را گریان نکند گفت
والده ام فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است واولاد خود را گرسنه میگذاشت ومرا سیر
میکرد واولاد خود را ژولیده مو میگذاشت ومرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب یک درخت خرما بود
سبقت میکرد در بامداد واز برای من میچید واز پسر عمان من پنهان میکرد واز برای من بحضرت
پس تجهیز او شد وپیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند ودر حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته می
گذاشت وپا برهنه میرفت ودر نماز او هفتاد تکبیر گفت ودر قبر او خوابید وبعد از آن بدست کریم خود او را
در لحد خوابانید وشهادتین تلقین او کرد وچون فارغ شد او کردند ومردم خواستند برگردند سه مرتبه گفت پسر تو
نه جعفر ونه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی
که در جنازهها دیگر نمیکردی فرمود اما برهنه رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود وهفتاد تکبیر گفتن آن

برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیات
او ضغطه قبر را ذکر کردم گفت واضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را نفشارد و اما آنکه کفن کردم او را به
پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد
گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور شود و اما آنکه گفتم باو ابنک ابنک برای آن
بود که دو ملک آمدند و از او سوال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار منست و گفتند کیست پیغمبر تو گفت
محمد پیغمبر منست گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس او را گفتم بگو فرزند تو علی بن
ابی طالب علیه السلام پس خدا دیده او را بآن روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امام
بعضی از زنان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده باشد
و محتمل است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت او چنانکه آخر
حدیث اشعار بآن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که میت مؤمن را چون
از خانه اش بیرون می‌آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام میکنند بر او تا او را بقبرش میرسانند
و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بعزت سوگند که دوست
میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس فراخ میگشاید بقدر آنکه
چشم او کار میکند و داخل میشود بر او دو ملک و در قبر منکر و نکیر سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو
میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست
امام تو میگوید فلان پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من از فرشهای بهشت در قبرش بگسترانید
و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامه‌های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای
او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند خوابیدن نو داماد و بخواب خوابیدنی که در آن خواب پریشان نباشد
و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او میکنند تا قبر او و زمین با او میگوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که
من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس با او تنگ میگردد
و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر میچسبند پس منکر و نکیر بر او داخل میشوند بغیر صورتی
که بر مؤمن داخل میشدند و او را میترسانند و در حوالی او میگویند و میگویند پروردگار تو کیست پس او
مضطرب میشود میگوید نمیدانم مردم میگفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر او و امامش میپرسند

و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنید قبر او را از آتش و بپوشانید او را
جامه‌های آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است از برای او از
این حال پس سه مرتبه گرز آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز کند و اگر آن ضربتها را بر کوههای تهامه
میزدند ریزه ریزه میشد و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را میگزند و میدرند و شیطان
او را بغم و اندوه می‌آورد و صدای عذاب او را میشنود هرکه خدا خلق کرده است مگر جن و انس و بدرستی که
میشنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای برهم زدن دستهای ایشان را و اینست معنی
قول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهر آیت که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که
ایمان آورده‌اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بخود وامیگذارد ظالمان را
و میکند خدا هر چه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ موضع قبری
نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایت دیگر میگوید
منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث
اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن میگوید بخوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه
در حدیث سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می‌بیند پس
از آن در مردی بیرون آید که دیده‌ها از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از
تو نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید من اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را
و در جائی که در بهشت با او نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت
بجسد او رسد که لذت و خوشی آن را یابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید
نه مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای او را درهم کند و بآن حال اول برگردد و دری از برای او بسوی
آتش بگشایند و از آن در مردی بیرون آید که هرگز بآن بد صورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید
من آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در جائی که با او نموده بودند در آتش
بگذارند و پیوسته نفخه از آتش بجسدش رسد و الم و حرارت آن بجسد او رسد تا روزی که مبعوث شود
و مسلط گردانند بر روح او نود و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را درند که اگر یکی از آن مارها در روی
زمین بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی یثبت

الله الذین آمنوا بالقول الثابت که ثابت شهادتین است و فی الآخرة در قبر است دو ملک داخل میشوند
و سوال میکنند از رب و از دین و از قبله و از ائمه و امام علی علیه السلام است و یضل الله الظالمین یعنی در قبر
گمراه میکند ظالمان را از ولایت علی علیه السلام که جواب نمیگویند در وقتی که از امام سوال میکنند و ایضا
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر
میگویند نازل میشوند بر میت در قبر و سوال میکنند از او از پروردگارش و پیغمبر او و امام او اگر بحق جواب
گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم میکنند و از بعضی
از روایات ظاهر میشود که بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه‌اش
و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما ها باشد
بیائید که تمام کنم و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز از جانب
راست می‌آید و زکوة از جانب چپ و بر بالا دو ماد مشرف میشود و صبر بکناری میرود چون دو ملک
داخل میشوند که سوال کنند صبر گوید بنماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید
من او را در می‌یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیف را که حجت بر نواصب تواند تمام کرد و حجتها را بر ناصبی
تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر کنند تلقین میکند او را که بگوید خدا پروردگار منست
و علی ولی امام منست و کعبه قبله منست و قرآن سرور و شادی منست و ذخیره آخرتم است و برادران
و زنان مؤمن و مؤمنه برادران و خواهران منند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب
شد از برای تو عالی‌ترین درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن
بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد با او داخل میشود در قبرش شش
صورت که یکی از آنها خوشبوتر و خوش هیأت‌تر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب
راست و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت‌تر است در بالای سر
پس سوال یا عذاب از هر جهت که آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت‌تر
است با آن صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست

گوید من نمازم و صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه‌ام آنکه در عقب است گوید
من حج و عمره‌ام و آنکه در پائین پاست گوید من بر و احسان ببرادران مؤمنم پس آنها گویند با او تو کیستی که از همه ما
بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت آل محمدم صلوات الله علیهم و ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه میکرد
و از جمله این موعظه این بود که ای فرزند آدم اجل تو سریع‌ترین چیزهاست بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد
و ملک قبض کند روح ترا و بروی بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تو روح ترا و بیایند بسوی تو منکر
و نکیر از برای سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سوال میکنند از دینی است که آنرا
داشته و از کتابیست که تلاوت میکرده و از امامیست که ولایت او را اختیار کرده و از مالی که از کجا کسب
کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر خود را بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مؤمن و پرهیزکار
و عارف بدین خود و متابعت ائمه صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت ترا
تلقین تو میکند و زبان ترا گویا میگرداند بصواب پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا ببهشت
و خشنودی خدا و ملائکه با نیکوترین روئی خوش خود استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی
زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند ترا
باتش و استقبال میکنند ترا ملائکه بنزل الحمیم و سوختن جحیم و اما ضغطه قبر و ثواب و عقاب آن فی
الجمله اجماعی جمیع مسلمانان است چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبر ظاهر میشود که ضغطه
قبر در بدن اصلیست و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را که سوال نکنند او را ضغطه نمیباشد و علی بن
ابراهیم گفته است در تفسیر آیه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب
در میان دنیا و آخرت است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار
با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما و ابن بابویه و دیگران از حضرت صادق روایت کرده‌اند که چون سعد
بن معاذ انصاری بجوار رحمت الهی رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند
و چون جنازه‌اش برداشتند حضرت بی کفش و ردا با جنازه او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و
گاه جانب چپ و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشت

وتخته بر دست چیده و فرجهای آن را بگل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او زود
میپوسد ولیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد
گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بر سعد فشاری
رسید در قبر پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی گفت
چون ملائکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تأسی بایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود
هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند یا رسول الله باو بعمل آوردی فرمود که ضغطه قبر باو رسید
فرمود بلی از اهلش کج خلقی میکرد و بروایت دیگر فرمود در زبان او غلظتی بود با اهلش و در کتاب علل
از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول خطاب باو
کرد و دستی بر قبرش مالید و گفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال
کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را فشاری در قبر او میباشد و کلینی بسند موثق از حضرت
باقر روایت کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول از زجر و ضرب عثمان بعالم بقا رحلت نمود
حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و آب از دیده مبارکش در قبر
میریخت و حضرت آب دیده او را بجامه میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را میدانستم
از خدا سوال کردم که او را از ضغطه قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که یونس از حضرت
امام رضا سوال کرد از کسی که او را بردار کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا
را امر میکند که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت فرمود پروردگار
زمین و پروردگار هوا یکیست وحی میکند خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حضرت عیسی گذشت بقبری که صاحبش را
عذاب میکردند پس سال دیگر بهمان قبر گذشت او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد از سبب این
گردید وحی آمد که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد پس او را آمرزیدم
بکرده فرزندش و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ضغطه قبر از برای مؤمن
کفاره ایست از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد

از فشار قبر و بروایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن
ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم
ضربتی باو بزنند که هر چه خدا خلق کرده است بشنوند غیر از انس و جن و مسلط کرده اند براو شیطان را و دیده
او مانند مس باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط کرده اند براو مارها و عقربها و قبرش براو
تاریک شود و او را فشاری بدهند که دندانها هر طرف در دندانهای طرف دیگر داخل شود و در روایت
دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب و ثواب نگوید براو ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق
کرده است آن را بشنود بغیر جن و انس و دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب بدترین
احوال پس جای او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن تا آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش
بدر رود و خدا مسلط کرده اند براو مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث
گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی ره از حضرت باقر روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانید و من نیز گوسفند میچرانیدم
قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و
در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه میرمیدند و سر از چرا برمیداشتند و تعجب
میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آن را
میشنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب ترس و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا
از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر
باو داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر از سه خصلت است ثلثی از برای غیبت است و
ثلثی از برای سخن چینی و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت
صادق روایت کرده است که معظم عذاب در قبر از بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت
کرده است که مردی از نیکان یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشاندند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی
بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم گفتند چاره از این یک تازیانه نیست گفت
بچه سبب این را بمن میزنید گفتند از برای آنکه یک روز نماز بی وضو کردی و بر ضعیفی و مظلومی گذشتی و او را یاری
نکردی پس یک تازیانه براو زدند که قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که

از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود پناه میبریم بخدا از آن
چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول
خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیدهای حق بینش بریخت و بمردم گفت بیاد آمد از آن
ملعون براو واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند رحیم سوال کردم که او را بمن ببخشد و فشار
قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلوم شهیده را بآنحضرت
بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده
بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی براو ضغطه واقع میشود ابو بصیر
گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطه او برای این بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد
حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت
فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد ترا ای سعد حضرت رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا
که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که عمرو بن
یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشتند هر چند
گناه کرده باشند حضرت فرمود که راست گفتم بخدا قسم که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری
از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر
مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما به برزخ گفت برزخ چیست فرمود در قبر از آن
که میمیرد تا روز قیامت مؤلف گوید که از بسیاری از اخبار معتبر ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نباشد
چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را تا عالی بدن او برمیگردانند
و سوال میکنند از او اعتقاداتش را از عقاید حقه پس چون جواب گفت دری از بهشت بسوی قبر او میگشایند
که داخل میشود براو نور و خنکی و بوی بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات هیهات
از ضغطه قبر چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی آن راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر
من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست
میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو با منست میدانی با تو چه کنم پس گشاده میشود
از برای او بقدر آنکه دیده کار کند جمع در میان این اخبار در نهایت اشکال است و مؤمن را حمل بر کسی

کامل اگر کنیم کاملتر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ کم بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم
بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواستند که دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است و
کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکنست که احادیث عدم ضغطه
مؤمن محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه نداشته باشد و
در اخبار ضغطه معاذ اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد
و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلاهای او ببلاهای
دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود
و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجه قریب است اگرچه در بعضی
از اخبار بعدی وارد شده و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر پرسیدم که
چرا جریده با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب و حساب از میت دور شود مادام که تر است و همه عذاب در
یکساعت میباشد قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و دو جریده را از برای این قرار
داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هر گاه در آن وقت نشد انشاء الله بعد از خشک شدن نمیشود
مؤلف گوید که در توجیه این حدیث دو احتمال هست اول آنکه ابتدای عذاب اصلی در ساعت
اولی باشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اولی باشد هر گاه حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب
نکرد بعد از خشک شدن آنها نیز عذاب نمیکند و این ظاهرتر است فایده ثالثه در بیان محل روح
و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین میگویند روح او ملحق شو بوادی السلام که صحرائی
اشرف و بدرستی که آن بقعه ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت
صادق عرض کرد که برادرم در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا که
خواهد بمیرد هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را بوادی السلام
راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه گویا میبینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر
سخن میگویند و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بر صفت
بدنهای یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میآشامند

و میگویند ای پروردگار ما قیامت را برای ما برپا دار و آنچه ما را وعده داده‌ای عطا کن و خویشان ما را به ما
ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح برایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سؤال کنند پس بعضی گویند
که بگذارید احوال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون ملحق به ایشان میشود میپرسند از مردمان و یاران
و اصحاب خود سؤال میکنند اگر میگویند زنده است امیدوار میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد
مردن به ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت به پائین و به سوی جهنم و ارواح کفار
در آتش معذبند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان را بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از
برای ما برپا مدار و وعده‌ای که ما را داده‌ای به ما مرسان و خویشان ما را به اول ما ملحق گردان و در این باب احادیث کثیرست
و کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم که
مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می‌آید این چگونه است و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب
می‌آید و چشمه‌ها و رودها در آن میریزد حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب
و آب فرات شما از آنجا بیرون می‌آید و به سوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مومنان از قبرهای خود در هر
شام و از میوه‌های آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح
طالع شد از بهشت بیرون می‌آیند و در هوا مابین زمین و آسمان پرواز میکنند و می‌آیند و میروند و چون
آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبرها از یکدیگر میپرسند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم
آشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را آتشی هست که در مشرق خلق کرده است از برای
آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخورند از زقوم آن و میاشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع
میشود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آن را برهوت میگویند و از جمیع آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا
با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون شام میشود باز بآتش بر میگردانند ایشان را
و حال ایشان چنین است تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که توحید خدا
و رسالت حضرت رسول قایلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و کافر
و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که اینها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی‌آیند و هر که از ایشان
عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر او راهی میگشایند بسوی بهشتی که
در مغرب خلق کرده است و نسیمی از آن داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حساب ایشان را میکند یا به

میبرد ایشان را بجهنم پس ایشان موقوف میباشند بامر خدا و همین معامله با مستضعفین و ابلهان
و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما ناصبیان از اهل قبله که دشمن اهل البیت
خود تعصب دارند پس میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و
از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی
حمیم جهنم است در آتش میسوزند پس به ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندید بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما
که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که خدا تعیین کرده است او را امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است
که از حضرت صادق پرسیدند از بهشت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه
طلوع و غروب میکرد و اگر از بهشت آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی‌آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد
و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیاست پیش از قیامت که ارواح مومنان را بآنجا میبرند زیرا که در جنات
عدن آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد و ایضا روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس
اما آنها که شقی و بدعاقبت بودند پس در آتشند و ایشان را در آن ناله و فغان و فریادی هست و
همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود که این در آتش دنیاست پیش از قیامت
و بآن فرموده است و اما آنها که سعادتمندند در بهشتند و همیشه در آن خواهند بود مادام که باشد
آسمانها و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مومنان را بآنجا میبرند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ
یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت
آسمانها و زمینها مبدل و بر طرف میشود پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و ایضا روایت کرده است
که مردی از حضرت صادق پرسید از تفسیر قول حق تعالی که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش
عرض کرده میشوند در آن بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی گفت که
میگویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن تا قیامت ایشان را عذابی نمیباشد حضرت فرمود
پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که
بامداد و پسین در آن میباشد و قرینه دیگر بر اینکه بعد از این میفرماید که در روزی که قیامت قائم شود

میگوید ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و ایضا از حضرت امام حسن مجتبی روایت کرده است
که ارواح مومنان در شبها جمیعا جمع میشوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلایق نیز در آنجا
خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن و کلینی بچندین سند روایت کرده
از حضرت صادق که حضرت امیرالمومنین و حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بدترین
آبها در روی زمین آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت که ارواح کفار را در آنجا عذاب میکنند
و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست که او را وادی برهوت میگویند
و در آن وادی نمیباشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی هست که او را بلهوت
میگویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا میبرند و از آب صدید در حلق ایشان میکنند
و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود که
از کجا آمده‌ای ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمیتوان دید و بوم
در آن بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی چیست گفت نه والله نمیدانم گفت برهوت
که روح هر کافری در آنجاست و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مردی آمد بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بیماری
داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا بسیار میآیند در برهوت پس
مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا
چیزی مانند زنجیری برآمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت میمیرم چون سر بلند کردم
که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را
کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش ای مرد
آب بده که در این ساعت میمیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقرص آفتاب سه مرتبه چنین
شد پس سر مشک را بستم و آب باو ندادم حضرت رسول فرمود که او قابیل پسر حضرت آدم است که
برادر خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبدالله بن سنان روایت
کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعتش از مابین بصری تا
صنعا میباشد میخواهی آن را ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد

پس پا بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف او را نمیتوانست دید مگر موضعی که من و آن حضرت در آنجا ایستاده
بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر
شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان آنها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده
بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای تو شوم این نهر از کجا بیرون می‌آید و مجرای
آن از کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه‌هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد
چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر میباشد و در دو کنار این نهر دیدم درختان بود و
در میان هر درختی حوریه و موهای سر آنها آویخته بود که هرگز بآن خوبی مویی ندیده بودم و در دست هر یک
آبگینه بود که هرگز بآن نیکویی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک هر یک از آن
حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم
شد و ظرف را از آن نهر پر کرد و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آبگینه را باو داد و اشاره فرمود که
باز پر کند او باز درخت با او خم شد و باز دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم
هرگز شرابی بآن نرمی و لطافت و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم
هر سه لون از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم
که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا کرده است
مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهرها میاورند و در باغستانهای آن میچرد و از شرابهای آن می‌آشامد
و دشمن ما چون وفات مییابد روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه میباشد و از زقوم
آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه ببرید بخدا از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیارات
از عبدالله بن بکیر روایت کرده است که با حضرت صادق رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم
که آن را عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یابن رسول الله چه بسیار
وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده‌ام حضرت فرمود ای پسر بکیر میدانی این چه
کوه است گفتم نه فرمود که این کوهیست که او را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در آن
کوه میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشان را در آنجا سپرده است و از زیر ایشان
جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون می‌آید از جب جون و از فلق و از اثام

آئینه

و از طبقات جبال و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نکذشته‌ام
مکر آنکه ابوبکر و عمر را می‌بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتل این بدن پس ابوبکر
و عمر میکویم که ایشان اینها کردند بسبب آنکه شما را کذاشتند و از حق خود محروم کردید و حق ما
غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی که شما را رحم کند بچشید وبال
آنچه را پیش فرستاده‌اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندکان کفتم فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود
فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و حافظان هستند بجهنم زیاده از ستاره‌های آسمان و قطرات باران
و قطرات دریاها و ذره‌های خاک و هر ملک موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند و زید نرسی
در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی
امر میکند خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان و ایشان در عرصه‌های بهشتها ساکنند که خداوند
عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و زنان و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند
امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه‌های بهشت بیاورد که بر آن قبه از زبرجد سبز
باشد که پرده آن از یاقوت زرد باشد و بر ناقه‌ها جلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت بوده باشد
پس سوار میشوند بر آن ناقه‌ها با زینت تمام و حله‌های بهشت در بر و تاجها از زمرد و یاقوت بر سر که
آن تاجها در سر ایشان نور بخشد و درخشد مانند ستاره‌ها که در آسمان نزدیک و دور میدرخشد پس
ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را
باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمانی ایشان را استقبال کنند تا آسمان پایین تا ایشان را نازل
کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در
شهرها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده‌اند و با ایشان ملکی چند باشند که بکردانند
روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب الم ایشان میکردد
دیدن آنها از ایشان پنهان میکردانند و اموری که موجب سرور ایشانست با ایشان مینمایند و بزیارت
قبرها که بدنهای اصلی ایشان در آنهاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ میشوند ندا
میکند جبرئیل در میان ایشان که برکردید بسوی غرفه‌های بهشت پس برمیکردند چون حضرت این را
فرموده بود یکی از اهل مجلس کریست و کفت فدای تو شوم این از برای مومنانست آیا کافران نیز میروند

ملعون خبیث در زیر خاک و روحهای خبیث چندند که ساکن کردانیده است ایشان را در وادی برهوت
در چاه کبریت معذبند و فوغا و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک است
بمنزله کسی است که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و
روحها معذبند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط الهی محبوسند و روحی و راحتی نمی‌یابند
تا آنکه قائم ما ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیکرداند و حضرت
قائم کردن ایشان را میزند و میروند بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند و ابد الآباد در آنجا معذب
خواهند بود **مولف کوید** که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشتهای
که در آسمانهاست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث بیشتر است و معتبر
و ممکنست که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب آنچه باید البته اعتقاد
کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقیست و اکر محض
ایمان دارد متنعم است و اکر محض کفر دارد معذبست و اکر مستضعفست که قدرت بر تمیز حق از باطل
ندارد یا حجت کما ینبغی بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد کفر میباشند و اطلاع
باختلاف مذاهب ندارند یا اکر اطلاع دارند عقولشان بمرتبه نرسیده که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی
از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند
و امام را بخصوص نشناسند و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سوالی و عذابی و ثوابی
نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل یا بفضل خود با ایشان سلوک کند
و سایر مردم روح با ایشان برمیکردد در قبر تا بجمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال
و جواب داشته باشد و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب
و عقاب میدهند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی
که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مومنان ساقط میشود چنانکه کذشت و اینها همه در بدن
اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میکیرد ببدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه
شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذابها در آن بدن میباشد و ممکنست که به روح اصلی ملحق
شود بعضی امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و مثلا

بان عود خواهد کرد چنانکه از بعضی اخبار ظاهر میشود و باین وجه اکثر اخبار که در باب ثواب و عقاب
قبر و کشادکی و تنکی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و رفتن او بزیارت اهل خود و دیدن ائمه و شکلهای
ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بوجهی منطبق
بدون تکلیف ساخته بود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم
برزخ اکرچه ممکنست تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجرد روح بدون اجساد مثالیه و احادیث معتبره
بسیار وارد شده است و مانعی شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده‌اند که
تناسخ لازم می‌آید باطلست چنانچه دانستی و تناسخی که در نفی آن ضرورت دین و اجماع مسلمین است بر بطلان آن
و معلومست که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن قایم شده است و چکونه داخل در آن باشد
و حال آنکه قایل بآن شده‌اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ مفید
در جواب مسایل سرویه کفته است که از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است که معذب نمیشود در قبر
هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میکذارند و
همچنین روایات وارد شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه در اخبار وارد شده است
و اما عذاب کافر در قبر و تنعیم مومن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میکرداند روح مومن را در قالبی
مثل قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت پس چون در صور
میدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق کردیده است پس برمیکرداند
روح را بهمان جسد و حشر میکند او را بسوی موقف و امر میکند که او را ببهشت خلد ببرند و ابد الآباد
در آن متنعم میباشد و اما آن جسدی که بان برمیکردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل
طباع آن مینماید و صورت او را نیکو میکرداند که هرکز پیر نمیشود با آن تعدیل طباع و ثابت میماند
و سستی او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهند مثل قالب او در دنیا در محل عذابی
که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میکردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسد او را
که مفارقت کرده است از آن در قبر و برمیکرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میکردد همیشه در دوزخ
و جسدش بنحوی ترکیب کند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت
که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید

بان ناطق است و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن یاجوج و
ماجوج باشد پس هرکاه بیاید وعده پروردکار من سد را با زمین هموار میکرداند و وعده پروردکار من
حق است و در جای دیکر فرموده است تا وقتی که کشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان
از هر بلندی بسرعت برآیند و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده‌اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد
امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار فرزند از صلب خود می‌بیند و ایشان سه صنفند صنفی از ایشان
مانند درختهای بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساویست و این صنف را که هیچ کوه و آهنی
در پیش ایشان نمی‌ایستد و صنف دیکر کوش خود را فراش خود میکنند و دیکری را لحاف خود میکنند
بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مکر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند
مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را
خشک میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم مجملا ایمان
بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است
باید آورد و کوش بسخن ملاحده و شبهه‌های ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست
دوم دابة الارض است که سابقا در رجعت مذکور شد **سیم** بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب
چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردکار تو نفع نبخشد بعضی را ایمان
او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکرده در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده‌اند که آیات طلوع آفتاب از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و بسیار
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات پروردکار طلوع شمس است از مغرب و
خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده‌اند که چون آفتاب
از مغرب طالع شود هر کس ایمان نیاورده ایمان با ایشان نفعی نبخشد و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت
کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمیدهد **چهارم** دخانست
که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تاتی السماء بدخان
مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاید و در آسمان دود هویدایی که فرا کیرد مردم

گویند این عذابیست دردناک و نیز پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستی که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است
ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران
گفته اند که دخان آیتی است از آیات قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند
خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود این را از ابن عباس
و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجملی وارد شده است
و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است بهمین مجمل ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان
اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد مخالف احادیث معتبر خاصه
و عامه است و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند
و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صوری عظیمی
آفرید یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او را خلق کرده تا او
شده است بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانچه
حضرت سید الساجدین علیه السلام در صحیفه کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده
و انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور و حلول امر قیامت را تا آگاه میسازد و زنده
می گرداند بدمیدن در صور مرده‌ها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است
و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در سوره طه فرموده است و روزی که بدمد در صور
و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها
در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است که در روزی که بدمد در صور پس بفزع
آیند هر که در آسمانها و در زمین است و گفته اند از شدت خوف میمیرند مگر کسی که خدا خواهد که غیر
گفته که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یاسین فرموده است
که انتظار نمیکشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد و در حالتی که در زمین مخاصمه و منازعه و
معامله باشند و مراد نفخ اول است که بآن میمیرند و مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که

دو مرد جامه‌ها گشوده باشند و خرید و فروش کنند هنوز جامه‌ها را نپیچیده باشند که قیامت برپا شود و
مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهان نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند
که وصیتی بکنند و نه بسوی اهل خود و خانه‌های خود برگردند علی بن ابرهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است
صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود
واحدی از ایشان بمنزل خود برنمیگردد و وصیتی نمیکند پس حق تعالی نفخه دویم فرمود که و نفخ کرده شود در صور
پس ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت روند گویند ای وای بر ما
کی ما را برانگیخت و محشور گردانید از جای خوابگاه ما این است آنچه وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند
پیغمبران نبود مگر یک صدایی پس ناگاه همه در یک موضع نزد ما حاضر شوند و در سوره ص فرموده است
انتظار نمیکشند مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور
پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور دمیده شد پس ناگاه ایشان
ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که ندا کرده
میشود در صور آن روز است که وعیدها از خدا بعمل میاید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که
ندا میکند ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روز است که بیرون
می آیند مردم از قبرها بدرستی که ماییم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزی
که شکافته میشود زمین و بیرون می آیند بسرعت و این حشریست که بر ما آسان است و در مدثر فرموده است
پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از
آیات گذشته معلوم شد که دو نفخ البته در صور میباشد یکی دمیدن اول که بآن جمیع اهل زمین و اکثر
اهل آسمانها میمیرند بیک دفعه و دیگری در وقت مبعوث شدن که بآن دمیدن همه خلایق یکبار
زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخه اول نفخه فزع است که متحیر شوند
و نفخه دویم نفخه صعق است که میمیرند و نفخه سیم نفخه قیامت است که زنده میشوند و از قبرها بیرون
می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست و تأویلی که بعضی کرده اند که صور جمع
صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها در قیامت بی وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح
آیات و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابرهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت

کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که فاصله میان نفخه اول و دویم چند
گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یا ابن رسول الله چگونه میدمد
در صور اما نفخه اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید پس فرود میاید بدنیا و با او صوریست
یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را
می بینند که با صور بزمین می آید میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل
آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره بیت المقدس و رو بکعبه میکند چون اهل زمین او را
می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون
می آید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید
از طرفی که در جانب آسمانست پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر میمیرد مگر آنکه اسرافیل پس حق تعالی
میگوید باسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا خواهد پس امر
میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج صیحه می آیند و امر میکند کوهها را که روان میشوند بحرکت
می آیند و هبا میشوند و برطرف میشوند و حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل
میشود زمین بغیر زمینی یعنی بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و هموار باشد و بنائی و کوهی
و درختی و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانکه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی آب
خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعظمت و قدرت ظاهر خواهد شد
پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که باطراف آسمانها و زمین
برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی نیست که جواب بگوید خود میفرماید از برای خدای
یگانه قهار است و من قهر کردم خلایق را و همه را میرانیدم منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و
شریکی ندارم و نه وزیری و من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و میرانیدم ایشان را بمشیت خود
و من زنده میکنم ایشان را بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت بدمد در صور و بیرون رود صدا
از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر آنکه زنده شود و برخیزد چنانچه بود و
حاملان عرش برگردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای حساب پس حضرت
بسیار گریست در آن وقت و در تفسیر علی بن ابرهیم و کتاب زید نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند

که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میگفت چون بمیراند حق تعالی اهل زمین را تأخیر میکند مثل آنکه خلق
کرده است خلایق را و مثل آنکه میرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس بمیراند اهل آسمان اول را
باز مهلت میگذارد مثل آنکه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین و اهل آسمان اول را
و اضعاف آن پس بمیراند اهل آسمان دویم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تأخیر میفرماید پس بمیراند
اهل آسمان سیم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته و اضعاف آن تأخیر میفرماید
تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس تأخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس بمیراند
میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته تأخیر مینماید پس بمیراند جبرئیل را پس باز بقدر زمانهای
گذشته مکث میفرماید پس بمیراند اسرافیل را و باز بقدر زمانهای گذشته مکث میفرماید پس
بمیراند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از برای کیست
پادشاهی امروز پس خود در جواب میفرماید از خداوند قهار یگانه است کجایند جباران کجایند آنها که با من
خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را برمیگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم
که چنین چیزی میباشد بسیار طول میکشد این زمانها حضرت فرمود زمانهای پیش از آن بیشتر است
دراز تر است اگر بر آنها مطلع شدی بر اینها مطلع خواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات
و اخبار سابقه که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و
این خبر چون راوی آن اجمالی دارد معارض آن آیات و اخبار نمیتواند و ظاهرش که ارواح و اجساد خلایق معدوم
مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعادی که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق
معدوم باشند خطاب لمن الملک بی فایده است صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته
متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق
این خبر را قبل از وقوع بایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بسلطنتها و
دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا
قبل از قیامت پس در آن شکی نیست که جمیع زنده‌ها بغیر از حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند
اما اختلاف در آنکه آیا اجسام و ارواح و اجساد و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند
یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر اینها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را

برمیگرداند یا هیچیک از آنها معدوم بالمره نمیشود و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و حق تعالی
بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را بآنها برمیگرداند متکلمان عامه را در این
باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هریک در مذهب خود از آیات و اخبار استدلال
کرده‌اند و قایلان بفنا استدلال کرده‌اند از قول حق تعالی هو الاول والآخر کل شیء هالک الا و
جهه کما بدأنا اول خلق نعیده کل من علیها فان ویبقی وجه ربک و قایلان بعدم فنا استدلال
کرده‌اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابرهیم و
عزیر و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد
طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند چنانچه خواجه نصیر
در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکند در مکلف تبعیض اجزا
چنانکه در قصه ابرهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا و انعدام
بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا در وقتی که
در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشود اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس
برمیگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است بر آنها و آن چهارصد سالست که خلق قطع میشوند در آن
و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکور است
که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست
فانی کردن اشیا بعد از وجود آنها عجیبتر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد
و حال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان
و زیرکان جمیع امتهای آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد او نیابند
و حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای ایشان و برگردند
و امانده و اعتراف کنند بآنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز از ایجاد پشه و اذعان کنند بضعف
از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه
پیش از ایجاد آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی بود و
نه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها و وقتها و زایل میگردد سالها و ساعتها

پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه تنها که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی
نداشتند هر آینه دایم میبود بقای آنها و در وقتی که ایجاد کرد قدرتی نداشتند و در هنگامی که فانی کرد
آنها را از برای تنگی پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا
از برای وحشت و تنهائی که با ایشان انس بگیرد بنا بود و بعد از ایجاد آنکه آنها را فانی میگرداند از برای
ملالی نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده باشد بقای آنها
و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت و یاری
بآنها بجوید و این خطبه صریحست در فنای جمیع چیزها و بنابراین چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم
و وجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته‌اند فایده نمی‌بخشد و اظهر جواز اعاده معدومست
عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد چرا بعد از اعدام مثل ایجاد نتواند کرد و حال آنکه
از امکان بدیهی فقیر است و اگر کسی بجوازش دعوی بداهت کند دور است اما الحیا را فنای مطلق بعد
نرسیده است که افاده قطع کند پس در احیا و بنا باید کرد و در مرتبه احتمال بگذاشت باید گذاشت

فصل هفتم

در بیان سایر احوالیست که حق تعالی خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی
در آیات کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهها فلاسفه را
تاویل در آنها نباید داد چنانچه فرموده است روزی که بپیچیم آسمانها را مانند پیچیدن نامها و فرموده است
هرگاه شق شود آسمان و برنگهای مختلف نماید و باز فرموده است که شق شود آسمانها پس در آن روز سست باشد
و فرموده است که وقتی که آسمانها را از جای خود دور کنند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و در کواکب ریزند
متعدده فرموده است که نورشان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و
آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند
ذرها بهوا روند و با زمین هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین
برطرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند و مسطح شود و فرموده است و سوال میکنند از تو یا محمد
از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که نه بینی
در آن نه پستی و نه بلندی و علی بن ابرهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس

و جن در یکجا نزدیک یکدیگر در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دویم را
بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بمردم پس ابری بزیر
آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید
که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا
و بحکم او پس حضرت گریست راوی پرسید در این وقت رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام و شیعیان
او در کجا باشند فرمود ایشان بر روی تلهای چند باشند از مشک خوشبو و منبرها از نور و مردم محزون میباشند
و ایشان محزون نیستند و مردم ترسند و ایشان نمی‌ترسند پس این آیه خواند که مضمونش اینست هر که بیاورد
حسنه پس از برای او بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن‌اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این
آیه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و علی بن ابرهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت
شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی نماید بآسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست
پس فرود می‌آید آسمان اول با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمانی بزیر
می‌آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده‌اند از ملائکه پس منادی ندا میکند باین آیه
که گذشت پس نظر میکنند که هفت طبق از ملائکه با ایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند
رفت فصل هشتم در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی و هرگاه و
حشیان محشور شوند و فرموده است و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم
امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود در
زمین و نه مرغی که بدو بال پرواز کند مگر امتی چند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است
و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده‌ایم و ترک ننموده‌ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ
هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور میان مفسران آنست که
مراد از حشر در این آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته‌اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور
میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور میشوند قتاده و از مفسران عامه گفته است که
همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه تقاص و تدارک مظالم ایشان بکند و معتزله گفته‌اند که حق تعالی

حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت تا در عوض المهائی که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته
شدن و غیر آن بایشان بدهد و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت باقی میدارد و اگر خواهد
فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته‌اند که بر خدا واجب نیست اما حشر
میکند وحوش را پس قصاص میکند حیوان شاخدار را از برای ستمی که بر حیوان بی‌شاخ کرده است در دنیا
آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است که حق تعالی حشر
میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق‌اند ایشان از عوضها بر المهائی که بایشان رسیده است
در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها
پس آنها که میگویند که عوض دایم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود در بهشت و آنها که میگویند که
عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دایم میدارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده‌اند
از ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از بهایم و دواب
و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق بی‌شاخ را از شاخدار میگیرد پس
میگوید همه خاک شوید همه خاک میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند
که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر روایت کرده‌اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بودم دو بز بیکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود میدانید بچه سبب اینها بیکدیگر شاخ
زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود ولیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی
و برقی در محاسن روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه فرمود ایها الناس گناهان
سه گناهست گناهی که آمرزیده میشود و گناهی که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش
داریم و بر او میترسیم اول گناه بنده ایست که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا از آن
حکیم‌تر و کریمتر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دویم ظلم بندگانست بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه
حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستمکاری
اگر چه دستی بر دستی زند یا مسح بکفی بکند اگر چه شاخ زدن حیوان شاخدار حیوان بیشاخ را باشد پس
اقتصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی مظلمه نماند پس ایشان را
میبرند بسوی حساب سیم گناهیست که خدا او را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد

توبه را پس از خاشع و گریان از برای گناه خود و امید وار است برحمت پروردگار خود و این را نیز برای او حسنه ای کتب
او از برای خود امید وارم از برای او بهشت را و میترسیم بر او عقاب را مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناهان توبه
نیز از کما قرار در دنیا و لجوج هر دو عقاب میمانند و خوف میترسیم و خوف بر او باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه
والا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه
و خاصه منقولست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در قیامت چهار کس سواره خواهند بود من بر براق
و برادرم صالح بر ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابی طالب بر ناقه از
ناقههای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه سید الشهدا بر ناقه عضبا و در اخبار
مانع الزکوة وارد شده است که هر که زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرائی محشور گرداند که
که هر صاحب سمی بسم خود او را بکوبد و هر صاحب شاخی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند معتبر روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناقه را دید که پایش را بسته اند و بار بر پشتش است حضرت فرمود
کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بر آن بکنند
از اشجار بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که نیکو کنید قربانیهای
خود که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضاً مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در بهشت
و از حضرت صادق منقولست که از بهایم در بهشت نمیباشند مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ
یوسف و کلب اصحاب کهف و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم
و لا جان یعنی جماع نکرده است حوریان ایشان را بشر از ایشان نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشان را
ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی این است که حوریانی که خدا بانس میدهد
انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد جنی با او مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است
و از این باب اخبار بسیار است پس از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور میشوند
و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح
زنده میشوند و بعضی مانند ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب
مکلفان بر میگردد و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار

معلوم

معلوم ظاهر نمیشود لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین
از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین
خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری
از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات شاذ ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند
و مؤمنان ایشان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان داخل بهشت میشوند یا
در اعراف میباشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات ایشان پستتر است از درجات
بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابرهیم گفته است که از عالم رسیده اند
از مؤمنان جن ابا داخل بهشت میشوند نبوده و لیکن خدا را حظیرها هست در میان بهشت و جهنم که
مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایت مدعا ثابت نمیشود و مجمل باید دانست
که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان
نیز در بهشت باشد خصوصاً آیات سوره رحمان که امتنان نعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است و
این روایت دلالت بر خلاف آن نمیکند و توقف در این باب اولیست فصل نهم در بیان احوال اطفال
و مجانین و اشباه ایشانست بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود
در بهشت میروند چنانکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم
و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب
ایمان ایشان ملحق ساختیم ذریت ایشان را و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران بسبب این چیزی و در احادیث
بسیار وارد شده است که این آیه در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران به بهشت
میبرند و بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند حق ایشان را
بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی
گفته اند هر دو در آیه داخلند و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس این آیه را خواندند و
علی بن ابرهیم از حضرت صادق روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت می کند
و بهدیه میدهند بپدران ایشان در قیامت و کلینی از حضرت صادق روایت کرده است که قاسم

بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میگردانند پس اثر آیه بپدران و مادرانشان ایشان روشن میشود و در نوادر
راوندی از حضرت امام موسی روایتست که تزویج کنید زن بسیار خوش یعنی زاینده فرزند بسیار آورد بدرستیکه
که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان میباشند
و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را حضرت ابراهیم و تربیت میکند ایشان را
ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد منادی ندا کند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان
اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان مؤمن او پیشتر مرده است باو میدهند که او را غذا بدهند والا بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن
او بمیرند پس حضرت فاطمه با ایشان میدهد و ایضاً بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی
اطفال مؤمنان را بحضرت ابرهیم و ساره میدهند که غذا میدهند ایشان را بدرختی از بهشت که
پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را جامهای
خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه بپدران ایشان بدهند پس ایشان پادشاهان باشند
با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس این آیه را خواند که گذشت و ایضاً در بعضی از کتب
معتبره از آنحضرت باو روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج باسمان
هفتم رسید در آنجا ملاقات کرد و گفت کجاست پدرم ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون
داخل بهشت شد دید که حضرت ابرهیم در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو
و اطفال چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون میاید حضرت ابرهیم بر میخیزد
و پستان را بدهان او بر میگرداند پس سلام کرد حضرت رسول و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سؤال
کرد و گفت او را در میان امت گذاشته ام گفت نیکو خلیفه گذاشتی حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه
واجب گردانیده و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت
ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوهها و نهرهای بهشت را در آن می یابد مؤلف
گوید که ممکنست که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را بابرهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و
با ایشان دهند و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته اند که

در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند و اگر میداند که ایشان اگر میماندند از اهل سعادت می بودند ایشان را به بهشت
میبرد و اگر میداند که اگر ایشان میماندند از اهل سعادت نمیبودند ایشان را بجهنم میبرد و بعضی گفته اند
داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند
که اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه و اکثر محدثین شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی
در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را مثاب و معاقب خواهد گردانید
موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی
المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون روز قیامت شود حق
حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد
شد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان جاهلیت که بسیاری از مردم که حجت بر ایشان
تمام نشده باشد معذور خواهند و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز حجت بر او تمام نشده
باشد و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و یا دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف
نباشد و کر و گنگ مادرزاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث
میگرداند و آتشی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است
شما را که داخل این آتش شوید و هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد و هر که فرمان نبرد داخل
آتش خواهد شد و ایضاً در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده اند که چون
قیامت شود اطفال را و پیر خرفی که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد و کسی که در فترت
میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگویند
که بر ما حجت تمام نشده بود حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند باینکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد
تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق
سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که
خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آتشی می افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او
برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید که من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید
و ایضاً باین سند مثل این روایت کرده است در باب کور و گنگ و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضاً

کلینی بسند نیکو در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و آتشی
می افروزد و امر میکند ایشان را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا داند که او از اهل سعادت است
خود را در آن آتش می اندازد و بر او برد و سلامت خواهد بود و هر که در علم خدا داند که او شقی و بد عاقبت است
امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشان را به آتش برند ایشان گویند پروردگارا
ما را امر میکنی که به آتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خدا و نه جبار میفرماید که من مشافهه
شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت پیغمبر میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم
که غائبانه شما را امر بکند و ابن بابویه از توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت
سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله
عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت
شود خدا امر میکند آتشی را که آن را ... مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون
می آید از جای خود سیاه و تاریک و بیرون با زنجیرها و غلها پس خدا او را امر میفرماید که بدمد بر روی خلایق پس بدمد
پس از شدت دمیدن آن آسمانها پاره پاره میشود و نور ستارهها برطرف میشود و دریاها خشک
میشوند و کوهها برطرف میشود و دیدهها تار میشود و زنان فرزند می افکنند و اطفال پیر میشوند
از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند باطفال مشرکین که خود را در آن آتش بیندازند
پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و بر او برد و سلامت میشود
چنانچه بر ابراهیم شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش
نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول
آتش پس تابع پدران خود خواهد بود در جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست
و ابن بابویه ره گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار ثواب تکلیف نمیباشد
و ثواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر
جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود مؤلف گوید که چه استبعاد دارد که ثواب
از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت
روایت کرده است از زراره که حضرت صادق ع فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان

اهل

اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق بمیرد و
امام بعد از آن از روی تقیه ساکت است و ظاهر دعوای امامت نمیکند پس هر که در این زمان بمیرد داخل
بهشت میشود و ظاهر تاویل آیات بامر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول
حق سبحانه در وصف اهل بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی میگردند بر دور ایشان پسران
گوشواره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشته اند
که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشته که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران اهل
بهشت کرده اند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران
اهل بهشتند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طوسی نیز این حدیث
در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق ع
سؤال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از احوال ایشان از رسول خدا
فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود یعنی دست از ایشان بردارید و در باب
ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید اصل در این باب اینست و مجمل باید دانست
که دلایل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب
اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص
باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب
نخواهد کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب بر ایشان بر آن مرتب خواهد شد چنانچه
در اخبار معتبره بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی از صوفیه اهل سنت
باین قایل شده است چنانکه معلوم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام یا ایشان را در اعراف جا میدهند
یا به بهشت میبرند و درجه پستی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدمتکاران اهل بهشت خواهند
بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است
علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان
سلوک میکند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمیکند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر
خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه ملتذ خواهند بود

چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت مییابند از خدمات مرجوعه بایشان و الله یعلم **فصل دهم** در بیان
میزان است و حساب و سؤال و رد مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن
مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت
موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا
بآیاتنا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوهای
او پس ایشانند رستگاران پس هر که سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کرده اند جانهای
خود را بسبب آنکه بوده اند که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون را فرمود
و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را و در سوره انبیا
فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی ظلمی و اگر
از اعمال او بقدر سنگینی حبه خردل باشد او را می آوریم در میزان عمل او و ما کافی از برای حساب
کردن و در سوره قارعه نیز خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار
آن بالکلیه کفر است و اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه بظاهر حمل
کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که زبانه دارد و دو کفه عظیم
و اعمال عباد را در آن می سنجند و حسنات را در یک کفه میگذارند و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت
نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که اعمال عرضند و وزنی نمیدارند و قایم بنفس نمیباشند
پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میسنجند از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفهها را وزن میکنند و بنابر این باید حق تعالی
صحیفهها را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی
نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک و سیاه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی
بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتقاد اختلاف نشأتین انقلاب حقایق جایز است چنانچه
علم و معرفت در خواب بصورت شیر مصور میشوند و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معادی که
اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و اختلاف نشأه قایل
نیستند و با ابطال قول بانقلاب حقایق مشطور است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب

و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد
با مذهب کسی موافق که معاد در عالم امثال و خیال و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضاً اختلاف
بر تقدیر حمل میزان بحقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا
بودن همه کس را یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع و افعال ترازوهای متعدده است
و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی در این ابواب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه
قایل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدالت و موازنه میان اعمال و ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و
میگویند که اگر آن شخص اقرار بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد
باین کشیدن کی باور دارد و میتواند گفت که خود جمعی چند را آوردی و سنجیدی و این رجحان را ظاهر
کردی من چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فایده در این کشیدن نیست مؤید این است آنکه در احتجاج از هشام
بن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال
اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد آنها را
نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که چه معنی دارد میزان فرمود که
مراد عدالت است پرسید که چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود که هر کرا بچربد عمل خیر او
و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسید از
قول حق تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید
گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر چیزی را در موضع خود قرار دادن و هر حقی را
بصاحبش رسانیدن و این معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت ترازوها مانند ترازوهای
دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آنجا بگذارند که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن
نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که آنچه ثقیل باشد از اعمال یعنی
باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و
استحقاق جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام
موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم میکنند در این باب بعدل و ثواب دهند
و میگویند فلان نزد من در میزان فلانست و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن

فرموده است مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که خدا چنین کند از شفاعت انبیا خلاص نمیشود مگر هر که را
خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد موازین او که استحقاق ثوابش زیاده باشد
ایشان رستگارانند و هر که سبک باشد موازینش یا آنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد
پس ایشان زیانکارانند و آنها را میزان خوانده اند چون بمنزله میزان خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است
و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که این وجوه عقلیه و استبعادات
و همه دست از ظواهر آیات بر داشتن مشکلست اما چون روایات در این باب متعارضست باید باصل
میزان اعتقاد باید کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد الوجوهین مشکلست و اما سؤال الحکم
در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملا واجبست و در آیات بسیار وارد شده است
که خدا سریع الحسابست و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای ایشانست سوء حساب
و شدت حساب و فرموده است که بسوی ماست بازگشت ایشان و بر ماست حساب ایشان و فرموده است
که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات
وارد شده است که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن
شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که خدا را مشغول نمیکند
حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیکند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری
و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که اینها حق اند بعضی را
خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکند و
هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواهست بر انبیا
و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول
گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهد بود حال ایشان در روزی که
بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر اینها و فرموده است و یتلوه شاهد منه و شاهد امیر المؤمنین
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سؤال از انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بیحساب به بهشت میروند
و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین یعنی
از این سؤال میکند و اما غیر دین پس سؤال نمیکند مگر از کسی که او را حساب کند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ

لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعنی پس در آنروز سؤال کرده نمیشود از گناه و نه انسی و نه جنی از شیعه نبی
و ائمه علیهم السلام و نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را حساب میکنند معذب است او
اگرچه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت
خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و
هر که بحساب عمل خود را میشنود و از دیگری را نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است و بس و مشغول نمیکند او را دیگری و
نمیگرداند او را از مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت
از ساعات دنیا بیرون می آورد و از برای هر کس نامه که او را ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمالش
در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس او را حساب کننده
نفس خود میگردانند و حاکم بر خود میگردانند و با او میگویند که بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از برای
حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها و پاها و جمیع جوارح
ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورده ما را
آن خداوندی که هر چیزی را بسخن آورده است و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام
شد کلام صدوق و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج
بجانب جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و
شیخ طوسی به سندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای
خود حرکت نمیکند تا سؤال کند از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او و یا جوانی او
که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز صرف کرده است و از محبت اهل
بیت و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده
مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی فقیر باشد و یکی غنی در دنیا پس فقیر گوید
پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایتی و حکومتی بمن نداده بودی که
عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حقی تو بر او واجب شده باشد و داده باشم یا نداده
باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خدا

جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آن قدر عرق از او جاری
شود که اگر چهل شتر آنرا بیاشامند کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید که چه چیز ترا
حبس کرد گوید بطول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می بخشید تا آنکه مرا
رحمت خود فرو گرفت و ملحق کرد بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم
بهشت ترا تغییر داده است که ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت
حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یابن رسول الله من گناهی کرده بودم که میان من و خداست و بران احدی
از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گران است و ترا از آن جلیل تر میدانم که از تو عرض کنم حضرت فرمود که
چون روز قیامت شود و حق تعالی محاسبه بنده مؤمن خود میکند او را بر یک یک از گناهان او مطلع گرداند و
بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از گناهان او را از او بپوشد
دارد که موجب رسوائی و فضیحت او نگردد پس گوید که سیئات او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناهان
ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می آورند
و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی
از مردم را و گناهانش را بر او میخواند پس اقرار به همه گناهان خود کند حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که
بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این
بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت ببرند و اینست تأویل این آیه و این در گناه
کاران شیعیان ماست و بس و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شرک قرار داده باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستد
و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است
و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمحمد بن ابی بکر
نوشت فرمود که هر که عملی کند خالص از برای خدا اجر او را خدا در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات
او را در هر دو کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب
پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند و در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا واسع است

و داده میشود بصابرین که ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند از ایشان
بآن در آخرت حق تعالی میفرماید للذین احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکوست
و زیاده بر آن جزای حسنی بهشتست و زیاده در دنیاست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ بنده
مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید
میان نعمتهای من و عمل او پس نعمتها خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای او را باو بخشید و مقابله
کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملهای او حق تعالی شر او را بخیر او طرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند
و اگر خیر زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی کند و پرهیزکاری (?)
از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقاید بدی ندارد در سیئات خدا او را می آمرزد برحمت خود اگر خواهد و تفضل
میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا
ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن
از ایشان و آنچه حق ماست بایشان میبخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم
و در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی
که نزد خدا می آیم در قیامت پس می آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سؤال میکند از امت
من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این آیه
ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است
و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح از آن حضرت روایت
کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه
صالحه که او را معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که
آنحضرت فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال میشوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد نعمت است و این از
دنیاست حضرت بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است
و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و جمعی (?) گفته اند که این اقوال نزد جدم حضرت صادق مذکور شد حضرت در غضب

شد و فرمود که خدا منت نمیگذارد بندگانش را از چیزی که بر ایشان تفضل کرده باشد و منت گذاردن بر ایشان بآن و
گذاشتن با انعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بحق تعالی عز و جل توان نسبت داد چیزی را که آن برای مخلوقین
نه پسندیده است و ایشان را نهی از آن کرده است ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقاد
بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و او را نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه
وفا بآن بکند او را میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش بزرگوارش
از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستی که اول چیزی
که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از مردن شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد رسولست و آنکه
تو ولی و صاحب اختیار مومنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده‌ام
و صاحب پس هرکه اقرار کند و اعتقاد نماید بآنها دا میرود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون روز
قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرهاشان و پا برهنه و بی ریش و بی عیب پوشی که در روز
اول خلق شده‌اند در یک صحرا و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و بر هم بیاورند و بیکدیگر
سوار شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله
و گریه ایشان بلند شود و این اول هولیست از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند
جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیده‌های ایشان خاشع گردد و بندهای
بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آواز پس خداوند حاکم
عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و منم حاکم عادلی که ظلم نمیکنم و امروز میان
شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات میگیرم
و بر بخشیدن مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد امروز از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه
که صاحبش به بخشد و من او را ثواب بدهم پس بچسبید بیکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی
بر شما کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان و بس گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان
پیدا میکنند و طلب مظلمهای خود میکنند و مدتها بر این حال میمانند پس حال ایشان شدید میشود
و عرق ایشان بسیار میشود و بروایت دیگر عرق تا دهنهای ایشان میرسد و فریاد و فغان ایشان بسیار میشود

و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظلمهای خود بگذرند و از این عقبه نجات یابند پس منادی ندا کند ایشان را که
خاموش شوید و ندای پروردگار خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر خواهید
مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی‌بخشید مظلمهای شما را میگیرم پس اکثر ایشان
شاد میگردند و مظلمها را می‌بخشند بامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا
مظلمهای ما بزرگتر از آنست که ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت
الفردوس بنما بایشان با انواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان در نظر ایشان جلوه دهند
پس منادی ندا میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید و این قصرها را مشاهده کنید چون
نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از آن باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسیست که عفو
کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند پس حق تعالی فرماید که داخل بهشت من نمیشود کسی که مظلمه
احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد
حساب شوید پس راه ایشان را میگشایند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده
شود و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل
عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت
یا ابن رسول الله هرگاه از برای مردی مومن نزد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه
او از اصل بهشت نیست و از اهل جهنم است حضرت فرمود که آنقدر از گناهان مسلمان بقدر آنچه از او
بر کافر هست پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه با عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان
نزد اوست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه از مسلمان میگیرند
فرمود که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و میافزایند بحسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته
چه میکنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و در علل الشرایع
روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میآید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات
دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مولف گوید
که از آیات و اخبار معلوم شد که حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی سوال و
حساب میکنند و کی را بی حساب بهشت یا بجهنم معلوم نیست و اینها معلوم نیست که از چه چیز سوال میکنند

و حسابها میتمایند جمعی را اعتقادات که از جمیع اموال و نعمتهای دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است که از برای حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقابست و در احادیث سابقه
گذشت که مؤمن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و ملبوس و منکوح حساب
نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی‌حساب بهشت میرود پس آنچه در باب
بی‌حساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص عموماتی که حساب خواهد بود و حساب بغیر ایشان بعمل
خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا نسبت
بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان است دویم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد
مانند آن سه چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر
و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل
آن ضایع کردن و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن
در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه فاطمه بنت اسد بر آن دلالت دارد و در احادیث
معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که بآنها محشور خواهند شد و ممکنست که
اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر مومنان کامل باشد و ثانی در باب مومنان یا کاملان ایشان
باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت رسول از برای مزید اطمینان باشد فصل یازدهم در بیان
سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت
حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای
شما گویند علمی نیست ما را تو بسیار داناتری بعیبها و فرموده است که پس ما البته سوال خواهیم کرد از
فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردههای ایشان و فرموده است
چگونه خواهد بود حال امتها در روزی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است
که در روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است
که بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان است عذاب
عظیم روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان بآنچه میکردند
و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار وارد شده است و باسانید صحیحه

منقولست که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی از رسولان میپرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای
شما در حق اوصیاء شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با وصیای
ما و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی
هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست که نفع میدهد راستگویان را راستگویی ایشان
حضرت فرمود که چون روز قیامت شود مردم از برای حساب میکشند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب
نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی بازدارند و حق تعالی
با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندایی که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبد الله پیغمبر
عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی بازدارند پس صاحب و امام شما علی بن ابی طالب
علیه السلام را بطلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد پس ائمه ذریت آنحضرت
با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بازدارند پس هر پیغمبری با امت او را
پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان بطلبند و از جانب چپ عرش بازدارند پس اول کسی را که از برای
سوال کردن بطلبند قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سوال
کند که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بان نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای پروردگار من تو میدانی
که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید کی گواهی میدهد از
برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو احدی از خلق بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت
خود را تمام کردی پس لوح را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا قلم
در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم لوح گوید بلی پروردگارا او بتو
رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی
فرماید که آیا رسانید بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل
پس جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل بتو
رسانید آنچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من و رسانیدم آنرا بجمیع پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان
جمیع آنچه بمن رسیده بود از امر تو و ادا رسالات تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم جمیع وحیها و حکمتها و کتابها
تو را بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالات و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو رسانیدم محمد بن عبد الله

عرب قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت با تو علیه السلام فرمود که پس اول کسی که میخوانند از فرزندان ادم
از برای سؤال کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچکس در آن روز قرب
و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که آیا جبرئیل بتو رسانید آنچه
وحی کرده بودم بسوی تو و او را از برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و آیا اینها را
وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی
بسوی او و فرستاده بودی او را بآن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحیها آورد بسوی من پس حق تعالی ندا
بمحمد صلی الله علیه و آله که آیا رسانیدی بامت خود آنچه رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو
و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید که کی شهادت میدهد از برای تو باین حضرت
گوید پروردگارا تو شاهدی بآن برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکوکاران امت من و شهادت
تو کافیست پس ملائکه را طلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت نمود پس امت
محمد صلی الله علیه و آله را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و حکمت
و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت و حکمت نمود
پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که بعد
ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان امری
که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید ای پروردگار
من خلیفه کردم علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم
او را از برای ایشان در حیات خود که نشانه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را
خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا
روز قیامت پس علی بن ابی طالب را طلبند و از او پرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی
تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا
بعد از او قائم بمقام او کردیدی حضرت گوید بلی ای پروردگار محمد صلی الله علیه و آله وصیت نمود بسوی
من و مرا خلیفه نمود در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من

و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم و پیش داشتند کسی را که مؤخر کردانیده بودی و مؤخر
کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان
بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی علیه السلام گویند که آیا بعد از خود در امت محمد صلی الله علیه و آله حجتی
و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی علیه السلام گوید بلی
ای پروردگار در میان ایشان گذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر را پس
حضرت امام حسن علیه السلام را طلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب علیه السلام کردند از او بکنند
و همچنین هر امامی بعد از امامی را طلبند و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را
قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند و در این وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می بخشد
راستگویان را راستی ایشان را و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلایق را جمع کند اول کسی را بطلبند حضرت نوح باشد پس
از او پرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله
پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از مشک
و علی علیه السلام با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا
یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی اید و متغیر کردد رویهای کافران پس نوح گوید
یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر و حمزه بروید و گواهی
بدهید از برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود پس جعفر و حمزه عم رسول گواه پیغمبران
خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی علیه السلام در آن وقت در کجاست حضرت
فرمود که شأن و منزلت علی علیه السلام از این بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند **مؤلف گوید** که شاید
اول بودن نوح از این باشد که پیغمبران بعد از طلبیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اوصیای او
و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را و حاضر کردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند که
شهادت میدهند هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت
نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدا

عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود که این آیه در امت محمد صلی الله علیه و آله
نازل شده است بر ما و پس در هر قرنی از این امت امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد صلی الله علیه و آله
گواه است بر ما و بر این مضمون احادیث بسیار است که امام هر زمان را با اهل زمانش می آورند و
هر که امام زمان شهادت بر ایمان او میدهد نجات می یابد و منکران و مخالفان او در اینها دست او
بجهنم میبرند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردند از تفسیر قول الهی فلله الحجة البالغة یعنی پس از برای خدا است حجت کامله بر خلق حضرت
فرمود که حق تعالی به بنده میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی پس گوید چرا عمل
نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت
بالغه خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی
از شما یعنی صلحا و علمای شیعه در محلی میباشد خدا احتجاج میکند باو بر همسایگان او پس ایشان را
می گویند که آیا فلان در میان شما نبود آیا سخن او را نشنیدید آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید
پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی
که صحیفها منتشر و پهن شود و علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفهای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه او را بدهند و گویند بخوان
پس حق تعالی بخاطر ادمی اورد جمیع کردهای او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها بنحوی
که گویا الحال کرده است پس گوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است نه صغیره را و نه
کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذا ما جاؤها
شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون یعنی تا آنکه هرگاه بیایند آنرا
گواهی دهند بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده اند علی بن
ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این آیه در
شأن است و در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان انکار میکنند که هیچ
از این کارها نکرده ایم پس گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را
حضرت فرمود پس گویند بخدا ای پروردگار ایشان فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو و

سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزی که خدا مبعوث کرداند
همه اینها را پس سوگند یاد میکنند از برای او چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند
که غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اند پس در این وقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا
و جوارح ایشان بسخن می آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهائی که حرام کرده است و دیده
شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است او بسوی چیزها که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند
بآنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب
شده اند از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بعضوهای خود که چرا گواهی دادید بر ما اینها
می گویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که همه چیز را گویا کردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او
برمیگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیدهای شما و نه فرجهای
شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر
روایت کرده است که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم
شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و دعوای
تناقض در آیات قرآن مجید کرد از آنجمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت
دهد خداوند رحمان و حرف حق بگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما
مشرک نبودیم و ایضا میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را
و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر دهان ایشان میکنیم
و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض یکدیگرند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست
که نقیض یکدیگر باشند بلکه در موطنهای متعدد روز قیامت است که مقدار پنجاه هزار سال است حق تعالی جمع
میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی
و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و
تقوی در دنیا و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و اینها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها
در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان بعضی را
و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه فرموده است که روزی که آدمی

از یاد خود و یاد بعد خود و زن خود و پسران خود بگوید اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشد
پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا میگویند اگر آن صداها ظاهر گردد از برای اهل دنیا هر آینه غافل
گرداند جمیع خلایق را از معایش خود و کوهها را ازهم بپاشد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند
تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند
بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم و اقرار نمیکنند بکارهای خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و
بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از
ایشان صادر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها
و پاها که چرا گواهی دادید بر ما گویند گویا گردانید ما را آنکسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع
میشوند در موطن که بسخن در می آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمیگویند در آنجا احدی مگر کسی
که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سؤال
میکنند چنانکه فرموده است فَکَیْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلَی هٰؤُلَاءِ شَهِیدًا
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع میشوند در موطن
دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر میکنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق
است و اینها همه پیش از حسابست پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و
نمیداند و سؤال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق ع
پرسیدند که آدمی نماز خود را در یکموطن بکند بهتر است و در مواضع متفرقه حضرت فرمود در مواضع متفرقه
زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلینی بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که چون بنده توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست میدارد پس ستر او کرده گناهان او را در دنیا و
آخرت راوی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود که فراموش میگرداند از خاطر دو ملک
که بر او موکلند آنچه را بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او که بپوشانند بر او گناهان
او را و وحی مینماید بسوی بقعه‌های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس
چون بمقام حساب درآید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید
در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل بآن نموده

تا آنکه او را باعلا درجات بهشت میرسانند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان
ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشان را جزا میدهند و عقاب میکنند و در احادیث
بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس
در من سخن خیری بگو و کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در روز قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و
شب نیز این ندا را میکند و ایضا از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده میدهند
که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن
عسکری مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چنانچه خدای عز و جل امر کرده است
شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان عدول بر خود
بگیرید همچنین احتیاط کرده است بر بندگان و از برای ایشان باینکه گواهان از برای ایشان گرفته است
و بآنکه بر هر یک از ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از ایشان صادر میشود از
اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعه‌های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت می کنند
گواهان باشند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن
خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او و از برای او چه بسیار کسی در قیامت شقی
و معذب گردد بگواهی اینها از برای او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان
خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که در یک دم همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند
شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد شهادت میدهند
از برای او اعضا و جوارح او بقعه‌های زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای
جمعه و ساعتهای آن پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او
گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه
از برای آخرت و بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و فضیلت روزه
اینها و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها از برای او بیان فرمود حسین بن سعید در کتاب
زهد از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند نامه او را بدست
راستش دهد و میان خود و او حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان

کار کردی او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم اینها را از برای تو و بدل کردم اینها را
از برای تو و بدل کردم اینها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست
معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حسابی
آسان و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است
اهل او باشند در بهشت اگر مؤمن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکنند
او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکنند و نامه او را بدست چپ او میدهند چنانچه حق تعالی
فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند پس زود باشد خواهد گفت وا ثبورا و زود بجهنم خواهد
رفت بدرستی که در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که در آخرت برنخواهد گشت و این اشارتست
بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان
میدهند و این در مثالست اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا
بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن حساب آسان
خداوندا مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من
و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد و بعضی گفته اند حق تعالی اصوات حروف
در اینها می کند و بعضی گفته اند که ایشان را حالت شعور و آلت نطق میدهند و بعضی گفته اند که معنی
در اینها احداث مینمایند که دلالت بر صدور گناه از آن میکنند و سخن گفتن مجازاست و همچنین گواهی
دادن زمانها و بقعه‌های زمین و در بعضی الحان که اعمال مؤمنان را از اینها بالا میبرند خلاف کرده اند بعضی
گفته اند مراد گواهی دادن ملائکه است که باینها موکلند و در اینها ساکنند و بعضی گفته اند این جمادات
شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی
گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورد و حقیقت
و کیفیت اینها تفتیش ننماید زیرا که اگر ضرور میبود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما ممکن نیست و الله
یحق الحق و هو یهدی السبیل فصل دوازدهم در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر مناصب
حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه
در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجبست خصوصا حوض کوثر و شفاعت

اکبر و قلیلی از احادیث را در این رساله ایراد مینمائیم و اکثر اینها در کتاب حیات القلوب ایراد شده است کلینی
و ابن بابویه و علی بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال
کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه دیگر
یکماه راه است بدویدن اسب نجیب عربی و پایه‌ها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از
سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس
بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند
ماه در میان ستارگان پس نماند در آنروز پیغمبری و نه شهیدی و صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی
که این درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که
این درجه محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول فرمود که من در آنروز بیایم و جامه از نور پوشیده
باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش روی من
رود و لوا و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشد لا اله الا الله محمد
رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم پیغمبران گویند گویا اینها دو ملکند که
ما ایشانرا نمیشناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من بر منبر بالا روم
و علی از پی من آید چون باعلای درجات منبر برآیم علی یک پایه از من پست تر باشد و علم من در دست او
باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا این دو بنده
چه بسیار گرامی و مکرمند نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع
خلایق بشنوند که این حبیب منست محمد و این ولی منست علی بن ابی طالب علیه السلام خوشا حال کسی که
او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او به بندد پس حضرت رسول فرمود که نماند
در آنروز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود
و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشند یا در مقام محاربه تو در آمده باشند یا
انکار حق امامت تو کرده باشند مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند
از جانب رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک

من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی
خوش روی کرامی تر در پروردگار خود تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من
که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود و حمد
می کنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بدهم آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی
میدهد و برمیگردد پس نزدیک من می آید مالک خازن جهنم و میگوید السلام علیک یا حبیب
الله من میگویم و علیک السلام ای مالک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی
تو گوید منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس
گویم قبول کردم از پروردگار و او را است حمد و ستایش بر آنچه بان انعام کرده است بر من و تفضیل داده است
مرا بان بدیگران بده آنها را به برادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلام دهد و برگردد
پس علی علیه السلام آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش را بدست بگیرد در روز فزع
که صدای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شرارهایش بسیار کردیده
باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند علی گوید قرار گیر که امرو
ز اطاعت من می باید کرد پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست منست و این را بگیر
که دشمن منست پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی علیه السلام بیشتر است از اطاعت غلام یکی
از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد از جانب راست ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده
بهشت و دوزخ در آن روز و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و او را از جانب راست عرش الهی
باز دارند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بر او بپوشانند و از جانب راست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز دارند پس حضرت ابرهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او
بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت اسمعیل را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند
و در جانب چپ حضرت ابرهیم باز دارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حله گلرنگی بپوشانند
و از جانب راست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باز دارند پس حضرت امام حسین علیه السلام را بطلبند
و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امام حسن باز دارند و همچنین سایر ائمه را بطلبند

و حله های گلرنگ بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیگری باز دارند پس شیعیان ایشان را بطلبند و در برابر ایشان
باز دارند پس حضرت فاطمه علیها السلام را و زنان از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند
بی حساب پس منادی ندا کند از جانب رب العزت و افق اعلی که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابرهیم است
و خوب برادریست برادر تو و او علی بن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو
جنینی است جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کننده اند
ذریت تو که فلان و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیهم السلام نام ببرد و خوب شیعه اند شیعیان
تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو سبط و امامان از ذریت او ایشانند رستگاران و
رستگاران پس امر کند که همه را به بهشت برند چنانکه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش
جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس فایز کردیده است بسعادت ابدی و در بصائر الدرجات از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را ببینند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بالا رود و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق
این علی بن ابی طالب است داخل بهشت میکند هر که را خواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند
که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را که میخواهد و عیاشی روایت کرده است
که چون روز قیامت شود از جانب عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار پایه داشته باشد و علی بن
ابی طالب علیه السلام بیاید و لوای حمد در دست او باشد و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را
که بشناسد که شیعه اوست داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم و تفسیر این در
هست میگوید که بگویید که عمل کنید پس زود باشد که ببینند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان
علی بن ابی طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر
قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید
در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده است که این آیه
نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت صادق
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و
فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که

همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب
کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد
و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس علی را بالای منبر طلبم و یکدرجه از من پست تر
باشد و لوای حمد را بدست او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام
محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدست علی بدهم پس مالک خازن جهنم بیاید و گوید
که این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده فرموده بود داخل کن دشمنان خود را و دشمنان ذریت
خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دست علی بن ابی طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم
نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهرش را و اینست معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید یعنی بیندازید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خداوند
که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای
صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان
او پس ثنا کنند بر من امتهای شایسته پس منادی ندا کند از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید
دیده ها خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بخرامد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو جامه
سبز پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او در آیند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن
ایستاده باشد و حضرت امام حسین علیه السلام بی سر ایستاده پس بحضرت امام حسن گوید این پدر منست
که امت بدو او را کشتند و سر شریفش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا
از برای تو نمودم آنچه بدو بجگرگوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت
تو که نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوید تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی
نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول
محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع الاکبر و
هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را باندوه نمی آورد ترس بزرگ روز قیامت و ایشان
آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت از
آبای طاهرین او علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو اول کسی خواهی

بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است که هر شقه
از آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل الشرایع روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای
طاهرین علیهم السلام که رسول خدا بعلی صلوات الله علیهما گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت
شود حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل بهشت میشوم گفت بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت
چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم میباشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم
من در دست تو باشد و آن لوای حمد است و آدم و هر که بعد از وست از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند و در
خصال بچند سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بنزد
من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت است و
علی برپادارنده حجت منست و عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند هر چند معصیت من کرده
باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کرده باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آ
سمانها و زمین است و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای قدس
پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن
علم دارد که هفتاد شقه و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز
قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان
و از جمال مثل جمال یوسف و صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است
هر آینه علی را مثل صوت آن میدادند و علی اول کسیست که از چشمه سلسبیل و زنجبیل میآشامد و علی
و شیعیان او را نزد خدا منزلتی که آرزو کنند او را پیغمبران و ابدالان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران
بسندهای معتبر روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که بخوانیم
هر جماعتی را با امام ایشان بنام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام
حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که ایشان امام خود را شناخت و متابعت
امام خود کرده باشد نامه او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را
بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان

از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس ره و دیگران بطرق متعدده از ابوذر
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت
اول آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس برخیزم و دست او را بگیرم چون دستم بدست او درست رنگش سیاه
شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد و هر کس که با او شریک باشد حال ایشان چنین باشد پس گویم
چگونه خلافت من کردید و در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن تحریف کردند
آن کردیم و پاره کردیم و آن کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردید و حقش را غصب کردید گویم با ایشان که
بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند لب تشنه و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است
با روهای سیاه و یک قطره از کوثر بخشند پس وارد شود بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر و اکثر امت من
با این رایت باشند و اتباع ایشانند چون ابوذر گفت را ذکر کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند
و حق دار در کشن بالملک کردند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا
و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب ایشان را بگیرم بازرنگش سیاه شود و قدمهایش
بلرزد و دلش بطلبد نابد و احشایش نیز او شوند پس ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را است
بدروغ داریم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی
یاران خود بروید پس ایشان تشنه لب و ابی بنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت
فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان نیز سوال و جواب همان
نحو باشد که گذشت پس رایت بیاید یعنی سر کرده خوارج را و پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت
من و حال ایشان نیز چنان شود پس وارد شود بر من امیر مومنان و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان
و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت
نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیایید و سیراب شوید پس
شربتی از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای ایشان
مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت
امیر المومنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود حق تعالی فرموده است انا اعطیناک
الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند که پیغمبری

وکتابت و بعضی گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اتباع و امت و بعضی گفته اند کثرت
اولاد است از نسل فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان مفسران آنست
که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه باین مضمون وارد شده است و عامه از
عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره
نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و بر مردم خواند چون از منبر فرود آمد گفتند یا رسول الله
کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از برف سردتر و در کنار
آن قبهاست از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبز چند که گردنها داشته باشند مانند
گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکند آن مرغان فرمود که میخواهید خبر دهم شما را
به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر که از آن مرغان خورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخشنودی
خدا و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد
عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که وعده
کرده پروردگار من مرا بآن نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت در روز قیامت و ظروفهای
آن بعدد ستارگان آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند من گویم پروردگارا ایشان از امت
منند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه بدعتها کرده اند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت
کرده است و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارة المصطفی از حضرت باقر و صادق روایت
کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پابرهنه
پس بازدارند ایشان را در صحرای محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتها
بر آن حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمان پس نشنوی مگر
صدای پست آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نام او را
بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش
روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین بصره و صنعای یمن باشد
پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت
دهند که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند

که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگوید و بگرید و گوید پروردگارا
از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید
چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع ایشان را میکنند
که بحوض من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ملحق
کردم ایشان را بموالیان و دوستان ایشان و در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول
کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بسیار مردی و زنی
که در آن روز گریان شود و ندای یا محمد بلند کند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و
از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود و جمیع این شایع لشکرها خود
از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد از کوثر
فرمود نهریست که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه
و سنگ ریزه اش از زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفرانست و خاکش مشک خوشبوست و پایه های آن
در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المومنین علیهما السلام زد و گفت یا علی این
نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار
قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش از زعفرانست و سنگریزه اش مروارید و یاقوت و زمینش
مشک سفید و این بهترین نهرهاست از برای من و امت من اینهمه خیر و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک
الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند
و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر و وزیر
منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و
هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند منقولست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند
با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که آن ساقی حوض

منست دور میکند از او دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که از آن ننوشد همیشه تشنه خواهد بود
و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یک شربت از آن آب بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که
در قیامت من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که
اراده داشته باشد که با ما باشد باید اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت
شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید بیکدیگر
بملاقات کردن ما بر حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و
دوستان شیعیان خود را هر که یک شربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نشود و حوض ما مملوست و در آن
دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر کنارهایش زعفران روییده است و سنگ
ریزه اش مروارید و یاقوتست و آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
روایت کرده است که باین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان ما را و
وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات
ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است
آنها که آنچه باید بایشان داد با سانی میدهند و آنچه باید از ایشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند
از حوض کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود بدر میکند و ابن
بابویه ره از ابن عباس روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من بهترین و سید انبیا
و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیاء من بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه
من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از
زنان من مادرهای مومنان اند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباع بیشتر دارم در روز
قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن ما بین صحرای شام و صنعا است و در آن ابریقهاست بعدد ستارهای
آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه منست در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین
و امیر المومنین و مولای مومنان بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام دوستان خود را از آن حوض آب

میدهد و دشمنان خود را از آن میرانند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست دارد
و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود و فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن
دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من برانند
از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن مالک
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت
که عرضش و طولش ما بین مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نشود و هر که از آن رو بشوید هرگز
ژولیده نشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان را بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول
روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نباشد از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضایل نیز نزدیک باین
مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما و رحمت کشد میشود در وقت مردن خود
فرحی که هرگز از دل او بدر نرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود
حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع هر که از وی یک شربت
بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن در سردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل
و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه
تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری میشود
و بر دور آن قدحها زیاده از ستارهای آسمانست و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای
آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که می آشامد بر روی آن هر بوی خوشی میگشاید تا آنکه میگوید
چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیز دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن آب
سیراب میشوند و هر دیده که بر مصیبت ما بگرید البته خوشحال و شاد گردد بنظر کردن بکوثر و آب میدهند
از آن همه دوستان ما را آنقدر محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هر که محبتش بیشتر است لذتش
بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین ... موکلست و در دست او عصائی خواهد بود از چوب
عوسج و در روایت دیگر از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید
من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از او سؤال کن که از برای

تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی از من بیزاری بمن حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که آن را امام
میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو و
بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی گوید خدا تشنگی ترا زیاد کند مسمع گفت فدای
تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیگران نزدیک نمیتوانند آمد فرمود از برای
آنکه او ورع مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا
نمیگفت و ترک مینمود چیزی چند را که دیگران بر آنها جرأت مینمودند از گناهان نسبت بما اما اینها
از برای محبت ما نبود و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت
با عمل خود و دین داری خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم اما دلش منافق
و دینش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر
و عمر بر همه کس پس باین اسباب نزدیک حوض میآید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار است و
باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان و ضروری دین اسلام است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در قیامت شفاعت از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهد کرد و خلافی
که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشد
و لیکن یا از برای اسقاط عقاب از گناهکاران امت نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت
در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی
در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند همچنانکه بر خدا واجبست که وفا کند بوعده
ثواب بر او واجبست که وفا کند بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست
میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبائر
باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی نیز برخصت آنحضرت
شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت
خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که ذخیره
کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبائر از امت خود و در خصال بطریق عامه از انس روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای

خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که سه کس اند که شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بشفاعت من ندارد
خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من و اما نیکوکاران
پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم پس چه معنی دارد
قول خدای عز و جل ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین
او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است که شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب
برگزیده او که بر طریق او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد
خدا بشفاعت او بسیاری از گناهکاران و مؤید آنست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود که من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و مقبول خواهد شد و اهل
بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کمی از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل
نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت
میکند مخصوص کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سوره مریم حق تعالی فرموده است
که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمان است
و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء الله
و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان اند چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیحی وارد شده است
که مراد وصیت است که در وقت مردن بعقاید حقه خود بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات
متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که میگفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما اند نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلوات الله علیهما که ای پدر بزرگوار من کجا ملاقات
کنم شما را در روز موقف اعظم و در روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد
و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر اگر در آنجا نیابم در کجا جویم فرمود نزد
حوض کوثر در وقتی که امت خود را آب دهم گفت ای پدر اگر در آنجا ترا نه بینم فرمود نزد صراط که من ایستاده باشم

و گویم پروردگارا سالم بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای
امت خود گفت اگر در آنجا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم زبانه و شراره او را از امت خود
پس فاطمه علیها السلام شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است از سماعه که گفت سؤال کردم
از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت فرمود که در روز
قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی بدهانهای ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند
بیائید برویم نزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند پس بیایند نزد آدم و بگویند شفاعت
کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید نزد حضرت
نوح چون نزد نوح آیند او ایشان را نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله به پیغمبر دیگر کند
تا بحضرت عیسی برسد او گوید بروید نزد محمد صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیا چون نزد آنحضرت آیند
گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و در برابر درگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده
بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی
طلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و در امالی
و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی
جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شدیدی ایشان را فرو گیرد که همه بناله و فغان در آیند
و گویند پروردگارا بگشا از ما این ظلمت را پس رو بمحشر آورند گروهی که نور از پیشانی و روی ایشان
تابد و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدااند ندا از جانب حق تعالی
رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند
که ایشان شهیدانند ندا رسد که ایشان شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان کنند که ای اهل
محشر از ایشان بپرسید که کیستند گویند کیستند شما گویند ما ایم علویان ما ایم ذریت محمد صلی الله
علیه و آله ما ایم اولاد علی ولی خدا ما ایم مخصوصان بکرامت خدا ما ایم ایمنان و مطمئنان پس ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت
کنند و شفاعت ایشان رد کرده نشود و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت کرده است که شیعیان ما از نور
خدا خلق شده اند و بسوی او برمیگردند بخدا سوگند که شما بما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت

می‌کنیم و قبول می‌شود و بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچیک از شما نیست
مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست او پس دوستان خود را داخل
بهشت میکنند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سؤال قبر را و شفاعت را و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح
از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند که ما البته شفاعت خواهیم کرد و مقبول
خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که فما لنا من شافعین
یعنی پس نیست ما را شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بار دیگر بدنیا میبود پس میبودیم
از مؤمنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد
و گفت ای ابوجعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میکنید و میگویند شفاعت محمد شفاعت
محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا تو را مغرور کرده است
آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد
وای بر تو آیا شفاعت مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین
نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را در روز قیامت شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در
شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه
و مضر که اعظم قبایل عرب‌اند و مؤمنی شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او را حق
خدمت بر من دارد مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که بهشت هشت در دارد یک در را از آن پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل
میشوند و از پنج در دیگر شیعیان و محبان ما داخل میشوند پیوسته در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم
پروردگارا سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا محبت و ولایت مرا داشته باشد
پس ناگاه ندا رسد از میان عرش که دعای تو را مستجاب کردم و شفاعت تو را در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند
هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد
بگفتار یا بکردار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل شوند

از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نداشته باشد
و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما بگذرد بر مردی که با او آشنائی داشته است در دنیا و امر کرده باشند
که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان در دنیا من نیکی بتو میکردم و حاجت تو را بر می‌آوردم آیا امروز
مکافاتی از برای من نزد تو هست پس مؤمن گوید بملکی که موکل باو کرده باشند که دست از او بردار پس خدا امر
کند آن ملک را که امان آن مؤمن را اجازه کن و او را رها کن و ایضا بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است
که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع ملائکه مقربین و
پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و در علل الشرایع از آنحضرت
روایت کرده است که چون روز قیامت عالم و عابد بر انگیخته شوند چون ایشان را نزد حق تعالی بدارند بعابد
گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بسبب ادب نیکی که ایشان را کردی و بتو
دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو مقصور بر خود بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند
تو همت بر هدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده اند او را شفاعت کن و ببر بسوی بهشت
و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جابر به حضرت محمد باقر علیه السلام گفت فدای
تو شوم حدیثی از برای من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان نقل کنم
شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود که چون روز قیامت شود نصب
کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت
پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آن نشنیده باشد پس
از برای اوصیا منبرها نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام منبری از نور بگذارند
و منبر آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه
بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آن نشنیده باشد پس نصب کنند از برای دو پسر او و دو فرزند زاده ام و
دو گل بستان من در ایام حیات من منبری از نور و بایشان بگویند خطبه بخوانید پس دو خطبه بخوانند
که احدی از انبیا و مرسلین آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست
خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن [زکریا]
پس حق تعالی گوید ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام

گویند کرم و بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از برای محمد و علی
و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار داده‌ام ای اهل محشر سرها را بزیر اندازید و دیده‌ها را بپوشانید
که فاطمه بسوی بهشت میخواهد برود پس جبرئیل ناقه بیاورد از ناقه‌های بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند
و مهارش از مروارید تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس او را بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن
سوار شود حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک که از جانب چپ او
بروند و صد هزار ملک او را از بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت برسانند چون بدر بهشت رسد التفات
بعقب نماید حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من سبب التفات چیست گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل
این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او
محبت تو یا محبت ذریت تو بوده باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا
سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز بچیند از محشر شیعیان و دوستان خود را چنانچه مرغ دانه خوب را
از دانه بد جدا کند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب
کنند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من سبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را
شفیع کرده‌ایم در باب شما گویند پروردگارا میخواستیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود ندا رسد
که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست دارد از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده
باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت
کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت فرمود و
الله که باقی نمیماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون میان طبقات جهنم در آیند ندا
کنند چنانچه حق تعالی فرموده است فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش بدنیا برمیگشتیم
پس میبودیم از مؤمنان حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد بود و دروغ میگویند
اگر بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید
وابشی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم و همه محرمات را
بجا می‌آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد
این امر را فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی نصب عداوت از برای ما کند

از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شود اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملائکه دست
بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد و شفاعت
او مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و
میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که
من پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا او را داخل بهشت میکند و حال
آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مؤمنان از شفاعت از جهة سی نفر شفاعت میکند و احادیث شفاعت
زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط
بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسری است که بر روی جهنم میکشند و تا کسی
از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و
از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و
بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می‌یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می‌افتند و آن در دنیا نمونه صراط
مستقیم دنیا است که دین حق و امامت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت ائمه معصومین از ذریت
اوست صلوات الله علیهم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار از عقبه
از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می‌افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره [به] آنست و ابن بابویه ره در اعتقادات گفته است
که اعتقاد ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر او جمیع خلایق واقع میشود حق تعالی فرموده
و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است و پروردگار
تو حتم لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت
و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی
گفت یا علی چون روز قیامت شود بنشینیم من و تو و جبرئیل و نگذرد بر صراط مگر کسی که برائت بولایت تو داشته
باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه از ذریت او علیهم السلام
را صراط میگویند که راه نجاتست و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسر است
که مردم بر آن میگذرند و آن صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می‌ایستد و امیرالمؤمنین از جانب چپ
آن و ندا از جانب خدا بهر دو می‌آید که بیندازید در جهنم هر کفار معاند را و در امالی بسند معتبر از آنحضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چند طبقه یعنی چندین قسم و صراط
باریکتر است از مو و از دم شمشیر بعضی میگذرند مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند
و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده اند بصراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را
نمیگیرد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه
نازل شد وجیء یومئذ بجهنم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را
با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صدای در هم شکستن و غیظ
و غضب عظیم بوده باشد پس هر نفسی که بکشد صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر
کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند نیکوکار
و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند رب نفسی نفسی
یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط
بر روی آن بگذارند که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت
باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان
پس بر مردم تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد
و اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشد از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدر آیند یا
بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یابند نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یابند عدالت
الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است ان ربک لبالمرصاد
یعنی بدرستی که پروردگار تو بر سر راه ایستاده و کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند
و بعضی یکپاش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و ندا و دعا میکنند
که ای خداوند حلیم بردبار ببخش و عفو کن و عود کن و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم
میریزند در آتش مانند شب پره پس کسی که برحمت خدا نجات یابد و بگذرد میگوید الحمد لله و بنعمت
خدا تمام میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکنند خداوندیرا که نجات داد مرا از تو بعد
از آنکه نا امید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و شکر کننده است عملها

بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در اموال باشد و عدل الهی در مظلمهای دیگر یا اول
در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و دور نیست که مراد از صله رحم و رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله
و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز وارد شده است و عقبه ولایت
که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اشارت بمؤمنین است و کفار و مشرکان
و مخالفان در اول صراط یا پیش از آن و صراط بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که آنحضرت صادق را
پرسیدند از معنی الصراط فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد صراط دنیا و صراط
آخرت اما صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد در
بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد
و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست
که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق و
میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و
ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی
از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست که بسیار صعب که
طولش سه هزار سالست که هزار سال بزیر میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها
و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنم و دوم علی بن ابی طالب علیه السلام
خواهد بود و هیچکس آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا از تفسیر
از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم لا یخزی الله النبی که فرمود یعنی عذاب نمیکند محمد را
والذین آمنوا معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین
و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط
از برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست
و ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل او دیگر بسته بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس
گروهی مانند باد گذرند و گروه دیگر مانند دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بجهاد

و باز گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عریض میگرداند و از برای گناه
کاران باریک میگرداند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را
تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگذرد در میان هودجی از نور سبز و فاطمه علیها السلام
با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق جهنده و شیخ طوسی
از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را
بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامه و رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
داشته باشد و اشاره باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید ایشان را بدرستی که
ایشان سؤال کرده شدگانند یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و در تفسیر امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش ندا کند
که ای گروه خلایق بپوشید دیدهای خود را که تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیانست از صراط بگذرد
پس همه خلایق دیدهای خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهران از اولاد او که محرم او باشند
و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط یک طرفش در دست آنحضرت در بهشت
و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان فاطمه چنگ
در زنید در ریشه از ریشهای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمه
مگر آنکه بچسبد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از صد هزار فئام چنگ زنند در آن جامه که هر
فئامی هزار هزار کس باشند و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده
که حضرت صادق علیه السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت
پنجاه موقف است و در هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میمانند چنانچه حق تعالی فرموده است
در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقبات
که بر راه محشر است آنست که هر عقبه اسم واجبی و فرضیست از اوامر و نواهی الهی پس چون عقبه که
مسمی باسم واجبی است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا
در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده او از آن بعمل صالحی که در پیش فرستاده است یا برحمتی از خدا که
او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و

سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت بیرون رفت منتهی
میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب
با او نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان
خدا و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات دهد او را عمل
صالحی که پیش فرستاده است و در دار دنیا بدا او را در نیابد رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود
در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همه خلایق را
نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر اتیان
بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم
مسئولون و اهم عقبات مرصاد است و ان ربک لبالمرصاد و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند
یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز
و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند

فصل چهاردهم در حقیقت و حقیقت بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی
بنحوی که در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا
بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر است و فلا
در این باب دو طایفه اند اول اشراقیان اند که قایلند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قایلند به بهشت و دوزخ
و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی
چند اند از قبیل اجسام این دنیاست بلکه عالمیست متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند
عالم خواب و صوری که در خواب و آیینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای بد
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بشمارست و تلاعب بدین مبین است و اگر گویند که بسیاری
از مسلمانان در عالم برزخ بعالم مثال قایل شده اند جواب گوئیم که دو فرقست اول آنکه آنچه ایشان قایلند
مستلزم انکار معاد بدنها نیست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست دوم آنکه
عالم مثالی که ایشان قایلند غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام
ملائکه و جن و روح در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و دوم مثالی باشد

که اکثر فلاسفه ایشان‌اند جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور را تأویل میکنند بلکه
که در حوالی باشد بعد از مفارقت بدن و بکمالات و معلومات خود که در این نشأ تحصیل کرده اند و سعادت
و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهل‌اند در این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت‌اند
از فقد این علوم و شقاوت و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود و در
عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم کما ینبغی نمیکرد و بعد از مفارقت بدن
و چون اکثر امم عوام بودند و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه
و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و حسنات و ترغیب و ترهیب ایشان از شرور و سیئات
و سیئات و بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و ثمار و انهار و امثال آنها
و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و حمیم و نار و امثال آنها نموده اند چنانچه شیخ ابو علی در رساله مبدأ
و معاد تصریح باین مراتب نموده و در شفا در ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده
و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد چون رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند
میداند که اکثر آنها با ایمان شرایع انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و
بضرورت بمعاشرت مسلمانان گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بزبان جاری
میکنند و در دل خلاف آنها را قایلند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و گاهی بر سبیل استهزا لفظها
یعنی از اصول دین میکنند و چون تنها گردند و با خواص خود خلوت میکنند میگویند انا معکم انما نحن
مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده اند یرضونکم بافواههم وتأبی قلوبهم واکثرهم فاسقون و اثبات
این عقاید باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده اند در این باب معذورند زیرا که کسی که
قایل باشد که از واحد صادر نمیشود مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است بماده و گوید که آنچه قدمش ثابت
شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولی عناصر را قدیم دانند و انواع متوالده را قدیم دانند و اعادهٔ
معدوم را محال دانند و افلاک را متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قایل نباشند و خرق و التیام
در فلکیات محال دانند و عنصریات را در افلاک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد چگونه
اذعان میتواند کرد که خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم و آدم حادث شده و بحشر جسمانی
و باینکه بهشت در آسمانست مشتملست بر حور و قصور و ابنیه و مساکن و اشجار و انهار و اینکه آسمانها

شق میشود و منحل میشوند و کواکب بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و اینکه ملائکه اجسام‌اند
ذوات الاجنحه‌اند و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می‌آیند و بالا میروند و اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بمعراج رفت و عیسی و ادریس را باسمان بردند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم
از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن
نهرهای عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا سحر و ریسمانهای چوب را بتمامه و امثال آنها پس معلوم شد که اعتقاد
باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را
العیاذ بالله از ارباب حیل و معمیات دانند که در مقام عمل ارشاد ایشان براین بوده و مردم را بضلالت و جهل
مرکب انداخته و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله کرده باشند
قریب است که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب ایشان باداب و مستحبات مینمایند
این کتب ضلاله را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات
ایشان در آیند و کسی که رد و انکار این عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید
ترویج عقاید باطله خود توانند نمود و طعن میکنند بر کسی که ارباب این عقاید را لعن کند و فخر میکنند که
ما از جمله لاعنین نیستیم یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون پس اصل
بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است اما متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه
بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجوداند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست که
موجوداند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قایل شده اند که بعد از این
مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و
این قول را نسبت بسید رضی داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال
نزول قرآن مجید میکند مثل اعدت للمتقین اعدت للذین آمنوا اعدت للکافرین عندها جنة
المأوی و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم
را بآنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر
از ابو الصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یابن رسول الله مرا
خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم

را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند
حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب
کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود
حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم ان یعنی اینست آن
جهنمی که تکذیب مینمایند بآن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است
گاه با آتش میسوزند و گاه بحمیم در حلق ایشان میکنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا باسمان
بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم و آن نطفه شد در صلب
من چون بزمین آمدم با خدیجه موافقت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق
حوریه است و نظام انسیه است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دخترم فاطمه را میبویم و علی بن ابراهیم روایت
کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید که عندها جنة المأوی یعنی
نزد سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مؤمنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت
نیز در آنجاست و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانهاست آنست که در حق کفار فرموده که گشوده نمیشود از برای ایشان
درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار
تو البته حشر میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بدو زانو در آمده
حول جهنم در دنیا است که محیطست بدریاها آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذا البحار سجرت
پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی در زمین میگذاریم ایشان را در روزی که آتش شود و
در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤالی
چند کردند از جمله آنها پرسیدند بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم
در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه
کدام است فرمود هشت در بهشت است و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که
بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید
پس کجا بود بهشت آدم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب
صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند

معراج رسول و سؤال قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که
از شیعه کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق
بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و
ابن بابویه گفته است که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را
دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم ببیند
و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت
باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم
پس از باغستانهای دنیا بود که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبوده و اگر جنت خلد
بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست که در بالای آسمان
هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است و خلاف است در معنی آن بعضی گفته اند
یعنی اگر آسمانها و زمینها را طبقه طبقه بکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی
و بعضی را ببعضی وصل کنند که یک سطح شود در این هنگام مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای
هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمانها و زمین باشد
چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوییم که بالای آسمانهای هفت گانه است پس میتواند بود که
بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست
و روایت کرده اند که رسول هرقل پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی
بسوی بهشتی که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله که روز که
آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگرند چون روز در جهت
اعلا باشد شب در جهت اسفل است هم چنین بهشت در فوق سموات و جهنم در تحت ارضین
روایت کرده اند که انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین
گنجایش بهشت دارد گفتند در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه
بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میگذارند
و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوییم که تفکر در آنها ضرور نیست بلکه مجوز است ایمان اجمالی

بانچه انبیا علیهم السلام خبر داده اند باید اورد و تفکر در تفاصیل انها که موجب تطرق شبهات شیطانیست نباید
نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بر دارد و با آیات و اخبار اذعان نماید همه با یکدیگر منطبق میشوند
شدن اکه هر گاه کواکب فرو ریزد و اسمانها در هم پیچد و عرش بزیر این بهشت نتوند بود خواهد امد و عرش سقف
ان خواهد بود و میتواند بود که و ازلفت الجنة للمتقین اشاره باین باشد و جهنم را بلند میگردانند ظاهر
میشاند چنانکه فرموده است و برزت الجحیم للغاوین چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده است که همه
دریاها و زمین اتش میشوند و اسمانها جهنم میشوند و صراط را بروی ان نصب کنند و راهی میشود مستقیم
بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشوند ببهشت و عرش الهی که سقف انست و جوی از
عرش متصل بمحشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و مومنان خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا
در انجا خواهند گذاشت و عرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمیست اعظم از همه اجسام
و مربع است و قوایم دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافق است و مکان از ایشت موهوم
و تابع متمکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین
بعد از حرکت عرش و بهشت مکان انها بهم میرسد و ان مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم
میرساند و استحاله این نوع انتقال معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که حق تعالی جسم دیگر
در انجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبنی بر شبهات واهیه است بر دارد
همه اینها با یکدیگر موافق میشود با انکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافیست
والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والماب **فصل یازدهم** در بیان صفتی چند است که در ایات
و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بانها لازم است باید دانست که بهشت را بقا و ثبات
و در ان مرگی نباشد باجماع است و الا الموتة الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم باشد استثنا
منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر
سابق و جمعی تکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در ایه دیگر که فرموده است که نمیچشند در ان
مرگ را مگر مرگ دنیا است و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری و درد و بیماری و افت و مرض و هم و
غم و الم نمیباشد و ایضا در ان فقر و احتیاج و وامندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از ان
لذت برد از برای ادمی حاصل است و دار خلود است هرگز از ان بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکوانست

در ان نقص و حسد و عداوت و تنازع و جدال نمیباشد و هر کس بانچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است و ارزوی
مرتبه دیگری نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی می ایند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند
که مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است
که حق تعالی ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که ارزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا چنانکه در دنیا
بعضی از مردم مطعومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و در عبادات حبیبه و اشتغال بالله لذتی
بر مراتب عالیه اختیار میکنند ممکن است در ان نشاه نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران داند و بان
مشعوف باشد و لهذا فرموده است و لهم فیها ما تشتهیه الانفس یعنی انچه نفس هر کس خواهش کند باو
میدهند و خواهشهای انفس مختلف میباشد اما در روایتی وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه
عالیه نمیروند دیگر انکه اثری از بول و غایط و کثافات نمیباشد و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود
و زنان ایشان را نیز از حوریان و ادمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد
و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیباشد و ازواج مطهرة را باین تفسیر کرده اند و روشنی
بهشت از افتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح تا طلوع افتاب است و ظل
ممدود را باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام
با ان میباشد و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون وقت
شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری
طلعتان دنیا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسیهای بافته مفتول
طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه بانها داده و رو بروی یکدیگر کرده اند غلامان و مردان گوشوارها
در گوش با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسها از شراب معین که از نوش کردن انها صداع
بهم نرسانند و عقل ایشان را زایل نکرده و میوهها از برای نزهت هر میوه را که اختیار کنند و گوشت کباب
از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندام سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف
بیرون امده و نشنوند در ان شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام
و تحیتی که بیکدیگر با ان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبیر را که باین بندهای حقیر و بندهای
سرا پا تقصیر چه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را اینچنین

و اباقی بیان فرموده و بعوض عمل ناقص کم باللطف و توفیق و اسباب و الات و ادوات او در ایام قلیله فانیه
دنیا از بندگان ضعیف و بعمل امده چه جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی برای این غلامان
سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک وله الحمد وهو الرحیم الغفور و ایضا باید دانست که منازل
بهشت اکثر غرفهاست زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر میباشد و عیب غرفه
در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری ان و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند باسانی فرود
میتوانند امد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر انچه
میخواهند در میان منازل و در زیر غرفها و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه ره در فقیه و امالی
از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول خدا صلی الله علیه و اله رسیدم
و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله که حصار بهشت یک خشت
از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای ان از یاقوت
سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای ان از چه چیز است فرمود درهای ان مختلف است باب الرحمه از یاقوت
سرخست گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست که یک لنگه است و از یاقوت سرخ است
و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و مابین این دو مصراع پانصد سال راهست
و از لرزیدن و نالهست و میگوید خداوندا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم ایا در سخن میگوید گفت بلی خداوند
صاحب جلال و اکرام او را بسخن میاورد و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراعست و چه بسیار کمست
کسی که از این در وارد داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از ان بندگان شایسته خدا که اهل زهد و
ورع اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند باو و چون داخل بهشت شوند در کشتیها می نشینند
و سیر میکنند در دو نهر اب صاف و کشتیها از یاقوت و انچه کشتی را بان حرکت میدهند از مروارید است
و در ان کشتیها ملائکه از نورند که جامهای سبز در انها نوریست از نور پروردگار عالمیان و ایشان
بر دو طرف ان سیر میکنند گفتم اسم ان نهر چیست گفت جنة الماوی گفتم ایا در وسط این بهشت بهشت دیگری
هست گفت بلی جنة عدن و ان وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از
مروارید است گفتم در میان ان بهشت بهشت دیگری هست گفت بلی جنة الفردوس و حصارش از نورست
و غرفهایش از نور پروردگار عالمیانست و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی

خوش خلقتها و خوب رویها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیایند و بهترند از حوریان و روایت کرده اند که زنان اهل
بهشت یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق مثل ان نشنیده اند که میگویند مائیم
اقامت کنندگان که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران گرام چون حوریان این سخنان بگویند
زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز کنندگان و شما نماز نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما
روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم و شما نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید
پس بر ایشان غالب میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که هرگاه مرد مومنی زن مومنه
داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند ایا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود
که حق تعالی عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار کرد او را زنان او خواهد بود و اگر
نخواهد زن او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر ان شوهر را اختیار کرد شوهر او خواهد
بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی فرموده
و در پایین تر یا نزدیکتر از ان دو بهشت دیگر هست و میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجات بعضی
بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال میباشد راوی گفت دو مومن داخل بهشت میشوند و یکی مکان
بلندتر است از دیگری پس میخواهد ملاقات کند دیگری را ایا میتواند فرمود انکه بالاتر است بپایین میتواند
امد که پست تر را ببیند و انکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند رفت زیرا که او بالاتر از مرتبه اوست و لیکن اگر
خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا
روایت کرده است که علاء بن سیابه با حضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از انکه ما میگوئیم که جمعی از جهنم بیرون
می ایند و داخل بهشت میشوند و میگویند که چون میشود که ایشان با دوستان خدا داخل بهشت باشند حضرت
فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت
نخواهند بود راوی گفت که ایشان کافر بودند فرمودند نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمیشدند
مومن بودند فرمودند نه والله اگر مومن میبودند داخل جهنم نمیشدند و لیکن واسطه اند میان مومن و کافر
و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخست
و بر صحیفهای طلا او بخته است چون ان حلقه بر صحیفه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابرهیم روایت
کرده است که نصرانی شام از حضرت امام محمد باقر سوال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر

ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان چنین است در شکم مادر چیز میخورند از آنچه مادرش میخورد و غایط ندارند
وایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب
معراج داخل بهشت شدم دیدم ملکی چند عمارت میسازند که یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاهی دست
باز میدارند پرسیدم که چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست برمیدارید گفتند که انتظار خرجی میکشیم
پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
هرگاه میگوید ما میسازیم و هرگاه دست برمیدارد ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل
آن در خانه رسول است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی
در خاطر او خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سواری سوار شود و در سایه آن
صد سال بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود بالای
آن درخت نرسد و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن
حلها بیرون می آید و از زیر آن اسبان ابلق با زین و لجام و بال از آن بیرون می آید که سرگین و بول نمیکنند و دوستان
خدا بر آن سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی از ایشان که پست ترند
میگویند ای پروردگار چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین رتبه رسیده اند خداوند جلیل
فرماید که ایشان شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمیخوردند
و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه چند
هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها
ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب
در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی روایت کرده اند که ام سلمه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام
از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق تر
باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت و علی بن ابراهیم

از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهردار را
چرا اینقدر میبوسی حضرت فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت
طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم
و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را میبوسم بوی درخت طوبی را از آن استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح
از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بخدمت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم ای فرزند رسول
خدا مرا مشتاق کردان ببوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار سال راه از مسافتهای
دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند همه ایشان را
از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است چیزی کم نشود و کمترین
اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او درآید چون داخل حدیقه
پست تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود
و دلش شاد شود و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم
مشاهده نماید در آن نعمتی چند ببیند که در حدیقه اول ندیده باشد گوید پروردگارا این را بمن عطا
کن ندا باو رسد که شاید که اگر این را بتو بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و از دیگری نمیخواهم
چون داخل آن حدیقه شود سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی کند پس درین حال دری از جنت الخلد
بروی او بگشایند و اضعاف آنچه بیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من
که مرا نجات دادی از عذاب و نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست و گفت فدای
تو شوم شوقم را زیاد کردان حضرت فرمود که در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دختران روئیده است که اگر
مؤمن یکی از آنها را بکند و او را خوش آید از آن بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاد
کن فرمود هر مؤمنی هفتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیب بدهند و دو زن از حور العین گفت فدای تو شوم
هفتصد باکره فرمود بلی هر وقت نزد ایشان رود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند
حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن آن از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروی

دیگر مغز استخوان ساقهای آن از زیر هفتاد حله نماید جگر او آینه مؤمن باشد گفت فدای تو شوم آیا
خوبان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی که با نغمات حلاوت و غنج و دلال میخوانند که خلایق
صدائی بآن خوبی نشنیده باشند میگویند مائیم خالدان که هرگز نمیمیریم مائیم ناعم
که هرگز آزرده نشویم مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم
خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر گیسوی
یکی از ما را در میان آسمان باز دارند نور آن دیدهها را خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان باز دارند
هر آینه مستغنی کرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق
که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل
بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند
بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان بنمایند و بگویند اینها
منازل شما است که اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد
باید اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که از عذاب ایشان دفع شده است پس ندا کنند که ای
گروه اهل جهنم سر بالا کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان
و نعمتهائی که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شما است که اگر اطاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد باید در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل
اهل جهنم را با اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست
معنی قول حق تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان
که بمیراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت
صادق روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز شب که
از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که نمیدانند یعنی آنچه پنهان کرده اند از برای
ایشان از چیزهائیکه موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود بدرستیکه
خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی میفرستد بسوی مؤمن
ملکی را با خلعت حله چون ملک بدر دروازه بهشت مؤمن رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم

بر فلان مؤمن پس دربانان نزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار بر در درواز ایستاده است و رخصت میطلبد
داخل شود مؤمن بآن دربانان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما بحق خداوندی که بهشت را از برای تو مباح
کرده است چیزی از این نیکوتر از برای تو نمیدانیم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلها
بکمر ببندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذر کند از نور آن حلها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون همه در آنجا
جمع شوند نوری از انوار حق تعالی بر ایشان جلوه کند و بسجده بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید
این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشتم ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از
آنچه بما عطا کرده ای پروردگار پس از جانب حق تعالی بایشان ندا رسد که مضاعف کردم آنچه را بشما عطا
کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر مضاعف میگردد و اینست معنی
آنکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید بدرستیکه شب جمعه شب روشن نورانی و روزش روزیست روشن
در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح و تهلیل و تکبیر و ثنای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس
چون مؤمن برگردد بهر چیز که بگذرد از نور او روشن گردد تا نزد زنان خود رسد گویند بحق خداوندی که ما را مباح
کرده است از برای ما بهشت را هرگز ترا به نیکوئی این ساعت ندیده ام گوید این سبب آنست که نظر کردم
بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت نمیکنند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند
راوی گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفتم آیا در بهشت غنا
و سرود میباشد فرمود که بدرستیکه در بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی که بادهای بهشت را که بوزند پس
از آن درخت صدائی برسد ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن خوشی صدائی نشنیده باشند پس حضرت فرمود
این عوض است از برای کسیکه در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده بفرما فرمود حق تعالی
بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده ای از امت مشاهده نموده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است مگر
او را پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را اینست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم
نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن
وفدا یعنی روزی که محشور کردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمان گروهی حضرت فرمود یا علی
بگوی نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت

ایشان را مخصوص خود کرده اند و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را مستقیمان تمام کرده پس فرمود یا علی بحق آن خداوندی
که حبه را شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان را از قبرها بیرون می آورد و ملائکه استقبال
ایشان می کنند با ناقه چند از ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و
جلهای آنها از استبرق و سندس بهشت باشد از بافته ارغوانی و برو و از کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی محشر
با هر یک از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را ببرند تا تمام برسند
تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت
چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی دلهای
ایشان را از حسد و بیرون آید موها از بدن ایشان و اینست معنی قول حق تعالی وسقیهم ربهم شرابا طهورا
یعنی بیاشامانند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ
آن درخت پس غسل میکنند در آن و آن را عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس هرگز نمیرند پس ایشان را
باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها و از سرما و گرما
هرگز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان مرا بسوی
بهشت و ایشان را با خلایق بازمدارید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت
من برای ایشان و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه بسوی
بهشت چون بروند بدر بزرگ بهشت برسند ملائکه حلقه بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع
حوریان که برای دوستان خود در قصرها جا بجا مهیا کرده اند صدا را بشنوند و منادی کنند و بشارت
دهند یکدیگر را بآمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند
و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا بشما و خوش
آمدید چه بسیار مشتاق بودیم بملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس علی علیه السلام
از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفها
هست از بالای آنها غرفها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها یا رسول الله حضرت فرمود که
یا علی این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست
و منقش کرده اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی موکلست و در آن غرفها فرشهای بلند

کرده اند باشد بعضی بر بالای بعضی یعنی آگنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر
و کافور و اینست معنی قول حق تعالی وفرش مرفوعة و چون داخل شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او
تاج پادشاهی و کرامت بگذارند و بپوشانند باو حلهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته
باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت
سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زیور میکنند ایشان را در بهشت دستبندها از طلا و مروارید و پوشش ایشان
در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در
خود در بهشت رخصت بطلبد براو ملکی که موکلست به بهشتهای که او بهشت و مبارکباد گوید او را به بهشتهای خدا
پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود
و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مجامعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس
زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان بر دور آن احاطه کرده باشند و هفتاد
حله پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سر او
تاج کرامت گذاشته باشند و بر پاهایش دو نعل از طلا بوده باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد
برخیزد بسوی او از روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام و تو
از منی پس معانقه کنند پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس
نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا
حبیب منی و منم حوری حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد
برای تهنیت کردن مؤمن و تزویج کردن حوریه باو چون باول دری از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی
که موکلست بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا بدرستیکه خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت
او فرستاده است ملک گوید بایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب
باغ عظیم فاصله باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای
تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت
بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم و
او را اعلام کند و قیم رود بسوی خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار آمده اند

عرصه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که برای تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده
و انتظار رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غرفه
هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان
خدا داخل میشوند و هر یک رسالت خداوند جبار را باو برسانند و اینست معنی قول حق تعالی والملائکة یدخلون
علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند که سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شماست بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو
آخرخانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حق تعالی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا
کبیرا یعنی اگر به بینی آنجا خواهی دید نعمت فراوان و پادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره است بآنچه ولی خدا در
هست از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میطلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند
در بهشت و غرفه او فرمود که نهرها جاری میشود از زیر قصرها و غرفهای ایشان و میوهها نزدیک است بایشان چنانچه
حق تعالی فرموده است ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا یعنی نزدیک باشد بایشان سایه
درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوههای آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که
اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند تا شما سر بیاورند تا دستش بآنها برسد و اگر
بخوابد فرو آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوهها بر ایشان که از لب که نزدیک باشد بایشان
مؤمن از هر نوعی از میوهها که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوهها با او خطاب
میکنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه او را بخوری فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه جنتهای بسیار هست
بعضی را درخت کرده و بعضی را درخت نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها دارد از آب و نهرها از شیر و نهرها از
عسل چون ولی خدا طعام خواهش طلبد آنچه نفس او در آن خواهش میکند برای او حاضر میسازند بی آنکه
آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مؤمن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل
ممدود یعنی در هوای مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و از برای هر مؤمنی هفتاد
زوجه از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مؤمن یک ساعت با حوریه میباشد و یک ساعت با آدمیه و یک
ساعت با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بیکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت
خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود که مرا فرو گرفت تا

جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار آن باشد خدمتکاران باو گویند که جناب حق از آن
مقدس ترست که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه است از زنان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف
شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده است چون ترا دید که بر تخت خود
تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاعی که دیدی و نوری که ترا احاطه کرد از سفیدی و صفا
وصفای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت
کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمه
خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت و
زبرجد و معطر کرده باشند بمشک و عنبر و مغز ساقهای پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش
هفتاد ذراع باشد و عرضش ما بین دو شانهای او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال
نمایند خدمتکاران او را با طبقهای طلا و نقره و مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد بر او نثار کنند پس
سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که
بهشتها که در قرآن مذکورست جنت عدن است و جنت الفردوس و جنت النعیم و جنت المأوی و خدا را
بهشتهای دیگر هست که محفوف اند باین بهشتها و از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه دوست دارد
و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش آنست که بگوید
سبحانک اللهم چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی او بآنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر
بآن بکند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دعواهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یعنی
تحیت خدمتکاران است بایشان سلام است که ایشان سلام میکنند و آخر دعواهم ان الحمد لله رب
العالمین فرمود که یعنی هرگاه فارغ میشوند از لذت خود از جماع کردن و خوردن و آشامیدن حمد خدا را میکنند
و میگویند الحمد لله رب العالمین و اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران میدانند
آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه سوال کنند فواکه وهم مکرمون یعنی هیچ
در بهشت خواهش نمیکنند مگر آنکه ایشان را اکرام میکنند باو و ابن بابویه در خصال بطریق معتبر
از جابر روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق
کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله و ایضا از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی
از آن را از طلا و خشتی را از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کرد و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش را
از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست و زنده که همه چیز
را مرگ نمی باشد و قیومی که همه چیز قائم است و تویی قائم پس گفت سعادتمند کسی است که داخل من شود پس
پروردگار عزت و جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل
تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب و بر بوست مست باشد از غیر شراب و نه سخن چین و نه دیوث و نه یاری
ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر
قائل باشد و افعال بندگان را از خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود بخدا سوگند
که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی نبوده است جهنم از
ارواح کافران و عاصیان از روزی که آفریده است آن را مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه
ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمؤمنین
و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد
از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید که روزی که بگوییم جهنم
را که آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست و علی بن ابرهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی جهنم را وعده
داده بود که پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود حق تعالی بسبیل تقریع فرماید که آیا پر شدی
او بسبیل اذعان گوید آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی جهنم را که پر کنی
و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و مرا پر نکردی پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان
بهشت را پس حضرت صادق فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ایضا علی
بن ابرهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام و علی آبائه فرمود بتو باد بقرآن زیرا که حق تعالی
خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک
کرد و خاکش زعفران است و سنگریزه اش مروارید است و درجاتش را بعدد آیات قرآن قرار داد پس بخوانند باو گویند بخوان و بالا
رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت
کرده است که زندیقی که ببرکت حضرت صادق مسلمان شد از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت

اگر شخصی از ایشان میوه را بچیند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بهم میرسد حضرت فرمود چنین است
و مثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت که شما
میگویید که ایشان میخورند و می آشامند و محتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان
رقیق و لطیف است و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود که حوریه هرچند
شوهر او بنزد او میرود او را باکره می یابد زیرا که او از طینت طیب خلق شده است و عاهتی عارض او نمیشود و آفتی با او
مخلوط نمیشود و در سوراخش چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود و بحیض و امثال آن از نجاسات آلوده نمیشود
پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که بغیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و بیرون نمیرود گفت
میگویند که او هفتاد حله میپوشد و شوهرش مغز ساقش را از عقب آن حله ها و پوست و گوشت و استخوان
می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در آب صاف می بیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت
چگونه متنعم میشوند اهل بهشت بنعیم آن و حال آنکه هیچیک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب
یا دوستان خود را در بهشت نه بیند و چون در بهشت او را نمی بینند شک نخواهند کرد که البته در جهنم است
پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوستان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم
گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکشند
و امیدوارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که شاید حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم
سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن نشأه اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان
از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبرا کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب
آنها ملتذ شوند همچنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان قتال
و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشتند و لذت از آن میبردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی
که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او هرچند بوده باشند
پدران ایشان یا فرزندان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و کریمه یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ
وَبَنِیهِ فی الجمله شهادت براین مدعا میدهد و میتواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور
فهم سائل ذکر نکرده باشند و آن وجه را که موافق فهم او بوده باشد از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم
و علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که

اصل آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست و اعلای آن سبدهاست
حله های بهشت از سندس و استبرق از برای هر بنده مؤمن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار حله
است که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و لباسها و جامه های اهل بهشت است و وسط آن
درخت سایه ای است کشیده شده بعرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است
از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان او و سوار میشود در سایه او صد سال میتازد و از آن
بیرون نمیرود و اینست که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پایینش میوه های اهل بهشت است و طعام ایشان که
در خانه های ایشان آویخته است و در هر شاخی صد رنگ و صد نوع از میوه میباشد از آنچه دیده اید در دنیا
و از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن برویاند چنانکه
فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری میشود نهری در زیر آن درخت منفجر میشود از آن نهرها بهمان چهار نوع
نهرها از آب که متغیر نشده باشد و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است که در زفاف حضرت فاطمه
جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار
کرد بر ایشان از حله ها و سندس و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی عطا کرد طوبی را
در مهر حضرت فاطمه و از آن در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکار و متمسک
باهلبیت علیهم السلام و نماز بسیار میکند و باین حال مبتلا شده است بصحبت لهو و باطل و غنا
حضرت فرمود که آیا این حالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن
و از عیادت بیماران و حضور جنازه های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود او را از اینها
و از چیزی از خیر و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسه های شیطانست و انشاء الله آمرزیده میشود از برای او
پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال
و در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات
و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند بر مؤمنان چون آن حالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه
خدا برآوردند [illegible] پروردگارا ما را عفو کن از آنها و برگردان از تقصیر ما و بگردان ما را با حالتی که ما را

از برای آن خلق کرده و ما را بآن مجبور ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا شویم پس حق تعالی این حالت را از
ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند ملائکه رخصت طلب کنند از
اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت بیابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و
گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال
و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و
از کجا داخل شده اید گویند بما کاری مدار ما گروهی بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر ما مطلع
نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است
که پدرم گفت که در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست در سفیدی
هست که در آن هزار قصر هست از برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش در زردی هست
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابرهیم و آل ابرهیم علیهم السلام و ایضا بسند
کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی فِيهِنَّ
خَيْرَاتٌ حِسَانٌ فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند گفت حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ فرمود که حوریان مخدره
مستوره اند که در خیمه ها از در و یاقوت و مرجان میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر
نورسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر روزی کرامتی از خدای عزوجل بایشان میرسد تا بشارت
دهد خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه
مردم بیکدیگر میگویند که خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم نهری است در بهشت که از کوثر
جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان
و در دو کنار آن نهر دختران هستند که از زمین روییده اند هرگاه که یکی را بکنند دیگری بجای او میروید
آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله
خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدگان خلق خود و فرات بن ابرهیم از
سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین از رسول خدا صلوات [illegible] علیه سؤال کرد از
صفت قصرهای خدا که [illegible] کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای [illegible] خشتی از طلا

و خشتی از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگ آن در و یاقوت است و خاک آن زعفران است
و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از آن قصرها چهار نهر است از عسل و نهری از شراب و نهری
از شیر و نهری از آب و نهرها محفوف شده‌اند به درختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه‌ها است
از یک قطعه در سفید که در آن درز و قطعی و وصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهم رسیده‌اند و از اندرونش
بیرون می‌نماید و از بیرون آنها اندرون می‌نماید و در هر خیمه کرسی باشد که دانه‌اش از گوهر باشد
یا یاقوت سرخ و پایه‌هایش از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه
هفتاد حله سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از زیر گوشت و استخوان و پوست و حلی و حله‌ها نمایان
نماید که شراب صافی در شیشه سفیدی و هر حوری هفتاد گیسو داشته باشد و هر گیسوی به دست
کنیزی و در دست دیگری مجمره داشته باشد که آن گیسوها را بخور کند و از آن مجمر بخار خوشبو ساطع شود
بی آتش ولیکن به قدرت خداوند جبار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است
که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را به هر تهلیلی درجه در بهشت از مروارید
و یاقوت و ما بین هر دو درجه به قدر سیصد سال راه باشد به رفتار سوار تندی و در هر درجه شهری و در آن
شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر شهری از آن شهرها از خانه‌ها و قصرها و غرفه‌ها
و حجره‌ها و فرشها و زنان و کرسیها و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و نهرها
و اشجار و زیورها و حله‌ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر موی
نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از
چپ او تا منتهی شود به در بهشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا
به شهری رسد که بیرونش از یاقوت سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است
در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند به سوی آن شهر گوید ای ملائکه خدا این شهر چیست گویند
و شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی که آن تهلیلات را می‌خواندی
و این شهر و آنچه در آن هست ثواب است بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب و سید در اقبال به سند معتبر از ابی
روایت کرده‌اند که گفت روزی در خدمت حضرت امام رضا بودم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی
از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر در آسمان مشهورتر است

از آن در زمین و به درستی که خدا در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن
صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است
نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل و در دور آن قصر درختان هست از انواع میوه‌ها و در آن
درختان مرغان هستند که بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی می‌کنند با نواع
صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند به سوی آن قصر اهل آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و
تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه
جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که در درخت طوبی است
افشانند بیکدیگر به هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که برگردید به
مرتبه‌های خود به تحقیق که ایمن گردید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت محمد و علی صلوات
الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید
از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن از مشک سفید باشد شیرین‌تر از عسل و سفیدتر
از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته
شود هفتاد حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی از تختهای بهشت نشانید
پس بهی به دست من داد آن به بدو نیم شد و از میان آن حوریه بیرون آمد که مژگانهای دیده‌های او در مقدم مانند سینه
کرکس بود پس گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ گفتم تو کیستی خدا
تو را رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای
من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده‌اند به آب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش پس بهم رسیدم
خلق شده‌ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که حق تعالی می‌فرماید داخل بهشت شوید به رحمت من و نجات یابید از آتش به عفو من و قسمت کنید بهشت
در میان خود با عملهای خود به عزت خود قسم یاد می‌کنم که شما را نازل میگردانم در خانه خلود خود و دار کرامت و چون داخل
شوید به طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و به جوانی حضرت عیسی سی و سه سال و به زبان محمد
عربی است و به صورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از روهای شما ساطع باشد و به دل حضرت ایوب

در سلامتی از کینه و حسد و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم منان فرموده است
وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی به محاسبه و مجازات بندگان دو بهشت
هست حضرت فرمود که مراد کسی است که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد
مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آن را از ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشتند
از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ حضرت فرمود یعنی پست‌تر از این دو بهشت که
مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست‌ترند از آنها در فضیلت نه بحسب دوری مکان و اینها از برای
اصحاب یمین‌اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت المأوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری
برگ درختان و ستاره‌های آسمان و بر آن چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است به همه طولش پانصد
راه هست و خشتی از آن از طلا است و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت و در میان خشتها مشک
و زعفران است و کنگره‌های آن از نور است که میدرخشد و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در آن میبیند
و در آن حصار هشت در هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یکساله راه هست به دویدن اسب نجیب
و ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است
و سنگریزه‌اش در و یاقوت و کرسیها از مروارید و یاقوت است و آنچه حق تعالی فرموده است که عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ
یعنی بر کرسیها بافته باشند حضرت فرمود یعنی بافته کرسیها بجای نی که میبافند از مروارید و یاقوت
بافته باشند و حله‌ها را بر روی آن کرسیها نهاده باشند و حله‌ها از مروارید و یاقوت باشد اما از ابریشم نرم‌تر و از
تر و آن کرسیها از فرش بلندتر باشد مانند غرفه‌های دنیا باشد یعنی بالای یکدیگر و این است معنی قوله تعالی
وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و آن که فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد به ارائک آن کرسیها با قبه‌ها است
که حجله‌ها را بر آن نصب کرده‌اند و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه
در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر
و گل نهر مشک بسیار خوشبو است و سنگریزه آن در و یاقوت است و جاری میشود در نهرها هر جا و به هر جهت که مومن
خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده‌اند از جن و انس هر آینه فراگیرد
همه را خوردنی و آشامیدنی و زیورها و حله‌ها و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از آنحضرت رسول
روایت کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگره‌هایش از زبرجد سبز است و خوشه‌هایش

از مروارید سفید و برگش از حله‌های سبز و رطبش سفیدتر از نقره و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از مسکه و در میانش
دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بیکدیگر بافته
باشد و آنچه از آن بکنند در ساعت عوضش بروید چنانکه بود و اشاره به این است قول حق تعالی لَا مَقْطُوعَةٍ
وَلَا مَمْنُوعَةٍ هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و مویز و انارش بقدر دلوهای بزرگ و شانه‌های
ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل
بهشت مرد و ساده‌اند و موی در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق
در گردن و دستبرنج و انگشتر در دست و ناعم و لطیف و محبوب و مکرم و هر یک از ایشان قوت صد کس
بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و
عفو و رحیم بر روی ایشان و بر بدنهای ایشان حریر پوشانند سفید رنگ و در زیور و سبز حله بوده
باشند و زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز باشند که هرگز فقیر نشوند
و فرحناک باشند که هرگز محزون نگردند و خندان باشند که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز
خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند و هرگز ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و به لذات خوردن
گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار
و به زیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند با ظرفها
نقره و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها تکیه داده نظر
کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک اعلی به ایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوص
وصفات بهشت و نعم آن از حد تحریر و تقریر بیرون است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم از برای اهل
ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در ریاض الجنة
و نادر ایراد نموده‌ام رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بحق النبی محمد و آله الطاهرین

فصل شانزدهم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آن اعاذنا الله و سایر المؤمنین
منها بمحمد و آله و شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است بترسید و پرهیز کنید از آتشی که آتش‌افروز آن مردمان
و سنگ اکثر مفسرین گفته‌اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته‌اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنم
می‌برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است به درستی که آنها که کافر باشند

و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود نه تخفیف یابد
از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر
بیزاری میجویند و فرموده است که مرتد شود از شما از دین خود و بمیرد او کافر باشد بر ایشان حبط کرده
میشود اعمال ایشان در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها
که مالهای یتیمان را میخورند بظلم و میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند رفت در آتش افروخته و از جهنم
باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای
خود در روز قیامت که آتش از دهنهای ایشان مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها
حضرت این آیه را خواند یعنی جورند که مالهای یتیمان اند و فرموده است هر که بکشد مومنی را عمدا
پس جزای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهند بود و فرموده است بدرستیکه منافقان در درک پایین
ترین اند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات است چنانکه بهشت درجات است و منافق در پست ترین طبقات
جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آن را
نیز با آن داشته باشند و بفدای خود بدهند از برای دفع عذاب از ایشان روز قیامت قبول نشود
و از برای ایشانست عذاب درد آورنده میخواهند که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و
از برای ایشانست عذاب مقیم و دایم و فرموده است از برای ایشانست شرابی از آب جوشیده جحیم و عذابی
درد آورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم بسیاری از جن و انس را و فرموده
بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است که آنها که گنج میکنند طلا و نقره را و انفاق
نمی کنند در راه خدا پس بشارت ایشان را بعذاب الیم در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش
جهنم پس داغ میکنند با آنها پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را و بایشان
میگویند اینست آنچه گنج کرده اید از برای نفسهای خود پس بچشید جزای آنچه گنج میکردید و فرموده است
وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را با آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشان را
و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده است که پس بگویند آنها را که
ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را آیا جزا داده میشوید مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب و نا امید
شد هر جبار معاندی و از عقب او جهنم است و او را آشامند از آب صدید بنوشد جرعه جرعه و ...

بجبر و نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و از هر جهت بسوی ایشان می آید و نمیرد که از این شدتها خلاص
شود و از عقب آن عذاب غلیظی بدتر از این هست حضرت صادق فرمود که صدید چرک و خونی است که از فرج
زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته اند که رنگش زرد است و بوی لش بو میرسد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و از حضرت صادق روایت کرده اند که او را نزدیک او می آورند و او کراهت دارد چون پیش روی او می
آورند بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعای او پاره کند و از دبر
بدر رود و حضرت صادق فرمود که مانند دود یا از چرک و ریم از فرج بیرون آید و آنقدر بگریند که
جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده برطرف شود و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند
که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است که جهنم وعده گاه ایشانست همه و از هفت
در است برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند
که جهنم هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت
و فرمود هم چنین و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و پایین
ترین همه جهنم است و بالای آن لظی و بر بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای
آن هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکات اول جهنم است و دوم سعیر و
سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند که آتش هفت درکات دارد و آن درکات
بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آنجای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا
پس بیرون می آورند ایشان را و دوم محل یهود است و سیم محل نصاری و چهارم صابیان و پنجم مجوس و ششم
مشرکان عرب و هفتم که درک اسفل است محل منافقانست و فرموده است آن جماعتی که کافر شدند و منع
کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی گفته اند افعیها
و عقربها را زیاد میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد
نهری چند است از مس گداخته که ایشان را عذاب میکنند و بعضی گفته اند زیاد میکنند از برای ایشان
مارها مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه پس فرموده است یعنی پروردگار تو محشور
میکنیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو درآمده پس جدا میکنیم از هر طایفه هر یک که بر خداوند رحمان
طغیان ایشان بیشتر بوده است پس ما داناتریم بآنها که سزاوارند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما نیست

مگر وارد جهنم میشود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان را
بدو زانو درآمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود
وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن چنانکه در جای دیگر فرموده است
پس حاضر میکنیم ایشان را در دور جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است که جمیع
خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و از برای کافران عذاب الیم است
این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما
افروختگی او را زیاد میکنیم و فرموده است که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان
سرادقات آن یعنی سراپرده های آن بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دودیست
از آتش که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه
کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فریادرسی ایشان میکنند بآبی مهل یعنی مس گداخته یا مانند درد روغن
یا چرک و ریم چون که رویهای ایشان را بریان میکند بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد مکانیست جهنم
از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شده اند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش گفته اند
از برای ایشان جامها از مس گداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و می ریزند از بالای سر ایشان آب
جوشان که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از برای ایشان گرزها
از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشان را بسوی آتش و گویند
بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گرزی چند بر
ایشان زنند اگر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس نخواهند آن را از زمین برداشت نتوانند
و ایضا روایت کرده اند که آتش بر پایه خود ایشان را بالا افکند و چون بالای طبقات جهنم رسند گرزها
بسر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیگر
از حضرت صادق منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه
آدمی را فرو میگیرد و لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان
برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها
که سبک است ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کار بجان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند بود

و زبانه آتش بر روی ایشان میسوزد و رویهای ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان
از بالا و پایین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده باشد بایشان گویند آیا آیات ما
بر شما خوانده نمیشد پس شما بآنها تکذیب کردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم
ما گروه گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ما ستمکار
خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن مگویید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای
کسی که تکذیب بقیامت میکند آتش افروخته که هرگاه ببیند آن را ایشان را از مکان دوری شنوند از برای
او صدای خشم او را و ناله اهل آن را با خروش او و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی دستها در گردن
بسته با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و ثبورا و واویلاه که بایشان گویند ای ندای
شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت صادق منقول است
که بیک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند که تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده
و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان هر دو و فرموده است که آنها که
کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم حکم بایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده
نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا
بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند بایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر
شوید و تفکر کنید در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت صادق فرمود که این سرزنش از برای هجده
ساله است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمان را یاوری نیست
و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مومنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما
یا درخت زقوم گردانیده ایم امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می آید در اصل جهنم و بیخ آن
شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است پس بدرستیکه کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را
از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم هست که بر روی آن می آشامند پس بازگشت ایشان
بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است که ماوای ایشانست مفسران گفته اند زقوم درختی است در آتش
که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوئی و چون ابوجهل و سایر کفار استهزا میکردند که درخت
در میان آتش چون میروید حق تعالی فرمود امتحانی گردانیده ایم از برای ستمکاران و رووس شیاطین بعضی

کفته‌اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی کفته‌اند شیطان جنسی از ماراست میوه را تشبیه بسر آنها کرده‌اند و بعضی کفته‌اند میان عرب مشهورست که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان میکنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشانرا بسوی آن درخت میبرند و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می آید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از چشمه که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد چون بنزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب ایشان حمیم است و غساق بعضی کفته‌اند غساق بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی کفته‌اند چشمه‌ایست در جهنم که زهر هر صاحب نیشی در آنجا جاری میشود و بعضی کفته‌اند آب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی کفته‌اند عذابیست که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه بآنهاست و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است و گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که تخفیف دهد از ما روزی از عذاب خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما با معجزات و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هرچه خواهید دعا و استغاثه کنید فایده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر ضایع و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود ناامید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره زقوم طعام آنکسی است که ابوجهل باشد از باب مس گداخته غلیان کند در شکمهای ایشان از باب آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید او را و برو بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند باو که بچش بدرستی که گمان میکردی که عزیزی و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل است باعمال او اینست آنچه نزد منست از نامه اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المومنین

صلوات الله علیهماست که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی کفته‌اند که خطاب با دو ملکست که موکلند بکافران و فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیماهای ایشان پس زبانیه پیشانی ایشانرا با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه بایشان اینست آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه بآتش ایشان را عذاب میکنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است هرگاه ایشانرا بیندازند در جهنم بشنوند صدای عظیمی از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم هرگاه که فوجی که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمد ما را ترساننده و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و میفهمیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست و طعام گلوگیر که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی را از گوشت و پوست و استخوان ایشان و هیچ نوع از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرسانند و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکلند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم اند کفته‌اند دیدهای ایشان مانند برق رباینده است و نیشهای ایشان مانند شاخهای گاو و زبانه آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید مابین دو دوش هر یک هزار ساله راه است و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را برمیدارد و بهرجای جهنم که خواهد می افکند و بعضی کفته‌اند بخصوص سقر نوزده ملک موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده‌اند که چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که ما نگردانیده‌ایم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند از دو زبنی آدم نیستند که شما از عهده ایشان برآیید و نگردانیده‌ایم عدد ایشانرا مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آن سایه که سه شاخه است و سه شعبه دارد دودی که از جهنم بیرون می آید و شعبه

از بکافران احاطه میکند از بالای سر و از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی کفته‌اند زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی کفته‌اند سایه دود جهنم است چون داخل آن میشود فایده بایشان نمی بخشد و از زبانه آتش مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم بسر راه عاصیانست و طاغیان و کافرانرا مآب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار یعنی نهایت نخواهد داشت و بعضی کفته‌اند چهل و سه حقبست و هر حقبی هفتاد خریفست و هر خریفی هفتصد سالست و هر روزی سیصد و شصت روزست و هر روزی هزار سالست و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌اند بسند معتبر که این آیه در شأن جماعتی از مسلمانانست که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده است که هشت حقبست و هر حقبی هشتاد سال و هر سالی سیصد و شصت روزست و هر روزی هزار سال از سالها که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند و هر حقبی زیاده از شصت سالست و هر سالی سیصد و شصت روزست و هر روزی بقدر هزار سالست از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه از جهنم بیرون خواهد آمد و نمی چشند در آن برودت و نه شراب را ابن عباس گفته است برد خوابست و بعضی کفته‌اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر باو نفع نمیدهد و البته می اندازند او را در حطمه و چه میدانی حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درها را بر روی ایشان می بندند در عمودهای کشیده شده کفته‌اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را بمیخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانانرا که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس در آنوقت دعا التماس میکنند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشانرا شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید بپیغمبر که شفاعت کن آنقدر که خدا خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هرکه را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که منم ارحم راحمان بیرون آیید برحمت من پس بیرون آیند میان

از آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که عمودها میکشند و درها را بر ایشان می بندند و محکم میکنند که آنها که باقی مانده‌اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابوبصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که یا بن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو از برای زندگانی دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و روترش کرده بود و پیشتر که می آمد متبسم و خندان بود حضرت از سبب این حال سوال نمود جبرئیل گفت امروز دمها که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال در آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده بعوض آب باهل جهنم میدهند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل علیهما السلام هر دو بگریه درآمدند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهنی بکله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت با ابوبصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بلی است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کوران و گنگان و کران

باشد و در دلهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود و رحم بر ایشان نکنند
و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جحیم
بعوض طعام خورند و بغلهای آتش بدنهای ایشان را در بند کنند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار
غلاظ و شداد بدنهای ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر روی ایشان آتش میکشند و
با شیاطین ایشان را در زنجیر و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان
مستجاب نگردد و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از عمر و عثمان و ابوبکر است داخل
میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در
باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم
فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر میروند و
ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است و یک در دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری
ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدت آتش آنجا بیشتر است و بسند معتبر
منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد
هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد
هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست
یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه او را بآب خاموش کرده اند و باز او افروخته شده است اگر
چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر در آورند
که صراط بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم
آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در آن سیصد
و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و
در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن
عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم
هفت است مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند

دیگ بجوش می آید و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن فرموده است که بسیار کشنده است دست
و پای مشرکان را با پوست سر آن و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بحق و رو گردانیده از معبود مطلق
و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را نداده و از آن ادا نکرده و مرتبه سیم سقر است که
حق تعالی در وصف آن فرموده است که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام
بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش در آن میدمد و باز میسوزاند و آتشی است
بسیار سیاه کننده پوست که آن را تا استخوان ظاهر و هویدا است برای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع
از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند
که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند او را درهم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت
نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی بحالت اول برمیگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا
گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش بر
میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده است مانند مس گداخته بایشان
میخوراند و چون بنزدیک روی ایشان میآورد پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد و از شدت حرارت
آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی که احاطه کند بایشان سراپردهای آن
و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون بنوشند دلهای
ایشان بریان کند و روهای ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای
ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن
پوست دیگر و بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سرادق از آتش هست و در هر سرادقی
سیصد قصر هست از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است
و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده است
چنانکه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم
که فلق در آنجاست و آن چاهیست در جهنم که چون در آن را میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین
طبقات دوزخ است و صعود کوهیست از مس در میان جهنم خانه ایست از مس گداخته که بر دور
آن کوه جاریست و اثام موضعی بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که

در جهنم وادی هست که آن را سقر نامند که از روزی که خدا او را خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا او را
رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل
جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بدبوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا کرده و
از عذاب خود در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه میگیرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و
عذابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا استغاثه مینمایند
از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن
و قذارت و عذاب شدید آنجا پناه بخدا میبرند و در آنجا ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت
و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در دندانهای آن از زهر مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم
آن مار هفت صندوق هست که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج
کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکنم
و فرعون که دعوای خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت
دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود
که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را
در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان
بریده اند و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی
ایشان بسته اند پس هرگز درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان بیرون
نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند
در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که
در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و آن جای هر متکبر جبار و معاندی است و
هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد صلوات الله
علیهم داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریائی
از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت آن مغز سرش

مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه
سهلتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت و حرارت آن
استغاثه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست
از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش
کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا داده اند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که
ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر
ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد اما شش کس دیگر ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و
خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنه و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر در این
مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و
هر که در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارهاست بکلفتی گردن شتران که یکی از آنها که میگزد کسی را
چهل روز یا چهل سال درد آن میماند و عقربهاست بدرشتی استرهای گزیده که آنها نیز اینقدر درد آن
میماند و از عبدالله بن عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه هست و در هر کوهی
هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکاف و در هر شکافی
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راهست و نیشهای آن
مارها مانند نخلهای طولانیست می آیند بنزدیک فرزند آدم و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست
و گوشت را تا استخوانهایش میکشند پس چون میگریزد از آن مارها در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال
یا چهل روز در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت
شوند و اهل جهنم در جهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ
بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و
سفیدی در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که او را
ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نخواهد و این روز است
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده است
و بپایان رسیده است و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد از این روز است که حق تعالی اهل بهشت

و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در این روز اهل جهنم حسرت برند و دوزخ
ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کس‌اند که اهل جهنم را آزار می‌کنند زیادتی از آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می‌کنند
در دنیا جحیم و اویلاه و واثبوراه میگویند از عذاب آنها و نفوس ما آزرده میشوند و با یکدیگر میگویند که
چه حالت که اینها دارند که با این آزاری که داریم از اینها در آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی
از آتش و دیگری امعاء و روده‌های خود را میکشد و دیگری از دهانش خون و چرک جاریست و دیگری گوشت
خود را میخورد پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست این بدبخت را که عذاب ما را زیاده میکند که او
در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و آنکه امعای خود را میکشد او از بول پروا
نداشت که به بدنش برسد و آنکه دیدیم خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را نقل میکرد و آنکه
گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند
علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج صدائی شنیدم که مرا بترسانید پس جبرئیل گفت که این صدای سنگیست که هفتاد سال است
که از کنار جهنم انداخته‌ام امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود
جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم پس هر ملکی که مرا میدید میخندید و شادی میکرد
تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه که از او عظیم‌تر خلقی ندیده‌ام در نهایت کراهت منظر و خشم از رویش
او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سایر ملائکه مشاهده
کردم از او ندیدم گفتم ای جبرئیل این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او می
ترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب
و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاده میگردد و خدا بآن انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر
بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام مرا گفت
و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت او می‌نمایند
چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که آیا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو گفت ای
مالک بنما بمحمد آتش را مالک پرده را گشود و دری از درهای جهنم را باز کرد از آن زبانه بسوی آسمان ساطع

شد و بجوش آمد و بلند شد بمرتبه رسید که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را برگرداند
خطاب کرد آتش را که برگرد آن برگردید و ابن بابویه نیز مضمون این خبر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت بخنده گشوده نشد و ابن بابویه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت
با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت
داده بود و عدالت نکردی پس او را میرباید چنانکه مرغ دانه کنجد را میرباید و فرو میبرد و بقاری میگوید
ای آنکسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرو میبرد و میگوید
بمالدار که ای آنکسی که خدا دنیای بسیار گشاده و فراوان بتو داده و از تو چیزی بقرض از تو طلبید که در آخرت
اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را برباید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که آتش جهنم بر کافران عذابست و بر خازنان جهنم رحمتست یعنی ایشان از او لذت می یابند و ایشان را
نمیسوزاند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است
و حرارتش شدید است و شراب آن صدید است و عذابش تازه و جدید است و مقامع و گرزهای آن از حدید است
عذابش سست نمیشود و ساکنش مرگ نمی یابد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد و دعای اهلش شنیده
نمیشود و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهترند قرارگاه ایشان و نیکوترست محل
قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر علیه السلام فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل
آتش شوند دودی از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه
که سه شعبه دارد گمان کنند که آن بهشت است چون داخل آن شوند بجهنم منتهی شوند و فوج فوج داخل
جهنم کنند و این در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت
در آن وقت تحفها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل خود کنند در وسط روز اینست معنی قول
حق تعالی که محل قیلوله ایشان نیکوترست و فرموده در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با
یکدیگر بسته باشند بزنجیرها سرابیلهم من قطران فرمود یعنی پیراهنهای ایشان از مس گداخته است
چون آنها را ایشان بپوشانند و گرم‌تر روی ایشان را آتش و فرموده است در باب زناکاره و من
یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر فرمود اثام رودیست از آتش و گداخته و در پیش آن رود سنگستان

از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بناحق کشته باشد و زناکاران نیز در آنجا
خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر می‌نامند
چون آتش کم شود آنرا میگشایند که جهنم بآن افروخته میشود و اینست معنی قول حق تعالی کلما خبت زدناهم
سعیرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال به زیر میروند چون بپائین
جهنم منتهی گردند ایشان را بالا اندازد پس گرزهای آهنی بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال
ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده‌اند از حضرت صادق که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی
بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از حضرت
صادق سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید
حضرت فرمود خداوند جبار بآن عقربها و مارها گروهی را عذاب میکند که میگفتند اینها را خدا خلق نکرده
و شریکی در خلق برای خدا قایل میشدند تا آنکه بچشاند بایشان عذاب آنچیزی را که انکار میکردند که خدا آفریده است
و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود
وادی هست که آنرا سقر میگویند و در سقر چاهی هست میگویند هرگاه پرده از روی آنچاه برگیرند
اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و آنجا منزل جباران و خلفای جورست و ایضا بسند حسن از حضرت
امام موسی روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مومنی بود همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی
نسبت بآن مومن میکرد چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد
و روزی او را از جای دیگر باو میرسید و میگویند باو که اینها بسبب آن نیکی است که نسبت بفلان مومن همسایه
خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر روایت کرده است که مومنی در مملکت پادشاه جباری
بود و در مقام آزار آن مومن بود از او گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا
با او نمود و او را ضیافت کرد و چون وقت مرگ آن مشرک شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر
ترا در بهشت من مسکنی میبود ترا در آن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرامست بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای
آتش او را از جا بجا کن و مترسان اما آزاری باو مرسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند راوی
پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مولف گوید که این دو حدیث منافات ندارد

با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران همیشه معذب خواهند بود و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که
بودن در جهنم عذابست هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دویم تخفیف و انزعاج آتش ظاهرست که منافی
آیات و اینها از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکنست که این احادیث مخصص آن آیات باشد و از محمد بن الحنفیه
و ابن عباس روایت کرده‌اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بصراط بگذرند مومنان بآسانی بگذرند و منافقان
در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا بمنافقان در جهنم پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید
و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان اینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان
در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان به بندد و
از موضع دیگر بگشاید و گوید از این در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش
شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان به بندد و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان
در دنیا پیوسته استهزا بمومنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزئون و اینست معنی قول حق تعالی
الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد کرد بایشان و حضرت امام عسکری علیه السلام
در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزای خدا بایشان در آخرتست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند
منافقان معاندان علی صلوات الله علیه در جهنم که دار لعنت و مذلتست و عذاب کند ایشان را بانواع عجیبه
تعذیب و عقوبت و فرود آورد مومنان را که منافقان بایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات جنات
بحضور محمد و گوید ملک دیان ایشان را مشرف کرده‌اند بر آنها که استهزا میکردند بایشان در دنیا تا مشاهده
نمایند آنچه آن منافقان گرفتارند در انواع عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان تمام
گردد منافقان میکشند ما تمت لذت و سرور ایشان است بنعم ایشان در بهشتها و پروردگار ایشان را بشناسند
آن کافران بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و ایشان بر چند صنف‌اند بعضی در میان نیشهای
افعیهای جهنم‌اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چنگال درندگان که بازی میکنند با ایشان و ایشان را
میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه‌اند که عمودها و گرزهای ایشان بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال
ایشان را شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده‌اند و برو میکشند ایشان را در سیاه
آنها و بعضی زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سایر اصناف
عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و میبینند مومنان را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا می

ببیند که ایشان مولای خود محمد و علی و آل ایشان را اعتقاد کرده بودند و بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند
و بعضی از انواع میوه‌های بهشت تنعم می‌نمایند و بعضی در غرفات و بساتین و منزلهای ایشان سیر میکنند و حوریان
و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و بر دور ایشان میگردند و با انواع عطایا
ایشان قیام می‌نمایند و ملائکه خداوند عزیز جلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با انواع
کرامتها و عجایب تحف و هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند این
مومنان که مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان
ندا میکنند چرا ایستاده اید موافق خیزید و خوار و خود مانده اید بیائید بسوی ما تا درهای بهشت را برای شما
بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت
میسر میشود مومنان گویند نظر کنید بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت گشاده ببینند گمان کنند
که این درها بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای
جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و با ایشان رسند و عمودها و گرزها و تازیانه‌ها
بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند بآن درها رسیده
بینند که درها بر روی ایشان بسته و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون میان جهنم افکنند و مومنان
در فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزاء و سخریه بر ایشان کنند و اشاره بآیت الله یستهزئ
بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون یعنی پس در آن روز
آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران می‌خندند بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حق تعالی
فرموده است و اذا النفوس زوجت حضرت باقر فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات
حسان و اما اهل جهنم پس هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است و حق سبحانه و تعالی
فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی یعنی پس بترسانیدم شما را از آتشی
که افروخته است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نمیشود مگر بدبخت‌ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت
گردانید و حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیات که در جهنم وادی است
که در آن وادی آتشی هست که مخصوص است بآن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی‌ترین مردم که عمر است که تکذیب
کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت گردانید از ولایت و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتش بعضی از بعضی

ترست و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و موید این است آنچه شیخ مفید ره در کتاب اختصاص
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون
رفتم به پشت کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنه پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت
چرا این را گفتی یا امیر المومنین بخدا ترا حدیثی نقل کنم از خود که از خدای عزوجل و در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه
که چون مرا بزمین فرستادند بسبب آن خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی
گمان ندارم که از من شقی‌تر خلقی آفریده باشی پس حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی‌تر است
برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورت و جای او را بتو نماید پس رفتم بسوی مالک گفتم خداوند ترا سلام
میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که از من شقی‌تر است پس مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را
برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد مالک باو گفت ساکن شو ساکن شد پس
مرا برد بطبقه دویم آتشی بیرون آمد از آن سیاه‌تر و گرم‌تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر طبقه که میبرد
از مرتبه سابق سیاه‌تر و گرم‌تر تا طبقه هفتم برداشت آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا
آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا
من میمیرم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای
آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و جمعی بر سر ایشان ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند
و بر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش نوشته بود و من
خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند لا اله الا الله
محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده بر ایشانند یعنی ابابکر و عمر علیهما اللعنه
و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از
جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی
نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس رضی الله عنه از کتاب
سعد السعود روایت کرده است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بحق
آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه
هفتم زمین و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعام او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه

قدرت اوست اگر یک قطره از غسلین را بر کوههای زمین بریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا
نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن شراب او باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست اوست اگر یکی از گرزها
که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر آینه فرو رود تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آنرا نداشته
باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند در جهنم و ایضا از آن کتاب سید روایت کرده
که چون این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشان است از برای آن هفت در است و از برای هر دری
از آنها حصه مقرری از گناهکاران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست گریه شدیدی و اصحاب
آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سوال کرد
و آنحضرت چون فاطمه را میدید شاد میگردید پس یکی از صحابه بخانه فاطمه رفت که آنحضرت را بیاورد دید
او جوی در پیش گذاشته است و آسیا میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی پس سلام کرد و آنحضرت و حال
حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع آنرا
بلیف خرما بخیه کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری
پادشاه عجم سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخدمت
پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاد
پنج سال است که فرش من و علی پوست گوسفندی است که شترمان در روز بر روی آن علف میخورد و چون شب
میشود آنرا بر روی خود می‌اندازیم و بالش ما از پوستی است که لیف خرما در میان آن پر کرده ایم پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود ای سلمان دختر من در سابقین خواهد بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس
فاطمه گفت ای پدر بزرگوار فدای تو شوم چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد
حضرت چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که از اهل جهنم شود پس سلمان گفت کاش
گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و نام جهنم را نمی‌شنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر
مرا نمی‌زائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم و عمار گفت ای کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حسابی
و عقابی نبود و نام جهنم را نمی‌شنیدم و حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت کاش سباع گوشت مرا میدریدند و
مادرم مرا نمی‌زائید و نام جهنم را نمی‌شنیدم پس حضرت امیر المومنین علیه السلام دست بر سر گذاشت و میگریست و
میگفت وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و غلهای آتش گردن ایشان

میدرند بیماران چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمی‌کند
و اسیری چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمی‌کند از آتش میخورند و از آتش میاشامند و در میان طبقات جهنم میگردند
و بعد از مدت پوشیدن پنبه و کتان جامه‌های آتش میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون گردیده اند
و احادیث و آیات و اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر در این رساله اکتفا نمودیم و اکثر را
در کتاب بحار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مومنان را از خواب غفلت بیدار کند و از بیهوشی ضلالت هوشیار گرداند
بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفدهم** در بیان اعراف حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را
که ما یافتیم آنچه ما را وعده داده بود از ثوابهای پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده داده بود
شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید موذنی یعنی ندا کند منادی در میان
ایشان که هر دو گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمان است که منع میکردند مردم را از راه خدا و کج مینمودند
بر مردم و ایشان باخرت و قیامت کافر بودند در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که موذنی
که در قیامت این ندا خواهد کرد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه خواهد بود و از ابن عباس روایت کرده اند
که گفت که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند موذن است که در این آیه وارد شده است و ندا
خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانیست که تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من و حق تعالی
فرموده است و میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف است که حصاریست میان بهشت و
دوزخ و فرموده است بر اعراف مردان چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند اصحاب
بهشت را که سلام بر شما باد که داخل بهشت نشده اند هنوز و طمع دارند که داخل بهشت شوند و چون
دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب
اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای ایشان گویند فایده نبخشید شما را جمع کردن شما اموال
و اسباب دنیا   که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت
خدا باینها نخواهد رسید پس اینها را گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید
شد این است ترجمه ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف کرده اند در معنی اعراف در جائی که در آن هستند و مشهور
آنست که اعراف حصاریست که در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری
و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که جانب بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب

که طرفی بجهنم است و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و بالاهای آن حصار است و بعضی گفته اند تلهاست و اول اشهر
والظهر است و ایضا خلافست که در بودن کیست که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات
ایشان برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان ایشان مانع شده است
میان ایشان و بهشت پس ایشان را در آن موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بآنچه خواهد پس
ایشان را داخل بهشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمال اند که گواهند در آخرت بر مردم و بعضی گفته اند که نیکان
و بهترین مومنان اند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و
جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی
رو و احادیث بسیار از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم
هر کس را بسیماء او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه
ما نیست و ما او را نمیشناسیم او را داخل جهنم میکنیم و در روایت دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی
از مستضعفین عامه و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند
بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه هدی
خواهند بود که مومنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکرده اند و از صراط میگذرانند و دشمنان
و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این
مذکور خواهد شد ان شاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان
بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان
که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند هر دو محتمل است چنانکه
ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و
جهنم و بر آن مردانی چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای او اند
علیهم السلام که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را میشناسد و ایشان او را میشناسند و داخل
جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند
بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه خواهد داد ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل

بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس روحه گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند
حصاریست میان اینها و مجمل سخن درین باب آنست که مکانیست نه از بهشت است و نه از دوزخ و احادیث
درین باب وارد شده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المومنین و امامان
از ذریه آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی الاعراف رجال و حق تعالی
بایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میکرداند
چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت
شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لایات للمتوسمین خبر
داده است که در میان خلق دو طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه
مینمایند و بسیمای اینها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود منم صاحب عصا
و میسم مراد علم آنحضرت باحوال مردم بفراستست و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که مائیم متوسمین که خدا
فرموده است و در احادیث وارد شده است که حق تعالی ساکن میکرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق
شده اند باعمال حسنه خود ثواب بی عقاب را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله
که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند
ایشان که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و امیر المومنین علیهم السلام و بعضی گفته اند که اعراف
مسکن طایفه چند نیز هست که در زمین مکلف نبودند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم شده اند پس
خدا ایشان را در این مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا بایشان رسیده
بنعمتی چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت باینها میرسند
اینها که ذکر کردیم عقل ابا نمیکند از اینها و اخبار درین باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال اینها
میداند و آنچه   آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم میایستند در آنجا حجتهای خدا
و خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا
بهشت میبرد که ایشان چگونه خواهد شد تا اینجا کلام شیخ مفید بود و شیخ طبرسی روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و
هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه میایستد سرکرده لشکر با ضعیفان لشکر

خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید
بگناهکارانی که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت رفته اند
پس سلام میکنند گناهکاران بر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة ان سلام
علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل
شوند فرموده است و هم یطمعون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خدا
ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام علیهم السلام و نظر میکنند این گناهکاران
بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف
که پیغمبران و خلفای ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت خوفی بر شما
نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته
که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم عبد الله بن کوا آمد از آنحضرت و از تفسیر
این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و
نار و هر که ایمان بما آورده و یاری ما کرده میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن
ماست میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم یعنی ائمه که بر اعراف
موکلند ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای ایشان اهل بهشت بسیمای سفیدان را و اهل
جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
اعراف موضع بلندی چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام میایستند بر اعراف
با بعضی از شیعیان خود در وقتی که مومنان کامل بیحساب بهشت رفته اند پس میگویند ائمه باین شیعیان خود
که گناهکار استند که نظر کنید بسوی برادران مومن خود که بیحساب داخل بهشت میشوند پس سلام میکنند
بر ایشان و امید دارند که بشفاعت ائمه بایشان ملحق گردند پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید
بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند که پروردگارا ما را بایشان ملحق مگردان پس
ندا کنند ائمه علیهم السلام جماعتی را که ایشان را بسیما میشناسند از دشمنان خود که در جهنم اند
و گویند فایده نبخشید شما را آنچه جمع کرده اید در دنیا از اموال را و آنچه تکبر کردید بما و غصب حق ما کردید
پس گویند بانها که اینها شیعیان و برادران منند که از شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت خدا

شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید در بهشت بر شما خوفی و اندوهی
نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش اصحاب بهشت را که بریزید بر ما آب یا از آنچه روزی کرده
شما را اهل بهشت گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازیچه کردند
و مغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشان را چنانچه ایشان فراموش کردند ملاقات
این روز را و آیات ما را انکار کردند **فصل هفدهم** در بیان جماعتی است که داخل جهنم میشوند و جمعی
که در آن مخلد میباشند و جمعی که در آن مخلد نمیباشند بدان که خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلد در نعیم
بهشت خواهند بود و هر که داخل بهشت شوند خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد
آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام شده باشد مخلد
در عذاب جهنم و عذاب هرگز از ایشان سبک نخواهد شد و آیات بسیار درین باب گذشت و اطفال و
مجانین و کفار البته داخل بهشت نمیشوند و گذشت یا داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا
تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور
از بلاد اسلام باشند و تحصیل دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام
نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست در آنکه کسی که
منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست
که بدیهی شده باشد در دین اسلام و هر که صاحب این دین باشد آن را اذعان دارند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان
شده باشد و هنوز آنرا ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و زکوة و
امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و
اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمدا مثل آنکه مصحف مجید را بسوزاند یا
در قاذورات اندازد یا کعبه را بزند یا حق تعالی یا رسول خدا یا یکی از انبیا علیهم السلام را دشنام بدهد یا بحق تعالی
بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه را بعمد خراب کند یا عمدا در آن
بول و غایط کند و همچنین نسبت بروضات مقدسه حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند
بقول یا بفعل یا تربت شریف حسینی صلوات الله علیه را استخفاف کند قولا یا فعلا مثل آنکه والعیاذ
بالله بآن استنجا نماید یا نسبت بکتب حدیث استخفاف کند و بعضی گفته اند فقه شیعه را نیز چنین میدانند

بایکی از عبادات که ضروری دین است استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد و از برای او بقصد
عبادت سجده کند یا شعار کفر را که کفار بآن شعار ظاهر کرده اند مثل آنکه زنار به بندد باین قصد یا بپیشانی خود
بروش هندو زرد کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد
ان شاء الله و اما غیر شیعه امامیه از ایشان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر
فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلد در جهنم اند مانند خوارج
که بر امام زمان خروج کرده اند و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلام میگویند مانند خوارجیان عمان یا
غلات که ائمه علیهم السلام را خدا دانند یا بعضی از پیغمبران را خدا دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است
یا ایشان را خالق عالم دانند یا بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با همه ائمه علیهم السلام یا بعضی
از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق ع
منقولست که غسل مکن از چاهی که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا میباشد
و غساله ناصبی میباشد و آن بدترست از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است
و ناصبی نزد خدا خوارترست از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند یا از بلور یا بصورت بی‌ریش ساده میدانند
ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفین دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان
تمام شده است و علم ببطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا عنادا
متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمیکنند و
خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن
دارند و دویم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعیف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند
کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و
اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه
اشاره بایشان شد اما جماعت دویم مشهور میان علما آنست که ایشان را مرجون لامر الله اند و نه حکم
بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال ایشان معلوم میشود چنانچه حق تعالی
فرموده است مگر مستضعفان از مردان و زنان و پیران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت
نمی‌یابند راهی را پس این جماعت شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده است و آمرزنده است و

احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی‌یابند که کافر
شوند و راهی بسوی ایمان نمی‌یابند و ایشان اطفال اند و ابلهان از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول
کودکانست و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که ولایت اهل بیت و محبت ایشان را دارد و بیزاری از دشمنان
ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او
مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا آنکه حال
در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند و ایشان را مرجون
لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی برگشته اند و
ایمان را بدل خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند و انکار نکرده اند نیز که داخل جهنم شوند و در مجالس
از زراره بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه
بیاورد از برای اوست ده برابر آن آیا این در باب کسی است که شیعه باشد فرمود که نه مخصوص مومنان نیست
گفتم که کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب از محرمات بکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد
و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند برحمت و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت
کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم و در خاطر داشتم که سوال
کنم که آیا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم نشناسد و شیعه
نباشد چون داخل شدم و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته بود بادی آمد و گوشه پرده را
برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک بچهار سال داشته باشد مرا ندا کرد که ای
کامل بن ابراهیم پس بخود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او
و باب او که از او سوال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی والله از
برای او آمده ام فرمود که اگر چنین باشد که کسی که داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که کم خواهند بود و داخل بهشت
میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفت ای سید من کیستند فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی
دارند قسم بحق او و فضل او و اما جماعت اول متعصبان مخالفان اند در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند
که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی و جمعی باین
قایل اند و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنم اند

و بعضی گفته اند بعد از دخول در جهنم از جهنم بدر می‌آیند اما داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود
و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف است و
علامه حلی ره در شرح یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بحضرت امیر المومنین علیه السلام
نشده است اکثر اصحاب ما قایل اند که ایشان کافر اند و بعضی گفته اند که ایشان فاسق اند و آنها که قایل اند
که ایشان فاسق اند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلد اند در جهنم و بعضی
گفته اند که خلاص میشوند از عذاب اما داخل بهشت میشوند و این قول شاذ و نادر است نزد مصنف و لیکن
قایل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین
میکند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه متواتر است و
قول باین که ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولیست در نهایت قدرت و قایل آن
معلوم نیست و آنچه در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است که چیزی از اخبار و آثار و اقوال قدما
اخبار ندارند ابن بابویه ره در رساله عقاید گفته است کسی که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم
و ملعونست و هر که امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند
انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المومنین و امامان
بعد از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبری او کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار بامامت امیر المومنین
و انکار کند یکی از امامان بعد از آن او بمنزله کسی است که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار کند محمد را
و حضرت رسول فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان امیر المومنین علی بن ابی طالب است
و آخر ایشان قایم است اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند
یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما
و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی
قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند با خدا
جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که من جنگم با هر که با ایشان
جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند از بتهای

چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و از زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و
از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول
و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید ره در کتاب المسایل گفته است که اتفاق کرده اند امامیه
بر آنکه هر کس انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده است از فرض طاعت
ایشان پس او گمراه و کافر و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه
اصحاب بدعتها همه کافر اند و بر امام لازم است که ایشان را توبه دهد و بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از
آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند
قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب از اهل
جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ
کند با امیر المومنین علیه السلام کافر است و دلیل بر آنکه اجماع فرقه محقه امامیه است بر این اجماع ایشان حجت است
و ایضا میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است چنانکه
انکار نبوت کفر است زیرا که جهل هر دو در این باب مساوی است پس استدلال کرده اند باحادیث بسیار در این باب
و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر و اتفاق ایشان را
اجماعی میدانند و آنچه مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر از مستضعفین از مخالفان در آخرت
حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی‌آیند و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که
دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلام غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و
معامله با کفار ضروریست در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری کرده اند که خونها
و مالهای ایشان محفوظ بوده و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر از ایشان
بخواهند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا کار
بر شیعیان تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب الامر ظاهر شود حکم کفر ایشان را بر ایشان جاری
کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ ثانی ره باین تصریح کرده اند و باین
وجه منافات میان احادیث میشود و ایضا ممکن است بگوئیم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی
الجمله حکم اسلام بایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قایم چون حق ظاهر و صریح شد که

بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار میکند حکم بر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان
میکند حدیث متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد
مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی
بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که سه کس
که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان
خواهد بود کسی که دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب
خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره هست و در احادیث بسیار تاویل آیاتی
که در عقاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد
شده است که هر ناصبی باشد هر چند سعی بسیار کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة
یعنی عمل کند و تعب کشیده است که با ناصبی است و ملازم آتش خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبر
در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت ما اهل بیت داشته باشد زیرا که هیچکس
نیست که بگوید من محمد و آل محمد را [illegible] ولیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه
ما اید و ولایت ما دارید و بیزاری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس ره در کتاب سرائر از کتاب مسائل
محمد بن احمد بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلام و سوال کردند که آیا احتیاج
هست در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المومنین و اعتقاد بامامت
ایشان داشته باشد حضرت در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا
باسمان بردند حق تعالی وحی کرد بمن در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد
اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که تمام شود و مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت
ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در تفسیر امام حسن عسکری
فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلی هر که کسب کند گناهی را و احاطه کند باو خطایای او ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود
حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آن است که او را بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت

و دوستی خدا و ایمن کرده او را از غضب خدا و آن شرک بخدا است و کفر باو و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله
و کفر بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خلفای او هر یک از اینها سیئه است که باو احاطه کرده است یعنی جمیع
اعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل کنندگان باین سیئه احاطه کننده اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که هر که
انکار کند امامت امیر المومنین علیه السلام را پس او از اصحاب النار است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود ابد الاباد و هرگز بیرون نخواهند آمد
و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که
چون روز قیامت شود منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی بن ابی طالب پس برخیزم من پس گویند توئی علی بن ابی طالب
گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت شو و هر که ترا دوست داشته و شیعه ترا
بخشید ترا از فزع اکبر روز قیامت داخل بهشت شو با من و ای شیعیان امروز [illegible] هلاک نخواهید شد
هرگز و در علل الشرایع از حضرت امام موسی روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را
لعنت میکند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام گفت که [illegible] در حق ولایت اهل بیت [illegible]
دنیا اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیق است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه
باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند در ایمان و ولایت باید دوری از او و بیزاری بجوید
هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی علی را نشانه میان
خود و خلقش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت او کند مومن است و هر که انکار او کند کافر است و
هر که شک کند در او مشرک است و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار امیر المومنین علیه السلام کنند
جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در اکمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده
که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان او کافر است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که ائمه بعد از ما دوازده نجیب اند که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را
کم کند یا زیاد کند از دین خدا بدر رفته و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد
کرده علی بن الحسین در خلوتی از آنحضرت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال ابوبکر و عمر حضرت

فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت
از حال ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که هر دو کافر اند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث
بسیار است و در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار ذکر کرده ام و اما اصحاب کبایر از شیعه امامیه که
گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم
نخواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم البته باکثر ایشان ملحق
خواهد شد چنانکه گذشت و اما آنکه بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق گردد
یا آنکه بفضل خدا هیچیک داخل جهنم نشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر
احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار دارد و گویا باب این اختلاف و ابهام آن است که شیعه جرات بر ارتکاب
کبایر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آن است که اصحاب کبایر در جهنم مخلد خواهند بود و
اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده
که مخلد در جهنم نخواهد بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلالت و شرک و کسی که اجتناب از گناهان
کبیره کرده باشد از مومنان او را از گناهان صغیره سوال نمیکنند حق تعالی میفرماید که اگر اجتناب کنید
از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و داخل میکنیم شما را در مدخل
و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت از برای کی واجب و لازم میشود از مومنان فرمود
که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شفاعت
من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس برایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج بشفاعت ندارند
راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر میباشد و حال آنکه حق تعالی میفرماید و لا یشفعون الا
لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر
میشود پسندیده نیست حضرت فرمود که هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بدی آن او را
پشیمان میشود از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود که هر که
شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را سیئه و گناه او پس او مومن است کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب
میگردد پس او مومن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بنفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید
که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را شنوند و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله

چگونه مومن نیست کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب او گردد حضرت فرمود که زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از
گناهان را و داند بعلم یقین که او را وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود بر آنچه کرده و هرگاه پشیمان شود
تایب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن نباشد مصر خواهد بود و مصر را نمی آمرزند
برای آنکه مومن نیست و باور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت
البته پشیمان میشد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار
و اما آنکه خدا فرموده است و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند برای کسی که خدا دین او را
پسندیده است و دین اقرار بجزای حسنات و سیئات یعنی در دین خدا داخل است و کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب شده است از گناهان چون میداند عاقبت او را در قیامت و
در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت علی علیه السلام حسنه است
که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد مگر آنکه باهلش میرساند تطهیر از گناهان بمحنتهای
دنیا و به بعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات یابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت و محبت اضداد علی
و مخالفت آن حضرت سیئه است که نفع نمیکند با آن هیچ چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بطاعتهای
خود بنعمت و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس
فرمود که کسی که انکار ولایت و امامت علی کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی
حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مومن میبودی و ولایت علی میداشتی جای تو اینجا میبود و کسی که
ولایت علی و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد نماید دوستان او را آتش را
بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی نبودی جای
تو اینجا میبود مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم عذاب کنند آنقدر که از گناهان پاک شود مثل
آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم بدر آید و حضرت رسول
فرمود که از خدا بترسید ای گروه شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هر چند بسبب قبایح اعمال شما
دیر بدست شما آید پس سعی کنید که بطاعات و عبادات در زیادتی و رفع درجات بهشت بکوشید [illegible] داخل جهنم
نمیشود احدی از محبان تو و محبان علی فرمود کسی که چنین کرده باشد نفس خود را [illegible] مخالفت محمد و علی و مرتکب
محرمات شده باشد و ستم بر برادران مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد [illegible] که برای

مشهور کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک آلوده و نجس پس گویند باو که محمد و علی صلوات الله علیهم
تو چرکین و نجسی و صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان نداری مگر آنکه ترا پاک
کنند از این کثافت پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از
ایشان هستند که در صحرای محشر بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ایشان را
بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستد که برمیچینند و میربایند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه
برمیچیند و داخل بهشت میکنند و بعضی گناهان ایشان کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شداید
و نوائبی که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد یا مرضها که در دنیا به بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را
در قبر گذارند طاهر و مطهر و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی از ایشان مانده است جان کندن
را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی بماند بمنزلتی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود
و اگر باز بماند بشداید عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و
ایشان از ما و محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و گناهان ایشان عظیمتر است و این جماعت را شیعه ما مینامند مثل
محبان ما مینامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و بدرستیکه شیعه ما کسی است که پیروی
و متابعت ما کند و متابعت آثار و پیروی ما نماید و اقتدا نماید بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از
حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود بخدا سوگند که شما را در جهنم نخواهند دید بخدا
سوگند که یکی را نخواهند دید از شما پرسید که این در کجای قرآن است فرمود در سوره رحمن که فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود از گناهان او از شیعیان شما نه آدمی و نه جنی راوی گفت
منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود که بخدا سوگند که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب از
همه خلایق برطرف شود و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق
رفتم حضرت فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد ایشان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت
پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا
دو نفر شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود والله که شما اید اهل این آیه که مضمونش این است
چه میشد ما را نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که
شما را در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار

روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی فرمود
در قیامت تو بمن متوسل میشوی و من بخدا و فرزندان تو بتو و شیعیان تو بتو و ذریت تو بتو
خواهند بود شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و با زنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی
کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان
ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را دریابند گویند
ای مالک آیا طمع داری از برای ما که تخفیف دهد عذاب را از ما ما نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرد
بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند
یکی از اهل جهنم یکی از اهل بهشت را ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که
آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم باز دیگری دیگری را خطاب کند آیا تو نمی ترسیدی و من ترا پناه دادم و دیگری
بدیگری گوید که آیا سر ترا پنهان نکردم و همچنین هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد
یاد کند و او تصدیق کند پس همه گویند بایشان که ما را از خدا بطلبید که ما را بما ببخشد پس ایشان دعا کنند
و خدا ایشان را ببخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را جهنمیان
گویند پس ایشان گویند بایشان که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب جهنم نجات
داد پس دعا کنید که خدا این نام را از ما ببرد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را
امر کند که بوزد بر دهانهای اهل بهشت و آن نام را فراموش کنند و ماوائی در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین
بن سعید در کتاب زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق
از جهنمیان فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد در
بهشت که آنرا عین الحیوة میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان میریزند پس میروید گوشت و
پوست و موی ایشان میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون می آورند و داخل بهشت میکنند حضرت فرمود که
اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میگفت میفرمود مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد
از آنکه ذغال سوخته شده باشند پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد در بهشت که آنرا حیوان میگویند
و از آب بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند موثق از حضرت

باقر علیه السلام روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند در آتش تا وقتی که ذغال میشوند شفاعت ایشان را
در می یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل میکنند در آن پس میروید
گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت آن سوختگی آتش و داخل بهشت
میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا این نام را از ما ببر
نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در جهنم خواهند بود و ایشان را
شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از عمران روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض
کردم که سنیان میگویند تعجب میکنند از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد و ایشان را
با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد حضرت فرمود که آیا نمیخوانند قول حق تعالی را و من دونهما
جنتان در بهشت جنتی است از جنتی میباشد و در جهنم آتشی است از آتشی میباشد اینها با دوستان
خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و من نمیتوانم
از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بایشان خواهد کرد با علمای ایشان
و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده اند و ایضا در کتاب
زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند
بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که
آخر کسی که از جهنم بیرون می آید مردی است که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد یا حنان یا منان مولف
گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند
محتمل است که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه
روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلام از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که داخل
جهنم نمیکند مومنی را و حال آنکه وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافر را و حال آنکه او را وعید
آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران از اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت
از برای ایشان جایز است و در خصال و در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلام نیز این روایت کرده است که
با شیعیان خود گفت که خانهای شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت
خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که

مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند
و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند که چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند
و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که من اختلاط
میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را
امانت و راستگوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و ایشان را امانت و وفا و راستگوئی نیست حضرت
درست نشست و روی بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود که دین نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام
جابری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام
عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم اینها را دین نیست و آنها را عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور فرمود یعنی خدا یاور و دوست آنهاست که ایمان آورده
بیرون می آورد ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده اند ولایت
هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران ایشان پیشوایان باطلند بیرون میبرند ایشان را
از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام
ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب کرد
از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه داخل جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند
صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی فرموده است البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد
کند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو
میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد هر چند رعیت در نفس
خود ستمکار و بدکردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بدرستیکه خدا
شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکوکار و
پرهیزکار باشند و بدرستیکه خدا البته شرم میکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب
خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکردار باشند و در عیون اخبار الرضا بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود

هر که مظلمه او میان او و خدا باشد حکم می‌کنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که مظلمه او میان او و مردمان
باشد طلب بخشش میکنیم از ایشان و می‌بخشند بما و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو
کنیم و در گذریم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت
که بشارت باده شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر
شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دوستی و مودت ما اهل بیت را بدارید و هر که در قیامت خدا را ملاقات
کند و ما را دوست دارد داخل بهشت گردد بشفاعت ما بحق آن خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که
نفع نمی‌بخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی
نقی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان ترا و دوستان
شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا گفت که خدای عز و
جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و به پیغمبر من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد
و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که بمحمود دار کسی را که اعتقاد بدین
حق داشته باشد و ایضا از آنحضرت باقر روایت کرده است که وصف میکند بنده این امر یعنی امامت
ائمه را که طعمه آتش گردد راوی گفت در میان ایشان هست که گناهان بسیار میکنند حضرت فرمود هرگاه چنین
باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش و اگر این کفاره گناهان نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا
آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل بهشت شود و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که مومن دو مومن است اول مومنیست که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط
کرده است و اعمال ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال قیامت پس او در آخرت با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهد
بود و مذکور شفاعت ایشان از برای او و در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد
و دویم مومنیست که پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس مانند گیاه ضعیفی است که از زمین روید
گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند گردد و آنست که اهوال دنیا و اهوال آخرت باو
میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت بخیر است و عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است که

فرمود

فرمود که چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستی
که حق تعالی میفرماید و بر من لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ مفید در مجالس از حضرت صادق روایت
کرده است که روزی حضرت رسول در سفر بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی از صحابه
از سبب آن سوال کردند فرمود جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم
برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای شکر الهی چون
سر برداشتم گفت حسن و حسین بهترین جوانان بهشت‌اند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را
دوست دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست دارد کسی را که ایشان را دوست
دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که
گفت که در خدمت حضرت صادق بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم
که تقصیر نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است آنکه دوست
ما بر این حال باشد و لیکن ترا خبر دهیم بکسی که بدتر از این بود است و آنکسی که نصب عداوت ما کند در
بین مومنان و حال آنکه در میان ایشان پستترین باشد شفاعت او را قبول میکنند در بیست کس و اگر
اهل آسمانهای هفت گانه و اهل زمینهای هفت گانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق
ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند
خدا او را ببلائی در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد
بدرستی که شیعیان ما بر راه راستند و در خبر آمده پدرم بسیار میگفت که دوست دار آل محمد را هر چند بدکردار باشد
و دشمن دارد دشمن آل محمد را هر چند روزه‌دار و روزه دارد و شبها بعبادت باشد و ایضا از حضرت باقر
روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر گناهی
و عیبی که داشته باشند و رویهای ایشان درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان تسکین
کرده باشد و عیبهای ایشان پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند
مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سوار بر ناقه‌ها که بالهای ایشان از
طلای درخشان باشد و نرم باشد بی آنکه تعلیم کرده باشند و گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد و تر
از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی دارند و در روایت دیگر جامه‌ها سفید پوشیده باشند مانند شیر و شلها

از طلای زرد داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشند و آن ناقه‌ها از نور باشد و جهازهای آنها
طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند و گویند لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت
حضرت صادق علیه السلام و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور خواهد
شد فرمود که بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود که بلی گفتم هر چند زنا کند
و هر چند دزدی کرده باشد بسوی شاد فرمود که بلی و ایضا روایت کرده است از عمر بن الیاس که گفت داخل شدم
بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقتی نیست که کسی دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن
محمد علیه السلام که من از او شنیدم که میفرمود که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت
ما داشته باشد و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود کسی از شما و از این
باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت بر وقوع عذاب
بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده‌اند
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که
قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او
بکند ای جابر نمی‌شناختند ایشان را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت
نماز و روزه و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مسکینان و قرضداران و یتیمان
و راست گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر به نیکی و امینان خویشان و قبیله
خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا بن رسول الله من احدی از شیعه را باین صفات نمی‌بینم حضرت فرمود ای
جابر براههای باطل مرو مگر همین بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید که
دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا بهتر است از علی و عمل رسول خدا را بجا نیاورد و
متابعت سنت او نکند از محبت او فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثواب
که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او خویشی و محبوب‌ترین بندگان بسوی خدا کسی است که پرهیزکار
تر باشد از برای خدا و عمل کننده‌تر باشد بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر
بطاعت و با ما برات بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست که هر که مطیع خدا است او ولی ماست و هر که

عاصی

عاصی خداست دشمن ماست بولایت ما نمیتواند رسید مگر به پرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق
روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد
و سعی او در طاعت و عمل را خالص کرده از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد
اگر چنین جماعتی را به بینی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده‌اند
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد بیرون آمده متوجه قبرستان شد جماعتی از آن
ملحق شدند ایستاد و از ایشان پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعه توایم یا امیر المومنین پس از روی تفرس
نظر کرد در رویهای ایشان و فرمود چرا نمی‌بینم بر روی شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد
روئی از بیداری شب و کوری چشمان از بسیاری گریه و خم شدن پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت
و شکمهای ایشان فرو رفته است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا و غبار خشوع
بر روی ایشان نشسته است و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا
کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوای
تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و
متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که حکمت باو داده شود
پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبایری که وعید
آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم که
گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت
فرمود که رسول خدا گفت در وقتی که زنا میکند مومن نیست و در وقتی که دزدی میکند مومن نیست و ایضا بسند صحیح
از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد
آیا او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کند عذابش مثل مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذاب
مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود هر که مرتکب شود کبیره از کبایر را و آن را حلال داند بیرون میبرد او را از
اسلام و عذاب میکند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناه که کرده است حرام است و بر آن
حال بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب اول خواهد بود

و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که سه خصلت است
که در هر کس باشد او منافق است هر چند روزه و نماز و دعوای اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت
کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه
و صفات مومن بسیار است و همچنین در باب معاصی که ادمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این
اختلافات و ابهامات مصالح بسیار است و از جمله انها انست که ارباب شهوات مغرور نگردند بایات و
احادیث رجا و پیوسته متردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان انست و رجای غالب
منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوف
بیش و منتهی میشود بنا امید شدن از رحمت خداوند کریم و این نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان
دین که طبیب نفوس و جمیع خلقند دوای هر دردی بدست تو داده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید که
کنی مرض خود را بایات خود و بدانکه پروردگار تو فرموده است که ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز غافل کرده است
و مغرور گردانید ترا بپروردگار تو که ترا خلق کرده است و تقدیر امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور کرده
و در هیچ حال از نعمت تو خالی نبوده و تفکر کند در ایات و اخبار که متضمن تهدید و وعید و عقوبتهای
شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت خدا و ائمه هدی و شفعای روز جزا باید تفکر کنی که اگر باعث ایمنی
میکرد چرا ان شفعا خود در شبها و روزها از خوف حق تعالی مبتلا بوده اند و پیوسته اه جان سوز از سینه
دقیقه و میکشیده اند و نهرها از اب دیده حق بین و رخساره مبارک جاری میکرده اند و ایضاً شفاعت
فرع اسلام و ایمان و فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است و ایضاً چه میدانی که این ایمان ما از
وساوس شیطان بطرف خواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصارها اند که برای حفظ ایمان از
وساوس شیطان مقرر کرده اند و جواهر و عقاید ایمانی را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض
و ترک کبایر حقیقتها و قفلهای ان صندوق و حقه اند و فضل و نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات
و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان ان صندوق اند و دزد ایمان که شیطانست در کمین تو نشسته است اگر
رخنه بیابد ترا خود را بدان سینه برساند انچه تواند از حقایق و جواهر ایمان برباید یا با تزلزل و شک و
شبهه همه را باطل کرده اند و تو یک یک پاسبانان را بدر میکنی که اینها مستحب و سنت اند و قفلها و در بندها را
میگشائی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته دست شهوات و لذات فانیه گردید

و وساوس خناس را در سینه خود جا داده و حال انکه محبت دنیا که خار و خاشاک بیابان است از خود در منزل و شب و روز ان
دزدان ایمان و یقین مشغول دیوار ایمان را از خس و خاشاک شبهات شیطانی و در وقت جان
کندن شیاطین علیه ما بزیارت ایشان میکردند و فتح خیر میشوند و از خواب غفلت و مستی جهالت در
ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده
باشد و حال انکه غلاظ و شداد بصورت ایستاده باشند و هر چند رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما
ترکت گوئی فایده نکند و شفیعهای تو همه خصمهای تو باشند و ارزوهای باطل تو بطرف شده باشد
از عروق باطل بغیر خسران ابدی ثمر نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک و هو الخسران المبین پس چه
میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد بود و حضرت صادق نقل
کرده که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکردند در درگاه حق تعالی
که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از
انکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این دعا برای این میکنند که میدانستند که بعضی از دلها بعد
هدایت میل بباطل میکند و ایضاً ایات و اخباری که دلالت میکند بانکه مومن و شیعه بجهنم نمیروند بعضی
بانها مغرور میشوند و حال انکه شیعه و مومن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله
بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث بچه معنی وارد شده است و ان معانی در تو حاصل هست یا نیست
و ایضاً مکر حضرت و زیان کاری اخرت منحصر در عذاب و عقوبات نیست حرمان از الطاف الهی و درجات
خاصه الهی و درجات عالیه عنو شاهی و مهجوری از قرب و رضای جناب سبحانی بس است از برای حسرت
ابدی و ندامت حیوانات در مواقع بهشت چه بهتر بیست از برای اهتمام در طاعات و ترک شبهات و اگر خوف
بر تو غالب باشد اگر خوفی که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد از بهترین احوالست و اگر خوفی
که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و ادمی را در دعا و در عبادت کور کند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین
حالتی عارض گردد در ایات و اخبار و احادیث رجا تفکر بنمائی و در وقت احتضار و نزدیک بان
غلبه رجا بر خوف بهتر است **فصل نوزدهم** در معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام انها بدانکه
خلافست در معنی ایمان و اجزای ان و مشهور میان متکلمین انست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور
داشتن است و در حقیقت شرعی ان خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب انست که ایمان یا از افعال قلوب

و یا از افعال جوارح و یا از هر دو است اول انکه از افعال قلب تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر
از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما
گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بسخن قلبیست یعنی انچه معلوم شود از خبر دادن مخبر و ان امر کسبی که ثابت میشود
باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار و کسب
حاصل میشود مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق انست که باختیار خود نسبت
صدق را بخبر دهنده پس اگر ان علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و
این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می اید که اکثر کفار را که علم بحقیقت رسول داشتند و انکار نمی کردند
بحسب ظاهر مومن باشند و این مخالف اجماع و ایات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون امدند
بسوی ایشان ایات ما بینا گفتند انکار کردند و گفتند این جادوئیست هویدا پس فرموده است وجحدوا بها
واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند انها را و حال انکه یقین کرده بود بان نفسهای ایشان و ایضاً فرموده است
پس چون امد بسوی ایشان انچه را شناخته بودند کافر شدند پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار
بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروطست بانکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن
مصحف در قاذورات و امثال ان چنانکه دانستی یا انکه گوئیم مراد از تصدیق انست که باور دارد و دین خود قرار
دهد و عازم برانها در ان باشد در غیر حالت ضرورت و اگر گوئیم دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا بلفظ
بشهادتین تنهاست و ان مذهب کرامیه است از سنیان که هر که شهادتین را بگوید او مومنست هر چند
در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول حق تعالی که گفته اند اعراب که ما ایمان
اورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید که مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای
شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنه و قاضی عبد الجبار
و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند با عبارت انست جمیع افعال از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابی علی جبائی
و ابی هاشم و اکثر معتزله بصره است و اگر سیم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس عبادتست از اعتقاد
و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت
میکند و از بعضی از ایات که در صفات مومنان وارد شده است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان
تصدیق بدل است و اقرار بزبان و عمل باعضا و جوارح و بخصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است

و شیخ مفید ره باین قایل شده است باعتبار انست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر است که
در تجرید است پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بانها قایل شده اند
بعضی از ایات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب
دیگر میکند و جمع میان انها بیکی از چند وجه میتوان کرد اول انکه قایل شویم ایمان را در لسان شرع بچند معنی
اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک انها داخل گناهان کبیره است مانند نماز
و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و اجمعی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه
با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سیم یقین عقاید حقه بر وجه
کمال با فعل واجبات و سنن و ترک محرمات و مکروهات چهارم محض عقاید است و یا عدم انکار انها یا
اقرار بانها با عدم تقیه چنانکه سابقاً مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانکه از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمانند و در احادیث
بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکوة کافر است و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مومن
نیست و شارب الخمر در وقت خوردن مومن نیست و دزد در وقت دزدی مومن نیست و انکه روح ایمان در وقت زنا از او
مفارقت میکند و چون فارغ میشود یا توبه میکند باو عود میکند و ثمره که بر این ایمان مترتب میشود عدم استحقاق
عذاب و اهانت است و عقوبت و عذاب در دنیا و اخرت از انکه کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او
مکفر و مغفورست بنص قران دوم عقاید حقه است با جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث
سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره شده از گناهان یا تارک غیر فریضه باشد از واجبات و ثمره این ایمان
ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقانست با تضاعف مثوبات و رفع درجات سیم عقاید حقه است با یقین بر وجه
کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق
ذمیمه چنانکه در اخبار در صفات مومن و صفات شیعه و ایات سوره مومنان و غیر ان وارد شده است و این
ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مومن و مومنین بامیر المومنین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون یعنی ایمان نمی اورند
اکثر ایشان بخدا مگر انکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب
مقدس الهی داخل است در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات بر گرداندن انگشتر است از انگشت و غیر

این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا وارد شده است و آن در نجات کامل و قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری
و الهامات حق تعالی در وقتی که عقل از ادراک آنها قاصر است بهم رسد محض عقاید حقه است بدون اعمال مطلقا
و ثمره که بدون مترتب میشود دو ثمره است اول آنکه ایمان باعث آن است در نجات و مال و عرض از کشته شدن و لهذا اموال و
اسیر شدن و اهانت و مذلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد باشد
کرده و دوم آنکه ایمان اگر صحیح باشد فی الجمله که بدین وسیله قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب
نباشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنابر قول مطلقا داخل جهنم نشود
گو در برزخ معذب شود یا او وارد شود بنابر قول اختلاف اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت
باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار
از روی عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اول و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب ارتداد باشد
از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمان است داخلند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله
از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و ناووسیه از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و هر که غیر شیعه اثنا عشریه است زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانچه سابقا مذکور شد بهم آنست که
حکم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهر نکند و فعلی که مستلزم استخفاف
بدین اسلام باشد و هر چند اعتقاد با ائمه نداشته باشد و اظهار آنهم نکند و ثمره این ایمان شاید بهتر
آنست که جان و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سایر احکام
ظاهر مسلمانان بر او جاری باشد بنا بر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست
و مثل سایر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان
جمیع آیات و اخبار میتوان شد و در هر مقامی مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد و مقام سیم
آنست که ایمان عبارت از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات
و اخبار میتوان کرد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فایده نمی بخشد وجه سیم آنست که ایمان محض عقاید
حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی دارد اطلاق میکنند
محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است
و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و اگر چه این وجه نزدیک بوجه اول است اما

حمل بر وجه اول اولی است و اقوی است وجه چهارم آنست که گوییم ایمان اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان در دل بسیار شدید
و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار دارد و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین
لازم چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید
بگوید که شیری متوجه است و باین خانه میآید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتقاد بحرف نمیکند
و اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقاد بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هر چند خبر او بیشتر بهم رسد
و این پراو بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و تدبیر دفع او بیشتر میکند تا آنکه بحدی میرسد که شیر را
از دور می بیند در این وقت بی تابانه بر میجهد و میگریزد بلکه از بامهای بزرگ بلند خود را بزیر افکند و همچنین
در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمان کاملتر باشد شوقش بامور یکه موجب ثواب است و حذرش
از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمانند چنانکه از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزو داشتن درست نمیشود و ایمان
آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق او کند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه
حیات بدنی آدمی بقلب است حیات روحانی و ایمان نیز بقلب است چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم
و گوش است و کسی که حیات ایمانی ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق تعالی در شان کافران فرموده است
که ایشان مرده اند و زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کرانند و لالانند و کورانند پس نمی بینند و تعقل
نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده های دلهائی که در سینه های ایشانست
کور است و از این بیان آنست که حیات عبارت است از مراتب که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن مترتب شود و حیات
ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در روز دنیای فانی بکار آدمی آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل
میشود ابد الآباد باقی است و آثار معنویه و موجب معرفت رب الهی است و چشم و گوش دل را میگشاید و
زبانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می بیند که المؤمن ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
و پیوسته با ملائکه زبانی همراز است و در میان مقربان حق تعالی ممتاز است و این بدن بمنزله خانه ایست که روزنها
دارد از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند
چراغ افروخته تر و نورش بیشتر میشود انوار و آثارش از در و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر دو معنی
اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن

آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است و منبعش قلب است و از قلب بدماغ منتشر
میشود و از آنجا بواسطه عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات
در ترقیات آن موقوف بدن است لاجرم از این جهت با آنکه از عالم قدس است تعلق باین بدن کثیف بهم میرساند
و اولا بچیزی که باعث حیات بدن است و منشأ ادراکات جزئیه است که روح حیوانیست تعلق میگیرد و چون
منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع
شده است و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و منشأ
کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه آن صفت کامل تر در نفس کامل میشود آثارش
در بدن بیشتر ظاهر میگردد چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوتش در اعضا
و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند در چشمه آب بیشتر بهم میرسد نهرها
معمورتر میباشد و نهرها بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و چندانکه آب بیشتر از دل روحانی
و قوی و مشاعر بدنی روان میشود و قیام حقیقی و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی در خور قابلیات
و احتیاج هر یک بآنها قسمت مینماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته جاری است اما بعد
ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها زایل کرده اند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی که از
اخلاط بدنی بهم میرسد و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل کرده اند تا اندرون
عین الحیوة جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بیاید حق تعالی جاری کرده اند چنانچه از رسول خدا منقولست
که در آدمی پاره گوشتی هست که هر گاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هر گاه آن بیمار و فاسد باشد
بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمیست و بروایت دیگر فرمود که هر گاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و
هر گاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسم اند یکی دل
سرنگونست که هیچ چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکی دلی است که خیر و شر هر دو در آن در می آید هر یک که
قوی تر است بر دل غالب میگردد و یکی دلی هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته
نور در آن ساطع است و هرگز نورش بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که منزلت قلب از بدن آدمی منزله امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای
دلند و همه از جانب او منزلت اند و بر مراد او خبر میدهند از احوال او و هر چه در دل اراده میکند زبان او در قول

می کند و همچنین امام بمنزله جان عالم است و باین نحو باید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها
می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم
دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها میداند و اگر کسی شقی
غافل باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک
گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در یک گوش دیگر بدیها را و شبهها و شرور را تلقین میکند پس
هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد
نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر او غالب میشود و آن را سرنگون میکند
چیزی در آن قرار نمیگیرد و ایضا از آن حضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی در هیچ حال فراموشی
مکن که ترک یاد من موجب قساوت قلب و سنگینی دلست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب نمیباشد مگر به بسیاری گناهان و در این باب اخبار
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر زیاده از این ندارد پس از این تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امر است قلبی و از اعمال
دلست و مراتب مختلفه میدارد و بهر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود و اینها آثار آن ایمان
و شواهد حصول آنند و باین وجه جمع میان آیات و اخبار میتوان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است
اول آنکه ضرور است خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه و اکثر متکلمین گفته اند ایمان قابل
این نیست بعضی گفته اند ایمان قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی این خلاف را فرع خلاف در معنی ایمان قرار
داده اند و گفته اند آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذهب ایشان بزیادتی اعمال زیادتی
و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را عقاید محض میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخبار
که دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمال آنست و بنا بر تحقیقی که
سابقا مذکور شد میتواند بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی در قصه ابراهیم
گفته است که سوال کرد از حق تعالی که پروردگارا بمن بنما چگونه زنده میکنی مردگان را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت
بلکه دارم و لیکن میخواهم دلم مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هر گاه خوانده شود بر ایشان آیات
ما زیاده میگرداند ایمان ایشان را و باز فرمود زیاده شد ایشان را ایمان با ایمان ایشان و از این باب دلایل دلالت

ثباتست و ایضا معلوم است که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیست
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر پرده کشوده شود یقین من زیاده نخواهد شد معلوم است که
این معنی مخصوص آنحضرت و امثال اوست و از حضرت صادق منقولست که روزی رسول خدا در مسجد نماز
صبح گذارده پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک می گفتند دیدند که سرش از بیداری بجوابی (?) بزیر می آید
و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش بسرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بچه حال صبح
کرده و بچه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که هر چیز که دعوی کنند حقیقتی
و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من اینست یا رسول الله که مرا پیوسته محزون و
غمگین دارد و شبها را بیدار میدارد و روزهای گرم مرا روزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست
مکروه دل من گردیده است و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب کرده اند و خلائق
همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه کرده اند
و با یکدیگر مصاحبت می کنند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد می کنند و گویا الحال
صدای جهنم در گوش منست پس حضرت با صحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کردانیده
پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت روزی
من گرداند حضرت دعا نمود بعد از چند روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او
شهید شد و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است دویم در بیان اجزای ایمان علامه خواجه
نصیر در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات
او و تصدیق بعدل و افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین
بعد از پیغمبر و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی است
که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه او را داخل تصدیق بنبوت دانسته باشد زیرا که انکار آن مستلزم انکار
نبوت هم چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها از این جهت کفر میباشد و حق اینست که آنچه از ضروریات
دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن کفر است مگر کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع
بر ضروریات دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل میشود پنج
اصل است اول معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجودست

و ازلی و ابدیست و واجب الوجود بالذات یعنی وجود او مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد
و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه و ثبوتیه او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات
و ممکنات و در عدد صفات کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است
قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته اند و بجای
آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و علامه ره در بعضی از کتب کلامیه اش
گفته است قدرتست و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق دوم
تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمیکند و امری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود و خلاف
نمیکند بوعده باموری که بجود واجب گردانیده است و حکمت آنست که فعل عبث از او صادر نشود و کارهای او
همه منوط بحکمت و مصلحت است سیم تصدیق بنبوت محمد است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه
معلوم باشد تفصیلا و اجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت
آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم بآنها تفصیلا واجب است علم بتفاصیل آنچه
آورده است از فروع از برای عمل بآن و اما تفصیل آنچه خبر آورده است بر آن از احوال مبدا و معاد مثل تکلیف بعبادات
و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی و حساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامهای اعمال و سایر چیزها
که ثبوت آنها معلوم شده است که حضرت رسول خبر داده است بآنها و تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقیق ایمان
جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقیق ایمان پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق
بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه بآن پیغمبر خبر داده است حق است بحیثیتی که هر گاه
که نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا مؤمن است هر چند هنوز تفصیل آن
جزئیات مطلع نشده باشد و مؤید اینست اینکه اکثر مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبوده اند
بلکه بعد از این بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر
آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار اینست همچنانکه مشاهده است
از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر بوده اند و این بعید است
از حکمت خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست و گاه هست که واجب میشود علم بآنها از جهت محافظت
احکام شریعت از زیاده و دوری از شبهها گمراه کنندگان و داخل نکردن در آنچه در دین داخل نیست و دانستن

این سبب دیگر است از برای وجوب آنها نه از این جهت که ایمان موقوف بر این باشد معتبر است در تحقیق ایمان تصدیق بعصمت
حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از
کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و دور نیست که تصدیق اجمالی کافی **مؤلف گوید** اگر چه ظاهر شرایست (?)
که در حکم بایمان کسی بغیر ایمان باصول خمسه تفصیلا و بما جاء به النبی اجمالا کافی باشد اما شرطست
که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان نشو و نما کرده باشد نمیشود
که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد
حکم بکفر او نمیکنند و بعد از القای او اگر انکار کند بر نمیخواهد گشت (?) چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد
پس گفته است چهارم تصدیق به دوازده امامست بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این اصل مخصوص فرقه امامیه
و از ضروریات مذهب ایشانست زیرا که مخالفان امامیه از جمیع مذهب مبدا نشده (?) از اصول و شرایط آن که
تصدیق کند بآنکه ایشان امامانند که هدایت می کنند مردم را و انقیاد ایشان و اوامر و نواهی ایشان بر همه خلق واجب است
زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همین است و لهذا تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات
ذمیمه و آنکه ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عالم اند
بآنچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه علم ایشان از روی حدس و اجتهاد نیست بلکه
بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمیگفت و آنچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی
از امام دیگر اخذ کرده است با قوتهای قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی بایشان
فایض میشد با جهتهای دیگر که موجب یقین ایشان میگردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث
بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هر چه ایشان محتاج میشدند ملک بایشان القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی
نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و آنکه دنیا تمام شد
ایشان تمام میشود زیاده بر ایشان نمیباشد و آخر ایشان مهدی صاحب الزمان است علیه السلام و او زنده است و
چون از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقیق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب شرطست یا اعتقاد
بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان کافیست دو وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح
داد قول اول را بآنکه آنچه دلالت بر امامت ایشان می کند دلالت بر جمیع اینها می کند خصوصا عصمت ایشان
که بعقل و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت و وجوب

اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان اعتقاد
بعصمت ایشان نداشتند بلکه ایشان را علمای نیکوکار میدانستند چنانکه از حال کشی ظاهر میشود و معذلک
ائمه علیهم السلام حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و ایضا کافیست هر شخصی را که امامان گذشته تا امام
زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب احادیث بوده
روایات هست که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد بدوازده امام نیست بجمعی است که بعد از امامت جمیع ائمه
باشد مثل مردم زمان غیبت **مؤلف گوید** که حکم هائی که شیخ زین الدین فرموده است در مسئله اول از هیچ
طرف دور نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت کافیست بوجه است زیرا که بسیاری از [illegible]
ائمه علیهم السلام هست که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه ما او نیز
و این نیز ضروری دین امامیه است که آنچه ایشان میفرمایند حق است و از جانب خدا و رسول میگویند و اگر چنین نباشد
امامت هر یک را بنص دیگری چگونه اثبات می کنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست
و آدمی را از اسلام بیرون میبرد همچنان انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت است و آدمی را از دین تشیع بدر
میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است از تشیع بدر میرود لهذا وارد شده است
که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین ائمه علیهم السلام و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه
حضرت قائم علیه السلام زنده است و ظاهر خواهد شد و آنکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نیست و آنکه عالمند بجمیع علوم
که امت بآنها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار
امامت باشد و اما بعضی از امور که بر علما و بر شیعیان از اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت
نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن یعنی گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه
و روح در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت باسمان و امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث
ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه علیهم السلام بعصمت ایشان قایل نبوده اند و لا ممکن است که در آن وقت ضروری
دین نشده باشد و ایضا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر جلالت ایشان شده است
مثل زراره و ابو بصیر علما آنها را اکثر تاویل کرده اند و قدح در سند اکثر آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم
نبودند ممکنست لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و معذور بتوبه و عفو کرده باشد و اگر آنها می گویند
که در حق غیر ایشان الا نیز احادیث وارد شده است ایمان و عدالت ایشان ممنوع است و ائمه مهابت و بد بر مردم از برای مصالح (?)

ضروریه سلوک میکرده اند و اینچه در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است باینکه اگر
امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد از معصوم شنیده است یا بسند متواتر با و رسیده است واجبست
که اعتقاد کند والا اعتقاد بائمه بعد از آن لازم نخواهد بود و در قبر سوال کردن از فاطمه بنت اسد ره از امامت
امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر اینست پس فرموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند
مسلمانان بر اثبات او و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و بمعاد روحانی قایل
شده اند پس بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و اینچه توابع ذات
که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از نشر و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام
نعیم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجبست تصدیق بآنها اجمالا برای آنکه است اتفاق کرده اند بر آنها و
اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه
حساب بچه نحو خواهد شد و میزان محمول بر حقیقت است یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که
باخبار احادیث رسیده است پس ظاهر آنست که جهل آنها مخل بایمان نباشد و همچنین بودن جهنم در زیر زمین و بودن
بهشت در بالای آسمانها و امثال اینها پس بدانکه در معنی اسلام خلافست بعضی از اعتقادات که اسلام و ایمان هر دو یک
معنی دارد و بعضی گفته اند که اسلام بر اقرار بشهادتین با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام
و این در دنیا نفع میبخشد و در آخرت نفعی نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه نیاورد که معظم آنها اقرار بامامت
ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که لطفها متکلمین است که اگر اعتقاد بانها [illegible] نداشته باشد پس منافقان
نبوده و این دو اشکال [illegible] و احکام ظاهره اسلام نیز بر ایشان جاری میشود و بر اکثر معانی اسلام که سابقا مذکور شد
اسلام را اطلاق میکنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب اسلام و اطلاق میکنند که [illegible] بمعنی انقیاد در جمیع اوامر
و نواهی باشد و غیر ایشان آنهاست که در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان کنند یکی از این
دو معنی که در این مقام ذکر کردیم مراد است بدانکه خلافست در آنکه در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن
قوی کافیست و ایضا خلافست در آنکه آیا میباید ایمان بدلیل حاصل شود یا بتقلید در آن جایز است و این [illegible]
[illegible] بیکدیگر و ظاهر کلام علامه ره و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان میباید حاصل شود بلکه دعوای
اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت میکند بر نهی از متابعت ظن و معلومست که
اگر فی الجمله در اینها داخل نباشد در اصول دین داخلست و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است

و ایضا حق تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس از آن شک نکرده اند و جهاد
[illegible] در اصول اکتفا کرده است بتصدیق ظنی در ایمان و قائلین باکتفا بظن بتقلید استدلال کرده اند بآنکه در اول
اسلام متعارف نبوده است که اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان کرده اند بلکه در اسلام ایشان اکتفا بظاهر
اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که
یقین بهم نرسد و بادنی تشکیکی متزلزل میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفین و اهل اعراف و مرجون
لامر الله بوده باشند و بعضی گفته اند ضروریست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه مبرا از
اشکال منطقیه توانند کرد و دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند بلکه واجب کفائیست که در میان مؤمنان
جمعی باشند از علما که دفع و رفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه
اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده
و روایت کرده اند که حضرت رسول ص از اعرابی پرسید که خدا را چگونه شناخته و بچه دلیل دانسته گفت پشکل شتر
که در راه می بینم استدلال می کنم که شتری از این راه رفته است و چون پا را که می بینم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا
آسمان باین ستارهای روشن و زمین باین درها و کوهها دلالت نمیکنند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرمود
بشما باد بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوتست و کسی که تتبع میکند آثار سلف و صدر اسلام میداند که
هر که مسلمان میکرده اند او را تکلیف بالظاهر و عقاید میکرده اند و از برای اثبات نبوت معجز مینمودند و ایشان را
بطاعات و عبادات امر مینمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه
علم الیقین میرسید و بدلیل و تسلیل کم ماده تشکیک در مطالب ایشان را میکنند و لهذا می بینم که بسیاری از
عباد و زهاد که مبادی این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر علما که اکثر عمر خود را صرف
شکوک و اوهام و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهر تر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان
در آن علوم بیشتر است علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت
علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش آن نمیکردند و در بعضی
از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و دیگر خلافست در آنکه مؤمن
بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین خاصه
و عامه در اعتقادات آنست که ممکنست که زایل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانچه

فرموده است که آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند
گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فرقه ای از آنها را که کتاب بایشان داده شده است
و میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم
الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از این
باب آیات بسیار است و سید مرتضی ره و جمعی از متکلمین شیعه دعوی کرده اند که ایمان حقیقی زایل نمیتواند شد
و ارتداد کسی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض
ظن بوده اند و بمرتبه یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان ارتداد و وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند
بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان
نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در
شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است کافر باشد در اصل کافر بوده است و ما بحسب ظاهر باقرار
او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکنست که در اصل مؤمن بوده باشد و تردد
و ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد که
ناموس الهیه محفوظ بماند و کسی جرات بر این امور نکند چنین گفته اند بعضی از محققین متاخرین از اثبات سلسله
و این بنا بعید است و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات تاویل نمودن صورتی ندارد اگر
کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست در آنکه زوال آن ممکنست و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند باز
ممکنست که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد نظر بآن شبهات قویه که قدرت
بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد یا [illegible] که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته اند
گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسلیم کنیم که زوال یقین در افق ممکن نیست ممکنست که زوال ایمان بسبب صدور افعالی باشد که
موجب کفر است مانند سجده بت و استخفاف بمصحف العجیب جواب گوییم که مسلم نداریم امکان صدور این افعال از کسی که
متصف بیقین مذکور باشد بلکه ممتنع بالغیر است هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل
آنست که آن یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص بمرتبه
که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر محض عدم تجویز
احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو از او ممکنست

چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی فمستقر و مستودع که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانست
که مستقر و ثابت است و کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد
تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق
عرض کردم که دوست میداشتم که بودم که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی او را
از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود که خدا عادلست و خدا خوانده است مردم را بسوی ایمان نه بسوی کفر و منتقل نمیکند احدی را
بسوی کفر پس هر که ایمان آورد نزد خدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد از آن
بسوی کفر گفتم پس مردی کافر باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود
بدرستیکه خلق کرده است حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مقبول کرده است ایشان را بر آن نمیدانستند ایمان را بشریعتی
و نه کفر را بانکار شریعتی پس خدا فرستاده است رسولان را که بخوانند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد
و بعضی را خدا هدایت نکرد مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب
آنست که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند تفاوت داشته باشند قابلیات و
استعدادات ایشان بحسب خود را بهمه تمام کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا
حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن
بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق و فیاض مطلق گردیده اند و اینها موید بایمان او میگردند و بعضی بسوء [illegible]
و اعمال و اخلاق خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک بآن مجبول و مجبور بر کفر نیستند و این
معنی بین الامرین است که در اول رساله اشاره باین شد و محتملست که مراد بآن دو فقره از حدیث آن باشد که پس بعضی بان
هدایت عامه هدایت یافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول ببسیار از اخبار اوفق است و ایضا بسند
صحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آفریده است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان
زایل نمیگردد و آفریده است خلقی را برای کفر که هرگز از ایشان زایل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است
و بعضی از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد سلب کند
از برای ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است
و در شام کافر و در شام کافرست و در صبح مؤمن و گروهی هستند که ایمان با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب
میکند و ایشان را معارین مینامند و ایضا از عیسی [illegible] روایت کرده است که گفت شنیدم که حضرت

صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من
با آنحضرت گفتم که ای کودک نمی بینی که پدرت با ما چه می کند ما را امر می کند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر
میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوییم از آن حضرت در آن
کودکی فرمود که حق تعالی خلقی کرده است خلقی را از برای ایمان که هرگز زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمی شود
و خلقی را بین این دو میان که عاریه داده است بایشان ایمان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان این را
از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را بان عاریه داده بودند علی گفت چون بخدمت حضرت
صادق علیه السلام رفتم آن سوال و جواب را بخدمت حضرت عرض کردم فرمود آنحضرت علم نبوت و میراث و شد دیگر
از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی مجبول کرده است پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر
و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند مجبول کرده است بعضی از مومنان را
بر ایمان هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا و الحاح در دعا بکنند با ایمان خواهند
مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب
برای کسیست که منتفع نشود بانچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین
خود را و نفع و ضرر او را پرسید بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت از آن جماعت که دعوای تشیع می کنند
فرمود که هر کس کردارش موافق گفتارش باشد یا گفتار او پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر کس فعلش با قول او موافق
نباشد دین او عاریه است و باو امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مومنان را
پیچیده بر ایمان چون حق تعالی خواهد بشوراند آنچه در آن پنهان است از ایمان و ظاهر و نامی کرداند میفرستد بر آن باران
رحمت را و تخم علم را در آن میکارد و زراعت کننده آن دهقانان پروردگار عالمیانست و بروایت دیگر فرمود که
دل آدمی مضطرب میباشد در میان سینه و جستجو او تا آنکه ایمان بر او بسته شود در آن وقت قرار میگیرد و از
اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یؤمن بالله یهد قلبه و در قرآن اهل بیت علیهم السلام
چنین است یعنی هر کس ایمان بیاورد بخدا ساکن میکرد دل او از شک و شبهه و اضطراب مولف گوید که در احادیث
بسیار این مضامین وارد شده است و حق آنست که اگر بمرتبه یقین کامل حق الیقین برسد زوال آن بحسب عادت
ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و تکلیف عامه خلق بان بعید است بلکه از قبیل تکلیف محال است و
ظاهر آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بان مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل ایمانی شک نیست

که ممکنست در بعضی ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکنست که زایل گردد در شک بلکه بانکار برگردد و اینها
معاد است و در بعضی زوالش ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش بقول و فعل نه
باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بصدق رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار
می کردند مانند ابو جهل و اضراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیر المومنین
در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا انکار کردند پس تصدیق را شرط یقین و جزم در ایمان
شکی نیست در آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که انکار کردند
و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بان داشت پس ممکنست زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع
حکم باصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده بت و قتل پیغمبر یا امام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف
بکعبه و امثال آن شنیدم و بیان معنی کفر وارد شده است نعوذ بالله منهما بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر
عدم ایمانست از کسی که شانش آن باشد که مومن باشد و چون معانی ایمان و اسلام و ثمرات آنها مذکور شد معانی
مراتب کفر و ثمرات آن عدم تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه
امامیه است و ثمره اش عدم خلود در جهنم و کفر باخلال یکی از آن عقاید حقه حاصل میشود خواه شک در آنها
باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد و چون سابقا دانستی که اعتقاد
ایمان بعقاید حقه مشروط است بانکه انکار ضروری از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین امامیه نکنند
حق امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف
بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا آفتاب و نار و برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر میشود و آن
بدترین و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید و دیگران طاب ثراهما
گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را باقرار و بنفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه
مذهبی باشد که اهلش را بان میکرده اند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند بت پرستی یا بانکار چیزی
که از ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا
مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه عمدا
یا خراب کردن کعبه با اظهار استخفاف بان و مشهور میان علما آنست که مرتد بر دو قسم است فطری و ملی فطری
آنست که متولد بر اسلام باشد یا آنکه منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر و حکم او آنست که

اسلام او مقبول نیست اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مالش را در میان وارثان
او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمهور علما اما در دو نوع است اما خلافست در آنکه آیا
توبه او قبولست یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبولست زیرا که شکی نیست که او مکلف باسلام است
و هرگاه توبه او صحیح نباشد تکلیف محال خواهد بود پس بنا بر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر
بقتل او نباشد توبه اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملات او صحیح است اما مال او و زن او باز نمیگردد
اما بعد از عده گفته اند که زن را بعقد دیگر میتواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز میتواند خواست و این
مسئله خالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود
و این مخالفت که خود بخود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن
مرتد شود و این را موافق مشهور جبر بر توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا هر دو مقبولست
و اگر توبه او را میکشند و در مدت تکلیف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی وارد
شده است و بعضی گفته است حدی ندارد تا احتمال میدهند که او برگردد او را نمیکشند و خبر میکنند و بعد از آنکه مایوس
شدند او را میکشند و این احکام در باب مرد است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند و نمیکشند هر چند مسلمان
زاده باشد و در وقت هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قایل شده است که مرتد یک قسم است
خواه ملی باشد و خواه فطری او را تکلیف توبه میکنند اگر توبه میکند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر سنیان
این قایلند و خالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه بحمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب کفرست
و حصری نکرده اند آنها را و متفرقا در ابواب فقه گاهی میگویند فلان چیز ضروری دین است پس ضروراتی که بعضی در
مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین امری را میگویند که وضوحش در این دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل
باشد داند مگر نادری که تازه باین دین در آمده باشد یا در بلاد بعید از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو
نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود
بلکه در تکبیر احرام و قیام و قرائت فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط بودن
نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنا
بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن و نماز کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان بجا و واجب بودن
فی الجمله و روزه ماه مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن روزه دار

و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن او بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف
مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن همه بحمل اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب
جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم و اهل علم
و فضیلت راستگویی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع نباشد و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر از روی
شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بودن و شرابهایی که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام
نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک
و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها
بلکه مادر زن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود و ربا فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال مردم بحجت بی سبب
شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بحجتی با مسلمانان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی
بلکه غیبت و بهتان بایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمالی و رجحان سلام اقوی و راجح بودن نیکی
با پدر و مادر و مرجوح بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی الجمله و آنکه دست
بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر
و آنکه روزه بحمل رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بعد از زنا
باید پوشانید فی الجمله ظهر بودن از نجاسات و مرجوحیت وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث
انتقال میشود بنا بر اظهر و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و دادن مسلمانان و غصب
قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان فی الجمله
و خوارج کافرند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر اینها
از اموری که متواتر و معلوم باشد نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه
ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و عصمت و فضل ایشان بلکه
ایشان بنا بر اظهر و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم
موجودست و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و
جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای خلافت و امامت ناحق کرده اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمه ساختگی زیدیه که بنا حق
دعوای امامت کرده اند و امثال ایشان از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که

با امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه او قبول و معلوم نشده است و تبری از جمیع
اعدای ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و بخوبی ائمه عموماً و حلال بودن متعه
و حج تمتع و کفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامه و مسح پاها در وضو و بجا آوردن از بالا بپایین شستن اعضای وضو
و عدم استحباب دست بستن و آمین کفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر من النوم در اذان و بجا آوردن جلسه استراحت
بعد از سجده دویم و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان و اقارب مؤمنان مطلقاً و الطهور بودن
گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات نباشد که به ... و امثال اینها بنا بر احتمال الطهور و حرمت و حلیت
بالقدر ذکر بوجوب و احتمالی بلکه عدم بحیر طلق و عدم ساقط شدن عبادات و این از جمله ضروریات دین اسلام نیست
شمرده محال هرچه ظهور دین در دین اسلام و مذهب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبه رسید باشد که هر کس داخل
دین داخل باشد از او اذعان ضروریات دین ایمان خواهد بود و آن کار از مسائل ایم انکار صاحب آن دیت واد
در کلام اکثر علما تصریح بان نیست اما از دلیل ایشان بکفر منکر ضروری دین از ایشان لازم می آید و در احادیث بسیار
وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال ندانند و در باب برائت از
ابوبکر و عمر و لعن ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که هر کس بیزاری از
ایشان بجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب تحفات اللاهوت احادیث متواتره از طرق خاصه
و عامه در این باب ایراد نموده ام در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام و حضرت امام رضا در رساله شرائع
دین که از برای مأمون نوشته اند و فرموده است که محض و خالص ایمان آنست که کواهی دهی که خدا یکی است و شریک ندارد
واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد و همه خلق باو محتاجند و او قایم بذات خود است و همه چیز باو قایم است و شنوا
و بیناست و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و عالم است که بهیچ چیز جاهل نمیباشد
و قادر است که هرکز عاجز نمیشود بی نیاز است که هرکز محتاج نمیشود عادلست که هرکز جور نمیکند از بندگان همه چیز را
و مثل او چیزی نیست نه ندارد و ضدی ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید
داشتن و ترسیدن و محمد بنده او و رسول او و امین او و برگزیده او است از خلق او و بهترین رسولان و خاتم پیغمبران
و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد او نیست و بدل کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هرچه
خبر داده است حق است و واجب است تصدیق او در جمیع هرچه پیش از او بوده است از رسولان و پیغمبران و حجتهای

خدا و تصدیق بکتاب که او صادق است از جمیع طرف باطل راه باو ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند کریم حکیم
و کواهست بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص
و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین
که مثل آن بیاورد و کواهی دهی که دلیل و راه نمای بعد از او و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن کو
از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وارث و وصی او و خلیفه و ولی او که نسبت باو بمنزله هرون است از موسی و او علی بن
ابی طالب است علیه السلام که امیر مؤمنان است و امام متقیان و کشاننده شیعیان است و با سفیدی از خودات
بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران و رسولان و ولی بعد از او ائمه علیهم السلام ذکر یک بیک
تا حضرت صاحب الامر علیه السلام و فرمود شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین خالی نمیباشد
از حجت خدا بر خلق در هر عصری و زمانی و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که
خلق بمیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا برکردد و کواهی بده که هر که مخالفت ایشان کند کمراه و کمراه
کننده است و ترک کنند حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کنندهٔ قرآنند و سخن کویندهٔ اند از جانب حضرت
رسول و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین ایشان است ورع و عفت و راستکوی
و صلاح و استقامت و سعی و جد در عبادت و رد امانت کردن به نیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزه روز
و عبادت کردن شب و ترک محرمات و انتظار فرج بردن آل محمد به صبر و نیکوی با مردم مصاحبت کردن پس ایمان
وضو و موزه تا مسح پاها هر یک یک مرتبه و آنکه نمیشکند وضو را مکر غایط و بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه
مسح کند بر موزه مخالفت خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجبه
بیان فرمود و نمازهای پنجگانه و یک رکعت از نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت و نماز تنها
بیست و چهار درجه است و نباید اقتدا نمیتوان کرد مکر با اهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و
جایز نیست که بکوید در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این
کفتی سلام کفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هرکاه قصر میکنی در روز باید نیز افطار کنی و کسی که در سفر
روزه را افطار نکند از او مجزی نیست و بر او قضا واجب و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز
میت پنج تکبیر است و هر که کمتر کند مخالفت سنت کرده است و میت را از پایین پای قبر پرو و هموار باید بقبر برند
کفتن بسم الله الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را

و شمرده است و فرمود در روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بدیدن ماه باید کذاشت و هم در روزه داشتن
و افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش
و بعد از آنکه بعضی از احکام حج و روزه را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مکر بعنوان تمتع و حج قران و افرادی که عامه میکنند
نمیباشد مکر از برای اهل مکه و حوالی آن باشد و بعد از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجب است با امام
عادل و هر کس کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسم که کسی از برای تقیه
بخورد از برای دفع ظلم از خود کناه و کفاره ندارد و طلاق عدت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که زنهار بخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس بکویند که اینها شوهر دارند و زیاده از چهار
زن اراده نمیکند بعنوان خواستکاری و صلوات بر حضرت رسول و آل او صلوات الله علیهم واجب است در هر مواطن که نام
آنحضرت مذکور شود و در روز عطسه کردن و وزیدن بادها یا کشتن حیوانات و غیر اینها و دوستی دوستان خدا
واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی بپدر و مادر واجب است هر چند
مشرک باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا واجب و جایز نیست زیرا که طاعتی که میباشد
مخلوق را در معصیت خدا جایز نیست زیرا که طاعت خالق و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان که در شکم است بذبح
بذبح کردن مادر است و حلال است کوشت و پنیر آورده باشد و واجب است حلال داشتن متعه زنان و حج تمتع و عول
و تعصیب که فقها در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند و پدر و مادر احدی میراث نمیبرد
مکر زن و شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار داده است اولی و احق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن ندارد
باشد و میراث بعصبه دادن چنانچه ایشان کرده است از دین خدا نیست و مولود خواه پسر باشد خواه دختر باشد روز
هفتم عقیقه باید کرد و نام باید کذاشت و موی سر باید تراشید و بوزن آن موی از طلا و نقره تصدق باید کرد و ختنه
سنت واجبه است از برای پسران و از برای دختران باعث کرامی و داشتن ایشان است نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را مکر بقدر وسع و طاقت او و افعال بندکان مخلوق خدا است خلق تقدیری نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر
شده است اما فعل خدا نیست فعل بنده است و خدا او بنده تقدیر کننده همه چیزها است بجبر قایل شو که خدا جبر کرده است
بر افعال ایشان تفویض قایل شو که بایشان کذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد و خدا بکناه اطفال کناه کاران
را عذاب نمیکند و فرزندان را بکناه پدران عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمیشود کناه کاری کناه
دیگری را و نمیباشد از برای آدمی مکر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند از کناه و تفضل کند ثواب زیاده از

استحقاق و میراث از آنکه جور کند بظالم کند و واجب نمیکرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان کمراه میکنند
و میسند بی آنکه و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمیکزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد با او و طاعت شیطان
خواهد کرد در معصیت او و مجتی بر خلق خود نصب نمیکند مکر آنکه معصوم باشد از کناهان و اسلام غیر ایمان است و هر
مؤمن مسلمانست و هر مسلمان مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زنا کننده مؤمن نیست در وقتی
که زنا میکند و آنها که کناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میکردند مسلمانانند نه مؤمنند و نه کافر و خدا داخل
جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و آنکس بیرون نمی آورد کافر را و حال آنکه او را وعده خلود
در جهنم کرده است و نمی آمرزد مشرک بخود را و می آمرزد هرچه کمتر از آنست از برای هر که خواهد و کناهکاران اهل توحید داخل
جهنم میشوند و بیرون می آیند از جهنم و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز بنای از تقیه است و در دار اسلام است و
دار ایمان نیست و دار الکفر نیست و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است اکر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای
فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع کناهان کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عمل است
باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و منکر و نکیر و مبعوث شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از
آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان کذاشتند
و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را
شکستند و پرده حرمت رسول را پاره کردند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شیعیان
او را کشتند و از آنها که ظلم و جور نمودند بر دوستان ایشان کشیدند مانند عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه
نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کردند ما و بیرون کردهای رسول را پناه دادند و مال آنها را بر توانکران قسمت کردند
مثل معاویه و عمرو بن العاص و والی مسلمانان کردند و بیزاری از اتباع ایشان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کردند و
مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بسوی حق نیامدند مانند ابوموسی اشعری و اهل
ولایت او و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنها که کم و باطل شد سعی ایشان در زندکانی دنیا و ایشان
کمان میکنند که کار بی خوبی کرده اند ایشانند که کافر شدند بآیات پروردکار خود یعنی بولایت امیر المؤمنین و کافر شدند
بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس برپا نمیداریم از برای ایشان
میزانی حضرت فرمود که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت
و قایدان جورند و اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه بی کنند کان ما

یا علی

سایر اشقیاء اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان را اختیار کرده باشد یعنی این جماعت و تابعان ایشان همه و واجبست که
ولایت و محبت آنها که بطریقه پیغمبر خود رفته‌اند و تغییر و تبدیل در دین خدا نکرده‌اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت
و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان ره و ولایت اتباع
ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته‌اند و بطریقه ایشان رفته‌اند ره و حرام بودن
شراب انگور و هر شرابی مست کننده کم و بسیار و هر چه بسیار مست میکند کمش نیز حرامست و مضطر را
هم نبودن زیرا که او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان و حرام بودن
سپرز که از خونست و حرام بودن ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که کشتن نفسیست که خدا حرام
کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن
میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتیست که مضطر نباشد
آدمی و خوردن ربا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه
و لواطه و گواهی دروغ و نا امید شدن از رحمت الهی در دنیا و آخرت و ایمن بودن از عذاب خدا و ارتکاب معصیت
و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ و امر کردن به و حبس حقوق مسلمانان با قدرت
بر ادا و دروغ گفتن و تکبر و اسراف و مال را بیجا ضایع کردن و خیانت و حج را سبک شمردن و بسعد تا خیر کردن
و جنگ کردن با دوستان خدا و لهو ... و ایضا ابن بابویه ره در کتاب خصال اکثر این مضامین را بسند
سند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق ع فرموده که اینها شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود بان
و اراده کند خدا هدایت او را بعد از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده
زیاده بر اینها فرموده که نماز نکنند در پوست میته و جنه هفتاد مرتبه زیاده کنند و در افتتاح نماز تکبیر گویند تعالی
جلاله و زنا که تقیه بعوض بجانب محمد ببرند و قرا بیع ربع نکنند و خوبسته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت
ایشان واجبست و بیزاری از دشمنان ایشان واجبست و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حرمت ایشان نمودند
و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و غصب کردند میراث او را و شوهر او را و قصد کردند که خانه ان
بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معاویه و اصحاب
ایشان و خوارج واجبست و بیزاری از قاتل امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه واجبست و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان

واجبست جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است اصحاب حدود فاسقانند
مؤمنان و نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه به بینند خدا بر ایشان را و اکثر
اول مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند از دو معصوم بود ذکر ایشان در بیان شرایع دین نمودیم
شایع بوده است در این رساله ایراد نمودیم معتبر چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمیدانسته‌اند و واجب
میدانسته‌اند تحصیل معارف را بدلیل خلاف کرده‌اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته‌اند در وقتی که
مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرطست در تکلیف کسی که قادر باشد بر آنچه مکلف
بان شده است و تمیز یافته باشد و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف از محالست و بعد از آن مکلف میشود بان خواه به بلوغ
شرعی رسیده خواه نرسیده باشد پس ممکنست چند سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد
از این نیز مکلف نشود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته‌اند که وقت تکلیف
بمعارف همان وقت تکلیف بسایر عبادات است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست کسب بدو وقت تما
تحصیل معارف بیش از اشتغال باعمال و از شیخ طوسی نقل کرده‌اند که پسر ده ساله که عاقل باشد مکلف بمعرفت
میشود و بحث کرده‌اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس چگونه
مکلف باشد و بر قول سابق اعتراض کرده‌اند که چون میشود که اناث با ضعف عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت
باشند و ذکور با آنکه عقل ایشان کاملست تا ابتدای سال پانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و با آنکه خلاف کرده‌اند در آنکه مکلف
در وقتی که مشغول نظر و فکرست چون معارف همه نظریست آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی جزم کرده است که کافرست
و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکلست زیرا که لازم است که حکم کنیم بکفر هر کسی در اول کمال عقلش که اول وقت
تکلیف بمعرفتست و باید که اگر در این وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدالت حق تعالی و وسعت
رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم که این نوع از کفر صاحبش معذب نیست
و گوئیم که اجماع کرده‌اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب کافری که از روی اعتقاد اختیار کرده باشد و اگر کسی گوید
که هر که اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود با آنکه واسطه نیست میان این دو شق پس باید غیر مؤمن مخلد در بهشت
باشد و این خلاف اجماع است که غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوئیم که ممکنست که داخل شدن او در بهشت تفضلی
باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مانند کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی با او گذشته باشد که
ممکنست او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را نه حکم بایمان او میتوان کردن نه حکم بکفر او

و حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه به تبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف عقلی
بایمان متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود پس او باقیست بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را
از نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی ره و نزد فقیر حق آنست چنانکه در اخبار ظاهر است که مراتب ایمان مختلف
و هر کسی در خور حال بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی فرموده لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف
نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را با او داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم
و حمزة بن الطیار روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرموده که سوال کردم از قول او اعتقاد ما آنست که حق تعالی
حجت میگیرد بر بندگان بانچه بایشان داده است و شناسانیده است پس رسول بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر ایشان
فرستاد و در آن کتاب امر و نهی کرد بنماز و روزه و فرمود که اگر بخواب روند و نماز حق بگذرد چون بیدار شوند قضا
کنند و بعد از صحت قضا کنند و هم چنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا را بر ایشان
حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند میتوانند کرد بلکه
خدا هدایت کرده است بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وا میگذارد و آنچه ایشان را بان تکلیف کرده است
کمتر از قدرت و وسعت ایشانست و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن مردم را در آن
خیری نیست که باین وسعت شریعت مخالفت میکنند هم چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر
بیماران و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا آمرزنده و رحیم است
و نه بر آنها که چون بنزد تو می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم چیزی که شما را بران سوار کنم و برمیگردند و
از دیدهای ایشان میریزد پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشته است چون خرجی نمی یابند و بر ایشان دشوار بود
و در حدیث دیگر بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بانچه بایشان
داده است و ایشان را شناسانیده است و ایضا بسند کالصحیح از آنحضرت روایت کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده
که خدا حکم نکند بگمراهی بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن پرهیز کنند
حضرت فرمود یعنی بشناسند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده
فالهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد برای هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است
انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا حضرت فرمود یعنی راه را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک
میکند و باز فرموده است و اما ثمود فهدیناهم پس هدایت کردیم ایشان را کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث دیگر فرمود

که هیچ کس نیست مگر آنکه حق باو راه مینماید و نزد او ظاهر میکند و خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که
از آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن عمل دخلی نیست و ایضا روایت کرده است
که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا در مردم آلتی هست که بان معرفت حاصل کنند فرمود نه پرسید
آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده‌اند فرمود نه بر خدا واجبست که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع
و طاقت او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیزست که مردم را در آن
کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا بایشان
که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناسانند و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن
ایشان قبول کنند و ایضا از آنحضرت پرسیدند که کسی چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت دیگر فرمود که
آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب کرده است بر ایشان از آن تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسند صحیح روایت
کرده‌اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته‌اند از امت من نه چیز را خطا و فراموشی و آنچه
ایشان را بر آن اکراه کنند و آنچه ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بان و حسد و فال بد
و تطیر و تفکر در وسوسه در احوال خلق مادام که بلب سخن نگویند و از این قبیل احادیث بسیار است و در معنی اینها نیز
سخن بسیار است که در سایر کتب خود ایراد نموده‌ایم اما اجمالا معلومست که تا حق تعالی چیزی را بر کسی نشناساند و در آن باب
حجت بر او تمام نکند او را بر ترک عقاب نمیکند و اتمام حجت انواع میدارد بعضی آنست که کسی که پدر و مادرش مسلمان
و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است و در اول بلوغ اطمینان دارد و بدین حق این دو چیز
ثمره است یکی آنکه محض حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استادان از روی تقلید ظن بهم رسانیده است و در وقتی که
از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد دویم آنکه در این مدت نشو و نما دلایل اجمالیه بر گوشش او
خورده است و در اول بلوغ با علم ظنی قریب بعلم از روی آن دلایل بهم رسیده است و نیز بطریق اولی کافیست و اگر طالب یقین باشد
در هر وقت طاعات و عبادات و تحصیل علوم حقه اشتغال نماید و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم متعال ذو الجلال
طلب نهایت معرفت بکند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب طاقت
خود برسد و اگر تقصیری در این ابواب بکند و اگر فتنه مضله ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین بر گرداند محل
عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناه و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهد بود و اگر العیاذ بالله در
کردند تقصیر مقصران خواهد بود اما جمعی که در بلاد کفر زاده در بلاد اهل خلاف میباشند اگر تعصب را بگذارند و طالب

مى شوند و مقتضاى «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا» الله تعالى بالطاف خفيه خود وسيله از براى
هدايت ايشان برمى انگيزد و ايشان را هدايت مى كند و اگر كسى از ايشان را سعد و صيد ... چنانچه گذشت و اگر ايشان
از خود از تعصب گذارند و كوشش بجهت نكنند و داخل در دين حق نمانند مقصر خواهند بود و معذب خواهند بود تا آن شد
كه بعضى از ايشان كه حق با ايشان وضوحى بهم رسانيده باشد داخل «مرجون لامر الله» باشند و اما جمعى كه متعلق
نظر باشند متفحص دين حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالى كرده باشند و حق بر ايشان ظاهر نشود شك نيست
كه ايشان معذورند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند رفت و احوال المستضعفين و مرجون لامر الله و امثال ايشان
سابقا مذكور شد و مجمل بايد دانست كه حق تعالى بر احدى از عباد ظلم نمى كند تا حجت بر ايشان تمام نكند ايشان را
عذاب نمى كند و تفكر و خصوصا احوال ايشان ضرور نيست **فصل دويم** در بيان انواع گناهان است و
توبه از آنها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بيان گناهان صغيره و كبيره است بدانكه مشهور است ميان
علماى خاصه و عامه كه گناه بر دو قسم است اول كبيره و دويم صغيره و آنچه شيخ طبرسى و بعضى از علما گفته اند
كه گناهان همه كبيره اند زيرا كه همه شريكند در مخالفت امر و نهى و صغيره و كبيره كه بر گناهان اطلاق مى كنند باعتبار
نسبت بما فوق و بما تحت است مثل بوسيدن زنان اجنبيه كه صغيره است نسبت بزنا و كبيره است نسبت بنظر با غير
شهوت و اين قول است شيخ مفيد و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادريس نيز داده اند بسيار بعيد است و منافى
آيات و اخبار بسيار است چنانكه حق تعالى فرموده است كه اگر اجتناب كنيد كبائر گناهانى را كه نهى كرده اند شما را از آن
تكفير مى كنيم و مى بخشيم گناهان شما را و باز فرموده است كه آنها كه اجتناب مى كنند از كبائر گناه از فواحش يعنى
گناهان بسيار قبيح رسوا كننده كه موجب حد باشد مگر اللمم گفته اند يعنى گناهان صغيره و در احاديث بسيار وارد
شده است كه گناهان كبيره آدمى را از عدالت بيرون مى برد و گناه صغيره اگر ... بكند از عدالت بيرون نمى برد و
در بعضى ... كه مراد از آنها آنكه گناه صغيره قبيح باشد آن باشد كه گناه را حقير نبايد شمرد و معصيت خدا را كبيره
و صغيره حقير نبايد شمرد و نافرمانى خداوند جليل بزرگ و عظيم است ولى بعضى گناهان از بعضى بدتر است و بعضى
نسبت ببعضى خورده تر مى نمايد پس حق آنست كه گناه بر دو قسم است يكى كبيره است كه ارتكاب آن بدون توبه آدمى را
از عدالت بيرون مى برد و مستحق عقوبت الهى مى كند بلكه از بعضى از معانى ايمان نيز بدر مى كند چنانچه
سابقا دانستى و ديگرى صغيره است كه بدون اصرار بر آن از عدالت بيرون نمى برد و اگر اجتناب از گناهان كبيره
بكند ارتكاب آنها مقرون بعفو است و حق تعالى بفضل خود آنها را مى بخشد و بر آنها بمقتضاى وعده خود عقاب

نميفرمايد و مشهور ميان علما آنست كه اصرار بر گناه صغيره كبيره است و در معنى اصرار خلاف است شهيد ره گفته است
كه اصرار يا فعلى است يا حكمى و اصرار فعلى مداومت بر يك نوع از صغاير بى توبه يا بسيار كردن جنس صغاير بى توبه
و حكمى آنست كه عزم داشته باشد بر فعل صغيره بعد از فارغ شدن از آن و اما كسى كه صغيره بكند و در خاطرش نگذرد
نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر آنست كه مصر نيست و شايد اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه كفاره آن باشد چنانچه
در اخبار وارد شده است اين كلام شهيد ثانى بود و بعضى گفته اند اگر بعد از صغيره عزم بر صغيره ديگر داشته باشد
باز اصرار بعمل مى آيد و بعضى گفته اند بسيار كردن يكنوع از صغيره است و بعضى گفته اند نه همين كه صغيره بكند و بعد
از آن توبه نكند اصرار بعمل مى آيد و بنا بر اين فرق ميان صغيره و كبيره نخواهد بود و بعضى گفته اند بسيار كردن صغيره است
خواه از يكنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضى قائل شده اند كه بهريك از اينها اصرار بعمل مى آيد و بعضى دعوى اجماع كرده اند
بر آنكه بسيار كردن گناه هر چند از يكنوع باشد بحيثيتى كه ارتكاب آن گناه او زياده از اجتناب باشد و هر گاه كه گناه
او دائم بر خود نى آنكه توبه از آن مرتكب شود البته قدح در عدالت او مى كند و گمان فقير آنست كه محض عزم بر صغيره بعد از
فعل آن اصرار نيست بلكه اصرار يا مداومت بر يك گناه و تكرار آنست بدون توبه يا بسيار مرتكب صغاير شدن بحيثيتى
كه مشعر باشد به بى اعتنائى او بشرع و دين و در ميان او ندامت و پشيمانى از او ظاهر نشود و اما كبائر در اقوال علما و
اخبار اختلاف بسيار واقع شده است و بعضى گفته اند هر گناهيست كه حق تعالى در قرآن مجيد وعيد عذاب در آن كرده باشد
و بعضى گفته اند هر گناهيست كه شارع حد بر آن مقرر كرده است يا تصريح بوعيد عذاب در آن شده باشد و بعضى گفته اند
هر گناهيست كه كردن آن مشعر به بى اعتنائى فاعل آن باشد بدين و بعضى گفته اند هر گناهيست كه حرمت آن بدليل
قطعى دانسته باشد و بعضى گفته اند هر گناهيست كه وعيد شديد بر آن در قرآن يا در سنت شده باشد و بعضى گفته اند
موافق بعضى از اخبار عامه و خاصه كه آنها هفت است اول شرك بخدا است و جميع اعتقادات فاسده كه مخل بايمان
باشد دويم قتل آدم است بناحق سيم محصنه كه زن عفيفه را بزنا نسبت دهند چهارم مال يتيم خوردن است پنجم ...
زنا است ششم گريختن از جنگ و جهاد است هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضى سيزده گناه ديگر بر اينها افزوده اند
با غيبت و قسم دروغ و گواهى دروغ و آشاميدن شراب و استخفاف بكعبه معظمه و دزدى و بيعت شكستن
و اعرابى شدن بعد از هجرت و نا اميدى از رحمت خدا و ايمن بودن از عذاب خدا و بعضى چهارده گناه ديگر
اضافه كرده اند خوردن ميته و خون و گوشت خوك و خوردن گوشت حيوانى كه بنام غير خدا كشته باشد و در غير
حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و كيل و وزن را كم دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم

بر ايشان و اسراف در مال و مال را در حرام صرف كردن و خيانت در مال مردم كردن و مشغول بملاهى بودن مانند دف
طنبور و ناى و امثال ايشان و اصرار بر گناهان و در حديث حضرت امام رضا نزديك باينها گذشت و نقل كرده اند
كه از ابن عباس پرسيدند كه كبائر هفت است گفت به هفتصد نزديكتر است از هفت و آنچه از اكثر احاديث معتبره ظاهر
ميشود يكى از دو معنى است اول گناهى چند كه در قرآن مجيد وعيد آتش جهنم بر آن شده باشد يا تهديد عظيم بر آن
شده باشد كه متضمن عذاب باشد يا ترك فرايض كه وجوب آن از قرآن مجيد ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زكوة
دويم آنكه در قرآن مجيد يا در سنت متواتر وعيد نار يا تهديد عظيم كه مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضى
لعن بر فاعل نيز داخل كرده اند و بعضى اعم از سنت متواتره گفته اند كه اگر در احاديث صحيحه نيز وعيد و تهديد شده
باشد داخل است و قول اول ظاهر است و قول آخر احوط است و در حديث صحيح عمرو بن عبيد اينها بخصوص وارد
شده است شرك و نا اميدى از رحمت خدا و ايمن بودن از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و كشتن نفسى كه خدا
نهى كرده است و فحش گفتن و خوردن مال يتيم بغير حق و گريختن از جنگ و خوردن سود و جادو كردن و قسم دروغ
و دزدى از مال غنيمت و ندادن زكوة واجب و گواهى دادن ناحق و پنهان كردن گواهى حق و شراب خوردن و ترك
نماز واجب عمدا يا چيزهاى ديگر كه خدا در قرآن واجب كرده است و عهد خدا و امام را شكستن يا عهد مردم نيز و اخلت
و قطع رحم كردن و از مجموع اخبار آنچه وعيد نار يا تهديد عظيم بالخصوص وارد شده است قريب به هشتاد
ميشود و والد فقير در بعضى از تصانيف خود آنها را جمع كرده است و آنها است كه در اين حديث صحيح مذكور
شد و كهانت يعنى خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدى و افطار روزه ماه رمضان و تاخير حج از سال استطاعت
بدون عذر و نا اميد از رحمت كننده و بيعت امام را شكستن و باديه نشين شدن بعد از هجرت و شايد
در اين زمان رفتن بلادى باشد كه غالب در آنجا باشد و مسائل دين خود را نتوان كرد و دروغ بستن بر خدا
و رسول و ائمه هدى صلوات الله عليهم و غيبت و بهتان و بعضى گفته اند ترك جميع سنتها و منع كردن
زيادتى آب مباح از مردم با احتياج ايشان و عدم احتياج او و عدم احتراز از بول و كارى كردن كه دشنام به پدر
و مادر آنكس بدهند و ضرر رسانيدن در وصيت بوارث و بعضى گفته اند كراهت داشتن از قضاهاى خدا
و اعتراض كردن بر تقديرات خدا و تكبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مكه و مدينه يعنى ظلم در آنها
كردن و سخن چينى كه موجب فتنه باشد و قطع عضو مؤمن بغير حق و خوردن ميته و ساير نجاسات و قمار
در حرام و اصرار بر گناهان صغيره و ... بر آنها و نهى از نيكيها و دروغ گفتن و خلف وعده ... و قول و خيانت

و لعن كردن مؤمنان و دشنام دادن ايشان و آزار كردن بى سببى و زدن غلام و كنيز زياده بر حدى كه مستحق آن باشد و منع
آب مباح از كسى كه مستحق آن باشد و منع آب مباح از كسى كه مستحق آن آب باشد و سد شارع مسلمانان كردن و عيال
خود را ضايع گذاشتن و غضب كشيدن بغير حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسكر و زبان بودن و مؤمنان را حقير شمردن
و تجسس كردن عيبهاى ايشان كردن و سرزنش ايشان كردن و افترا بستن بر ايشان و دشنام دادن بر ايشان و گمان بد بردن
بايشان و ترسانيدن ايشان و ترك امر بمعروف و نهى از منكر و نشستن در مجالس فسق خصوصا مجلس شراب و دوستى
بدعت در دين و با اهل بدعت همنشينى كردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و امثال اينها تا آخر محل اشكال است كبيره
بودن اينها و ايضا حرمت غنا معلوم است و در كبيره بودن آن خلاف است و احاديث بسيار دلالت مى كند بر حرمت غنا و
شنيدن آن و در بعضى از روايات مذكور است كه كبيره است و غنا آوازيست در حلق كه موجب سرور گردد مشهور
آنست كه فرقى نيست ميان آنكه در قرآن و دعا و ذكر باشد يا غير او و اكثر علما استثنا كرده اند از غناى حرام حدى را كه از براى
شتر بخوانند تا تند رود و بعضى مرثيهاى حضرت امام حسين صلوات الله عليه نيز استثنا كرده اند و خالى
از قوتى نيست و كرده بروش نوحه گران بخوانند و بعضى نيز استثنا كرده اند صداى زنى كه غنا كند در عروسيها براى
زنان و مردان بر ايشان داخل نشود و ايضا تجويز كرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگويند و استثناى اينها
نيز خالى از قوتى نيست چون احاديث معتبره در اينها وارد شده است و ابن ادريس و بعضى از علما همه اينها را حرام ميدانند
و ترك همه احوط است و احاديثى كه در باب مدح صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زيرا كه بسيار است كه
آواز از كسى خوش آينده است هر چند تحريرى در آن نباشد و هر چنين كلامى هست كه قرآن و دعا را بنحوى ميخوانند كه
ترجيع ظاهرى ندارد و موجب حزن ميشود و آن صورتى ندارد و احاديثى كه در باب خواندن قرآن بحزن و صوت حسن
وارد شده است ممكنست محمول بر اين باشد آنچه تصريح و ترجيع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقيه است زيرا
كه بعضى از علماى سنيان و صوفيه ايشان غنا را در قرآن ذكر كرده اند حلال بلكه مستحب ميدانند و خلافى نيست ميان
علماى شيعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و ناى و دف و امثال اينها اما در كبيره بودن اينها
خلافست و كسى كه غنا كبيره داند اينها را بطريق اولى كبيره ميداند و بعضى از علما دف بى سنج در عروسى و ختنه
كردن تجويز كرده اند و بعضى مطلقا حرام ميدانند و اين احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضى كبيره ميدانند شامل
نرد و شطرنج و تخم بازى و گردكان بازى و هر چه در آن گرو بندى باشد مگر دو شمشير بازى و نيزه بازى و اسب دوانى
و استر دوانى و الاغ دوانى و شتر دوانى و فيل دوانى و تيراندازى و در قمارهائى كه نهى از آن بخصوص وارد شده است

باشد نرد و شطرنج و اربعه عشر حرام است و یاد دادن بازی کردن و بازی دادن اینها هر چند گرو نه بندد و ظاهر چنین است که تخم مرغ
بازی کردن و کعاب بازی و قمار بازی نیز چنین است که بدون حرمت خالی از قوتی نیست و ظاهر اینها آنست که بازی نرد و شطرنج
کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها
و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق که فروختن شطرنج حرام است خوردن [illegible] حرام است و نگاه داشتن
آن کفر است و بازی کردن بآن کفر است و شریک کردن و سلام کردن بر کسی که بازی می کند معصیت و کبیره هلاک کننده است
و کسی که دست در میان آن گذارد چنانست که دست در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را
نشوید و کسی که نظر کند بآن چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و
سلام کند بر بازی کننده و آن حالت در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم
مهیا ساخته و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار هم نشینی مکن با کسی که مغرور است بآن تا
که آن از مجالسیست که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و نیز [illegible]
سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو و [illegible] دویدن و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو
باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکلست خصوصا هر گاه غرض ورزش و غلبه بر خصم
باشد و در خصوص کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز کند بلکه بحدیث کشتی گرفتن حسنین
در حضور حضرت رسالت و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل هر یک از ایشان یکی را استدلال و استحباب آن نیز شده
کرده و علامه تصریح کرده است بحرمت آنکه تیر بازی و استعمال آنکه در وقت مرتفعات است با طاق و چوگان بازی
و تفنگ و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن و بکجا ایستادن و سگ دوانیدن کردن خواه عوض در گرو قرار داده
باشد خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو پرانیدن [illegible] و دوانیدن و گرو دویدن اگر عوض قرار نداده باشد [illegible]
اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است بلکه سنت است و از برای پرانیدن نیز جایز است و بگرو پرانیدن
اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن
از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی نباشد
و اگر متضمن دیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های همسایگان و شکستن شیشه ها و ظروف همسایگان و امثال
اینها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات را بگرو بجنگ انداختن
خواه عوض قرار کنند و خواه نه بعضی مطلقا اینها را تحریص و جنگ بکند بگرو کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است

خلافی نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین
تعریف زن مؤمنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده با مؤلف مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند
و خواه نشناسند و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان مومنه تجویز کرده اند و خلافی نیست در حرمت سحر و آن
یا افسونیست یا سحر نیست که تکلم کنند یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیر بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون آنکه
بظاهر مباشر آن کرده و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین از برای
کشف امور غائبیه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن انها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بزبان او و اگر کسی بعضی
از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید ره گفته است که از جمله سحر است نیرنجات و شعبده
نیست که عمل سحر و کسب آن حرام است و ظاهر اکثر است اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل کردن بلکه از
برای آنکه احتراز از آن بکنند و نیز باشد و لیکن کفایی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری کند و فرق میان
سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین میگفته است که چون حضرت رسول انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان
جاری شد احتمال نداشت و اگر انگشتان را بسکه بگو میخ [illegible] احتمال سحر داشت و حال آنکه معجزه آن
از آن واضح و ظاهر است که احتمال سحر در اینها رود و بعد از اینها بشنو است که هر چند قطره آب بیرون آید تا آنکه چندین
هزار کس سیراب شوند یا عصا مثل اژدها شود و عصاها و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت معلوم است که پیغمبری
نخواهد بود و امر صاحب الامر ان شاء الله سحری نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در دوانیدن وارد شده است
که حل بکن بکار سامند و اکثر این حدیث را حمل بر آن کرده اند که بقرآن و دعا و ذکر حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر که سحر کننده
را اند سحر را [illegible] کشتن آن و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن علمیست که موجب اطلاع
بعضی از جن کرده اولی خبرها را از برای او بیاورد و در این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
کهانت کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی نیست ظاهرا در حرمت شعبده
و از اعمال عربیه است که هر که گمان میکنند که بجهت دستی کار چند میکنند که غریب مینماید و سبب آن گاهی
مردم مختلف است و در کیمیا خلاف است که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و حرام و مال الضایع کردن است
و فریب دادن مردم همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که در این زمانها کسی غیر
از بعضی انبیا و اوصیا نخواهد بود و [illegible] بحالست که کسی دانند که در این اعصار حکم بحرمت مشکلست مگر آنکه متضمن معاصی
دیگر باشد و چنانچه شهید گفته است احوط و اولی اجتناب از همه اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه

مستند شدن بعلامتی است که از شباهت در ترکیب و صورت که بیان ملحق میگردانند بعضی را ببعضی چنانکه
در باب انساب نامه سخن مذکور شد و از باب قیافه با ما های او و دید ید او را ملاحظه کردند و حکم کردند که اسامه پسر
زید است و گفته اند و فتنی حرامست که جزم بآن بکند و امر حرامی را بر آن مرتب سازند مثل آنکه نسبی را که شرعا ثابت باشد
تغییر دهد یا محرومی محروم کرده اند و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگر میباشد که حکم میکنند از خصوص خلقت
هر کس بسفاهت یا دو بینا مانند کرم و بخل و شجاعت و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند
بر حرمت فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری
و گله و زراعت و مشهور آنست که فروختن مدفوع و بول حیوانات غیر ماکول اللحم خلافست و جایز بودن آن اقویست و
روغن و [illegible] که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهر او در زیر سقف
میتوان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان کرد و حیوانات را بآنچه میتوان کرد و در دبه و پیه که از میته
اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و در روایت معتبر دلالت بر جواز سوختن در چراغ کرده
و در حدیث که مهره درآموزی که قطعها درانها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن
چندانست که کافران آنها را عبادت و سجده میکنند مانند بت و صلیبها و صورت حضرت مریم و عیسی و فروختن و
خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال اینها و آلات قماربازی مانند شطرنج و نرد
و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد مهمانی که همت و مشتری از برای آن
منفعت حلالی خود اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر
شکسته اش قیمتی داشته باشد و لو آنکه شکسته بفروشد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلال منتفع شود
و [illegible] یا آنکه مشتری داشته باشد میتوانند فروخت و بعضی گفته اند تا آنرا از هیأت خود بیندازند نمیتوانند
فروخت و در فروختن [illegible] مطلقا و نیز در این اختلافست و از جمله محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی
که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرامست فروختن
اسلحه براه زنان و دزدان از برای یاری امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرامست فروختن انگور
از برای شراب کردن بنحو مذکور شد که از برای این کار میگیرند خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد
سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار اگر کسی بفروشد که این کارها بکند و مذکور نشود که از برای
این بخرد مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز بسیار است و ایضا خلافست در فروختن

مسوخات مانند میمون و فیل و درندگان مانند پلنگ و مشهور جواز است خصوصا حیواناتی که شکاری کنند مانند
یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع
پوست درندگان است مانند پوست شیر و ببر و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق باید کرد و تصرف بآن
نمیتوان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان
در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای
جاندار است که اگر روشنی بر یکطرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا باشد و ظاهر اخبار
معتبر آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر گاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر دیوار
و فرشها نقش میکنند حرام نخواهد بود و صورت درخت و گل و گیاه و بناها گو سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی
صورت ذی روح را مطلقا حرام میدانند گو سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روح را نیز مطلق حرام میدانند
و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و فروختن صور مجسمه نیز مشهور حرام است و کواکب را تمام
چنانکه جمعی از علما قایلند کفر است و [illegible] آنکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند تاثیر آفتاب
در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر میدانند و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه
چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی اینها را علامتی برای این امور قرار داده است
اکثر گفته اند حرام نیست و شهید گفته است مکروهست و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند
چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد و ابن طاوس ره و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته باشد
حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبر ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها علامات حدوث حوادث هست و علم کامل
این علم مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این یکی از ایشانست بامور اینها و غیر ایشان احاطه تامه باین علم
ندارند و این سبب و اسباب دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث حوادث
بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علوم را حرام کرده اند و فرموده اند منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و
ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای خود را بسوزانید و سعادت
و نحوست کواکب نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت دارند و بعضی نحوست دارند و مردم را این باب نیز علم
تا قصیر دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت
گردانند و ترک اینها و اعتماد بر علم ناقص خود از ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعادت اینها را بنحس

کرده‌اند لهذا در دفع مخاوف و دفع بلاها امر به صدقه و توکل و تضرع و دعا فرموده‌اند و نهی از رعایت ساعات نموده‌اند
مکرر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر در عقرب در آنها نموده‌اند و گمان فقیر آنست که این نیز
در وفق اصلاح منجمین نیست بلکه مراد از آن صورتهای عقرب بوده است چنانکه ملاحظه برج و اینها بوده است و در میان
منجمین عرب و تقویم شایع بوده است و از عادت جمیله شایع معلوم است که بنای عبادات و معاملات ایشان را
بر امور ظاهر گذاشته است که خواص و عوام در آن یکسان باشند و در این زمان اکثر ستاره‌های عقرب ببرج
قوس منتقل شده است و اما علم هیأت افلاک و کیفیت حرکات آنها مشهور است که حرام نیست بلکه بعضی مستحب
دانسته‌اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی میشود و حق آنست که اهتمام زیاد در این
موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق نمی‌شود
و در بعضی حیران شده‌اند و از آن مشکلات ایشان نمی‌شمرده‌اند و ارصاد مختلفه که بسته‌اند در اکثر امور با یکدیگر مخالفند
و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است کسی بر حقایق آنها
اطلاعی نیست و اما قلیلی از آن که مرید الملاحم بر قبله و اوقات صلوات و غیر ذلک بوده باشد خوب و شهید[illegible]
فرموده است کما ما رمل و فال مثل آنها حرامست با اعتقاد بمطابقه آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست
اگر وسیله فال نیک شود و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده‌اند که رسول صلعم فال نیک را دوست میداشت و طیره
یعنی فال بد را کراهت داشت **مؤلف گوید** که احادیث که در جمع با این قسم مردم نکنند و سخن ایشان را قبول نمایند
که لعنتا بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و اعتراف وارد شده است و این جماعت که خبر از آینده میدهند و ظن و تخمین
و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب
روایت کرده است که گفت بحضرت صادق عرض کردم که نزد ما دبیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد که کسی که
مال او دزدیده بوده است یا مانند آن از خبرها محقق حضرت فرمود که رسول صلعم فرموده که هر کس برود بسوی ساحری و کاهن
یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته‌اند حرامست
غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته‌اند حرامست
مرد را لباس زنان پوشیدن و خود را بهیئتی که مخصوص زنان باشد مانند وسمه بر ابرو کشیدن و لباس مخصوص
زنان پوشیدن و خلخال و دست برنجن پوشیدن و هم چنین گفته‌اند که حرامست زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص
مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش صورت و سایر اعضای

زنان را به نیل و سرمه حرام دانسته‌اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زینتی که مخصوص کفار
و پوشیدن لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق منقولست که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران
که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان نیز
دشمن من خواهند بود چنانکه ایشان دشمن منند و اکثر علما گفته‌اند که جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل
دادن اموات و کفن کردن و دفن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است و اینها خالی از قوتی نیست
و بر مستحبات گفته‌اند که میتوان گرفت و هم چنین اکثر گفته‌اند حرامست اجرت گرفتن بر اذان و سید جایز دانسته است و
هم چنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور آنست که اجرت [illegible] و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده‌اند
اما همه تجویز کرده‌اند روزی دادن موذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و هم چنین اگر وقفی بر این جماعت کرده باشند میتوان
گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح خواندن و بر طلاق و جمعی از علما گفته‌اند جایز نیست فروختن
و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند باید که جلد و کاغذ را فروشند و بعضی مکروه دانسته‌اند و احوط آنست که جلد و کاغذ
بفروشند و باقی را به بخشند زیرا که احادیث بسیار در نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت سماعه است که گفت از
حضرت صادق پرسیدم فرمود که مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرامست پرسیدم چه میفرمائید در خریدن آنها
فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را بخر و بفروش و مخر ورقی را که بر آن قرآن نوشته‌اند که بر تو حرام خواهد بود و در نشاید و آنکه فروختن
حرامست و در حدیث صحیح از حضرت منقولست که بخرم مصحف را دوست تر میدارم از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت
میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهتست و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و حدیث بر نهی وارد شده است
که ابتدا شرط نکند و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کند با اجرت ابا از آن عینی قرآن را آیه و عشر و خمس و جزو و امثال
اینها با [illegible] نیست و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان
علما آنست که غیر از قرآن مجید که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرامست و زیاده از آن را اجرت گرفتن برای
تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته‌اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر
علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام دانسته‌اند و سایر علوم ادبیه و طب و صناعات مثل اینها
و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات [illegible] نیست و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آن را
برای مرده یا زنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل کرده‌اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید
دارد و احوط عدم جوازست و رشوه گرفتن در حکم شرعی باجماع حرامست خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از جمله

کبایرست و از حضرت باقر منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفرست بخدا و رسول او و رشوه دادن نیز حرامست مگر آنکه حق
باشد و داند که بدون رشوه از برای او حکم نمیکنند و حق او ضایع میشود در این صورت بعضی تجویز کرده‌اند و مرافعه کردن
نزد حکام جور و کسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرامست مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم
نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود در این صورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده‌اند و احوط آنست که ممکن باشد مرافعه بسوی
ایشان نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق از برای او حکم کنند آنچه میگیرد حرامست و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن
مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند و اولی گفته‌اند مکروه است عشر آن را بطلا نوشتن چنانچه بسند معتبر از سماعه منقولست
که پرسیدم از حضرت صادق که مردی هست که عشر مصحف را بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد امر دیگر گفت
این معاش منست حضرت فرمود که برای رضای خدا ترک کن خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از
محمد بن وراق منقولست که گفت عرض کردم بحضرت صادق قرآنی را که عشر و خمس بطلا نقش کرده بودند و در آخر آن
یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آن را مگر نوشتن را بطلا و فرمود که خوشم نمی‌آید که قرآن را
بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیرالمؤمنین علیه السلام نه نوشتن عثمان و این
حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا
حرام دانسته است و مشهور میان علما آنست که طلا کردن مسجد حرامست و بعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته‌اند
و مستند هیچیک معلوم نیست و مسجد را از اهل ذمه مثل خانه کردن حرامست و نجاست متعدیه را داخل مسجد کردن حرامست
و بعضی غیر متعدیه را نیز حرام دانسته‌اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرامست و در غیر ظلم مشهور آنست
که حرام نیست مانند تجارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات مباحه و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و خدمت
ایشان وارد شده است و محتملست که محمول بر مخالفان مذهب باشد حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ظلم
کرده‌اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را
اکثر تفسیر کرده‌اند بمیل قلبی و بعضی گفته‌اند یاری از ظالمان در این آیه مذکور است و بعضی گفته‌اند مراد دخول با ایشان است
در ظلم با ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر
ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان
از جهت فسق و ظلم بد بوده و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون ضرورت یا مصلحتی شرعی مانند
ایشان یا دفع ضرر از مومنین یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان

علما آنست که حرمت نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت
و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکمای صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا
حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام
بعنوان خراج از رعایا میگیرند از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کردن و جایزها و بخششهای ایشان را قبول نمود
کرد و بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته‌اند که اگر اینکس را حواله کنند بر محل یا نجایز است گرفتن و
در این شق اشکالی هست و پدر اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از
فرزند بالغ نیز میتواند برداشت و اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست
که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته‌اند که زن تا نوانند خورش از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد که
او منع نکند و زیاده نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی بکسی داده باشند که بفقرا و علما و صلحا قسمت کند مشهور
آنست که اگر خود موصوف بان صفت باشد از برای خود میتواند برداشت و بعضی قید کرده‌اند که بیشتر از حصه زیاده از دیگران
برندارد و بعضی از روایات منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد برندارد و ظاهر است
خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است
و بعضی حرام دانسته‌اند و بعضی [illegible] ختن را حرام دانسته‌اند مطلقا و بعضی گفته‌اند که از برای لهو و لعب
باشد حرامست و جایز است استخوان دندان فیل را [illegible] و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته‌اند
و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه از آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده‌اند خواندن
و شنیدن قصه‌هائیست که همه آنها دروغ است مانند خواندن قصه حمزه و افسانه‌ها که معلوم الکذب یا افسانه‌ها که
بعضی از آنها معلوم الکذب است مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتملست بر تخطئه انبیاء و ثبت فسوق و
معاصی بایشان و یا مدح خلفای جور یا کرامات مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر و علمای شیعه و امثال اینها از لهو
باطله مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها چنانکه آیه سماعون
للکذب بر آن دلالت دارد بنا بر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرامست دروغ و از جمله دروغ است
صحبت داشتن بقصه‌ها [illegible] که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا جنگهای واقع چیزها بر آنها
میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرامست شب نشینی کردن بذکر دروغ و قصه‌های اختراعی و قصه‌ها
دروغی بر آنها زیاده کرده‌اند و بعضی دیگر مکروه است برای آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب

عقاید گفته است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را
که تشنیع می کنند بر ما و گفته است که بعضی از آن حضرت سؤال کردند از قصه که آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت فرمود
که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گویی اگر از جانب خدا سخن نگوید خدا را پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند
از قول الله تعالی که شعرا پیروی ایشان می کنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند و احوط آنست که قصه های
ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی و نیز حق تعالی
فرموده است ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیله تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث
باطل را که مردم را از یاد خدا غافل میگرداند از برای آنکه مردم را از یاد خدا غافل گرداند و بآیات قرآن استهزا کند آنها
از برای ایشانست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحرث
نازل شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و حیره و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می آورد و از برای قریش نقل
میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل می کنم قصه های رستم و اسفندیار و کاسره
و پادشاهان عجم را پس قریش میل بایشان را شنیدن اینها داشتند و ترک میکردند شنیدن قرآن را این را کلینی روایت کرده
و کلینی و شیخ طوسی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قصه
خوانی دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون به پنجاه برسی که در روز جمعه احادیث جاهلیت و ایام کفر نقل
می کند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار
و شنیدن آن مکروه است خصوصاً در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در حالت احرام و در حرم
هر چند شعر حق باشد و منقولست که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از شعر باشد و منقولست
که کسی که بیتی از شعر بخواند در روز جمعه بهره او در آن روز همانست و از حضرت رسول منقولست که شعر از شیطانست اما از آنحضرت
روایت کرده اند که از جمله شعر حکمتست و از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام رضا و سایر ائمه شعر نقل کرده اند
مگر به تمثیل و استشهاد بآن میفرموده اند احادیث بسیار در ثواب فضل مدح رسول خدا و ائمه هدی و مراثی حضرت
امام حسین صلوات الله علیه وارد شده است و خلافی نیست که شعری متضمن فحش یا هجو مومنی باشد یا تعریف زن معین
یا محرمی یا تعریف حسن پسری مطلقا حرامست اگر چه راست باشد و بعضی گفته اند که اگر تعریف زن خود یا کنیز خود در شعر
در حضور غیر بکند حرام است و بعضی گفته اند که اگر چه حرام است اما چون منافی مروت است از عدالت بیرون نمیرود و لیکن اشعار

که فقها گفته اند و عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاده باشد که معلوم کذب باشد اگر حمل بر تجوز و مبالغه
توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذبست و حرامست و بعضی گفته اند که کذب است از آن حیثیت حرامست که
ابلاغ آن میشود که مردم خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و عرض شاعر خبر نیست بلکه با انشا میکردند و در
سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم و فسق و اغراء ایشان بر اینها باشد در حرمت که از این جهت
حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مومنانست و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقاً اما چون اینها
امور قلبیه اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود
که اظهار اینها معصیت است و اصل آن معصیت نیست و کاش تقصیرات است و همچنین کما آنکه بعضی تا بودن اظهار را شرح حرام
و اگر اصل آن حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و همچنانکه ترک معاشرت مومنان را نیز
از جمله معاصی شمرده اند چنانچه احادیث بسیار دلالت می کند اما ظاهر آن محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد
نه مطلقاً زیرا که ترک معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مومنان کردنست و آیات و احادیث بسیار
در نهی مذمت آن وارد شده است و ایضاً مشرف شدن بر خانه مسلمانان تا از رخنه های در ها نظر بحرم ایشان کردن
حرامست و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود چیزی بر او بزنند که منتهی بعیب او شود خونش هدر است اما آنها بایدکه تا
ممکن باشد و بایان تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردم در غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر
نداشته باشد و خوف ضرر داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج باشد با پنبه یا کتان یا ابریشم
امثال اینها ضرری ندارد مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی دو یک و بعضی نیم یک گفته اند و احوط آنست که بر رو بیندازند
و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز بر مردان حرامست و پوشیدن حریر و طلا را اکثر تجویز کرده اند
و شراب و مست کننده با ایشان آشامیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرامست خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره
و مشهور آنست که مطلقا استعمال اینها حرامست و از برای غیر استعمال نگاهداشتن خلافست و احوط ترک است و نقره
کی که استعمال کند مانند سر و دسته شمشیر و نجیر و حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشد یا مو
که بمنزله نقره باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی تجویز کرده اند
زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره چنانکه روایت شده است و احوط آنست که زین و لجام را بطلا و نقره نیاراید و در
صحیح وارد شده است که اگر نقره را در کش کرده باشد که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند و در ظرفها
کوچک و سرمه دان که از برای غالیه و مثال آن میسازند خلافست و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست

و شاهدست بر قول بعضا دیل طلا و نقره زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا
و سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصاً از نعلبکیهای کوچک آن
احتمال حرمت بیشتر است و لولهای طلا و نقره و صورتی که مجوف باشد و در سری که بر قلیان میگذارند اگر طلا و نقره باشد
احوط است اجتناب و سند و قلمدان و ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتنابست از همه اینها و اگر مأکول و ملبوس
از ظرف طلا و نقره بظرف دیگر کرده اند و بخورند اطعام حرام نیست و زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف
حکم مردان دارند و از جمله محرمات نظر کردن مردانست از روی شهوت و نگریستن به پسران ساده بلکه مولف در این نظر
تمام ارباب علما و ایضاً حرامست بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول منقولست که زنهار حذر کنید از نگریستن
اولاد اغنیا و پادشاهی که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر کس پسری را بشهوت ببوسد
در قیامت لجام از آتش بر سر او کنند و منقولست که هر که پسری را ببوسد بشهوت حق تعالی لعنت کند او را و ملائکه آسمان
و زمین و ملائکه غضب و رحمت و مهیا کند حق تعالی از برای او جهنم را و بد مصیریست جهنم از برای او و اگر از روی شهوت
و لذت نباشد مرد بدن مردی را میتواند دید بغیر عورتین و زن تمام بدن زن را میتواند دید بغیر عورتین و بر مرد
حرامست نظر کردن بعورت زن و واجبست بر مرد و زن که عورت خود را بپوشانند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی
ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکرست و خصیتین و حلقه دبر و در زن از نامحرم از ناف تا زانو و بعضی گفته اند از
ناف تا نصف ساق و این قول مشهور و اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافر با محرم ندانست زنان مسلمان در
تمام بدن خود را میتواند دید حتی عورت و او نیز تمام بدن شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن
آقا را میتواند دید و آقا تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را
میتواند دید مانند خواهر و مادر بعکس و محرمی که از شیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم دارد و موضع
که نظر میتواند کرد بغیر شهوت لمس نیز میتواند کرد و صاحب جامع گفته است مرد محرم نظر میتواند کرد بزن محرم خود
اوده ستهای او و سر او و سینه او و ساقهای او و بازوها زیرا که حق تعالی موضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها مواضع
زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم غیر صورت و روی ایشان را نمیتواند دید بی ضرورت خواه با شهوت
باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه رو و دستهای اینها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و
بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرامست مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایزست
و اعاده نظر حرامست و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و احادیث دلالت دارد و در نظر کردن غلامها بالغ بسوی

مالک خود خلافست و مشهور حرمتست و اگر خصی باشد و خواجه سرایان که ذکر و خصیها ایشان را بریده باشند خلافست
بعضی گفته اند مالک خود را میتواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک را نیز میتوان دید و بعضی گفته اند
مطلقا جایز نیست و این احوط است اگر چه بعضی از احادیث دلالت بر آن دو معنی میکند خصوصاً قول اول و از این حکم چند
استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بروی و دستها و بعضی گفته اند بسوی کردن او هم نظر
میتوان کرد و روایات وارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی مردی که اراده تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد
بخرد جایز است نظر کند بدست و رو و موی و محاسن و در سایر بدن غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل آقا
نظر نکند سیم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و رو و موی کفار که در امان باشند مادام که از روی لذت
و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت نیز تو
کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز خالی
اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک نیمان بیرونست که مظنه لذت و شهوت نباشد علی المشهور و الاقوی ششم در
ضرورت جایز است نظر قصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت
کردن و در صبی غیر ممیز خلافیست که خود را از وی بپوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست و احوط آنست که
او را منع کند از داخل شدن بر زنان محرم و زنان نیز غیر دو دست خود را از وی بپوشانند و مشهور میان علما آنست
که زنان را نیز جایز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه
در اعصار رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام زنان بمجلس مردان می آمده اند و بیمار را خدمت میکرده اند و از برای حوایج
بیرون میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقاً حرام
دانسته اند و بعضی با لذت و شهوت مطلقه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنو
و بهتر آنست که صدا را بلند نکند و درشت سخن بگوید و از روی عشق و ناز و صدای خوش آیند سخن نگوید و در وطی دبر زن
خلافست و بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهتست و حرامست ذکر بدست و سایر اعضای خود مالیدن تا منی بیاید و اگر
دست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود را بزن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید و بچیزی دیگر جایز نیست و در بازی کردن
و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود
از سایر بدن خود او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع بر زنها
و فسادی که در عرف سنهای کنند جایز است و بعضی مکروه میدانسته اند و مشهور آنست که خوردن از آن جایز است و بعضی

مگر زن میداند مگر آنکه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن آن جایز نیست مگر آنکه معرض تلف شود
بدهد که بود آنچه یا قولی باشد که او ولی برداشتن بخشیده اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از
پاک شدن و پیش از غسل خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند مثل الزوج زنی که او را بعقد دایم خواسته باشد
او را باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند نطفه دیه اش بر
زن بدهد و خلافی نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است ترک وطی زن که بعقد دایم در حباله او باشد زیاده از چهار
ماه بی عذر مگر برخصت زن حرام است بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر اولاد عموها و اولاد خالوها و خاله ها و
بنی مثل اینها از مردان حرام است و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط رضاع متحقق شود مادر رضاعی
رضاعی و خواهران رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد
یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادران زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هر چند بالا روند و دختران زن و دختران
دختر او و دختر پسر او هر چند پایین روند و بر آن زن حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند و فرزندان
او هر چند پایین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام است میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او و
زن حرام موبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر مادر جدا شود دختر را میتواند
و مادر زن بمحض عقد بدون وطی خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر و فرزند و مملوکه فرزند
پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد نمیتوان داشت خواه خواهر پدری و خواه مادری یا
مادری و خواه بعقد دایم و خواه بعقد متعه و اگر عقد یک خواهر باطل شود دیگری را میتواند خواست بعد از عده
رجعی و در عده باین در اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز میکند و بعضی قایل
شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد ایشان نمیتوان خواست مگر برضای او
و بعضی مطلقا جایز دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است در وقوع این مسئله بسیار است
و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنانی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث حرمت نمیشود مثل آنکه مادر
عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام نمیشود و در زنانی که پیش از عقد واقع شود خلاف است اکثر گفته اند
سبب حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند که مطلقا باعث حرمت میشود و این احوط است و بعضی گفته اند که
زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها باشد نمیشود و مردی که کنیز را مالک شود و دست بر او
بمالد یا نظر کند بجایی از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد و بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او و فرزندان او حرام میشود

و بعضی بوسیدن را هم گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود و احادیث بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که زن
و خواهران و دختران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در یک ملک جمع میتوان
کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی نتوان کرد و یکی را که وطی کند تا او در ملک او هست وطی دیگری بر او حرام است و کسی
که زنی را در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بآنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او حرام موبد میشود و هر گاه او
حلال نیست و اگر عده را ندانند یا عده را دانند و حرام بودن عقد در عده را ندانند یا مسئله را ندانند اگر بعد از عقد دخول
کرده باشد باز حرام موبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعد دیگر او را میتواند خواست و در این احکام
فرقی نیست میان عده رجعی و عده باین و عده وفات و عده شبهه و نه میان عقد دایم و متعه و در عده استبرای کنیز خلاف
و ظاهر آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع
احکام که مذکور شد و روایت بسیار دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول اول احوط است
و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عده رجعیه باشد مشهور آنست که حرام موبد میشود آن زن بر زانی و
در عده بائن و عده وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده
رجعی نباشد بر او حرام نمیشود و بعقد او را میتوان خواست موافق مشهور و بعضی گفته اند تا توبه نکند او زن با او عقد
نمیشود و در روایت وارد شده است که توبه اش را امتحان کنند بآنکه او را بخوانند بآن حرامی که پیشتر میکرده اند اگر قبول
نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زنانی که
مشهور اند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و لواط اجتناب است و اگر زن کسی و العیاذ بالله زنا کند مشهور
که حرام نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند بعضی از علما گفته اند که زن تا با صرار دارد بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه
کند با پسری که بعضی از ذکر ش داخل شود در دبر او حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن صلح شی
از نکاح اینها باشد و اگر بعد از نکاح اینها بکند مشهور آنست که حرام نمیشود و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند
بجدات و اولاد و اولاد مثل مادر مادر پسر و مادر پدر او و هم چنین هر چند بالا رود و دختر دختر و دختر پسر و هر چند
پایین روند و خالی از اشکال نیست و بر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرق
نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر
فاعل بر مفعول حرام میشود و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هر گاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند که
حرام است زن بر او حرام موبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت باشد حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا

حرام میشود خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد دایم چهار زن میتواند
خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز و دو آزاد نمیتواند خواست و زیاده بر چهار او را جایز نیست
خواستن و متعه و ملک یمین هر چه خواهد میتواند کرد و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک آزاد و دو کنیز
میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز یا قولی که مالک شود و زنی که سه طلاق بگوید تا محلل
در میان در نیاید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد میشود و زنی که شوهر او را لعان کند حرام موبد
میشود و از جمله احکام عدل میان زنان است و از جمله اینها آنکه هر چهار شب یک شب نزد ایشان بخوابد و جور
بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام
نکاح بسیار است و در این رساله احصا نتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سایر محرمات
بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلا است که قسم بخورد بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه
و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله اینها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند خود از او بکند و زن
و شوهر نزد حاکم شرع بگویند بکلمات و نفرین کند برای سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق
لعان زن بر او حرام موبد میشود و احکام عتق و تدبیر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود و مکاتب کردن غلام
که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولا فرزندی داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و
با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد اینها و تحقق شرایط اینها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت
بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و آزار دادن بوارث جایز نیست و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار
و مساجد و مدارس و طرق و سایر مشترکات بسیار است و احکام و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات حلال گوشت و حرام
گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار است آنچه را نا هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون می آید نه
آنچه در رگها میماند و لخته در میان دل و جگر میماند پاک است و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دوم سپرز است و
خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در آن خلافی معلوم نیست چهارم خصیها است و او را نیز بی خلافی نقل
کرده اند پنجم سرگین است و در آن نیز خلافی نکرده اند با عتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم
زهره است یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم فرج ماده است بیرون و اندرون
نخاع است یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است دهم علباست و آن دو پی کشیده است که از دو طرف
فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت و بر کشیده است یازدهم غددها و گرهها است که در میان چربی گوشت می باشد

دوازدهم ذات الاشاجع است و آن پیهایست که در پشت پاهای حیوانات میباشد سیزدهم خرزه دماغ است و آن غده
خاکستری رنگ است که در میان مغز کله میباشد مانند کرسی و تقریبا بقدر نخودی هست چهاردهم حدقه است یعنی
مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم پانزدهم عروق و گویا که مراد ایشان رگهای بزرگ باشند چنانکه در بعضی
از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است بیست شاید رگها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اگر تمام رگها مراد باشد
باید جمیع گوشت را رشته رشته از یکدیگر جدا کنند و رگها که بهم دیده میشود شانزدهم دو گوش دل است و در غیر
چیزهای اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصا در عروق و گوشهای دل که اکثر علما مکروه
دانسته اند و ابن بابویه گفته است که بعضی از دوات بجای حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و ابن بابویه بعضی
از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانسته اند باعتبار آنکه اینها را غالبا با پوست میپزند و همچنین حدیث مرسلی
با معارضه بمجرد اثبات آیات و اخبار و حرمت مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بلکه
استغنای دیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه
وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما گوشهای شما و دیدهای شما و پوستهای شما
معتبره وارد شده است که مراد از پوستها فرجهاست و قلوه را گفته اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که مدت
مدید انسان بخورد به تنهایی گوشت آن حرام میشود بنا بر مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در مدتش خلاف است و بعضی
گفته اند حد شرعی آنست که گوشتش بدبو شود یا استبرای او حلال بودن بدین طریق که علف بگو بان بخورانند شتر را چهل روز و
گاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز یا پنج روز و ماهی را یک شبانه روز و مرغ
است که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپایی را که آدمی وطی کند گوشت آن و نسلی که بعد از آن
بهم رسانند حرام میشود و واجب است که آن را ذبح کنند و باتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست
که حیوانی که شیر خوک بخورد و اگر گوشتش بآن روییده و استخوانش بآن محکم شده باشد گوشت و شیر آن مکروه است و
که هفت روز او را استبرا کنند و اگر گوشتش بآن روییده و استخوانش بآن محکم شده است حرام میشود گوشت آن حیوان و گوشت
نسل آن که بعد از آن بهم رسد و خوردن خاک و گل حرام است غیر تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بقصد شفا
و شیرانگور که بجوش آید حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلاف است و اشهر و اظهر عدم
حرمت است و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه
اینها که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید

از خانهای خود بعضی گفته‌اند که مراد خانهای فرزندان شما است زیرا که اولاد ایشان است دیگر که فرزند و اموال او متعلق بپدر است
و بعضی از زوج و زوجه احتمال کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اعیان را ذکر کرده‌اند برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و در روایت که
ذکر نفس از برای مبالغه در حلیت انهای دیگر باشد باز آنچه دیگر باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از وست
اَوْ بُیُوتِ آبَائِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اُمَّهَاتِکُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما و خلافست در آنکه اجداد و جدات
داخلست مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلافست در آنکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر و مادر پدر
اَوْ بُیُوتِ اِخْوَانِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخَوَاتِکُمْ یا خانهای برادران شما یا خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم از آنکه پدری باشد یا
مادری یا پدر و مادری اَوْ بُیُوتِ اَعْمَامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوَالِکُمْ اَوْ بُیُوتِ خَالَاتِکُمْ یعنی یا خانهای عموهای
شما یا خانهای عمه‌های شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای خالهای شما اینها نیز اعم اند از آنکه عمو و خالو
پدری و مادری و پدر و مادری شامل باشد اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی یا آن خانه که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی
گفته‌اند مراد خانه بنده است زیرا که مال بنده از آن آقاست یا خانه کسی که آدمی بر او ولایتی باشد مانند ولی و
وصی طفل که ایشانرا بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته‌اند که آنست که در خانه بحفظ مال باشد
و نداند که از وست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد از این مردیست که وکیل داشته باشد در مال او
قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد اَوْ صَدِیقِکُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلافست بعضی
گفته‌اند که مراد و صحیح است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته‌اند اعمست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه
ظاهر او با ظاهر تو موافق است و از حضرت صادق منقولست که بخدا قسم که او مردیست که داخل شود در خانه صدیق
و یا چیزی بخورد از طعام او بدون رخصت و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی
از شما دست خود داخل میکند در آستین صاحب خود یا جیب او و کمال بردارد گفتند نه حضرت فرمود پس شما صدیق و دوست
یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقولست که از جمله عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد
و انبساط در منزله نفس و پدر و مادر و برادر و فرزند داد و از ابن عباس روایت کرده که صدیق بزرگتر
از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در دوزخ استغاثه به پدران و مادران نکردند گفتند فما لنا من شافعین
و لا صدیق حمیم لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعًا اَوْ اَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید باهم
یا پراکنده و متفرق شوید بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانهای این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد از مال
ایشان و اکثر علما فتوی کرده‌اند این حکم را با آنکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا

داشته باشد خلاف کرده‌اند و بعضی قید کرده‌اند بآنکه باذن ایشان داخل خانه شده باشد و بعضی گفته‌اند که جایز است
خوردن چیزهائی که اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بی‌دلیل و حجت و گویا از برای این تخصیص آنها را ذکر کرده‌اند
که بنای حکم را بر این گذاشته‌اند که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و گفته‌اند که چون ظاهر حال در این خانها
که صاحب خانه راضی باشد بخوردن این را قایم مقام اذن صریح کرده‌اند هیچ آنکه در صورتی که قرائن اذن و رخصت
طلبیدن قبیح و شنیع مینماید مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کنند او دیگر بدو رخصت میطلبد که از این طعام بخورد
بعضی گفته‌اند اموال همه از خداست و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلقست چه میشود که حق تعالی از برای او چنین
حقی در اموال خویشان و دوستان قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او را تواند خورد و چنانچه در جامع الجوامع گفته است
که از ائمه علیهم السلام منقولست که باکی نیست خوردن از خانه این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و در مجمع البیان
گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از باب رخصت کسیست که گرسنه باشد و داخل
باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این نعمتیست
که حق تعالی بایشان کرامت کرده باشد و بعضی گفته‌اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل
فرزند از خانه پدر و مادر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج
باذن نیست مگر آنکه زیاده بر مقدار نفقه صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت
مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق باشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک
یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه ضرور نیست و الا بمجرد ظن تقیید نباید کرد و در روایات وارد شده است
که زن بی رخصت شوهر میتواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق بکند از خانه شوهر
و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از ورع قیل بطریق اولی است الحاق کرده‌اند
تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده است هرگاه مکرر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و خفتن
بودن و فرشهای ایشان و در جامه‌های ایشان و وضو ساختن با آب ایشان و نماز و غیر اینها از تصرفات در اموال ایشان
اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن زر از آستین و جیب صدیق مینمود اما مجموع این روایت تخصیص عموم
آیات و اخبار مشکلست بلی از احادیث معتبر ظاهر میشود که بر دو برادر و شوهر و فقرا است حق خوردن و وضو و غسل
و استنجا و نماز و استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقولست که سه
چیز است که همه مردم در آن شریکند آب و آتش و گیاه یعنی هیمه از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراها

میچرد و همچنین نماز کردن در صحراهائی که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن در آنها چنانکه منقولست از حضرت
رسول که حق تعالی زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردن گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده‌اند که بعضی
و فقیر مال اشیاء باجرة المثل حمل خود را بوده‌اند بالاحتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از نرخ ضروری و اجرة المثل حمل
خود را بوده باشد دویم مشهور میان علما آنست که جایز است ره گذر را که بخورد از آنچه از و میگذرد از میوه درختها و باغها
میوه دار یا بوستان خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و امثال اینها حتی آنکه شیخ طوسی بر این دعوای اجماع
کرده است و احادیث بجواز دلالت میکند و بعضی جایز ندانسته‌اند باعتبار حدیث صحیحی که منع وارد شده است و آنها که
تجویز کرده‌اند قید کرده‌اند که بقصد خوردن نبوده و فساد نکند یا خود بر ندارد و علم و ظن بکراهت مالک نداشته باشد
و احوط آنست که تا از رضای مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت
نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن به غیر از خدا یا رسول یا ائمه هدی حرام است
و بعضی مکروه دانسته‌اند و حرام است زنانرا در مصیبتها طپانچه بر روی زدن و روی خراشیدن و موی کندن و بریدن
و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن مردان و زنان را از برای زن و شوهر مگر از برای اب و بعضی تجویز کرده‌اند گریبان
چاک کردن از برای پدر و برادر در روایت معتبر وارد و در بعضی از روایات تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی
جامه دریدن زنان را مطلقا تجویز کرده‌اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط ترکست و مشهور آنست که در زاید و شعر
تراشیدن حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن همچنین ختنه کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف باشد
و چشم دارو کشیدن و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با رعایت احتیاط و غیر حاذق را هیچیک از اینها جایز
نیست و مشهور آنست که حرام است مرد و زن نامحرم در یک جامه برهنه باشند یا آنکه تا الیه ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر
جامه در میان باشد و اگر با جامه مصافحه کند دست را فشار ندهد و با غیر زوجه و کنیز خود در یک لحاف برهنه خوابیدن
حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن
برهنه با جامه در یک لحاف نخوابند و دختر را بعد از ده سال باید جدا کرد از یکدیگر و اگر بخوابند جدا و در میان باید کنند
و ابن بابویه از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که نهی کرده رسول صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد
پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی و از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت
فرمود که پسر و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن
و در یک جا خواب نخوابند و گفته‌اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال باید رختخواب ایشان را جدا

کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد
و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی
از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد
و در داخل شدن خانه بیگانه واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است که سلام کند و ظاهر آنست که این سلام واجب
نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده‌اند داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه رخصت
با دست بکشید و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که تکلم کنید بگفتن سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر
یا تنحنح بکنید که خبردار کنید اهل آنخانه را پس فرمود که و سلام کنید بر اهل آنخانه و گفته‌اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام
علیکم داخل شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و الا برگردد پس فرمود این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای
شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و
اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید این برگشتن پاکیزه‌تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست و بر شما نیست گناهی و باکی
که داخل شوید در خانهائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما
هست یا متاعی برای فروختن گذاشته‌اند که هر کس خواهد برود و بخرد و خدا میداند آنچه را ظاهر میکنید و آنچه پنهان
میکنید و در دیوانخانه اکثر مردم که قرائن اذن در دخول در آنها باشد این حکم داشته باشد و بسند معتبر از
حضرت صادق منقولست که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دویم حذر میکنند و در سیوم اگر
خواهند رخصت میدهند و اگر نخواهند رخصت نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده برمیگردد و بسند صحیح از آنحضرت
منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده صدای پای زدن و سلام کردنست و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است
که بیوت غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروانسراها و آسیاها که در آنها بی رخصت داخل
میتوان شد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق که نهی کرد رسول خدا از آنکه داخل شوند بر زنان
نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا بسند صحیح از حضرت صادق
روایت کرده است که میباید که رخصت طلبید پدر چون داخل خانه پسر شود و پسر هرگاه خواهد داخل خانه پدر شود
در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد میباید رخصت بطلبد
بطلبد فرمود بلی من بر پدرم رخصت میطلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده بود و زن پدرم نزد او بود من کودک
بودم و رخصت میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد و دل نمیخواست که ناگاه بر ایشان درآیم و اگر سلام کنند بهتر

والیضاً بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که میباید رخصت بطلبد بر حضور خواهرش اگر شوهر داشته باشد و در حدیث
دیگر فرموده که کسی که بالغ باشد داخل نشود بخانه مادرش و خواهرش و نه خاله اش و نه عمه اش و نه مادرش مگر باذن ایشان
و تا سلام نکند رخصت ندهند و سلام از طاعت خداست و باید خویشان فرموده ای گروه مومنان باید که رخصت بطلبند از
شما بندگان و کنیزان شما و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه در شب و روز
پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه های خود را میکنید که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها
سه وقت کشف عورت است که خود را مستور داشته باشید نیست بر شما و بر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان و کنند
میکردند در اوقات دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی چنین بیان میکند خدا از
برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی از آزادان پس باید رخصت بطلبند
در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد و در سایر اوقات این مضمون
آیاتیست که در این باب وارد شده است و احکام و فواید بسیار از آنها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها شده اند
حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیست
بعضی از فواید را بتقریب مذکور ساختیم اول آنکه حق تعالی فرموده است و امر کرده است بممالیک که در این اوقات رخصت
بطلبند و مراد از ممالیک کیستند بعضی از مفسران عامه گفته اند که مراد کنیزانند و احادیث ما نفی این میکند
و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند غلامانند و حدیث نزد ما صحیح است که مراد غلامانند و لیکن کنیزان
داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخلند و حدیث صحیح فضل بن یسار صریح است در این و ممکن
که نسبت بکنیزان محمول باستحباب باشد یا تقیه دویم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام بر زنان اطفال
محرم باشند و اقلا در نفی بنا ایشان و آزادان باشد و مؤید قول این جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را
محرم میدانند سیم آنکه تکلیف اطفال بالاستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند که
مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را امر باین بکنند و آنکه فرموده است که باکی بر شما و بر ایشان نیست شما
باین داده و بعضی گفته اند این بسبیل استحبابست و تکلیف استحبابی نسبت بایشان میباشد و اول اظهر است و
مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند بعضی ادعا کرده اند تخصیص این اوقات ثلثه از آن
است که مظنه کشف عورتست و اکثر برآنند اما پیش از فضا تسبیحان برای آنکه وقت بیدار شدن از خواب و برخیزند
و سر وا میکشایند و تبدیل جامه میکنند بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مظنه

با یکدیگر اند لهذا پیش از نماز صبح و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه است بجامه شب و مضاجعت با زنان و بعضی
گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که تا نماز با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از
حضرت صادق روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت هر چند که
در خانه تو باشد و خدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند اینها که ساعت غفلت و خلوت اند
ثم طوافون علیکم تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که
شما از ایشان احتیاج دارید و ایشان از شما در جمیع اوقات که در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان
دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم اسلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَاِذا حُیّیتُم بِتَحِیَّةٍ
فَحَیّوا بِاَحسَنَ مِنها اَو رُدّوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما به
نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید او را بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه
تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند که تحیت سلام است و اکثر مفسرین
و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخلست و بعضی گفته اند که هر نیکی از قول و
فعل شاملست چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر آیتست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است یا
اثر آنست هرند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد
خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اولی آنست که شاملست چنانکه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که اگر یکی از شما عطسه کند بگویید یَرحَمُکُمُ الله و او در جواب بگوید یَغفِرُ اللهُ لَکُم وَ یَرحَمُکُم پس
حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن دسته گلی
کل از برای آنحضرت آورد و حضرت او را آزاد کردند از سبب آن پرسیدند فرمودند که مرا حق تعالی ادب فرموده است
و این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که رد جواب کتابت
مانند رد سلام واجب است و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که رد جواب که
تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و در صورتیکه سلام کننده از اهل کتاب باشد پس
اگر مسلمان سلام کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکُم و در جواب بگویید وَ عَلَیکُمُ السَّلامُ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ تحیت
باحسن کرده و این نهایت سلام است و اگر کافر سلام کند میگویی وَ عَلَیکُم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمان است
و روایت کرده اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ حضرت فرمود وَ عَلَیکَ السَّلام

وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ پس دیگری آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ حضرت فرمود وَ عَلَیکَ
صحابه گفتند برای اول و دویم زیاد کردی و از برای سیم زیاد نکردی حضرت فرمود سیم چیزی از تحیت از برای
من نگذاشته بود پس مثل او را بر او رد کردم و بالجمله سلام البته داخل است و جوابش واجب و تحیتهای دیگر محل
تأملست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیتهای دیگر مفصل مذکور خواهد شد ان شاء الله دویم بعضی از علما
گفته اند اگر بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عَلَیکُمُ السَّلامُ صحیح و واجب است رد آن و علامه ره گفته است اگر عَلَیکُمُ
السَّلامُ بگوید جوابش واجب نیست زیرا که این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید اینست آنکه عامه روایت
کرده اند که شخصی بنزد حضرت رسول آمد و گفت عَلَیکَ السَّلامُ یا رسول الله حضرت فرمود عَلَیکَ السَّلامُ
تحیت مردگانست چون سلام کنی السلام علیک بگو پس آنکه جواب سلام بگوید عَلَیکَ السَّلامُ و همچنین خلاف
کرده اند در سلام و سلاما و السلم و سلامی علیک و سلام الله علیک و ظاهر ابن ادریس آنست که در همه اینها از
اینها و امثال اینها رد سلام واجبست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیم خلافست
در آنکه متعین است در غیر نماز در جواب بگوید وَ عَلَیکُمُ السَّلامُ بتقدیم علیکم ظاهر علامه ره در تذکره اینست و اگر
سلام کننده یک کس باشد عَلَیکَ السَّلامُ و اگر او را ابتدا نزد و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته اند
اگر دو کس بیکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه
بود و ابن ادریس و جمعی را اعتقاد اینست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه
ابوعبیده بن هاشم از حضرت صادق منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگویید سلام علیکم و اگر کافر
بر شما سلام کند بگویید علیک چهارم کلام اکثر اصحاب اینست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و
اخبار معتبرست و اخباری که دلالت میکند بر آنکه سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجبست اظهر و اولی و
محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائیست یعنی پس رد دیگری از دیگران ساقط میشود
اما شرط است که آنکه جواب میگوید داخل باشد در آنها که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غیر سلام کرده شده شخص حاضری
او را جواب بگوید وجوب جواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است کسی که بجمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام
بلکه باید بهمه سلام کند و مقصودش سلام بهمه باشد و خلافست در آنکه رد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط میشود
یا نه احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کند صبی غیر ممیز باشد جواب او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست
و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که وجوب رد فوریست که کسی تأخیر کند گناه کرده است و بعضی گفته اند بوجه او بسیار

سایر حقوق ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده بشنواند در غیر حال نماز تحقیقاً اگر کر نباشد
و تقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر اشاره یا حرکتی بکند که باو معلوم شود که
جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که نگوید
سلام کردم و نشنیدند و شاید سلام کرده باشد و ایشان نشنوانند و کسی که رد سلام میکند بلند بگوید تا
نگوید که سلام کردم جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر نداکند از پس دیواری یا پرده بگوید اَلسَّلامُ
عَلَیکُم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان
و نامه یا رسالت باو برسد بعضی از عامه گفته اند که واجبست جواب او و بعد از آن ترجیح داده است که اگر نداکرده شود
واجبست جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او مستبین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند که
در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام میکنند از دعاست نه تحیت و جواب او واجب نیست و سنت است
مؤلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی ندارد و حمیری در قرب الاسناد
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرموده که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند
مؤمنان خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود و بر آنها گناهی نخواهد بود
و در جامع الاخبار از حضرت رسالت روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را
بسلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که از برای اثبات
استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند حرامست
سلام مرد بر زن اجنبیه و بالعکس بنا بر آنکه صدای زن عورتست و اکثر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنا بر آنکه
که عورت بودن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و
غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق روایت کرده اند که رسول خدا سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب
میگفتند و حضرت امیرالمؤمنین سلام میکرد و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند میفرمود میترسم خوش آید
صدای او بر من داخل شود از گناه بر من زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای تعلیم دیگران میکرده
و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبیه حرام میدانند خلافست که اگر سلام کند جواب سلام او واجبست بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی
بر زن سلام کند نیز خلافست که جواب بر او واجبست یا نه و اظهر وجوبست در جمیع این صورتها نهم خلافست که آیا ابتدا
بسلام بر اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارده

وارد شده است اما اگر ابتدا می باشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت
چنانکه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که اگر
اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی باو دعا کنم و سلام کنم او را حضرت فرمود بلی دعای تو باو نفع نمیرساند و ایضا بسند حسن
کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است و علامه ره گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر او
ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که او ذمی بوده است جواب او بگوید
یعنی سلام را بانکه بگوید هداک الله یعنی هدایت کند ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال
الله بقاءک یعنی دراز گرداند خدای تعالی بقای ترا و اگر او ابتدا بسلام کند بگوید و علیک تمام شد کلام علامه و بسند حسن
کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیک و اگر کافر
بر شما سلام کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
ابتدا مکنید اهل کتاب را بتسلیم و اگر سلام کنند بر شما بگوئید علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و بسند موثق کالصحیح فرمود
که بگو علیک پس از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث دیگر در این باب بیان شد
مگر مال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید گفت علیک یا و علیکم یا با واو یا بدون واو هر دو جایز است و بعضی از
عامه با واو را تجویز کرده اند و با سلام تمام بر ایشان میتوان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است
اما جواب ایشان بیکی از آن انحا که مذکور شد واجبست خلاف و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام
که علامه ره گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتند
چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود که میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در
دنیای تو و ... روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنیم با ذمی و با من مصافحه میکند
فرمود دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه ناصبی و دشمنی اهل بیت علیهم السلام چه حکم دارد فرمود دست خود را
بشو و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو باز ندارد
و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه با او مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما
شستن را حمل کرده اند بر آنکه رطوبت باشد و بر مالیدن را بیبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب کرده اند و هم
در سلام و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق

منقولست که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که در سلام هفتاد
حسنه هست شصت و نه از برای ابتدا کننده است و یکی از برای جواب گوینده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بخیل
ترین مردم کسیست که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد بسلام بر احدی
از مسلمانان و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر کس که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید با استغفار
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هر گاه او را ملاقات کند و کلینی
بسند ... از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان ره میگفت افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمی
رسد یعنی از برای ظلم ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد شده است
چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کراهت داشت از رد سلام در حال
خطبه امام و ابن بابویه در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که
با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که صورتها میسازد و بر کسی که نرد
بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاده میکنم شطرنج را نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج
باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق از پدران خود علیهم السلام که شش کسند که بر ایشان سلام نباید کرد
یهودی و مجوسی و نصرانی و شخصی که بر غایط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر
فحش بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بر خوش طبعی مادران خود را فحش میگویند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که شش کسند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد بازی میکنند و آنها
که شراب میخورند و بربط و طنبور مینوازند و آنها که مادران یکدیگر را دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از حضرت
صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نصاری و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها
که بر سر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید
و نه بر نماز کننده زیرا که نماز کننده نمیتواند رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جواب واجبست و نه بر کسی که سود خورنده
باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در این باب نهی از ثواب بر شطرنج باز مبالغه بسیار کرده اند و در بعضی از روایات

نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است و راویان اکثر این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار
روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه و در نماز
جواب او واجبست و این احادیث تخصیص آیه کریمه نمیتواند کرد و اگر سلام کند مسلمان جواب او واجبست و نهی از سلام
بر این جماعت ممکنست محمول بر کراهت باشد یا کراهت و نفی با این معنی اقل ثوابا باشد چنانکه اخوند ملا احمد ره فرموده
احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است در صورتیکه لنگ بسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام
کرده اند و مشهور آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلاف دارد و در روایتی که احادیث نهی
محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا
و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب ... و هر کسی که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام ... ند
و در بعضی ... اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که سلام
میشود هر گاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوعست زیرا که واجب نمیشود بسبب
اشتغال ... بلی اولی نزد من آنست که مکروه است سلام بر نماز کننده زیرا که بسا باشد که او را مشغول کرد
از قیام بواجب اگر رد کند یا ترک کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول هر دو ضعیف اند و هر دو از باب سلام است
سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که
بر ایشان بصیغه جماعت رد میباید کرد هر چند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند
با او غیر نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم و مردی که دعا از برای مردی بکند میگوید
عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست یعنی با او ملائکه که کاتبان اعمال و غیر ایشانند و ایضا
قصد همه بکند یا آنکه با او سایر مؤمنان را در قصد شریک کند و اول اظهرست و اعتقادی دارد بانکه باید سلام
بر این نیز بخطاب ... واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحابست و بسند معتبر از حضرت
روایت کرده اند که کسی که بگوید السلام علیکم از برای او ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله
بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده نمود سلام کننده
از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از ... نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند و علیک
السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز نکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند

بابد ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و مستحبست سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده
بر نشسته و طایفه کم بر بسیار و خورد سال بر بزرگ و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلس
شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کند جایز است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال و ... حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم
تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید در خانه چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی است
از نزد خدا از برای شما مقرر کرده است با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه
در تفسیر این آیه گفته اند که مراد سلام بر اهل آن خانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند ... لاتقتلوا
انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی ...
صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحا و امثال اینها مگوئید و سلام بکنید که این تحیتیست که خدا برای شما
پسندیده است موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نزد حضرت می آمدند میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت است پس حق تعالی فرستاد و اذا
جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی هر گاه آیند نزد تو تحیت میکنند ترا با آنچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا
پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است از برای ما بهتر از تحیتی که بهتر است از این و این تحیت اهل بهشتست
السلام علیکم دوم آنکه مراد از سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه ره در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که مراد از سلام مرد است بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام
بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است سیوم آنکه مراد سلام بر خود است
که کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت
کرده است در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند بر ایشان و اگر
کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ تحیت است و بعضی گفته اند اگر کسی نباشد بگوید
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قصد کند ملائکه را که با او میباشند و در خصال بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که هر گاه احدی شما داخل منزل خود شود بر اهل خود سلام کند و بگوید السلام
علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا من ربنا و هر گاه برادر مؤمن تو بگوید حیاک الله بالسلام
و احلک دار المقام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر گاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام مرا بر او که

تا عمرش دراز شود و هرگاه در خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت
کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه دویم اظهر و جهت موید آنست
باحادیث معتبره و تکلیفی در انفسکم شاید کرده و بنابرین دور نیست که مراد آن باشد که سلام کنی بر [illegible] تحیه
از جانب خدا یا آنکه بگوید سلام بر ما باد از جانب پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر است و
چهاردهم خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد دیگری بر او سلام کند واجب است که
تلفظ کند برد سلام و خلاف در آنکه اگر نکند نمازش باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است
و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته چیزی از اذکار نماز بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل
میشود الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار الانوار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکل است و احوط
اعاده است اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر آنست که در رد سلام معتبر است که تعجیل کند بحیثیتی که او را
تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای نماز کلمه یا کلامی واقع شود تمام کردن کلمه منافات با فوریت
ندارد و چهارم مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند و کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجب است
که جواب مثل آن باشد و جایز نیست جواب علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام
که جواب بگوید جایز است و متابعت مشهور اولی و احوط است اگر بجای علیکم علیک بگوید در حصول رد تردد است
و اگر سلام کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند
و مستحق دعا باشد و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب یا واجب یا مستحب خلاف است
و در وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب یا متعین است سلام علیکم یا جواب بمثل جایز است و اخبار
صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند معارض نیست و قول بتخییر خالی از قوتی نیست [illegible]
اگر تحیات دیگر بغیر سلام در غیر الصلوات بگوید مانند شب بخیر بگوید و صباح الخیر و انعم صباحا
و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه و احوط بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارتی که
یا سلام نظر بعموم آیه و بعضی در جواب بگوید احوط آنست که بقصد دعا گوید جواب سلام بگوید
باز بسبب بغیر سلام جواب گفتن مفسد است لکن اگر چه متابعت شده در این بیشتر است و اگر این عبارتها
کسی نخواهد بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا باللحن بگوید مثل
سلام الیک و سلام علیک و امثال اینها ابن ادریس و محقق گفته است جایز نیست ادای جواب گفتن و محقق

گفته است که اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه گفته است
اگر سلام کند سلام علیکم بگوید رد کند مثل آن را و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآن است حضرت
صادق در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکند در نماز فرمود که سلام علیکم میگوید و نمیگوید
علیک السلام از برای آنکه عمار بحضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب داد و علامه گفته است
که اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت بر او است جایز است و بهمان لفظ و بسلام علیکم برای عموم
آیه و اگر تحیت نبود جایز است در جواب آن دعا کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد
سلام و در مختلف رد را واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکال است و جواز رد بقصد دعا خالی از قوتی
نیست و اگر جواب بتحیت عرفی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که جایز باشد و احوط آنست که اگر بچنین
گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور
آنست که جواب را میباید بلند بگوید که او بشنود که ممکن باشد و ظاهر کلام محقق و معتبر آنست که شنوانیدن
در نماز واجب نیست و ظاهر آنست در غیر نماز باید او بشنواند یا اشاره کند که او بفهمد که جواب او گفته است و
اخبار که دلالت بر عدم جواب شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید در ذکری گفته است
زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرورت باشد
تقیه کند رد کند سلام را آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد داشته باشد و اگر در [illegible] باشد [illegible]
نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب سلام را بگوید و او در نماز باشد آیا جایز باشد که او نیز جواب بگوید
یا ساقط است یا جایز نیست بعضی گفته اند ساقط است زیرا که امر به مطلق است و بعضی گفته اند که جایز نیست مگر بقصد دعا
چنانچه گذشت و دور نیست ترک احوط باشد و تحقیق در این مسئله [illegible] داده ایم از برای آنکه در اکثر اوقات محتاج
باحکام او میباشد و اکثر علما متعرض اینها نشده اند و بنابر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل
هدیه بوده است اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدان که مشهور میان علما آنست که کسی که چیزی
بکسی بخشد عوض دادن آن واجب نیست و از شیخ طوسی نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضای عوض است و واجب است
عوض از او بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل شده است که هبه [illegible] عوض هست و میباید
امثال آن عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این قول بعید و نادر است و تفصیلش
آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا مطلق میگذارد و اگر شرط عدم

عوض کرده باشد عقد لازمست و [illegible] خواهد بود و لیکن فسخ دارد اگر شرط عوض کرده باشد باید بان شرط
عمل کند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کند هبه آنچه شرط شده است داده واهب قبول
کرد عوض را خلاف است و ظاهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را دهد
و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بمبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر
اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم میشود مثل آنچه بخشیده یا قیمت آن اگر [illegible] و لزوم هبه دانسته شد
اما قیمت موهوب در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است و ایضا خلاف
که بر متهب واجب است وفای بشرط یا مخیر است در آن و در رد عین و وقوع این مسئله بسیار است و مشهور میان
علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است
جنب و حایض را مس کتابت قرآن و اکثر مس اسمای خدا و انبیا و ائمه را نیز حرام دانسته اند و حرام است ایشان را
[illegible] مسجد و اجب [illegible] و ایضا [illegible] حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول
مطلقا و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد
مشرفه رسول خدا و ائمه هدی نشوند و در مس کتابت قرآن برای محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت
قرآن و اسمای شریفه نکنند و غلام و کنیز را زیاده از [illegible] زدن و چنانچه زدن و آزاد کردن جایز نیست و تادیب
ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده
تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه است تا شش تازیانه
و در روایت دیگر در تادیب اطفال سه یا پنج وارد شده است و در حدیث وارد شده است که هر که بزند مملوکی
بمقدار حدی بغیر آنکه موجب حد از او صادر شده باشد زدن او کفاره نیست بغیر آزاد کردن آن مملوک و ظاهر شیخ
آنست که آزاد واجب باشد و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه
و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است قبول میتوان کرد قول کودکان در هدیه و در رخصت دخول خانه و از جمله محرمات
صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است هر [illegible] حلال است خواه بالاصالة
باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی که چیزی حرام در آن داخل کرده باشند حرام است و فریاد رسی مظلومان
و دفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام
و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد

شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده باشد تا سرد نشود مرد در آنجا ننشیند و اکثر حمل بر کراهت
کرده اند و ابو الصلاح حلبی در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی از حسن و [illegible]
شکایت از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه منظوم و خواه منثور
و عمل آلات لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات [illegible] و ترکیب کردن دواهای محرمه
و مسمومه قاتله و نگاه داشتن در دکان و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانات که در شرع نهی از
ذبح آن وارد شده است و آزار دادن آنها بوجهی که در شرع وارد نشده است و تعدی کردن از آنها غایتی که شارع
آن را مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش کردن روی زنان و طلا زینت کردن مساجد
و مصحف و ساختن معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر اینها از معابد اهل ضلال و کمان گلوله انداختن
و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن عاملان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه
یاری بگفتار یا بکردار یا برای تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادله اهل ایمان میکند بدون
آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو
و محرمات و فتوی دادن بباطل یا بچیزی که حاکم و مفتی علم بان نداشته باشد و یاد گرفتن و یاد دادن اعمال سحر و
و آلات امور قبیحه کرده است و کراهت داشتن از امور واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده است [illegible]
یاد دادن و یاد گرفتن آن و حفظ کردن آن و حامل کردن آن و یاری کردن آن بقول و فعل یا برای یاد دادن عوض گرفتن
همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن و تعلیم معارف شرایع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بانها و بیان
کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامه و غسل دادن مردها و تجهیز ایشان و برداشتن
و نماز کردن بر ایشان و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت جهاد کفار و بر امر معروف و نهی از
منکر و سایر عبادات اجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است و حرام است [illegible] و در بر گرفتن ایشان و
بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در یک لحاف و وطی جمیع بهایم و طلب کردن بدست و حرام است زنا و
مقدمات آن از دیدن و دست گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حایض
و نفسا تا پاک شوند و وطی مستحاضه تا خود را نشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره بدهد و زنی را که عقد
کرده باشد بعد از زنا تا استبرای آن بکند و محرم تا محل شود و وطی کردن زن محرمه تا او محل شود و روزه دار تا افطار
کند و کنیزی که حربیه باشد تا یک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او بشود و زنی که فحش گفته باشد

وان نذر کی با کنیک باشد و بعد از آن محرمات در رضاع و مصاهرت را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را
سابق برین ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه درین ابواب ذکر کرده است بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف
و چون او زیاده از دیگران درین باب استقصا کرده اند و عمل بقول او غالبا با احتیاط اوفق است کلام او را درین مقام ایراد
نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی است از کثیر و حجت اینست که تکالیف حق تعالی در هر حالی و در هر باب
بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب
ذکر کرده اند و ترک هر واجبی حرام است و اگر موجب بطلان صلوات باشد کبیره است و قریب بصد هزار مسئله از متفرده
واحکام صلوات و قریبا ایراد نموده اند با شرایط و مقدمات آن و هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب و ترک
ان حرام و هر مستحبی را اگر انکار [illegible] استحباب ان کند یا از راه بعنوان وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة
و اعتکاف و حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال با اینها یا انکار انها حرام است و همچنین نکاح
که ادعای احوال مختلفه لازم میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود و با [illegible] با اهل خانه تکالیف بسیار در
عارض میشود از نفقه و کسوه دادن بد روما [illegible] و حفظ حرمت ایشان کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف
بروی ایشان نگفتن و اگر دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با وجود تمکن از نفقه
و کسوه دادن و [illegible] با ایشان نرسانیدن [illegible] و باعث حقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و [illegible] نمودن
بر صلح و اجبار و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه با ایشان با
و با زوجه است نفقه و کسوه دادن و خدمات شایسته [illegible] نمودن و با کج خلقی ایشان ساختن و بیعت اذیت با ایشان
نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن و در هر چهار شب یکشب و هر چهار ماه یکبار جماع کردن و سایر حقوق که تفصیل آنها
مذکور است و اگر متعدد باشند عدالت در قسمت و سایر امور نمودن و با کنیز و غلام مهربانی کردن و تکالیف شاقه
با ایشان ننمودن و ایشان را گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت حقوق سایر خدمه و
و خویشان [illegible] رعایت کردن و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون از ایشان نکردن مانند قرض نان و نمک
و نمک و امثال این [illegible] از ایشان دریغ نداشتن و ظروف و فرش در وقت حاجت با ایشان دادن اکثر اینها
داخل ماعون است و حق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز گذارندگانیست که از نماز خود غافلند انها که
در عبادت ریا میکنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق منقول است که ماعون قرضیست که میدهی و
معروف و نیکیست که میکنی و متاع خانه خود را که بعاریت میدهی و از جمله ماعونات زکوة را وی گفته اند

داریم که هرگاه عاریه میدهیم بایشان متاع را میشکنند و فاسد میکنند از آن ابا میکنیم که ندهیم بایشان حضرت
فرمود هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حیوانات که در خانه نگاه میدارند واجبست که آب
بانها بدهند و زیاده از طاقت ایشان بار نکنند و [illegible] وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب
کرد در باب گربه که حبس کرده بود تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است که اکثر را اجمالست بعضی
اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست و دشمن و کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجلس [illegible]
و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث بسیار در آنها در کتاب عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحب و همسایه
و برادران ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر و عداوت و کینه مسلمانان و سخن
چینی میان ایشان و تجسس کردن عیوب ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان بد
بردن بایشان و غصب کردن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تحریک [illegible] در پوشش و رفتار و گفتار و امثال شد
و سفاهت و بیهودگی و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بمال
و مکر کردن بر مردم و فتوی دادن بغیر علم و اعانت ظالمان و مواضعت ایشان در ظلم و راضی بودن بعمل ایشان و اعانت
بر یکی ظالم شدن و امثال اینها که بهر یک تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف و نهی
از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد
خود بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت ذمام ایشان کردن و عهد و امان
شکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بجوئی [illegible]
و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر واقع اگر نکند کشته خواهد شد و این
مثل آنست که کشته میشود خلافست و گواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از
برای دفع ظلم از خود و از مومن دیگر جایز است و در این تا ممکن باشد باید توریه کند مثل آنکه مال المؤمن [illegible]
باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوگند یاد کند که مال او نیست و قصد کند که مالی که بتو باید داد نزد من
و تقیه در گفتن کلمه کفر جایز است چنانچه عمار کرد و حق تعالی مدح او را در قرآن مجید فرستاد و همچنین در سب حضرت
رسول و ائمه جایز است و از بعضی اخبار ظاهر میشود که تقیه در برائت از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که
میباید و مقتضای جمع بین الاخبار انست که مخیر باشد میان انکه تقیه نکند و ناسزا گفتن بایشان و کشتن را [illegible]
کند چنانکه [illegible] کرد یا تقیه بکند چنانکه او کرد و استغفار باید کرد حق تعالی که ادعای بحقیقت بلیه کرد [illegible]

نکند و در بعضی از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد و در مسح بر روی
موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و احادیث را تاویلات کرده اند و اگر دوای منحصر باشد در حرام اکثر
علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بعدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال است و
دروغی که در آن مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد مثل آنکه شغلی داری
و جمعی آیند و ترا بازپرسند [illegible] میگویند بگویید در خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکال
نیست اگر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی که هست از آن سوال
میکنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ سخنی بگوید که مرادش معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند
یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بهر یک از ایشان از دیگری گفته است بگوید و کسی که وعده با اهل خود بکند
و وفا آن نکند و همچنانکه دروغ از برای اصلاح خوبست که متضمن افساد نباشد جایز نیست گفتن و در خلف وعده
مشهور میان علما انست که مکروه است مگر بشرطی در ضمن عقد لازم شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم
جواز مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفای بآن متضمن مفسده بوده باشد و تفاصیل این احکام را
در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام و از جمله امور واجبه بر آدمی آنا اهل بدعت [illegible] باشد [illegible]
و باید که از ایشان دوری بکند و تعظیم ایشان نکند و با ایشان مرافقتی نکند و استقصای واجبات [illegible]
ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در گفتار و کردار و خواه در خانه و خواه در [illegible]
و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست
که مردم گمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و لواط و شرب خمر و امثال
اینها پس آدمی باید همیشه متیقظ و آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و تامل کند
که موافق رضای الهی است بعمل آورد و اگر بغفلت از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود و توبه
و انابت و استغفار بکند و این یکشعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص طریق معاش
اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا
مباح در وجوب علم و عمل بهمه انها متعلق است و هر یک را بآن نحو که هست باید بداند و بآن عمل نماید
حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید که ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید
بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد [illegible] بیع و شری

انواع دارند و بعضی حلال اند و بعضی مکروه و بعضی حرام و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از
انها هست که [illegible] حلال انها را حرام داند و حرام انها را حلال داند معاقب است و اگر محرمات انها را بجا آورد یا در یکی تقصیر
و تقصیر کرده باشد معاقب است و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح و ودیعه
و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام احکام بسیار میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع
و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها و مخالفت اینها در زنا و
مقدمات آن می افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام
خوردن و آشامیدن که آدمی را در هر حال ضرور میشود و احکام مواریث که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان
وارثان قسمت کرده است و واجبست عمل بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را
حق منتظر [illegible] شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی ضلالت [illegible]
و سایر ورثه را تا روز قیامت در [illegible] مردم کرده است و احکام وصایا و سوق دیات و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات
همه از جمله تکالیف الهی است پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند عالم است
و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای انها نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بعضی
از انها تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل
نجات دشوار است و بغیر استعانت بجناب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه محتاج است و
مغرور باعمال ناقصه خود نباشد حق تعالی میفرماید که انها که متقی و پرهیزگارند هرگاه خیالی از خیالات شیطان
بایشان عارض شود و خبردار میشوند پس ایشان بصیر و بینا میگردند و این احکام ثابت بانبیا و اوصیا صلوات
الله علیهم [illegible] شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کردانند و هر که مخالفت
نماید بحدود و تعزیرات ایشان را تادیب کنند و در زمان غیبت ایشان اکثر احکام متعلق است بعلما و راویان
اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین اند و بر همه خلق اعانت ایشان در اجرای احکام الهی
و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم ایشان واجبست چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم
ایشان بکند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست

در بیان وجوب توبه است و شرایط آن گناهانی که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه

و در آن چند مطلب است اول وجوب توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب

توبه از گناهان فی الجمله و خلافست که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانی که مکفّر نشده است زیرا که در
با اجتناب از کبایر صغایر مکفّراست یا با وجوب مکفّر بودن توبه از آنها واجبست بنا بر اکثر اعتقادات که
واجبست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه باشد و استغفار
کند و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولائی سالها نوحه و استغاثه و توبه و انابه
میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول میشده است و ایضا اثر گناه نه مخصوص عقوبات آخرتست بلکه گناه
دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب خدا دور میگرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میگرداند
و سلب توفیق طاعات از اینکس میکند و باعث استیلای شیطان و جرأت بر کبایر میگردد و ایضا سهل
گناه باعث موجبات در صغیر و کبیر است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی گردد چنانکه حق تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شماست و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق ع
فرمود که بترسید از گناهی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدامند
فرمود که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر ع منقولست
که اصرار آدمی گناه نیست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ
دائی فاسد کننده تر نیست دل را از گناه بدرستیکه دل گناهی میکند و پیوسته در دل او اثر میکند تا دل
او را سرنگون میسازد که خوشحالی از دنیا نگیرد و روی او از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد و ایضا فرموده که
هیچ رگی نمیجهد و پائی بسنگ نمی‌آید و سری بدرد نمی‌آید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی
میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و بسا آنکه از نماز شب محروم میشود و فرمود هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد
که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر ع منقولست که هر بنده مؤمنی در دل او نکته سفیدی
و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی میکند نکته سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود
و اگر زیاده کرد زیاد میشود تا آنکه تمام آن سفیدی را میگیرد و اگر اینچنین شد باین حد که رسید صاحبش
هرگز بخیر و خوبی بر نمیگردد و ایضا خلافست در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن واجبست
یا نه خواجه نصیر و علامه ره قایل شده اند که توبه همیشه واجبست و این سخن محل نظر است زیرا که آیات و
اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه
مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد و بعمل نیاورد معفوست چنانکه

بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و ترک ندامت نمیکرده و نیست که از این باب باشد زیرا غالبا آن کبیره منتقل
نمیشوند و بتقدیری که عقابی بر آن مترتب نگردد توبه خواهد بود و علی ای حال در اینکه استحقاق عقاب اهل
معصیت بر نمیگردد شکی نیست و اینان نیز معلوم نیست این قایل باشند دویم خلافست میان متکلمین که آیا
توبه ببعض صحیحست که از بعض گناهان توبه کند چون بعض با آنکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه ببعضی
دون بعضی صحیح نیست خواجه نصیر ره و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی و جمعی قول اول کرده اند
و توبه ببعض را صحیح میدانسته اند و حق اینست و اگر نه لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن
توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند
که یک سال گناهی را نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست
که آیا توبه از گناهان بمجمل صحیح است یا باید بتفصیل گناهان را بشمارد و توبه کند و اقوی آنست که مجمل کافیست
وقتی که بتفصیل خاطر نداشته باشد سیم در معنی توبه و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهست
از این جهت که گناهست که اگر پشیمان شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر بدن میرساند توبه نیست باید که
ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب او را در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند عزم لازم نیست
و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر به سه چیز اول دانستن ضرر گناهان
و آنکه آنها حجاب اند میان بنده و محبوب او و زهرها کشنده اند از برای کسی که مبتلی بآنها میگردد پس هرگاه علم
ذات و یقین بهم رساند حالت دیگر او را عارض میشود از آنکه محبوب را از او فوت شده است
و تأسف میخورد از کردن گناهان و این تألم و تأسف و ندامت و پشیمانی میگویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد
که قصد میکند که سه چیز را بکند متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود و دویم متعلق است
باینده که تا آخر عمر خود بآن گناه نکند و سیم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند
عبادتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس اینها امرند که معرفت ضرر گناهست و پشیمانی
از آن و قصد کردن باین امور بترتیب حاصل میشوند و گاه هست بمجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و
اکثر بر ندامت تنها اطلاق میکنند و معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن مترتب
میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه نیز عبادتیست شرایط عبادات
در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و

بعضی از علما طمع بهشت را و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند و لیکن گفته اند که اگر غرض از توبه به تحصیل
بهشت باشد یا خلاصی از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است و کسی که نیت را نفهمیده است
میداند که اعلای درجات نیست نسبت باکثر خلق لیکن کسیکه از آن دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است
در کافی در دو روایت معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی از شراب سربمهر
بهشت بکام او رساند و ممکنست این تفضلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب هر چند توبه حقیقی نباشد
چهارم بیان انواع گناهیست که از آنها توبه میکنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر
امر دیگر نباشد که لازم باشد بآن بیاید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن
و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند   امر دیگر باشد از حقوق خدا یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی
واجبست با توبه که آنها را بآن بکند و بسا باشد که مخیر باشد مثل آنکه آنها را بکند مثلا اکتفا بتوبه از آن
گناه پس حقوق مالیه خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست با قدرت بر آنکه آنها را بکند و حقوق غیر
مالیه خدا یا حدّ است یا غیر حدّ است مخیر است مثلا آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام تا بر او حدّ خدا را
اقامت کند یا آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت شود حد بر آن نخواهد بود
و بتوبه دفع آن گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود یا نه محل اشکالست
ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب
کند چنانکه بسند حسن منقولست از جمیل که گفت از حضرت باقر ع پرسیدند از شخصی که او را سنگسار کنند
آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که گناه
بر سه قسمست گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر
او داریم گناه آمرزیده گناهیست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده است خدا از آن حلیمتر است که دوباره او را عقاب
کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی
از من نمیگذرد و گناه سیم گناهیست که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود
میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف گوید که
گویا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد
مثل روزه قضا دادن زکوة و غیر آن که قضا لازمست مادام که قضا نکرده از برای آن توبه کافی نیست و اما حق الناس اگر

مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری کند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد بوارثه او دهد و بهر طریقه قایم مقام
او بیند پس اگر آن شخص خود یا وارث او با بیگانه از جانب او تبرع کند حق را بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او
میشود و اگر آن مال را ادا نکرده بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر
گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیح از حضرت صادق ع در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند
آخر وارث طلب از حق خواهد کرد اگرچه بامام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود اگر او را وارث او نیابد
باید عازم باشد که هرگاه صاحب حق یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم
رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد و هدایت کند
و او را از آن اعتقاد باطل بر گرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که گناه آنها
که ببدعت او گمراه شده اند بگردن او میماند و توبه او قبول نیست و اکثر حمل بر توبه کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست
که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول که من پدرت را کشتم اگر میخواهی مرا
بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو بکن و همچنین اگر عضوی را از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود
و اعلام کند که تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد
که این فعل از او صادر شده است یا نه باید که تمکین بکند تا حد بزند یا عفو کند و اگر ندانند خلافست که آیا او را
اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حق استاد شخص ساقط نمیگردد مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر ره و علامه
و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او است و موجب عداوت و کینه میشود اگر
بحلال بری الذمه از او تواند کرد طلب حلیت بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زوجه کسی که او نیز حق
حق الناس دارد هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده است که از رسول خدا ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده
هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر ره در تجرید گفته است واجبست که عذر
بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است
باید عذر از او بطلبد زیرا که مضرت غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او
طلبیدن زیرا که الم باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجبست که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود
بآن نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق ع روایت کرده است که اگر غیبت بغیبت کرده باشد علاج نیست بغیر

انکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب امرزش کنی از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در
غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنکه کفاره غیبت آنست که استغفار کنی از برای او و دیگری آنکه هر کس نزد
کسی مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهم نباشد
از حسنات او بگیرند و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند
و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد و دستش باو نرسد و بر آنکه
[illegible] در آنکه اینها [illegible] امور ضروریست در تحقق توبه یا توبه محض ندامت و عزم بر عدم عود بان گناه متحقق
میشود و اینها واجبات دیگرند مشهور میان علما اول است بلکه از مکملات توبه اند و اگر نکنند توبه
[illegible] خواهد بود بلکه و بترک اینها معاقب خواهد بود و از بعضی از علما [illegible] میشود که شرط باشد
و این احوط است [illegible] فوت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست و تاخیر آن اثم میکرده و بنا
گناهان بمنزله سموم قاتله اند همچنانکه واجبست بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید بمعالجه آن تا او را هلاک
نکند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناه دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه
کند و اگر تاخیر کند و گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه [illegible]
تا آنکه قدر یک ساعت و اگر [illegible] قسمت کنیم [illegible] جمع میشود که [illegible] عاجز میشود
و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد [illegible] و ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب او را
نمیتواند کرد چه جای آنکه روزها و ماهها و سالها برایشان قسمت کند و چه جای آنکه گناهان [illegible] قسمت
کنیم پس معلوم شد [illegible] احصا نمیتوان کرد گناهان و تقصیرات بنده را [illegible]
و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند از دو خطر بیرون نیست [illegible] میان دو
عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است از دیگری سالم بماند اول آنکه اجل گریبان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد
و در گناه توبه نرسد و دو بر سد وقت آنکه حق تعالی فرموده است وحيل بينهم وبين ما يشتهون یعنی حایل شود
میان ایشان و میان آنچه میخواستند و طلب مهلت بکنند و یک ساعت کند و باو گویند وقت مهلت گذشت
و دیگر ترا مهلتی نیست چنانچه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا
چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی [illegible] بعضی از مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش چشم
او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یک روز که عذر از پروردگار خود میخواهم و توبه کنم و توشه عمل

صالحی بردارم ملک موت میگوید روزهای عمرت تمام شده است دیگر روزی نمانده است پس در توبه را بر روی او می بندند
و غرغره در حلق او پیدا شود و [illegible] یاس و ناامیدی [illegible] و ضایع کردن عمر خود [illegible] که در این احوال
احوال شیطان ایمان او را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلك و خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم
و مجتمع گردد و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی در دل او بهم میرسد
و چون ظلمت گناهان بسیار جمع شد چنین میشود چنانکه بخار نفس را بر آینه بدمد چرک میگیرد و چون مدتی
بر این حالت بماند و او را جلا ندهند در جوهر فرو میرود و او را فاسد میکرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل
آدمی چون از گناه بسیار در آن بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل جلا
نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله على قلوبهم و این دلها قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند
چنانچه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجایی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او از
قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمان نیز زایل میگردد و اعاذنا الله و سایر المومنین من ذلك و بدانکه [illegible] وقت
قبول توبه وقتیست که جزم بمرگ بهم رسانند و معاینه امور آخرت بکنند با آنکه ملک موت ببیند یا جای خود را
یا در جهنم یا در بهشت بنمایند یا رسول خدا و ائمه هدی که در وقت حاضر میشوند مشاهده نماید در این وقت اجماعیست
که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه از برای آنها که اعمال سیئه میکنند
تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر شود میگوید من توبه کردم الحال و آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشان را مهیا کرده
ایم برای ایشان عذابی دردناک و از حضرت صادق منقولست که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت
بکند و از رسول خدا روایت کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بگلو نرسد
و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت به بندگان آنست که [illegible]
کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع روح از انگشتان پاها و بتدریج بالا بیاید تا سینه برسد و بعد از آن
بحلق برسد تا آنکه از این مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش از
آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه او مقبول باشد و از مردم حلیت بطلبد و یاد خدا بکند [illegible]
بکند یاد خدا که حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمان در آنکه اگر عزم بر عدم عود
گناه [illegible] در وقتی بکند که قدرت بر عود سوی آن گناه نداشته باشد مثل آنکه کسی [illegible] بعد از آن [illegible]
پس توبه کرده و عزم کرده که دیگر عود نکند اگر قدرت بر آن بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند مقبول است

و قول نادری هست که مقبول نیست و [illegible] است و هم چنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلاف
در قبول توبه او هست و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که بعد از نزول
عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم
که خدایی نیست مگر خدایی که ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می آوری که عذاب را دیدی
و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از فساد کنندگان در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه
که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نزول
عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب خواری را در زندگانی دنیا و بهره دادیم ایشان را تا اجل مقدر ایشان
و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت امام رضا سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را
و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه ایمان آورد در وقتی بود که عذاب را دید
و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است که در گذشتگان و آیندگان و فرموده است
فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا
یعنی پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدای یگانه و کافر شدیم بآنها که با خدا شریک میکردیم
پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی
از آیات پروردگار تو نفع نبخشد هیچ نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان
خود عمل خیری را و هم چنین فرعون چون غرق او دریافت [illegible] ایمان آورد پس باو گفتند الحال ایمان می آوری که [illegible]
نداده و پیشتر که فایده داشت ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و فساد میکردی در زمین بدعوای خدائی
و اکراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که البته در زمین [illegible]
و حجتی از خدا میباشد که حلال و حرام را بیان کند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیشود حجت از زمین مگر
چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته میشود و در توبه بسته میشود و نفع نمی بخشد ایمان
کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قایم میشود
و در تفسیر امام مذکور است که اعرابی آمد بنزد رسول و گفت خبر ده مرا که توبه در چه وقت مقبول میشود
حضرت فرمود در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی
آیات دیگر که پروردگار فرموده است که ایمان بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب طلوع کند [illegible]

انواع توبه است و اول مراتب توبه آنست که از گناهی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده و بالا
مرتبه تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقانست چنانکه در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور
حضرت امیر المومنین گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو بنشیند میدانی استغفر الله
استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته است دویم
عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیم آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا وقت مردن بالکل
حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آن را ادا
کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی [illegible] که روییده بر تو بحرام [illegible] بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان
بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را چنانچه لذت معصیت را باو چشانیده
معصیت را پس بعد از آن بگویی استغفر الله و از حضرت صادق منقولست که کسی که مقیم است بر گناه استغفار
می کند از آن مانند کسیست که استهزا کند و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند
که حضرت رسالت پناه فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیک سال خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یک سال
بسیار است تا آنکه توفیق آن شاید هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا قبول کند توبه او را پس فرمود یک ماه بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک هفته بسیار است هر که توبه کند
پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه
امور آخرت بکند خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند [illegible]
نسخ پیش از فعل جایز است و [illegible] که این اشاره است باختلاف مراتب توبه با آنکه توبه کامل آنست که
اقلا یک سال پیش از مرگ توبه کند و در یک سال تدارک ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اگر میسر نشود [illegible]
و هم چنین تا آنکه در آخر اقل مراتب [illegible] توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت صادق روایت کرده
که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان او [illegible] است و وسیله است میان خدا و بنده و مدد عنایت الهیست
و ناچار است بنده را مداومت بر توبه در همه احوال و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب
سر و تشویش خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد
خداست و توبه های اولیا و دوستان خدا از خطورهای مختلف است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر
خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک از ایشان را معرفتی و علمیت در اصل توبه ایشان و منتهای امر

از شرحش بطول می‌انجامد اما توبهٔ عوام آنست که از اعمال خود با حسرت توبه کند و پیوسته معترف بجنایت
خود باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بقیهٔ عمر خود خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر
نشمارد که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است از او از طاعات
و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را
از عود گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت
شده است قضا کند مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبت بدان دوری اختیار کند و شبها بعبادت
بیدار باشد و روزها را بروزه گذرانیده باشد و پیوسته در فکر عاقبت خود باشد و از نزدیک شدن اجل و علل
یاد نماید [؟] و سؤال کند که او را مستقیم بر جادهٔ حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا
تا آنکه از درجهٔ توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهانست و موجب زیادتی ثواب
اعمال و رفعت درجات اوست و حق تعالی میفرماید که خدا میداند آنها را که راست گفتند و میداند دروغ
گویان را و از حضرت رسول منقولست که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصما
را راضی کند و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها باز دارد و گردن
خود را باریک گرداند به بیداری روزها [؟] و [illegible] و تن خود را زرد کند بعبادت و بیداری شب و شکم
خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق
بهشت و دل خود را نرم کند از ترس ملک الموت و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل اینست اثر توبه حضرت
رسول فرمود که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند
تایب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد نکند تایب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد
تایب نیست کسی که توبه کند و رفقای خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و مجلس خود و طعام
خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و اخلاق و بالش خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه
کند و خلق خود را و بخشش خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و دل خود را گشاده نکند و کف خود را فراخ
نگرداند تایب نیست و کسی که توبه کند و آرزوهای خود را کوتاه نگرداند و زبان خود را از لغو نگاه ندارد تایب
نیست کسی که توبه کند و زیاده از قوت خود را بآخرت نفرستد تایب نیست هرگاه بر این خصلتها مستقیم بماند او
توبه کار است و توبهٔ او مقبول و حق تعالی فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده‌اید توبه کنید بسوی خدا

توبهٔ نصوح و خلاف کرده‌اند در معنی توبهٔ نصوح از حضرت صادق منقولست که نصوح آنست که باطن مرد
مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت دیگر فرمود که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب
آن گناه نشود و در روایت دیگر فرمود که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت که کدام
یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد بندهٔ را که آن کسی که او را فتنه‌ها عارض شود و گناه
کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه
کرد آمرزیده است پس بعد از توبه کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت که بعد از توبه و استغفار باز عود
کرد در گناه و باز توبه کرد حضرت فرمود که گمان داری که مؤمن پشیمان شود در گناه خود و استغفار کند از گناه و توبه کند
خدا توبهٔ او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود
هرچند عود کند مؤمن بسوی استغفار و توبه خدا عفو میکند و عود میکند بسوی او بآمرزش و خدا آمرزنده و رحیم است قبول
میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که ناامید مکن مؤمنان را از رحمت خدا و بعضی گفته‌اند که توبهٔ نصوح
توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته‌اند که توبه بعمل آورند و بعضی گفته‌اند آنست
که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته‌اند که توبه آنست که در پی خواهش شهوتها زایل کرده‌اند و ظلمت گناهان را
که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند و بدانکه از گناه نه محض استحقاق عقاب که بنیاد
و طوق شود بلکه دل آدمی را تیره میگرداند و روح انسانی را مکدر میسازد و ملایکهٔ رحمت را از انسان میرانند و آدمی را
از رحمات خاصهٔ سبحانی محروم میگرداند اگر دزدی بخانهٔ در آید و صندوقها از خانه را بلکه معادن متصرف باشد
پاسبانی برای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد یا دشمنی مدت مدیدی در خانهٔ او داخل شود
خرابی باشد محض آنکه از دزد یا از [؟] یا از دشمن را از خانه بیرون کند بجهت آبادانی بدر نمی‌آید تا مدتها در تعمیر و
اصلاح و تعمیر آنها بدر نیاید و خرابیها را باصلاح درنیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نکند بحالت اول برنگردد
همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مثل شیطان و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در آمده
باشند و متاع ایمان و اعمال صالحه را ربوده باشند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بیخبر و در خواب غفلت باشد
چون بیدار شود و نظر کند خانه را بیند خراب و ویران و اثاث خانه غارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهٔ
قرین بدو و معاصی تیره گردیده محض آنکه نادم و پشیمان گردد و بتیر و تیر و شمشیر و آه و ناله و استغفار و استغاثه
جملهٔ غفار دزد غارت کرده را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشسته و منتظر فرصت باشد که کی

خانه ویران آبادان میگردد بلکه مدتهای مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و سالها در دمیدن اعمال صالحه عوض
بگیرد و مدتی زنگهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنهای شیطان را از خزانهٔ ایمان سد کرده باشد تا
شاید بحال اول تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین بودند
از برای ترک اولی که ارتکاب مکروهی نموده‌اند او را چه تدارکها کرده‌اند حضرت آدم سیصد سال گریست تا آنکه دو رودی سیلاب گشتی
و نهر از آب دیده‌اش بهم رسید تا توبه‌اش مقبول گردید و حضرت داود آنقدر گریست که گیاه از آب دیدهٔ او
میروئید و آهی [؟] میکشید که آن گیاه میسوخت توبهٔ کامل اینست و در این مقام سخن بسیار است و این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد هشتم بیان وجوب قبول توبه است خلاف نیست میان علمای اسلام در آنکه ساقط میشود
عقاب بتوبه و خلافست در آنکه آیا عقلا بر خدا واجبست حتی آنکه بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد
بود یا آنکه تفضلیست که حق تعالی بکرم خود کرده است و الحال بمقتضای وعدهٔ حق تعالی واجبست که عمل بوعدهٔ خود
بفرماید معتزله باول قایل شده‌اند و اشاعره بثانی قایل اند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامهٔ حلی و اکثر
متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده‌اند و خواجه نصیر در تجرید در این باب توقف کرده‌اند و جزم باحد القولین
نکرده است و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست و از اینست که محض ندامت
و عزم بر عدم گناهان تمام عمر [illegible] سابقه چنین نبود چنانکه در عبادت عجل چندین هزار
کس از بنی اسرائیل کشته شدند تا توبهٔ ایشان مقبول شد و نقل کرده‌اند که عضوی که بآن گناه کرده‌اند
می‌بریدند تا توبهٔ ایشان مقبول میشد و در صحیفهٔ کامله حضرت سید الساجدین میفرماید که حمد میکنم خدا را
که دلالت کرد ما را بر توبه که فیضی نبردیم او را مگر از فضل او اگر نشماریم از فضلهای او مگر آن توبه را هر آینه نعمت او
نزد ما نیکو خواهد بود و احسان او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود و چنین نبوده است طریقهٔ
خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بوده‌اند و در دعای دیگر فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا آنکه بیفتند پلکهای
چشمان من و اگر فریاد و ناله کنم تا صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا آنکه ورم شود پاهای من
و رکوع کنم از برای تو تا آنکه مفاصل پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا آنکه حدقه‌های من بیرون آید و خاک زمین را بخورم
در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر دهر و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر
بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر مرا عفو
نمائی در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو فرمائی مرا در وقتی که مستحق عفو تو گردم پس این هرگز واجب

نخواهد بود از برای من باستحقاق و نه من اهل آن خواهم شد بسبب وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که کردم
آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است هشتم در بیان اموریست که حق تعالی از آنها مؤاخذه نمیفرماید بلکه
وعدهٔ عفو از آنها فرموده است و از جملهٔ آنها حدیث اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری عادی نباشد چنانکه
کلینی از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند از وسوسه هرچند بسیار شود حضرت فرمود کلامی
در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند کالصحیح از حسن روایت کرده است که جمیل بن دراج با آن حضرت
عرض کرد که در دل من امر عظیمی واقع میشود حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هرگاه چنین امری در خاطر من خطور کرد
لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضا بسند معتبر از حمران روایت کرده است از امام محمد باقر که مردی آمد بنزد
رسول خدا و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود که بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی
بنزد من نمی‌آمدی که اعلام کنی که گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق
کرده است تو گفته خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که کی خدا را خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آنکه ترا
بحق فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان بنزد شما آمد و از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد
و از این راه شما را گمراه کرده‌اند و از راه دین طمع کرده که شما را از این حالت در وقتی که خدا را بیگانگی یاد کنید و بسند حسن کالصحیح
از محمد بن مسلم از حضرت صادق همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول فرمود این والله که
از محض ایمانست و ایضا بسند صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی نوشت
و شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشت که اگر خدا خواهد ترا بحق ثابت میدارد
و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نخواهد داد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از برای امری چند
که در خاطر ایشان روی می‌آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کند احب است
بایشان از آنکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می‌یابید گفتند بلی فرمود بحق آن خدا
جانم در قبضهٔ قدرت اوست این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید
آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و نیست مرا از معاصی و قوتی
بطاعت مگر بخدا مؤلف گوید در اینکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته‌اند اول آنست که بسند معتبر
از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که مبادا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است
و بترسی که هلاک شوی از محض ایمانست اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از این [illegible]

آنکه از محض ایمانست این احتمالات باطله در خاطر میگذرد زیرا که بدلیل و برهان باطل کرده تا در مذهب حق صاحب یقین
شوی سیم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان نا امید شد از آنکه شما را بکفر و معاصی بیندازد
شما را باین وساوس اذیت میرساند پس این حالت محض ایمانست و معنی اول کلام امام منقولست بهترین معانی
و در این شق حیدا از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا امر کند از ادراک این حالت در باید پس زبان
او بتوحید جاری شود تا آنکه این کلمه طیبه از دست برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است
از آنکه اله الا الله دیگر باشد و تصریح میکند با آنکه غیر از او نیست سیم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع
وساوس آن از گوینده او میکند که سلسله ممکنات با او منتهی میگردد پس او موجدی نباشد پنجم آنکه کسی
که متصف بصفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمی تواند بود ششم معصیتست که آدمی آنرا
اراده بکند و بعمل نیاورد حق تعالی بفضل جود از عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق
یا باقر روایت کرده است که حضرت آدم گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را ساری بمنزله خون
جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار داده ام اینکه
هر کس از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل بیاورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه
بکند اگر نکند یکی برای او نوشته میشود و اگر بعمل بیاورد ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن فرمود
توبه را برای ایشان پهن کردم تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است مرا و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که
چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی با وجود آنها مستحق عذاب الهی شود پس شقی و محروم است و آن خصلتها
اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد به نیت نیک او مثل آن حسنه برای او بنویسند
و اگر بعمل آورد ده حسنه مثل آن برای او بنویسند و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته
نمیشود و اگر بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است در جانب راست است
میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ اوست که تعجیل مکن در نوشتن شاید بعد از آن حسنه
بکند که آن را محو کند زیرا که حق تعالی میفرماید بدرستی که حسنات بر طرف میکند گناهان را یا شاید استغفار بکند
اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال والاکرام
واتوب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر هفت ساعت بر او بگذرد و حسنه از پی آن نکند و استغفار نیز بعمل نیاورد
صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس بر این شقی محروم مؤلف گوید که شاید مطلقا

استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از
امام زاده عبد الله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی سؤال کردم که دو ملک که در جانب راست و چپ
آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بقصد بدی یا بقصد نیک که بنده اراده فعل آنها مینماید حضرت فرمود که بوی
کنیف که محل فضلات است و بوی چیزهای خوش بو مثل یک دیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند
نفس خوشبو بیرون میآید پس ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش که ترا با آن کاری نیست که اراده قصد
حسنه کرده پس اگر او بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان مداد است پس از برای او مینویسند و چون قصد گناهی
کرد نفس بدبو بیرون میآید پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید که باش که قصد گناهی کرد پس اگر آنرا
بجا آورد زبانش قلمست و آب دهانش مداد است پس بر او مینویسند و بدانکه حق تعالی فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید
آنچه در نفسهای شماست یا پنهان کنید از او حساب میکند شما را بآن خدا پس می آمرزد برای هر که میخواهد
و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه مخالف تمام احادیثی است که در این مطلب
و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه هرچه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بآن محاسبه میفرماید
و اگر خواهد می آمرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل است وسوسها و اراده از گناهان را و ممکنست این
دو شق جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعه است و مراد بمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند
و غیر شیعه را عذاب میکند اگر بآن موافق قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که عموم آنها شامل هست
که اخبار اوست و شیخ طبرسی ره گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و در این باب حدیث ضعیفی نقل کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری کند در وسع و طاقت آدمی
نباشد قبیح است و قبح آن عقلی پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند بعد از آن نسخ پس باید مراد از آیه چیزی
باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که انها مسئولست و اما آنچه داخل
در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول
که عفو کرده شد از امت من آنچه فراموش کنند و آنچه در خاطر ایشان خطور کند گفته است داخل آنچه در خاطر خطور میکند از
معاصی خدا و آن مؤاخذه نمیکند بآنچه عزم میکند آدمی بر آن و معتقد قلب خود بر آن میکند با آنکه میتواند خود را از آن
نگاه دارد پس از جمله افعال قلب است چند انچه امید هست و از آن جهت که بجز امید هست با افعال جوارح امام خوبی اعظم

میدهند نه بجزای فعل از حسنت آنکه معنی ذکر کرده است تخلف عزم بر طاعت که حق تعالی بر آن عزم جزای اهل طاعت را
میدهد بهم چنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز را در انتظار دارد آنکه
انتظار میکشد این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ طبرسی و از جمله آیاتی که دلالت میکند
بر مؤاخذه بر افعال قلوب حق تعالی فرموده ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها سؤال کرده
میشوند و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند آنرا گناهکارست دل او و باز فرموده است
که مؤاخذه میکند شما را بآنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند شما را
بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه است
و باز فرموده است ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب و تقوی را بدل نسبت داده است و از
رسول روایت کرده که اشاره بدل فرموده که تقوی در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است
که دوست میدارند که امور قبیحه فاش شود در میان مؤمنان و محبت کار دلست و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض و
کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوبست پس چون میتواند بود که مؤاخذه
بر آنها نبوده باشد و در جمع میان این آیات و اخبار گفته اند و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است
اول آنست که محض خطور باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و این دو قسم است که سهل گرده شد و خلافی نیست در آنکه
بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش معصیت است بدون آنکه اراده بآن نیز شود
و غالب اوقات آن بیرون از اختیار است مانند آنکه عاقل تعقل زنا و لواطه میکند و بی اختیار خواهشی
در نفس او بهم میرسد و اما اراده فعل آن ندارد یا نظر میکند به پسر مقبولی بدون قصد و خواهش او میشود اما
اراده معصیتی ندارد و این بیرون از اختیار نیست و محل تکلیف نیست لهذا وارد شده است که نظر اول از برای تو است
یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد و نظر ثانی بر تو است با آنکه با دیگری از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن
از روی خواهش مستمر باشد و اگر مبدأ عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار
باشد همچنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق سؤال کردند از عشق حضرت فرمودند دلهایی چند
که از یاد خدا غافل شدند حق تعالی غیر محبت خود را با آنها چشانیده است سیم آنست که میل بعد از شهوت معصیت در
شهوت قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات که تعقیبش نماید و از فعل شود میکند و مکمل

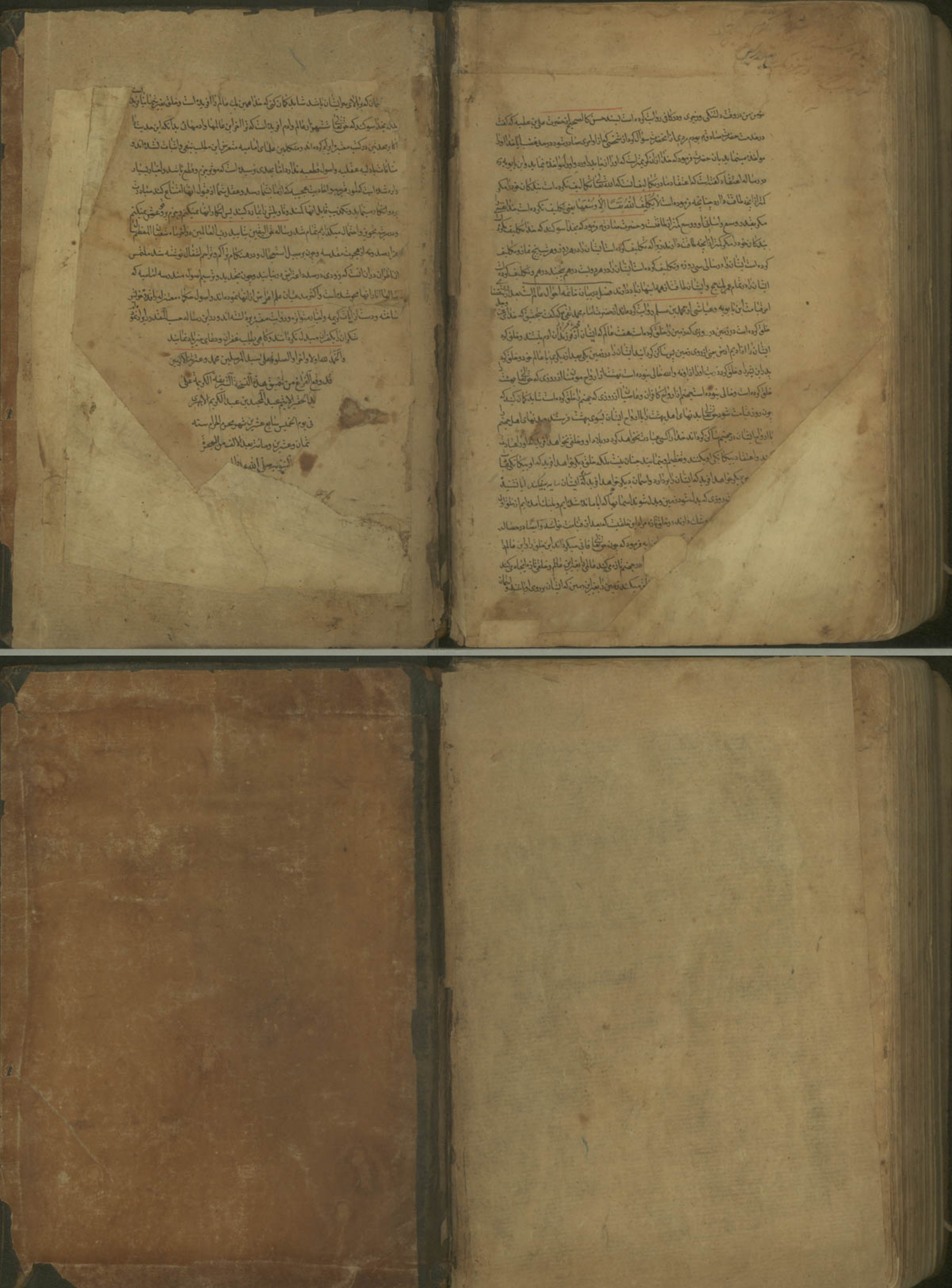
کرد باید انقصد بعمل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد عزم میرسد و حیا و خوف و بنوی مانع
او از فعل نمیگردد و حصول عزم و جزم که در دیل اراده باز ممکنست که فعل بعمل نیاید با آنکه بعد از عزم پشیمان شود
یا غافل شود یا مانعی بهم رسد که از فعل او ممتنع گردد پس بر اصل شوق معصیت و حصول شهوت و میل نفس
که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار آنست که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند که اگر با اختیار
باشد معاقب است و اگر بدون اختیار باشد معاف نیست و اگر اراده و عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد
از برای عایقی و مانعی پس ظاهر اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر عزم نیست و بعضی از علما بتفصیل قایل شده اند که اگر
از برای ترس خدا و عقوبت در قیامت ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او بنویسند و آن
مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل از برای عایقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه برای او نوشته میشود
و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت رسول منقولست که
چون بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر بنده را
بعمل آورد بر او بنویسید مثل آن را و اگر ترک کند حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است بنده من مگر از برای من و ایضا
از حضرت رسول روایت کرده اند که محشور میشود مردم بر نیتهای خود و گفته اند که ما میدانیم که کسی که در شب عزم کند که
در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا بکند و در آن شب بمیرد و مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل
قاطع در این باب آنست که حضرت رسول فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بکشند یکی یکی را بکشد قاتل و مقتول هر دو در
آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار
از طرق عامه وارد شده است و معارضه با اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که نوشتن
حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد نه سیئه نوشته
میشود و نه حسنه و حدیث دوم مجملست و صریح نیست و مثالی که گفته اند اول حقست و ممنوع است و حدیث سیم
که مراد از آن باشد افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و لهذا قایل شده اند
که معاقب میشود میگویند بر عزم معاقب میشود بر اصل فعل پس اگر بعمل آورد سیئه دیگر بر اصل شوب نوشته
جمیع افعال قلوب از عقاید باطله و شک و اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقب بر احکام
و بقیه است مانند حسد و عداوت مؤمنان و سوء ظن بایشان و امثال اینها از معصیت مبدا
هرچند اظهار نکند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه آنها از اینها معصیتست نه اصل اینها ولی

از آنست که تبعیت سجده سهله و عدم حرج در دین و ظاهر شرعست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان
باشد پس منافاتی ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان
این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا بکنند و جوابها دیگر نیز میتوان
گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و علما و متکلمین آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی
آنها را می‌آمرزد پس آنچه خواجه نصیر در تجرید گفته است اراده معصیت و عزم قبیح است و اراده قبیح قبیح است منافات
با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح نیز مثل این گذشت و سید مرتضی در تأویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان
منکم ان تفشلا والله ولیهما گفته است که مراد است فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده اند که عزم بر آن
کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است و بعضی جماعت تجاوز از آن کرده اند
آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید در قواعد گفته است تا نیت معصیت
عقابی ندارد و بر مذمت است مادام که مرتکب آن نشود و از انجمله چیزهاییست که ثابت شده است در اخبار که حق
عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت میداند بر خلاف
واقع ظاهر شود اما این نیت اثر میکند و محل نظر است از این جهت که مصداق معصیت نشده است پس بهتر
است که نیت معصیت کرده باشد و پس بر نیت معصیت بد و نه صدای مؤاخذه است و از این جهت که دلالت
میکند بر آنکه هتک حرمت شریعت کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و مثال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته
کذا گو باشامد بخیال آشامیدن شراب مسکر و شبیه باشد نقل خواهی کرد و شاید آنرا
محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح داخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل نظرست
اول آنکه زنی را بگیرد خود را در ظلمت دیگری بیابد و گمان کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن
معلوم شود که زوجه یا امه او بوده است دویم آنکه زوجه خود را وطی کند که حائض است پس ظاهر شود که
طاهر است سیم آنکه طعامی را در دست دیگری به بیند و نداند که مال اوست و بجبر بگیرد و بخورد پس ظاهر
شود که مال او بوده است چهارم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که مهدور الدم
بوده است تا اینجا کلام شهید است و شیخ بهاء الدین گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند
که نماز کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده است که نماز باطلست پس بعد از نماز
معلوم شود که ممزوج است مباح است و تردد کرده است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح نماز در تردد کسی

بود که نهی از عبادات مستلزم فساد نداند سیم در بیان سایر اموریست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بنده
بسیار صحیح معتبر از طرق عامه و خاصه از رسول خدا منقولست که حق تعالی بر داشته است از امت من نه چیز را
اول خطا یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کند تیری بجانب آهوئی بیندازد
بر آدمی خورد و او را بکشد یا مجروح کند و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع در حکمی بکند و بعد اجتهاد و از آن کرده
باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها
گناهی بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم میشود بر عاقله و همچنین در
اگر کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود بر مال او یا بر عاقله و خطای حاکم بر بیت المال است بنا
بر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند اگر کسی معالجه او
کند ابرای ذمه او بکند ضمان از او ساقط میشود دویم فراموشیست یعنی عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی
اعاده نماز باید بکند و در ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده سهو لازم میشود
است که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد
میتوان کرد خواه جاهل مسئله باشد یا جاهل موضوع حکم اما اکثر علما
نماز کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا بنجاست جامه و بدن
بلخصات و در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانچه
خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب باشد اگر
احکام و ادله عقلیه بسیار بر این دلالت دارد چهارم
ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار
مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بودند قبیح
نشده باشد و بعضی گفته اند مراد عذابها و
رسالت این بر داشتن است و اظهر آنست که مراد
تخفیف داده است و آسان کرده است و در این
خواه از جانب خدا باشد مثل خوردن میته
اضطرار و آشامیدن شراب در دفع

بحرام خصوصا شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میل آن کند بچشم بکشد حق تعالی میل
از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما
تداوی بمسکر را مطلقا جایز ندانسته اند بلکه سایر محرمات را تا شهوت جواز آن است خواه از قبیل خوردن باشد یا از قبیل غیر
او مانند کسی که جوانی بجهود داده سازند یا دیگری او را مجروح کرده اند در ماه رمضان مضطر شده بسوی افطار
و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی
باغی و عادی خلافست و در بعضی از روایات وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسیست
که براه زنی رود بر اینها میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد
امضطر شوند بر اینها میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیتوانند کرد و در حدیث دیگر وارد شده است
لهو و بازی شکار میرود نه از برای نفقه عیال و عادی دزد است اکثر گفته اند که
شود ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهایی
نست تا تو نقل است بفالهای بد مثل آنکه در مصباح تطیر
شکاری که از جانب راست او پیدا شود بفال خوب میگرفتند و
عم نیز شایع است که از برای سفری یا مقصدی و حاجتی
از این حدیث وارد شده است که طیره در این امت عیبا شد
شد یعنی اگر کسی را چنین امری بخاطر رسید چون اختیار
نماید و کفاره اش آنست که توکل کند و بخدا
که چون تطیر کسی بکند رو اعتنا مکن دویم آنست که
از رسول خدا و ائمه هدی از عدم اعتنا
دفع شود آن سیم آنکه مراد رفع آن اثر است از آن با
معنی از این حدیث بسیار بعید است و معنی
مینهای آنست که اگر توکل او ضعیف
باشد و اعتنا بشان آن نکند

شیم وسوسه در تفکر در خلق است و در حدیث معتبر از حضرت صادق منقولست که سه چیز است که نجات نیافته
از آنها پیغمبری پس هر که پست از وسوسه تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد
خود را و در هر تفکر بر این فقیر مخفی چند احتمال دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطان باشد که حادث میشود بسبب
تفکر در احوال خلق و گمان بد بردن با ایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از افعال ایشان و حق تعالی بر آنها مؤاخذه
نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست و آنچه واجب است بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب
آن نکند بان قدح کند در ایشان و در شهادت ایشان بکند و در احادیث عامه وارد شده است که هر گاه گمان
و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که تنها رها کند از گمان بد بردن بدوستی که ظن بد
در غیر من دویم آنست که مراد تفکر در وساوسی باشد که حادث میشود در نفس در مبدا خلق اشیا و آنکه
خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کلمات و در مثل اینها از اموری که اگر تکلم کند بآنها موجب کفر
و شرک خواهد بود چنانکه در وسوسه گذشت سیم آنکه مراد تفکر کردن باشد در قضا و قدر و خلق اعمال العباد و حکمت در
بعضی از شرور و در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلق جهنم و مخلد بودن
کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد و اینها همه معفواست هرگاه مستقر نگردد در نفس
و باین شکی در عدل و حکمت حق تعالی بهم نرسد و در روایات ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفة یعنی ما
که تکلم کند بلب و در این مقام معنی اول ظاهرتر مینماید نهم حسد است مادام که ظاهر نکند بزبان یا بدست
و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که ظاهر نکند داخل معاصی نیست یا معفو است و این خلاف مشهورست
اما بوسعت رحمت الهی انسب نزدیکتر است که خود را از این خالی توان کرد و این تکلیف شاق است با کثر خلق توجیه
و ممکن است که مادام که اظهار نکند متعلق بوسوسه و طیره نیز باشد چنانچه در تفسیر و اکثر اینها
چون بحق تعالی فرحت و سعت او بحالت اختصاص بجمیع این خصال باشد یا
نداده باشد یعنی مشترک باشد میان این امت و سایر امم و افضلیت بسیار وارد شده است که هر
خدا وارد شده است خدا اول است
تمام نکند و ترک آن عذاب
از کودک تا محتلم شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب
رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند بحافظان کرام که



والحمد لله اولا وآخرا والصلوة على سيد المرسلين محمد وعترته الاكرمين
قد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة الشريفة الكريمة على
يد الاحقر الاثيم عبد المجيد بن عبد الكريم الابهري
في يوم الخميس سابع عشرين شهر محرم الحرام سنه
ثمان وعشرين ومائتين بعد الالف من الهجرة
النبوية صلى الله عليه وآله

